

سبز دهمین خَواری

تقدیم به امام احمد الحسن علیه السلام

گردآوری و پا نوشت
دکتر توفیق محمد مغربی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	سیزدهمین خَواری
نام کتاب اصلی	الحواری الثالث عشر
نویسنده	احمد الحسن علیہ السلام
گردآوری و پانوش	دکتر توفیق محمد مغربی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیہ السلام
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۰
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۳ق/۲۰۱۲م
کد کتاب	۱۵۳/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیہ السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

پیشگفتار کتاب.....	۸
معرفی انجیل یهودا.....	۱۷
مجموعه اول پرسش‌ها.....	۲۲
- (جهاد در دین الهی...).....	۲۲
- (زن در دین خدا...).....	۳۷
- (بشارت‌هایی که درباره محمد ﷺ داده شده‌اند).....	۴۰
- (هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود نابود خواهد شد...).....	۸۸
- (عیسی لاهوت مطلق نیست...).....	۹۳
- (عیسی ﷺ همان شخص به صلیب رفته نیست...).....	۹۷
- (انجیل یهودا... گواه برای احمد مصلوب).....	۱۰۱
- (شاخه‌ای را که در اشعیا آمده است به عیسی ﷺ تفسیر می‌کنند که صحیح نیست...).....	۱۲۷
- (زنی که در رؤیای یوحنا، خورشید و ماه را دربردارد).....	۱۴۰
- (بیست و چهار پیر در رؤیای یوحنا لاهوتی...).....	۱۴۹
- (عدد وحش؟!...).....	۱۵۶
- (تاویل رؤیا...).....	۱۵۹
مجموعه دوم پرسش‌ها.....	۱۶۰
- (آشکار کردن راز: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ فرمود: به این دلیل که پس از مردنش قیام می‌کند...).....	۱۶۰
- (آشکار کردن راز: چه کسی به صلیب کشیده شد...؟).....	۱۶۴
- (انجیل یهودا... بیان می‌دارد مصلوب چه کسی است).....	۱۷۷
- (چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!).....	۱۹۸
پیوست ۱: شکوه و جلال پروردگار در سینا.....	۲۱۸
پیوست ۲: دعای حبقوق، خبرهایی از آینده است.....	۲۲۱
پیوست ۳: او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هرچه غیر او، جملگی مخلوق اویند.....	۲۲۵
پیوست ۴: داستان حضرت عیسی چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟.....	۲۳۲

- پیوست ۵: سنگ زاویه همان حجرالاسود است و به تسلی دهنده -احمدالحسن (علیه السلام)- اشاره دارد ۲۴۰
- پیوست ۶: تفسیر مسیحیان درباره «این جام از من بگذرد» ۲۶۵
- پیوست ۷: تفسیر مسیحیان از خبرهای غیبی ساعیر و فاران ۲۷۶
- پیوست ۸: عدد وحش ۲۸۶
- پیوست ۹: ساعیر همان سرزمین قدس و حوالی آن است ۲۸۸
- پیوست ۱۰: تصویری از انجیل یهودا ۲۹۱

تقدیم

به خلیفه و جانشین خدا

به امام احمد احسن علیه السلام

به توای مربّی و منجّی و فدا شده انبیا و اوصیا علیهم السلام

به توای مظلوم رانده شده متواری؛ ای که قدرش ناشناخته مانده و حقش غصب شده است
به توای کسی که در سکوت پائین آمد، در سکوت عذاب را تحمل کرد، در سکوت به صلیب رفت
و در سکوت به سوی پروردگارش صعود کرد

آقای من! ای کریم فرزند کریمان... از من نادان مسکین بپذیر؛ اگر چه من شایستگی اش را

ندارم

سپاس و ستایش تنها از آنِ خداوند، پروردگار جهانیان است؛
و بارالها! سلام و صلوات تامّ خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون، ارزانی فرما!

پیشگفتار کتاب

خواننده گرامی! در پیشگاه شما، پاره‌اخگری نورانی از اسرار الهی قرار دارد که امام احمدالحسن یمانی (علیه السلام) آشکار فرموده است و آشکار می‌فرماید؛ همان وصی و فرستاده امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام)، مهدی اول گفته‌شده در وصیت رسول خدا در شب وفاتش؛^۱

۱- ابا عبدالله جعفر بن محمد صادق از پدرش امام باقر از پدرش سید العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل کرده است: «.... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای اباالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (علیه السلام) وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و همچنین وصی من بر زنانم خواهی بود، پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت‌کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آنگاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی وفات او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصر» واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش «محمد» که مستحفظ آل محمد (علیهم السلام) است

همان فرستاده عیسی برای مسیحیان و فرستاده ایلیا برای یهودیان؛ همان کسی که متونی از قرآن و روایات و متونی از تورات و انجیل را دلالتی بر خودش آورد؛ و همان کسی که علم قرآن، تورات و انجیل را با خود آورد، و تنها کسی بوده است که دعوت به حاکمیت خدا می‌کند، آن هم در زمانی که کسی باقی نمانده تا پرچم حق را برافرازد مگر ایشان (ﷺ)؛ تأیید شده به وسیله هزاران رؤیا و مکاشفه از انبیا و اوصیا، که بر حقانیتش شهادت داده‌اند، و این رؤیاهای ملکوتی توسط صدها نفر در سراسر عالم از نژادها و ادیان مختلف دیده شده‌اند؛ همچنین تأیید شده با معجزات و کرامت‌هایی متعدد؛ معجزاتی همانند معجزات عیسی و حجت‌های پیشین،^۱ از جمله زنده کردن مرده، شفای بیماری که از درمان خود ناامید شده بودند و معجزات بسیاری که اتفاق افتاده و صدا و تصویر برخی از آن‌ها موجود است، و برخی دیگر نیز در شبکه‌ها منتشر شده‌اند؛ مثل معجزه زنده شدن کودک مرده که در شبکه الدیار پخش شد و نیز معجزه شفایافتن خانم معلمی که گرفتار بیماری سرطان

بسیار. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید وصایت و جانشینی مرا به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است، و سومین نام او مهدی است، و او اولین مؤمنان است» (غیبت طوسی: ص ۱۵۰).

۱- افراد مختلفی از نژادها و ادیان مختلف (شیعه، سنی، یهودی و مسیحی) به دعوت سید احمد الحسن (ﷺ) ایمان آورده‌اند و می‌آورند و بسیاری از آن‌ها به سبب ملاقات با انصاری که در خارج هستند و دعوت را برایشان بیان کرده‌اند ایمان آورده‌اند یا از طریق سایت اینترنتی مطلع شده‌اند. بسیاری از آن‌ها در خواب رؤیا دیدند و ایمان آوردند یا دلیلی غیبی دارند؛ به عنوان مثال نامه زیر، نامه یک شخص مسیحی از مصر است که به این دعوت ایمان آورده و نامه را از طریق اینترنت به برادران انصار ارسال نموده است:

«نام: عمانوئیل رافائل. کشور: مصر.

متن نامه: «ای نهال سبز و تازه [کنایه از سرسبزی دین] ارسال شده از سوی نجات‌دهنده! نامه‌ای برای شما دارم که ۳۲۲ سال قبل توسط اسقف سرکیس میخا المعدادن امضا و تاکنون حفظ شده است. با اینکه من راز آن را نفهمیده‌ام ولی اسم بزرگوار شما به وضوح در آن دیده می‌شود. امیدوارم نشانی مناسب را به من اعلام فرمایید. با احترام.» (کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، امام احمد الحسن، ج ۲)

بود.^۱

کتابی که پیش‌رو دارید برگزیده‌ای از پاسخ‌های امام احمدالحسن به پرسش‌هایی است که از ایشان پرسیده شده و شامل پاسخ به شبهه‌هایی دربارهٔ دین الهی است؛ شبهاتی مثل

۱ - معجزاتی که حقانیت امام احمدالحسن را تأیید می‌کنند بسیار زیاد هستند. برخی از آن‌ها را شبکه‌های تلویزیونی بیان کرده‌اند و بنده تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنم:
- معجزهٔ زنده کردن مرده:

شبکهٔ تلویزیونی الدیار در برنامهٔ «در میان مردم» (در تاریخ ۳۱ ژانویه ۲۰۱۲) بعضی از معجزاتی را که تأییدکنندهٔ صاحب حق، امام احمدالحسن علیه السلام است بیان کرده است؛ از جمله معجزهٔ زنده شدن کودک مرده (علی سعدون) که در رودخانه افتاده بود. پدر این کودک به امام احمدالحسن ایمان نداشت و از خداوند معجزه‌ای می‌خواست تا به حقانیت این دعوت مبارک پی ببرد. خداوند این کودک را بعد از ساعتی از مرگش در حالی که پزشکان به مرگ او یقین داشتند، زنده کرد. جزئیات بیشتر این داستان در پیوست آمده است و این ماجرا همراه با صدا و تصویر در شبکهٔ الدیار موجود است. این معجزه را مردم عراق برای یکدیگر بازگو می‌کنند و عدهٔ زیادی بعد از نقل آن ایمان آورده‌اند.
- معجزهٔ شفای بیمار:

معجزات شفای بیماران نیز بسیار هستند؛ مانند خانم معلم که بیماری سرطان داشت و اکنون شفای کامل گرفته است. داستان آن به اختصار: مادر این معلم بعد از دیدن معجزهٔ زنده شدن کودک در شبکهٔ الدیار گریه کرده، به احمدالحسن متوسل می‌شود و می‌گوید: دخترم جوان است در حالی که موهایش بر اثر شیمی‌درمانی ریخته. وی شب‌هنگام رؤیا می‌بیند که در حال زیارت امام حسن عسکری علیه السلام است و شخصی نزد او می‌آید و به او می‌گوید: خواسته‌ات برآورده می‌شود و دخترت شفا می‌گیرد. در رؤیا می‌بیند دخترش نزدیک اوست و این شخص بر سر او دست می‌کشد و به او می‌گوید: من سید یمانی هستم. او می‌گوید: چه کسی؟ وی در پاسخ می‌گوید: من سید احمدالحسن هستم. مادر از خواب بیدار می‌شود و به سمت رختخواب دخترش می‌رود در حالی که ترس داشت از اینکه دخترش مرده باشد، یا برایش اتفاقی افتاده باشد. وی متوجه می‌شود دخترش بیدار است و او نیز در رؤیا دیده است که شخصی می‌آید و بر سرش دست می‌کشد و به او می‌گوید: من احمدالحسن هستم و تو شفا یافته‌ای و فردا به آزمایشگاه برو تا خودت و خانواده‌ات مطلع شوید. او نیز می‌رود و یقین پیدا می‌کند که شفای کامل پیدا کرده است. خانوادهٔ این خانم معلم که ده‌ها نفر هستند، به این معجزه گواهی می‌دهند؛ کسانی که قبل از به وقوع پیوستن این معجزه، به این دعوت مبارک ایمان نداشتند.

هرکس خواهان اطلاعات بیشتری است می‌تواند به وبسایت انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه کند. در آنجا مجموعه‌ای از شهادت‌ها شامل رؤیاها، مکاشفات، نشانه‌ها و معجزات یافت می‌شود که تأییدکنندهٔ دعوت حق و صاحب حق - امام احمدالحسن - هستند.

جهاد، حقوق زنان، بیانی محکم برای حقانیت محمد ﷺ، تأویل صحیح برخی متون و رؤیاهای که مختص محمد و آل محمد ﷺ هستند همراه با بیان باطل بودن تفاسیر علمای مسیحی، و دُر و گوهرهای دیگری که ان شاء الله خواننده گرامی آن‌ها را کشف کرده، از معانی‌شان بهره خواهد برد.

بنده در این کتاب، روی مهم‌ترین محور تمرکز کرده‌ام؛ یعنی رمزگشایی امام احمدالحسن (علیه السلام) از اسرار و معماهای قضیهٔ به‌صلیب‌رفتن، و مصلوبی که شبیه عیسی بود، و ایشان (علیه السلام) آن را چنان محکم بیان فرموده‌اند که جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند؛ همان مسئله‌ای که در طول تاریخ همهٔ علما از توضیحش عاجز بوده‌اند و ایشان به‌صورتی اعجازگونه، مطالبی را از آیات انجیل، تورات، قرآن، و روایات، به‌همراه مطلب عقلی، و اسناد و مدارک تاریخی که به‌تازگی کشف شده‌اند یک‌جا گرد آورده‌اند؛ تا آنجا که این مسئله طوری واضح شده که گویا هیچ معمایی در آن وجود نداشته است. از همین رو عنوان «سیزدهمین حواری» برای این کتاب برگزیده شده است.

اهمیت مسئلهٔ به‌صلیب‌رفتن و اینکه اساس اعتقاد کلیسا را تشکیل می‌دهد، موضوع پوشیده‌ای نیست؛ اعتقادی که قانون شورای نیکیه^۱ بر آن حکم می‌کند؛ و خالی از فایده نیست -هرچند به‌اختصار بسیار- دربارهٔ این اعتقاد، توضیحاتی داده شود: کلیسا معتقد است آدم (علیه السلام) (انسان) مرتکب گناه ازلی علیه خدا شد^۲ و لازمه‌اش این است که یا انسان به قتل

۱- در قانون ایمان آمده است: «ما ایمان داریم به خدای یکتا، پدر قادر مطلق، آفریدگار هر آنچه پیدا و ناپیدا است. و به خداوند یکتا عیسای مسیح، پسر خدا، مولود یگانه پدر یعنی از ذات پدر، خدایی از خدا، نوری از نور، خدای راستین از خدای راستین، کسی که زاده شد و آفریده نشد، هم‌ذات با پدر، کسی که از طریق او همهٔ چیزهایی که در آسمان و زمین است، هستی یافت. برای ما آدمیان و برای نجات ما از آسمان فرود آمد، دارای جسم شد و انسان گردید، رنج کشید و در روز سوم، رستاخیز نمود و به آسمان‌ها صعود کرد و بار دیگر خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند...» (ترجمه متن یونانی قانون ایمان شورای نیکیه)

۲- حقیقت این است که مفهوم گناه کردن و فدا شدن به آن صورتی که مسیحیان اعتقاد دارند دارای اشکالات بسیاری است و امام احمدالحسن، واقعیت را در خصوص این مسئله بیان کرده است، و ان شاء الله در کتابی که

برسد و در نهایت فانی شود (در حالی که خداوند چنین نمی‌خواهد) یا با فنا شدن موجود ازلی کفاره آن داده می‌شود. به همین دلیل لاهوت مطلق (یعنی پسر) نزول کرد، دارای جسم شد، رنج کشید و به صلیب رفت تا انسان را با خون خود رهایی بخشد!^۱ زمانی که مسئله شبیه عیسی ثابت شود، همه عقیده کلیسا از اساس باطل می‌شود؛ در نتیجه الوهیت مطلق که درباره عیسی ادعا می‌شود و نیز اقاویم سه‌گانه منتفی خواهد شد. همین نکته باعث می‌شود علمای مسیحی از بررسی این مسئله به صورت علمی و جدی امتناع ورزند، که چنین انتظاری هم می‌رود؛ زیرا قضیه به صلیب رفتن برای فدا شدن توسط یکی از خلفای خدا (یعنی دستگیر شدن شبیه عیسی) آن هم برای قضیه خداوند و به امید اینکه مردم هدایت شوند، به ایمان و عقیده مسیحیان اولیه و کسانی که بعد از آنان آمدند آسیبی نمی‌رساند، اگر آن را در جایگاه واقعی‌اش قرار می‌دادند و از تعالیم عیسی پیروی می‌کردند؛^۲

پیش روی شما قرار دارد بیا نش خواهد آمد. گناهی که هر انسانی با خود حمل می‌کند همان «منیت و نفس» است و آموزش، با کشتن منیت و نفس صورت می‌گیرد؛ اما فدا شدن، کفاره گناه انسان نیست؛ بلکه خلفای الهی عذاب، مظلومیت، سختی و رنج را تحمل می‌کنند و چه بسا کشته می‌شوند تا مردم را متوجه حقیقت و شناخت آن نمایند. جهت شناخت عقاید راستین، به کتاب‌های امام احمدالحسن، مثل کتاب توحید و متشابهات مراجعه کنید که در وبسایت رسمی www.almahdyoon.org موجود است.

۱- کلیسا بر این عقیده است که خداوند نازل شد و جسم پیدا کرد تا کفاره گناه انسان داده شود؛ زیرا آن‌ها اعتقاد دارند انسان (آدم عليه السلام) گناهی ازلی علیه خدا انجام داد (چون خداوند ازلی است) که همان خوردن از آن درخت بود، و معتقدند خداوند به آدم وعده داد که در صورت سرکشی و عصیان، می‌میرد و در عین حال خداوند انسان را دوست داشت و نمی‌خواست او را فانی کند و بمیراند. در نتیجه بر اساس اعتقاد آنان- واجب است کفاره این گناه ازلی پرداخت شود بدون اینکه انسان بمیرد و فانی شود و بدون اینکه خداوند در مورد وعده عقوبت خود خلف وعده نماید؛ پس راه حل این بود که وی نازل شود و به صورت انسان درآید، رنج بکشد و فدای انسان شود و با خون خود او را رهایی بخشد. به عنوان مثال به کتاب «رهایی در مفاهیم ارتودکس» نوشته «پاپ شنودای سوم» فصل «رهایی نیست مگر با خون مسیح» مراجعه نمایید.

۲- باید به این نکته مهم توجه کرد که عدم شناخت واقعی کسی که عذاب و صلیب را تحمل کرد، به ایمان کسانی که به عیسی به عنوان پیامبر و فرستاده خدا و به رسالت کامل او- که شامل دعوت به توحید و شناخت خدا و بشارت به استمرار رسالت از سوی خدا و اقامه دولت عدل الهی در آخرالزمان و دعوت به اخلاق نیکو، رحمت، مهربانی و

بله، اگر قتل به صورت حقیقی اتفاق نیفتاده باشد، یا برای کسی اتفاق افتاده باشد که نماینده همان چیزی نبوده که عیسی (علیه السلام) جلوه‌گرش بوده است، در این صورت وضعیت متفاوت خواهد بود و ملزم به باطل بودن اعتقاد و در باطل افکندن خواهد شد؛ در حالی که خداوند از چنین نسبت‌هایی بسی بالاتر است؛^۱ بله، همان‌طور که گذشت، در اینجا برای کسی که

زهد و...، ایمان آورده‌اند. آسیبی نمی‌رساند؛ حتی اگر اعتقاد داشته باشند عیسی همان کسی است که به صلیب رفته است، مادامی که به خلاف آن پایبند نباشند. همچنین به ایمان کسانی که به رسالت عیسی و سپس بعثت محمد ایمان داشته‌اند، و به محمد و رسالت کامل او و اخباری که دلالت دارند بر اینکه شخص مصلوب، عیسی نبوده است ایمان آورده‌اند نیز آسیبی نمی‌رساند؛ هرچند هویت مصلوب را ندانسته باشند. به صورت دیگری مطرح می‌کنم؛ هدف از حادثه به صلیب رفتن چیست؟ پاسخ این است که به صلیب رفتن و عذاب و تحمل مظلومیتی که قبل از آن بوده است اهدافی دارد از جمله: بیدار کردن کسانی که عهد و میثاقی را که خداوند از زمان خلقتشان از آن‌ها گرفت فراموش کرده و از آن غافل شده‌اند؛ که همان اقرار به ربوبیت و توحید برای خدا و به ولایت، اطاعت و یاری کردن اولیای خدا محمد و آل اوست؛ همچنین مفتضح کردن ظلم و بطلان علمای یهود که امت را از عقاید حق و شرایع الهی صحیح منحرف و حاکمیت خدا را رها کردند و تسلیم طاغوت و حاکمیت مردم شدند، و تبیین اینکه آن‌ها قاتلان خلفای خدا، و انبیا و اوصیا هستند. همه این امور و موارد دیگر محقق می‌شود و فرقی ندارد که شخص مصلوب، عیسی بوده باشد یا شخص دیگری شبیه او؛ زیرا امری است که خداوند سبحان مقدر فرموده است، آن‌هم بدون اینکه آن‌ها را از حقیقت ماجرا آگاه کند؛ در حالی که آن‌ها گمان می‌کرده‌اند مصلوب، خود عیسی است.

۱- اگر فرض کنیم همه حادثه برای شاهدانش تنها توهمی بوده و عذاب و به صلیب رفتن واقعی در کار نبوده است، نتیجه چنین می‌شود که قاتل و ظالم حقیقی، و مقتول و مظلوم حقیقی وجود ندارد، و حتی این مسئله به طور کامل واژگون می‌شود؛ و خداوند از چنین نسبتی بسی بالاتر است؛ همچنین اگر فرض کنیم این حادثه حقیقتاً اتفاق افتاده است، ولی در حق کسی اتفاق افتاده که نماینده خط‌مشی عیسی (علیه السلام) و آنچه عیسی (علیه السلام) قصد بیان‌ش را داشت، نبوده است، در این صورت واضح است که اهداف این قضیه محقق نشده است؛ بنابراین هیچ مانع عقلی‌ای دیده نمی‌شود که شخصی که به صلیب رفته است شخص صالحی بوده که بر آن‌ها مشتبه شده باشد و تقدیر خداوند سبحان و متعال جاری شده و او فدای عیسی و قضیه خداوند سبحان و متعال شده باشد. عهد قدیم و جدید که مسیحیان به آن ایمان دارند نیز آن را منع نمی‌کند؛ بلکه در انجیل، ماجرای یوحنا تعمیددهنده موجود است؛ کسی که درباره او گفته می‌شود او همان ایلیایی است که خواهد آمد و زمینه را برای مسیح فراهم می‌کند و بهترین گواه بر این قضیه است. خداوند سبحان و متعال به آن‌ها وعده داده است که ایلیا را مبعوث می‌کند، و در واقع کسی که تمثیل ایلیاست مبعوث شد و عذاب نیز کشید، به زندان افتاد و کشته شد، و در عین حال درست است که گفته شود ایلیا آمد، زندان رفت، عذاب کشید و کشته شد.

اعتقاد دارد عیسی لاهوت مطلق است مانعی وجود دارد و این مانعی غیرقابل قبول است؛ زیرا بر باطل بنا شده است!

بنابراین -چه از نظر عقلی و چه از نظر نقلی- دلیلی بر رد این واقعه وجود ندارد؛ بلکه خود انجیل دو شخصیتی را به ما معرفی می‌کند که برخورد آن‌ها با قضیه عذاب و صلیب کاملاً متفاوت است، و تغییر از یک شخصیت به شخصیت دیگری در این متون، به حدی ناگهانی است که خواننده را متوقف کرده، او را حیران می‌سازد: ما از شخصیتی که همان عیسی است و گریه و زاری می‌کند و به خداوند متوسل می‌شود تا این جام را از او بردارد و این مطلب را بر حواریونش عرضه می‌دارد، منتقل می‌شویم به شخصیتی که آرام و ساکت است، رضایت کامل به فرمان الهی دارد و حتی فکر بحث و گفت‌وگو در این خصوص را نیز در سر نمی‌پروراند (که توضیح این مطلب از سوی امام احمدالحسن رحمته‌الله در این کتاب خواهد آمد). اما از دیدگاه تاریخی و عالم واقع، شواهد بسیاری برای وجود طایفه‌ای از مسیحیان اولیه، آن هم چند قرن پیش از اسلام وجود دارد که اعتقاد داشتند عیسی به صلیب نرفت؛ که برخی از این شواهد در ادامه خواهد آمد. طبیعتاً امکان ندارد این اعتقاد بی‌هیچ دلیلی بوده باشد و ما شواهدی عینی در دست داریم که مسئله شبیه، اعتقادی قدیمی است؛ از جمله این شواهد دست‌نوشته‌ای است که اخیراً کشف شده است؛ یعنی نسخه‌ای از انجیل یهودا.

پیش از آنکه به انجیل یهودا و اکتشاف این دست‌نوشته و قابل اطمینان بودن آن بپردازم، جا دارد درنگی بر نتیجه آنچه تقدیم شد داشته باشیم؛ یعنی گریزی نیست از اینکه در مسئله شبیه، تحقیق و بررسی علمی و جدی صورت بگیرد. این کتاب امام احمدالحسن رحمته‌الله پیش روی همه مسیحیان و علمای آنان است و همگی دعوت می‌شوند تا آن را خوانده، در آن تدبر کنند. با قطع و یقین به آن‌ها عرض می‌کنم: حتی امکان رد کردن یک کلمه از سخنان ایشان رحمته‌الله وجود ندارد؛ و آنچه از سوی علمای مسیحی، چه در گذشته و چه حال، برای پاسخ‌گویی به مسئله شخص شبیه مصلوب، مطرح شده و می‌شود، توانایی مقابله با طرح کامل و منسجم امام رحمته‌الله را ندارد. این دعوت متوجه مسلمانان و حتی همه مردم نیز هست؛

امام احمد الحسن (علیه السلام) بیان فرموده‌اند آنچه بسیاری از علمای شیعه و سنی برای تفسیر این حادثه و تعیین مصداق (یعنی شبیه عیسی) بیان کرده‌اند نیز قاصر از حل و فصل تمامی جوانب این مسئله است؛ و حتی بیان می‌فرمایند نظر بسیاری از علمای مسلمان که می‌گویند شخص شبیه، یهودای اسخریوطی خائن بوده، سطحی و متناقض است و تبیین کرده‌اند که چگونه این نظریه از نظر عقلی و نقلی متناقض و متضاد است.^۱

۱- در هر صورت مسئله به صلیب رفتن از ابتدا تا انتها، قضیه‌ای الهی و رازی از اسرار خداوند است و علما علی‌رغم اختلاف نظرهایی که دارند ناتوان از توجیه آن هستند؛ در نتیجه، فهم آن و احاطه به تفصیل آن، به‌حق، معجزه‌ای علمی است؛ ماجرای که در ابتدا در میان مسیحیان منحصر بود و پیامبر بعد از بعثت خود آن را برای همه عالم آشکار کرد. درست مانند کتابی که درباره وجود داشتش شنیده بودیم، ولی یقین نداشتیم مگر بعد از اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آمد و آن را برای ما آشکار ساخت. گویی عنوان این کتاب به‌وضوح بر رویش نوشته شده بود، به‌گونه‌ای که هیچ شکی در آن باقی نبود؛ اما خواندن کلمات داخل آن و فهم محتوایش دشوار و متمتع می‌نمود؛ مانند کتابی است که هیچ‌کس توانایی گرفتن و خواندنش را ندارد، چه از اهل زمین باشد و چه از اهل آسمان، حتی آن دسته از انبیا و اوصیا که از بالاترین آسمان‌ها یعنی آسمان هفتم و آسمان عقل بهره‌مند هستند؛ مگر محمد و آل محمد (علیهم السلام)! گویی کتابی است که هفت مهر بر آن نهاده شده است (در هر عالم یک مهر) و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را باز کند، مگر کسی که آن کتاب را ظاهر می‌سازد؛ یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) یا کسی که محمد (صلی الله علیه و آله) اجازه بازکردنش را به او بدهد! کتابی که محتوای آن را کسی نمی‌داند، جز خداوند سبحان و کسانی که علمشان فراتر از علم همه مخلوقات است؛ یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) و بیست و چهار وصی‌اش، ائمه و مهدیون (علیهم السلام). حال که وضعیت این‌گونه است و خود به صلیب‌رفته نیز از محتوای آن آگاه بوده (زیرا این کتاب سر خود اوست) و علمش معجزه‌ای برای تمامی خلق است و پوشیده‌شده برای کسانی است که (در علم) پایین‌تر از محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند، قطعاً شخص به صلیب‌رفته خود نیز یکی از آن‌هاست. پیش‌تر گفته شد که شخص به صلیب‌رفته باید برتر از عیسی (علیه السلام) و حتی برتر از تمامی انبیا و اوصیا به‌جز محمد و آل محمد (علیهم السلام) بوده باشد، و از آنجا که محمد (صلی الله علیه و آله) و یازده امام (علیهم السلام) از این دنیا رفته‌اند و محتویات این کتاب را بیان نکرده‌اند، و هیچ‌کدام نیز ادعا نکرده‌اند شبیه عیسی، خود او بوده است؛ تنها اینکه این شخصیت، امام مهدی (علیه السلام) یا یکی از دوازده مهدی (علیهم السلام) باشد باقی می‌ماند. اکنون زمان او و زمان حکومتش (دولت عدل الهی) فرا رسیده است. او مهدی اول، احمد (یهودای) پاک مقدس، یمانی موعود و همان شیر از نوه‌های یهوداست. او این کتاب را گرفت و مهرهایش را گشود و امروز آن را با وضوح تمام برای ما می‌خواند و اسرار و تفصیل آن را بیان می‌کند و آنچه را که فهم‌ها در آن دچار تعارض و عقل‌ها دچار اختلاف شده‌اند برطرف می‌سازد. او همان شیر زورآوری است که انتقام می‌گیرد و پیروز می‌شود، در حالی که دیروز، «ایستاده همچون گوسفندی ذبح‌شده» بود (یعنی خاضع در

عناوینی به این کتاب افزوده شده است که در اصل پاسخ امام احمدالحسن (علیه السلام) نیست و این عناوین داخل پُرانتز قرار داده شده تا از کلام ایشان (علیه السلام) متمایز باشد و هدف از این کار فهرست‌بندی کتاب، آسان کردن مطالعه آن و جست‌وجو در بخش‌های این کتاب مبارک و اسرار و علومش است که اختصاص به محمد و آل محمد (علیهم السلام) دارد؛ اسراری که امروز قائم و یمانی آن‌ها و تسلی‌دهنده، احمدالحسن (علیه السلام) منتشر می‌کند.

این مباحث را گردآوری کردم و بر برخی از قسمت‌های آن پانویست نگاشتم. از خداوند سبحان و متعال می‌خواهم توضیحات افزون‌شده توسط این حقیر، موجب نقصان ارزش واقعی این کتاب نشود و معانی کلمات ایشان (علیهم السلام) را تغییر ندهد و حجابی برای مخفی کردن حقایقی که ایشان (علیهم السلام) قصد بیانش را داشته‌اند نگردد. از خداوند سبحان خواستارم این کتاب را وسیله‌ای برای هدایت مردم و شناخت خلیفه، ولی و حجت او بر خلق قرار دهد؛ که او مهربان‌ترین مهربانان است.

از خداوند و فرستاده او و امام مهدی اول (علیه السلام) بابت کوتاهی خود عذرخواهم و از خداوند مسئلت دارم گناهان گذشته و آینده مرا ببامرزد.

ای بزرگوار! گناه بزرگ مرا بر من ببخشای که این گناه بزرگ را جز بزرگوار نبخشاید.

گناهکار تقصیرکار

توفیق محمد مغربی

جمادی اول ۱۴۳۳ ق^۱

برابر امر خداوند و مطیع و راضی برای اینکه فدا شود؛ همان کسی که با سکوت به زمین نازل شد، با سکوت عذاب را تحمل کرد، با سکوت به صلیب رفت و با سکوت کشته شد، «همچون گوسفندی که به قربانگاه می‌رود، این چنین دهانش را نمی‌گشاید.»

معرفی انجیل یهودا

کشف نسخه‌ای از انجیل یهودا که به قرن سوم و چهارم بعد از میلاد بازمی‌گردد^۱

توجه: با وجود اینکه انجیل یهودا در دهه هفتاد قرن گذشته کشف شد، این اکتشاف برای جهانیان آشکار نشد، مگر بعد از آغاز دعوت امام احمدالحسن (علیه السلام)!

در اوایل دهه هفتاد قرن گذشته برخی از کشاورزان مصری در یکی از روستاهای استان «منیا» که تقریباً در ۳۰۰ کیلومتری جنوب قاهره است، نسخه‌ای خطی از «انجیل یهودا» را کشف کردند که روی پاپیروس (با ساختار کتابی Codex) به زبان قبطی نوشته شده بود و آن را به یکی از تاجران آثار باستانی فروختند. پس از آن، این نسخه خطی بین تاجران آثار باستانی دست‌به‌دست شد. این پاپیروس چندین سال در خزانه یکی از بانک‌ها بدون حفاظت یا مرمت نگهداری شد؛ سپس خداوند سبحان و متعال اراده فرمود تا این نسخه خطی به دست دانشمندان برسد؛ دانشمندانی که بعد از تلاش‌های فراوان اقدام به جمع‌آوری آن کردند تا در نهایت آنچه را که هم‌اکنون «انجیل یهودا» نامیده می‌شود معرفی نمودند.

برگردان این سند از زبان قبطی به زبان انگلیسی در پایان سال ۲۰۰۵ به اتمام رسید و در ۶ آوریل سال ۲۰۰۶ از این برگردان رونمایی شد؛ به گونه‌ای که روزنامه واشنگتن تایمز^۲ در شماره‌ای که در تاریخ ۷ آوریل ۲۰۰۶ منتشر شد اعلام کرد که «انجمن نشنال

۱- مطالب مرتبط با اکتشاف نسخه انجیل یهودا و مستندات آن برگرفته از انجمن نشنال جئوگرافیک (National Geographic) است و می‌توان از طریق وبسایت انجمن به تفصیل و مقالات اصلی آن دسترسی پیدا کرد:

<http://ngm.nationalgeographic.com/۲۰۰۶/۰۵/judas-gospel/cockburn-text.html>

۲- ۱۷ فروردین ۱۳۸۵ ش. (مترجم)

۳- THE WASHINGTON TIMES

جنوگرافیک»^۱ نقاب از چهره یکی از دست‌نوشته‌های باستانی یا انجیل‌هایی برداشته است که تاریخ آن به ابتدای قرن سوم میلادی بازمی‌گردد.

به جهت مستندسازی، حفظ و ترجمه این نوشتار خطی «انجمن نشنال جنوگرافیک»^۲ با همکاری «موسسه هنرهای باستانی ماسیناس»^۳ و «انستیتوی اکتشافات تاریخی ویت»^۴ با همکاری دانشمند سوئیسی «رودلف کازر» - که یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان پژوهش‌های قبطی است - اقدام به استرداد، نوشتن، نسخه‌برداری و ترجمه متن موجود در این نسخه خطی نمودند. این نسخه علاوه بر انجیل یهودا، شامل متن جیمز، و رساله پطرس متعلق به فیلیپ، و بخشی از متنی است که دانشمندان آن را کتاب «عنصر دیگر» می‌نامند.

در همین حین هیئت‌های علمی و متخصصان اقدام به مستندسازی و برآورد عمر آن با جدیدترین متدها و ابزار و ادوات، با بالاترین دقت نمودند:

۱. آزمایش کربن برای تعیین عمر کاغذ این سند:

نمونه‌هایی از پاپیروس گرفته شد و این نمونه‌ها را در دانشگاه تاکسون آریزونا در معرض آزمایشات کربن پرتوزا (کربن ۱۴) قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که تاریخ این سند خطی به ۲۲۰ تا ۳۴۰ میلادی بازمی‌گردد؛ به‌طوری که «تیم جول»^۵ مدیر آزمایش‌های تعیین عمر در آریزونا و متخصص پژوهش‌های علمی «گرگ هودینگز»^۶ این مطلب را به‌صراحت اعلام کردند.

۱ - National Geographic

۲ - The National Geographic Society

۳ - Maecenas Foundation for Ancient Art

۴ - Waitt Institute for Historical Discovery

۵ - Tim Jull

۶ - Greg Hodings

۲. تجزیه و تحلیل جوهر

موسسه مک کرون^۱ مرجع رسمی در بررسی جوهر با استفاده از میکروسکوپ الکترونی^۲ اقدام به انجام آزمایش تطابق جوهر نمود؛ آن هم با نمونه‌هایی از جوهری که در نوشتن انجیل‌ها استفاده می‌شد؛ و گزارش خود را مبنی بر تطابق داشتن عناصر و ترکیبات این جوهر با عناصر و ترکیبات جوهر مورد استفاده در قرون سوم و چهارم اعلام کرد. تجزیه و تحلیل‌های دیگری که با استفاده از «طیف‌سنجی رامان»^۳ صورت گرفت مشخص کرد که این جوهر، شامل ترکیبات زردرنگی است که در جوهرهای قرن سوم میلادی استفاده می‌شده.

۳. آزمایش تصویربرداری طیفی:

آزمایش‌های تصویربرداری طیفی روی نمونه‌های دیگری از این سند در آزمایشگاه طیفی دانشگاه برینگهام یانگ سوئیس به انجام رسید و تحقیقات انجام‌شده روی گیاه پایپروسی که انجیل یهودا روی آن نوشته شده بود مشخص کرد این پایپروس به آزمایش‌ها به همان صورتی پاسخ می‌دهد که پایپروس‌های قدیمی پاسخ می‌دهند. همچنین آزمایشات طیفی متعددی بر روی جوهر صورت گرفت و نتیجه آن مطابق با همان ویژگی‌های جوهری بود که در قرن سوم و چهارم میلادی مورد استفاده قرار می‌گرفت. از جمله این تطبیق‌ها، دارا بودن ماده معدنی زردرنگ و جوهرهای کربنی است که در این قرون استفاده می‌شده است. مانند نتایج آزمایشات دیگری که روی مواد یا متن صورت گرفت، نتایج آزمایشات تصویربرداری طیفی مشخص کرد این سند، سند مصری اصالت‌داری است که تاریخش به قرن سوم یا چهارم میلادی بازمی‌گردد.

۱ - mccrone associates

۲ - transmission electron microscopy TEM

۳ - Raman spectroscopy

۴. بررسی و تحلیل سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا:

سه تن از دانشمندان بزرگ اقدام به بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا نمودند. نفر اول، مَوْرَخ، رودلف کازر، استاد پیشین دانشگاه ژنو و رئیس هیئت ترجمه اسناد خطی ای بود که در نجع حمادی مصر در سال ۱۹۴۵م به دست آوردند. نفر دوم مارفن مایر، دانشمند متخصص در پژوهش‌های انجیلی در دانشگاه چاپمن اورنج کالیفرنیا، و نفر سوم، استیون امیل استاد متخصص در پژوهش‌های قبطی «مسیحیت مصری» در دانشگاه مونستر آلمان بود. این دانشمندان اتفاق نظر دارند که مفاهیم لاهوتی و ترکیب‌های لغوی این انجیل، همانند مفاهیم و ترکیباتی است که دست‌نوشته‌های نجع حمادی در بردارند. تاریخ این مجموعه بزرگ از نوشتارهای خطی و متونی که در نجع حمادی کشف شد به همان دوران و تاریخی می‌رسد که انجیل یهودا در آن به نگارش درآمده است. استیون امیل درباره امکان ایجاد یا تلفیق چنین سندی تصریح کرده است: «کوچک‌ترین شکی ندارم که این نسخه خطی، کالای مصری اصیل و اثری قدیمی است که حاوی حقایق اصیل و قدیمی است که به دوران نوشته‌های اصیل کلیسا، اپوکریفای قدیم بازمی‌گردد.»

۵. تجزیه و تحلیل پالئوگرافی^۱ خط و نحوه نگارش این دست‌نوشته:

استیون امیل -استاد پژوهش‌های قبطی در دانشگاه مونستر آلمان- به تحلیل پالئوگرافی خط و نحوه نگارش دست‌نوشته انجیل یهودا پرداخت و اطلاعات زیر را درباره این سند ارائه داد: «نحوه نگارش دست‌نوشته انجیل یهودا، به‌واقع مرا به یاد نگاشته‌ها و دست‌نوشته‌های نجع حمادی می‌اندازد.»

او به چنین نکته‌ای تصریح می‌کند، در حالی که به دست‌نوشته‌های قدیمی و مشهوری که اکتشافشان در منطقه نجع حمادی صورت پذیرفته است چنین اشاره‌ای دارد: «این نسخه خطی مطابق با هیچ‌یک از آن نسخه‌های خطی نیست؛ اما شبیه آن‌هاست و از آنجا که تاریخ نسخه‌های نجع حمادی تقریباً به نیمه دوم قرن چهارم یا ربع اول قرن پنجم

میلادی بازمی‌گردد، من بی‌درنگ می‌گویم نوشتن انجیل یهودا در همان زمان به اتمام رسیده است و بگذارید بگویم حوالی سال ۴۰۰ میلادی». همان طور که امیل نیز بیان

می‌کند هیچ جاعلی در این زمان نمی‌تواند چنین سندی را نسخه‌برداری یا جعل کند:

«برای اینکه جاعلی بتواند اقدام به جعل یا ساختن چنین سندی کند، نه‌تنها

لازم است او ماده‌ اصلی پاپیروس را در اختیار داشته باشد - که این به‌سادگی داشتن

هر پاپیروسی نیست، بلکه باید پاپیروسی کهن بوده باشد - به‌علاوه او باید بداند

چگونه سبک نگارش و خط قبطی را تقلید کند؛ آن‌هم خط قبطی که در آن دوران

کهن استفاده می‌شده است؛ و این در حالی است که دانشمندان متخصص در

زمینه پژوهش‌های قبطی بسیار اندک و نادر هستند.»

و امیل این‌چنین ادامه می‌دهد:

«همچنین او باید متنی به زبان قبطی به وجود بیاورد که از نظر زبان و اسلوب

قبطی، صحیح و قانع‌کننده نیز باشد؛ باید توجه داشت تعداد دانشمندان متخصصی

که می‌توانند به چنین کاری اقدام کنند، کمتر از دانشمندانی است که می‌توانند زبان

قبطی را بخوانند.»

مجموعهٔ اول پرسش‌ها

سلام علیکم ورحمة الله

پرسش ۱: کسانی هستند که اشکال می‌گیرند اسلام، خشن است؛ نه تنها امروز بلکه از زمان پیامبر ﷺ، و اینکه اسلام با شمشیر گسترش یافته است. این متون قرآنی را که به کشتار، راندن و از میدان به در کردن تشویق می‌کنند چگونه تفسیر می‌کنید؟ «سورهٔ آل عمران: ۸۵، ۱۹ و ۸۳، توبه: ۲۹، نساء: ۹۱ و محمد: ۴»؛ و آیات ارث و شهادت و گواهی دادن و آنچه حقوق مدنی زن را ضایع می‌کند، چگونه تفسیر می‌کنید؟^۱

- (جهاد در دین الهی...)

پاسخ امام احمدالحسن

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسلیماً.

مسئلهٔ جهاد به‌طور معمول در ادیان الهی وجود دارد و فقط مختص اسلام نیست. من این موضوع را در کتاب «جهاد درب بهشت است» بیان کرده‌ام. اما آیاتی که در قرآن وجود دارد و آن‌ها را مشوقی برای خشونت یا از میدان به در کردن دیگران برمی‌شمارند:

اول: آل عمران: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ

۱- شایان ذکر است پرسش‌گر - که از انصار نیست- این آیات را برگزیده است و پاسخ امام احمدالحسن (رحمه الله) جوابی بر عموم شبهاتی است که دربارهٔ تشویق به کشتار، راندن و از میدان به در کردن است که ممکن است در خصوص متون دیگری که در سؤال نیست نیز مطرح شوند.

ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١﴾ (همانا دین در نزد خدا اسلام است و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم برای آن‌ها حاصل شد، آن هم به‌خاطر ظلم و ستم میان آن‌ها. و هرکس به آیات خدا کافر شود، خداوند حسابرسی سریع است).

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يَرْجَعُونَ﴾^۲ (آیا دینی جز دین خدا می‌جویند؟! حال آنکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازگردانده می‌شوند).

﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳ (و هرکس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود).
 معنی: آل عمران: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يَرْجَعُونَ * قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۴ (آیا دینی جز دین خدا می‌جویند؟! حال آنکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازگردانده می‌شوند * بگو: ما به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، و نیز آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان نازل شده است، ایمان آوردیم، میان هیچ‌یک از ایشان فرقی نمی‌گذاریم و همه تسلیم او هستیم * و هرکس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود).

آیه ۸۴ سورة آل عمران به‌روشنی معنای اسلام را در آیات بیان می‌کند؛ اینکه اسلام

۱ - آل عمران: ۱۹.

۲ - آل عمران: ۸۳.

۳ - آل عمران: ۸۵.

۴ - آل عمران: ۸۳ تا ۸۵.

همان تسلیم‌شدن در برابر خداوند و خلیفه خداوند در زمین در هر زمان است؛ خلیفه‌ای که بر اساس قانون خلافت خداوند در زمینش منصوب شده است؛ قانونی که از نخستین روز برای نخستین انسان در این زمین وجود داشته است؛ او همان پیامبر خدا حضرت آدم علیه السلام است که خداوند او را به‌عنوان خلیفه و جانشینش در زمینش گماشت.

این آیات برای از میدان به در کردن یا حکم‌کردن علیه کسی نیست؛ بلکه فقط برای بیان قانون ایمان قابل قبول از نظر خداوند است؛ یعنی همان تسلیم‌شدن در برابر خداوند و خلیفه خداوند در زمینش.

اما اینکه شما وضع قانون برای ایمان را، از میدان به در کردن دیگرانی بدانید که آن را نپذیرفته‌اند، به این معنا خواهد بود که همه پیروان ادیان -از آنجا که از نظر آن‌ها قانون ایمانی وجود دارد- افراد غیر از خودشان را منزوی و از میدان به در کرده‌اند و حتی این موضوع بر هر گروهی که به تفکر مشخصی ایمان دارند نیز منطبق می‌شود.^۱

۱ - در مقدمه کتاب «قانون ایمان» پاپ شنوده چنین آمده است:

«... اهمیت قانون ایمان در این است که همه کلیساهای جهان مسیحیت به یک قانون ایمان، ایمان دارند؛ قانونی که تمامی کلیساها آن را پذیرفته‌اند، و به همین دلیل باید شورایی -که نماینده همه کلیساهاست- آن را وضع نماید. قانونی که پیش روی ما قرار دارد، در شورای نیقیه در سال ۳۲۵م -که اولین شورای کلیسای جهانی است- پایه‌ریزی شد. این به‌خاطر ردی بر بدعت آریوسی بود که لاهوت‌بودن مسیح را انکار می‌کرد. نماینده کلیسای قبطی در آن شورا، پاپ الکساندر، پاپ نوزدهم اسکندریه بود و همراه او شماسه اثناسیوس بود که در شورای قسطنطنیه که در سال ۳۸۱م شکل گرفت، همه بندهای قانون را بنا نهاد و بخش خاصی را در ارتباط با لاهوت‌بودن روح القدس به‌دلیل رد بر مقدونیوس، که لاهوت‌بودن روح را انکار می‌کرد -به آن اضافه کرد.

همه کلیساهای جهان هر چند در برخی از عقایدشان با هم اختلاف دارند -به همه بندهای قانون ایمان، اعتقاد دارند؛ و هر گروهی که به کلیت آنچه در قانون ایمان است ایمان نداشته باشد مسیحی شمرده نمی‌شود؛ مانند شاهدان یهوه و سبتیین، که به عهدین کتاب مقدس «بر اساس ترجمه خاص خودشان» ایمان دارند، ولی به همه عقاید مسیحی که در قانون ایمان آمده است ایمان ندارند...» (مقدمه کتاب قانون ایمان، پاپ شنوده)

بنابراین قانون ایمان -بر مبنای پاپ شنوده- مشخص می‌کند چه کسی مسیحی شمرده می‌شود و چه کسی را کلیسا محروم می‌کند، هر چند به کتاب اعتقاد داشته، و مخالف بعضی از بندهای قانون باشد... حتی این قانون برای راندن

دوم: توبه: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱ (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی کنند و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید، تا آنگاه که به دست خود در عین ذلت و خواری جزیه بدهند).

معنی: قرآن یکپارچه و کامل است و آنچه وهابی ها برای گسترش عقاید باطل و فتواهایشان درباره کشتار مردم انجام می دهند و آنچه مسیحی ها و دیگران در این روزها برای اشکال گرفتن از قرآن انجام می دهند عبارت است از فرآیند تقطیع آیاتی از کتابی که یکپارچه و کامل است و نمی توان بخشی از آن را به دور از کل یا بقیه اجزا برگرفت.^۲ خداوند

گروه زیادی از مسیحیان که عقیده دیگری درباره سید مسیح دارند وضع شده است تا از دایره مؤمنین به سید مسیح نادیده گرفته و خارج شوند. مانند آریوس در گذشته و تعداد بسیاری از بزرگان علمای مسیحی در زمان تصویب قانون، و کسانی که به آنچه آریوس ایمان داشت ایمان آورده اند، مانند شاهدان پهوه در روزگار فعلی و افراد بسیار دیگری که کلیسا آن ها را بدعت گذار می داند.

۱ - توبه: ۲۹.

۲ - استفاده از یک آیه، جدا از بقیه کتاب، مسئله ای است که مسیحیان نیز از خطرش برحذر می دارند و علمایشان آن را رد می کنند؛ به همین دلیل می بینم که به عنوان مثال، پاپ شنوده، در کتاب خود «رستگاری در مذهب ارتدکس» فصلی را به نام «خطر استفاده از یک آیه» به این موضوع اختصاص داده است. همچنین انبا بیشوی مطران دمياط در کتاب «سلسله گفت وگوهای بسط و گسترش ایمان» در فقره ۱۱۵ نیز همین عنوان را (خطر استفاده از یک آیه) اختصاص داده است.

متن سخن پاپ شنوده: «ای برادران! در موضوع نجات و رستگاری -همانند هر موضوع دیگری- جداً از خطر استفاده از یک آیه از کتاب مقدس دوری کنید.

کتاب مقدس، صرف یک یا چند آیه نیست؛ بلکه روح مشخصی است که در همه کتاب جریان دارد. انسان ناگاه یک آیه یا بخش هایی از یک آیه را پیش رویش قرار می دهد، در حالی که آن را از شرایط، اوضاع و معنای کلی اش جدا می کند. اما پژوهشگر حکیم که در پی حق است همه متونی را که به موضوع تحقیقش ارتباط دارد جمع می کند و می نگرد که بر چه چیزی دلالت دارد...

... دوستان! به طور مطلق صحیح نیست که تنها بر یک آیه سیر کنیم. این روشی غلط، خطرناک و غیر ارتدکسی

در قرآن بیان کرده که قرآن، یکپارچه و کامل است و جزء جزء کردن آن صحیح نیست و کسی که آن را جزء جزء کند، مُعرض است؛ یا کسی است که می خواهد به شکلی کور و بی هدف طعنه بزند؛ مانند کسی که به گوینده «لا اله الا الله: خدایی نیست مگر الله» می گوید تو کافر هستی و وجود خدا را انکار می کنی؛ چرا که «لا اله الا الله: خدایی نیست» گفتی! یا کسی است که برای هدف نفسانی اش، می خواهد عقیده یا فتوای فاسدی را گسترش دهد؛ همان طور که وهابی ها (یا کسانی که سلفی نام دارند) چنین می کنند.

آیات قرآنی زیر از چنین رفتار منحرف و مغرضانه ای که برای تجزیه و بخش بخش کردن قرآن انجام می شود بازمی دارند:

﴿... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرُدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۱ (... آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعضی دیگر را انکار می کنید؟! جزای کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست، و در روز قیامت به سخت ترین عذاب ها بازگردانیده می شود و خدا از آنچه می کنید غافل نیست).

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْفُزَانَ عِضِينَ * فَوَرَّبُّكَ لَئِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ (آنان که قرآن را بخش بخش کردند * به پروردگارت سوگند همه را بازخواست خواهیم کرد * به خاطر کارهایی که انجام می داده اند).

اما در خصوص آیه ۲۹ سوره توبه، نیاز داریم تا آیات بعد از آن را بخوانیم تا برای ما روشن

است. اگر در روزی از روزها شخصی با یکی از آیات نزد تو آمد حتی اگر آن آیه صریح و واضح باشد به او بگو: یک آیه به تنهایی برای من سودی ندارد؛ باید همه متونی را که متعلق به این موضوع است پیش روی خود بگذاری؛ آنگاه با یکدیگر به تفاهم برسیم (برحذر باشید که یک آیه شما را فریب دهد؛ چه بسا مناسبت مشخصی و چه بسا متممی داشته باشد و این متمم معنای آن را واضح کند....) (خطر استفاده از یک آیه، کتاب رستگاری در مذهب ارتدکس، پاپ شنوده).

شود چرا خداوند در اینجا مؤمنان را تشویق به جنگ می‌کند.^۱

۱- باید توجه داشت تشویق به پیکار در اینجا، اول: به امر خداوند سبحان و متعال است؛ و دوم: جنگ دفاعی است و همه ادیان الهی، جهاد دفاعی را جایز می‌شمردند و حتی بر مؤمنان واجب نیز می‌دانند و حتی همه آن‌ها به واجب بودن جهاد و جنگیدن تهاجمی در صورتی که به امر خداوند سبحان باشد اقرار دارند؛ که در ادامه روشن خواهد شد.

امام احمد الحسن علیه السلام مسئله جهاد (جهاد با نفس و جهاد با دشمن) در دین الهی و حقیقت آن را در کتاب «جهاد درب بهشت است» بیان کرده‌اند و ما در اینجا قسمتی از این کتاب را نقل می‌کنیم؛ سپس بعضی از متون عهد قدیم و جدید و نیز نمونه‌هایی از سخنان علمای مسیحی را نیز خواهیم آورد.

امام احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

جهاد در ادیان الهی:

جهاد یا پیکار برای برافراشتن کلمه الله و انتشار توحید و دینی که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال است، موضوعی بوده که خداوند سبحان بر آن صحنه می‌گذارد و مؤمنان را به آن تشویق می‌فرماید، آن را بر آن‌ها واجب ساخته و وعده داده است هرکس در راه خدا جهاد کند بهشت از آن اوست، و هرکسی را که از جهاد روی گرداند با آتش تهدید کرده است.

انبیا و فرستادگان، حاملان کلمه «الله» سبحان هستند و آن‌ها کسانی هستند که پرچم جهاد و پیکار در راه خدای سبحان را بر دوش می‌کشند. تاریخ انبیا و فرستادگان پیش روی شماست، تورات، انجیل و قرآن را ورق بزن تا دریابی که موسی علیه السلام شمشیر برمی‌دارد و مهبای ورود به سرزمین مقدس می‌شود، یوشع بن نون علیه السلام شمشیر برمی‌گیرد و به سرزمین مقدس وارد می‌شود، و داوود علیه السلام روزگارش را در پیکار برای اعتلای کلمه الله و گسترش توحید به پایان می‌رساند: ﴿فَهَرَمُوهُمْ يَٰأَيُّهَا اللّٰهُ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلٰى الْعَالَمِينَ﴾ (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او آموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً زمین تباه می‌شد، ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد). (بقره: ۲۵۱) همچنین حق تعالی می‌فرماید: ﴿اصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُوْنَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاٰيٰتِ اِنَّهٗ اَوَّابٌ﴾ (بر هرچه می‌گویند صبر پیشه کن و از بنده ما داوود توانمند یاد کن، که او همواره توبه‌کننده بود).

(ص: ۱۷)

و سلیمان علیه السلام جانشین او می‌شود تا با دستی هیکل عبادت را بنا، و با دست دیگر برای اعتلای کلمه الله در راه خداوند پیکار کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَثَقٰطِ الطَّيْرِ وَآوْتَيْنَا مِنْ

كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ (و سلیمان از داوود به ارث برد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموخته و از هر چیزی به ما داده شده، که این، همان برتری و نعمت آشکار است). (نمل: ۱۶)

﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالِ مَا أَنَا فِي اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا أَنَا فِيكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ * اذْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾ (چون (فرستاده) نزد سلیمان آمد، سلیمان گفت: آیا می‌خواهید مرا با مال یاری دهید؟ آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است؛ بلکه این شما هستید که به هدیه‌ی خویش شادمان می‌شوید * به‌سویشان بازگرد. قطعاً سپاهی بر ایشان آوریم که تاب ایستادگی در برابرش را نداشته باشند و به خواری و خفت از آنجا بیرونشان کنیم). (نمل: ۳۶-۳۷)

و تورات آکنده از نبردهای داوود و سلیمان علیه السلام است.

بعلاوه، اینکه عیسی علیه السلام به پیروانش می‌فرماید: «هرکس می‌خواهد از من پیروی کند باید صلیبش را بر پشتش حمل کند»، یعنی ایشان به قیام علیه ظلم و فساد دعوت می‌کند و پیروانش را به جهاد و پیکار در راه خدا دستور می‌دهد. صلیب در آن روزگار همانند کفن امروزی برای ماست؛ یعنی گویا ایشان علیه السلام به پیروانش می‌فرماید هرکس می‌خواهد مرا پیروی کند باید کفنش را با خود داشته باشد.

اما فرستاده‌ی خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر روزهای خود را پس از هجرت در مدینه، به جهاد و پیکار در راه خدا سپری کرد و روزهای خود را در مکه با جهاد و پیکار با کلمه و حجت و دلیل آوردن گذرانید، و کسانی که به ایشان ایمان آورده بودند نیز به همین ترتیب بودند؛ تا آنجا که مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و آن‌کس از آن‌ها که به قتل رسید، شاهد و شهید به‌سوی پروردگار شتافت.

شکی نیست سیره و روش انبیا و فرستادگان علیهم السلام حجتی است که بالاتر از آن حجتی وجود ندارد و خداوند سبحان و متعال به جهاد و پیکار در راه خود برای برافراشتن کلمه‌ی خودش، سبحان و متعال فرمان داده، و آنچه انبیا و فرستادگان علیهم السلام آوردند حجتی است که دیگر پس از آن، حجتی باقی نمی‌ماند. بنابراین برای آن‌کس که از فرمان خداوند سبحان و متعال شانه خالی می‌کند، هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نمی‌ماند، و در خصوص کسی که فرمان خداوند سبحان و متعال را انکار کند چیزی باقی نمی‌ماند جز اینکه در باره‌اش گفته شود کافر است؛ حال پس از خدا، آیات او، و راه و روش انبیا و فرستادگان، به کدامین حدیث ایمان می‌آورید؟!

متون دال بر جهاد و پیکار در راه خدا در تورات فعلی وجود دارند؛ متونی که یهودیان و مسیحیان به آن معترف هستند به قدری زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد؛ اما مانعی ندارد اگر متنی را در این خصوص برای بهره‌مند شدن از آن بیان کنیم؛ و چه بسا بهتر باشد در ماجرای اولین کسی که پس از پیامبر خدا موسی بن عمران علیه السلام -که تورات را آورد- برای اعتلای کلمه‌ی «الله» سبحانه و تعالی در راه خدا جهاد و پیکار کرد تأملی داشته باشیم؛ یعنی یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی علیه السلام.

در تورات (عهد قدیم، سفر یوشوع: ص ۳۵۴-۳۵۷ اصحاح دهم) آمده است: (۳۴) سپس یوشع به‌همراه تمامی

اسرائیل از لایخیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد، چنانکه با لایخیش کرده بود. ۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه با عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند هلاک ساخت. ۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر بازگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت؛ و به همان صورتی که با حبرون رفتار نموده بود با دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه با لبتّه و ملکش نیز رفتار نموده بود. ۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستانی، جنوب، هامون، وادی‌ها و جمیع ملوک آن‌ها را زده، کسی را باقی نگذاشت و حتی همه کسان را هلاک کرد؛ چنانکه یهوه، پروردگار اسرائیل، امر فرموده بود. ۴۱ و یوشع ایشان را از قادش برنیع تا غزه و تمامی زمین جوشن تا جبعون را زد. ۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را به یک‌باره گرفت؛ چراکه یهوه، پروردگار اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردوگاه در جلجال بازگشتند.

اصحاح یازدهم: (۱) و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شیمرون و نزد ملک آخشاف فرستاد، ۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربّه، جنوب کبروت، و در هامون و در بلندی‌هایی که به طرف مغرب بودند، ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و آموریان و جتیان و قریّیان و ییوسیان در کوهستان، و جوّویان زیر حزمون در زمین مِصَفّه. ۴ و آن‌ها با تمامی لشکری‌های خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ کناره دریا بود با اسبان و ارابه‌های بسیار بیرون آمدند. ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آب‌های میزوم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند. ۶ و پروردگار به یوشع گفت: از ایشان مترس؛ زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته‌شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهیم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه‌های ایشان را به آتش خواهی سوزانید. ۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله با ایشان نزد آب‌های میزوم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند. ۸ و پروردگار، ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مِصَفّه به طرف شرقی تعقیب کرده، کشتند؛ به‌حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند. ۹ و یوشع به‌طوری که پروردگار به وی گفته بود، با ایشان رفتار نمود، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه‌هایشان را با آتش سوزاند. ۱۰ و یوشع در آن وقت بازگشت، حاصور را گرفته، پادشاهش را با شمشیر کشت؛ زیرا حاصور پیش از آن، سرکرده جمیع آن ممالک بود. ۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را جملگی هلاک کرد، و هیچ جانداری باقی نماند، و حاصور را با آتش سوزاند. ۱۲ پس یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آن‌ها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، جملگی هلاک کرد؛ همان‌طور که موسی بنده پروردگار امر فرموده بود. ۱۳ غیر از همه شهرهایی که بر تل‌های خود استوار بودند، اسرائیل آن‌ها را نسوزاند،

سواى حاصور كه يوشع فقط آن را سوزاند. ۱۴ و بنى اسرائيل تمامى غنيمت آن شهرها و بهاييم آن‌ها را براى خود به غنيمت بردند؛ اما همه مردان را به دم شمشير كشتند، به حدى كه ايشان را هلاك كرده، هيچ جاندارى را باقى نگذاشتند. ۱۵ چنان كه پروردگار بنده خود موسى را امر فرموده بود، موسى به يوشع امر فرمود و به همين ترتيب يوشع عمل نمود، و چيزى از جميع احكامى را كه خداوند به موسى فرموده بود باقى نگذاشت. ۱۶ پس يوشع تمامى آن زمين كوهستان و تمامى جنوب و تمامى زمين جوشن و هامون و عربيه و كوهستان اسرائيل و دشت آن را گرفت. ۱۷ از كوه حالى كه به سوى سَعير بالا مى رود تا بعل جاد كه در وادى لبنان زير كوه خَرمَان است، و جميع ملوك آن‌ها را گرفته، ايشان را زد و كشت. ۱۸ و يوشع روزهاى بسيار با اين ملوك جنگ كرد. ۱۹ و شهرى نبود كه با بنى اسرائيل صلح كرده باشد، جز جَوَيَانِي كه در جَبْعون ساكن بودند و همه ديگران را در جنگ گرفتند. ۲۰ زيرا از جانب خداوند بود كه دل ايشان را سخت كند تا براى نبرد مقابل اسرائيل درآيند و او ايشان را جملگى هلاك سازد، و بر ايشان رحمت نشود، بلكه ايشان را نابود سازد چنان كه پروردگار به موسى امر فرموده بود. ۲۱ و در آن زمان يوشع آمده، عناقيان را از كوهستان از جبرون و دَبِير و عَناب و همه كوه‌هاى يهودا و همه كوه‌هاى اسرائيل منقطع ساخت، و يوشع ايشان را با شهرهايشان جملگى هلاك كرد. ۲۲ كسى از عناقيان در زمين بنى اسرائيل باقى نماند، اما در غَزّه و جَت و أَشُدود بعضى باقى ماندند. ۲۳ پس يوشع تمامى زمين را برحسب آنچه پروردگار به موسى گفته بود، گرفت، و يوشع آن را به بنى اسرائيل برحسب فرقه‌ها و اسباط ايشان به ملكيت بخشيد و زمين از جنگ آرام گرفت. اين تصويرى از روزهاى است كه يوشع بن نون عليه السلام در جهاد و پيكار براى برافراشتن كلمه الله و نشر دين خداوند و توحيد بر روى اين زمين گذرانيد.» امام احمدالحسن، كتاب «جهاد درب بهشت است»

* برخى متون تورات در رابطه با جهاد:

- ابراهيم عليه السلام كه پدر انبياست مى جنگد، و به منظور دفاع از لوط عليه السلام براى جهاد به پا مى خيزد: (۱۴) چون ابرام از اسير شدن برادر خود آگاهى يافت، سيمد و هجده تن از خانه زادان كارآزموده خود را بيرون آورده، در عقب ايشان تا دان بتاخت. ۱۵ شبانگاه او و ملازمانش بر ايشان فرقه فرقه شده، ايشان را شكست داده، تا حوبه كه در شمال دمشق واقع است آن‌ها را تعقيب نمود. ۱۶ و همه اموال را پس گرفت و برادر خود لوط و اموال او را نيز با زنان و مردان بازگرداند). عهد قديم - سفر پيدايش - اصحاح ۱۴

- موسى انقلاب الهى خود عليه ظلم را با كشتن يكي از سربازان فرعون آغاز مى كند؛ فرعون طغيانگر و مسلط بر مردم، كسى كه مى كشت و زورگيرى و غارت مى كرد، و اهل زمين را ضعيف مى شمرد؛ در حالى كه هيچ كس مانعش نبود:

(۱۱) چون موسى بزرگ شد روزى به ديدار برادران خويش رفت و بر كار طاقت فرساى ايشان نظر افكند. آنجا مردى مصرى راديد كه يكي از برادران عبرانى او را مى زد ۱۲ نگاهى به اين سو و آن سو افكند و چون كسى را نديد مرد

مصری را کشت و او را زیر شن‌ها پنهان کرد). عهد قدیم - سفر خروج - اصحاح ۲

همچنین بعد از خروج از مصر و عبور از دریا: (۱) و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به حکم یهوه طی منازل کرده از صحرای سین کوچ کردند و در رفیدیم اردو زدند، در حالی که آب شرب برای قوم وجود نداشت... ۸ سپس عمالیق آمدند و در رفیدیم با اسرائیل جنگیدند ۹ موسی به یوشع گفت: مردانی برای ما برگزین و به مصاف عمالیق بیرون برو، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قلّه کوه خواهم ایستاد ۱۰ پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیق رفت، و در این ضمن موسی، هارون و حور به بالای تپه برآمدند ۱۱ هرگاه موسی دستانش را برمی‌افراشت اسرائیل پیروز می‌شدند، و هرگاه دستانش را پایین می‌آورد عمالیق چیره می‌شدند ۱۲ زمانی که دستان موسی خسته شد، سنگی برداشته، زیر موسی نهادند و بر آن نشست. هارون و حور نیز یکی از این سو و دیگری از آن سو دستانش را نگاه داشتند. این گونه دستان موسی تا غروب آفتاب ثابت ماند ۱۳ و یوشع به دم شمشیر بر لشکر عمالیق چیره شد). عهد قدیم - سفر خروج - اصحاح ۱۷

موسی (به امر خداوند سبحان و متعال) به یوشع (علیه السلام) که وصی و خلیفه اوست دستور می‌دهد تا جهاد کند و وارد سرزمین مقدس شود که متون آن - که از کتاب امام احمد الحسن (علیه السلام) نقل کردیم - گذشت.

جهاد و جنگ در دین الهی در سخنان علمای مسیحی:

- در فرهنگ کتاب مقدس، شرح کلمه (قتل: کشتن):

«آن کشتن جایز که حلال یا واجب است، در حالات زیر جایز است؛ چنانچه در حوادث کتاب ذکر شده است:

الف. کشتن کسی که برایش مرگ حکم می‌شود، به دلیل انجام قتل یا گناه دیگری که مستحق اعدام است که در سفر خروج ۲۱: ۱۵-۱۷ یا لاویان ۲۰: ۱۰ و ۲۴: ۱۴-۱۶ و ۲۳ و دیگر آیات ذکر شده است. (به ماده قصاص رجوع شود)

ب. زمانی که ولی مقتول، قاتل را خارج از شهرهای پناهندگی و قبل از مرگ کاهن بزرگ، که جرم در زمان او رخ داده است پیدا کند و شریعت اجازه فدیّه نداده باشد. (اعداد ۳۵: ۳۲)

ج. شریعت، به کشتن بدون نرمش دشمنان در جنگ حکم می‌کند. بعضی از انبیا توصیه به تحریم بعضی از دشمنان پست خدا داده‌اند؛ یعنی وصیت به نابود کردن آن‌ها و دام‌هایشان کرده‌اند. اول سموئیل ۱۵: ۳ و داوران ۵: ۲۲-۳۱...

کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید: «عده‌ای تصور می‌کنند تا زمانی که از نعمت عهد جدید بهره‌مند هستیم نیازی به عهد قدیم نداریم و این تصویری است اشتباه... در عهد قدیم جنگ‌ها و خونریزی‌های بسیار و عذاب‌هایی را که به بشر رسیده است می‌بینیم و متوجه خشمگین شدن خدا برای گناه می‌شویم و به قداست خداوند و تفر او از گناه پی می‌بریم...» مقدمه‌ای از عهد قدیم - شرح کتاب مقدس - کشیش آنتونیوس فکری

* جهاد و مقاومت در برابر متجاوز و دشمن، از نظر فطرت و ارزش‌های جهانی ثابت شده است:

جهاد موضوعی است فطری و غریزی که حتی در میان حیوانات نیز وجود دارد. آن‌ها از لانه و آشیانه خود دفاع می‌کنند.

انسان‌ها اختلافی در خصوص جنگیدن برای دفاع از سرزمین ندارند. حتی امروزه قوانین سکولار سازمان ملل، مقاومت مردم یک سرزمین در برابر متجاوزان را مشروع می‌داند.

پاپ شنوده می‌گوید: «... دوست داشتن وطن و دفاع از آن و در صورت لزوم فداکردن جان برای آن، از ارزش‌های اساسی ثابتی است که لازمه هر انسانی است...». (مقاله «ارزش‌ها و اصول... نام‌گذاری و مفاهیم» - مقاله‌های پاپ شنوده سوم، منتشرشده در روزنامه الأهرام - مقاله روز یکشنبه ۲۰۰۶/۸/۶)

هم‌اکنون می‌گوییم: حال که خداوند به انبیا و فرستادگان علیهم‌السلام در عهد قدیم دستور به جهاد می‌دهد و یهودیان و مسیحیان به آن ایمان دارند، پس جهاد سنت خداست و سنت خداوند سبحان و متعال تغییر و تبدیل نمی‌یابد: ﴿قُلْنَا تَجِدُ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدُ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (پس هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت). (فاطر: ۴۳):

- پاپ شنوده درباره استدلال بر عقیده مبتنی بر عهد قدیم می‌گوید: «... عده‌ای اعتراض می‌کنند که کاهن بودن اختصاص به عهد قدیم دارد. این موجب می‌شود ما پرسش مهمی را مطرح کنیم: آیا خدای عهد قدیم غیر از خدای عهد جدید است؟

این سخن را می‌گوییم، زیرا هرگاه ما عقیده‌ای را بر اساس آیاتی از عهد قدیم اثبات می‌کنیم، عده‌ای بر عهد قدیم جسارت کرده، آن را تحقیر می‌کنند! آن‌ها عهد قدیم را صرفاً یک وحی بدون استفاده می‌دانند و درباره آن با احترامی که شایسته کلام خداست صحبت نمی‌کنند؛ گویا تعالیم عهد قدیم ملغی شده یا عهد جدید آن را نسخ کرده است! متأسفانه بعضی از کسانی که به عهد قدیم هجمه وارد می‌کنند، روی جلد مؤلفات و کتاب‌های خود کلیشه‌ای بزرگ از آیه مشهور «همه کتاب از سوی خدا وحی شده است» را قرار می‌دهند... پس این جرئت و جسارت بر عهد قدیم چیست، در حالی که قسمتی از کتاب است؟ آیا رابطه و ارتباط خدا با بشر تغییر یافته است؟

آیا خداوند در عهد قدیم واسطه‌های میان خود و مردم را قبول دارد و در عهد جدید آن را رد می‌کند؟! یعقوب پیامبر درباره خدا چنین می‌گوید: «نزد او نه تبدیلی است و نه سایه گردشی» (یعقوب ۱: ۱۷) بلکه او در گذشته، امروز و آینده یکسان است.

خود سید مسیح زمانی که در حین موعظه بر روی کوه، به عهد قدیم می‌پردازد سخنان بسیار زیبایی می‌فرماید که بخشی از آن را یادآور می‌شوم: «تصور نکنید آمده‌ام تا تورات یا انبیا را نقض کنم؛ نیامده‌ام آن را نقض کنم، بلکه

توبه: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ * وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزَبُ بْنُ ابْنِ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * يَرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (با کسانى از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمى آورند و آنچه خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمى کنند و دین حق را نمى پذیرند بجنگید، تا آنگاه که به دست خود در عین ذلت و خواری جزیه دهند * یهود گفتند عَزَبُ پسر خداست، و نصاری گفتند عیسی پسر خداست. این سخنى است که بر زبان مى رانند همانند گفتار کسانى که پیش از این کافر بودند. خدا آنان رو بکشد، چگونه [از حق] بازگردانیده مى شوند؟ * آن ها آحابار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایى گرفتند و حال آنکه مأمور بودند تنها یک

برای کامل کردن آمد. حق را به شما مى گویم: تا زمانى که آسمان و زمین نابود شود، یک حرف یا یک نقطه از تورات از بین نمى رود تا همگى واقع گردد...» (متى ۵: ۱۷ و ۱۸)

بنابر این نه تنها مى گوئیم عهد قدیم ملغى نشده است، بلکه حتى امکان ندارد یک حرف یا یک نقطه از آن نابود شود... .» (کتاب کاهنى پاپ شونده سوم - فصل «خدا تغییر نمى کند»)

پس هرکس ادعا مى کند جهاد و جنگیدن به دستور خداوند سبحان و متعال منحصر در زمان عهد قدیم است، سخن عیسی و اعتقادش را نقض مى کند. آنچه از عقیده و تشریح که در عهد قدیم است، حق بوده و از سوى خداوند است... و به کسى که قصد دارد عموم مسیحیان را چنین دچار توهم کند که بعد از آمدن حضرت مسیح، جهاد فقط منحصر به جهاد روحانى است، توجهی نمى شود؛ زیرا حتى یک دلیل هم برای این ادعا وجود ندارد. به هر حال در توراتى که مسیحیان به آن ایمان دارند پاسخ کافى وجود دارد.

نتیجه گیرى: جهاد و جنگیدن امرى مشروع است، و این از طریق عقل، واقعیت، تورات، انجیل و نیز از سخنان علما روشن شد؛ حتى مسئله اى فطرى و غریزى نیز هست و جوامع انسانى بی دین یا سکولار هم به آن اقرار دارند. ۱ - توبه: ۲۹ تا ۳۳.

خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند * می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد، تا اینکه نور خود را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید. * او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا او را بر همهٔ دین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیاید).

بنابراین خداوند به جنگ با این عده تشویق می‌کند؛ چراکه آن‌ها کسانی بودند که پیکار را آغاز کردند: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد، تا اینکه نور خود را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید) و فکر نمی‌کنم تشویق کردن به کشتن دیگران یا آمادگی برای کشتن دیگران یا آماده کردن نفرات برای کشتار دیگران، جنگ محسوب نشود؛ و به باور بنده، ارادهٔ خاموش کردن نور خدا با دهان‌هایشان، چنین مواردی و حتی بیشتر را دربردارد.

هرچند آیات پیش‌گفته، پرسش و پاسخ‌هایی را در بطن خود دارد و جزو متشابهات هستند، ولی آیه روشن و محکمی وجود دارد که بیان می‌کند خداوند مؤمنان را به جنگ با کسانی که با آن‌ها می‌جنگند تشویق می‌کند، و مؤمنان را از تجاوز به دیگران باز می‌دارد؛ و [می‌دانیم] متشابه، به محکم بازگردانیده می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱ (با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی نکنید؛ زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد).

به‌علاوه عملکرد رسول خدا حضرت محمد ﷺ واضح و روشن است. یهودیان - که اهل کتاب هستند - در کنار ایشان در مدینه در امنیت زندگی می‌کردند و آن حضرت به آن‌ها بدی نمی‌کرد تا اینکه، آن‌ها بودند که جنگ را با ایشان و کمک به کسانی که با ایشان ﷺ جنگیده بودند آغاز کردند.

همچنین باید به این نکته توجه داشت که اسلام و دین الهی، دین را از سیاست جدا نمی‌داند؛ بلکه حکومت و سیاست، بخشی از دین است؛ در نتیجه بسیاری از آیات در قرآن عبارت‌اند از قوانین نظامی که حقوق سرباز را در نبرد، و کاری را که مجاز است در برابر کسی که با او می‌جنگد انجام دهد مشخص می‌کنند. پس مؤمن حتی کسانی را که با او می‌جنگند، نمی‌کشد مگر به دستور خداوند، تا اجر و پاداش بگیرد؛ به همین جهت خداوند برای مؤمنان در میدان نبرد، کشتنِ کسانی را که با او می‌جنگند تشریع، و این مسئله را در آیات قرآنی بیان فرموده است؛ همان طور که هم‌اکنون و پیش از این، حکومت‌ها برای لشکریانشان قوانینی وضع، و در آن حقوق سربازانشان را در میدان نبرد بیان می‌کنند و آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و.... را تشریح می‌کنند.

سوم: ﴿سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُامِنُوكُمْ وَيَآمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^۱ (گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند از شما و قوم خود در امان باشند. اینان هرگاه به کفر دعوت شوند به آن بازگردند؛ پس اگر خود را به کناری نکنند و صلح نکنند و از اعمال خویش باز نایستند آنان را هر جا یافتید، بگیرید و بکشید که خدا شما را بر آنان تسلطی آشکار داده است).

اشکال این آیه در کجاست؟

این آیه به جنگ با کافر محاربی که دست از آزار مؤمنان باز نمی‌دارد تشویق می‌کند. در ضمن باید توجه داشت در آیه پیش از آن، بیانی نیز برای جایز بودن صلح با کسی که درخواست صلح می‌کند و با مؤمنان نمی‌جنگند و نمی‌خواهد آن‌ها را آزار دهد وجود دارد. ﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَفَاتِلُوكُمْ قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يَفَاتِلُوكُمْ وَ لَاقُوا

إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا^۱ (مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند، یا نزد شما بیایند در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده باشد. و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما چیره می‌کرد و حتماً با شما می‌جنگیدند. پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، [دیگر] خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است).

چهارم: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَّنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾^۲ (پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردن‌ها [یشان] را بزنید. تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید؛ سپس یا منت نهید [و آزادشان کنید] یا فدیة بگیرید؛ تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا]؛ و اگر خدا می‌خواست، از ایشان انتقام می‌کشید، ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند).

معنی: این آیه برخی از حقوق سربازان مؤمن را در لشکر اسلامی- در حین جنگ و در میدان نبرد بیان می‌کند. از جمله حقوق ایشان، آن است که کافری را که با آن‌ها می‌جنگد به قتل برسانند و بیان می‌کند حق ایشان، گرفتن اسیران نیز هست و می‌توانند در تعامل با اسیران، به آن‌ها آزادی بدهند؛ یا بدون عوض ایشان را آزاد یا آنان را مبادله کنند یا برایشان فدیة‌ای بگیرند و

اشکال این آیه در کجاست؟ گفتیم قرآن عبارت است از قانونی الهی که فقط عبادت را

۱ - نساء: ۹۰.

۲ - محمد: ۴.

شامل نمی‌شود؛ بلکه سیاست، حکومت الهی، حقوق مؤمنان و آنچه بر ایشان واجب است و... را بیان می‌دارد.

- (زن در دین خدا...)

پنجم: کسی که می‌گوید به زن در تشریعی خاص مانند ارث یا شهادت، ستم شده است^۱

۱ - شریعت یهودیان و مسیحیان نیز همه را مساوی در نظر نمی‌گیرد؛ مثلاً قانون ارث در عهد قدیم و جدید، زن و مرد را مساوی قرار نمی‌دهد: (و دختران صُلُفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن مَنَسی، از قبایل مَنَسی بن یوسف، نزدیک آمدند و نام‌های دخترانش این است: مَحَله، نوعه، حجله، ملکه و تِرَصَه. ۲ و به حضور موسی و عازار کاهن و به حضور سروران و تمامی جماعت، نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: ۳ پدر ما در بیابان مُرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح بر ضد خداوند هم‌دست شدند؛ بلکه در گناه خود مُرد، در حالی که پسری نداشت. ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان عشیره‌اش محو شود؟ از این رو ما را در میان برادران پدرمان نصیبی بده. ۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور پروردگار آورد. ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۷ دختران صُلُفحاد راست می‌گویند. البته در میان برادران پدر ایشان، ملک موروثی به ایشان بده و نصیب پدر ایشان را به ایشان منتقل کن. ۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش بدهید. ۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. ۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ۱۱ و اگر پدرش برادری نداشته باشد، ملک او را به هرکس از قبیله‌اش که خویش نزدیک‌تر او باشد بدهید تا از او ارث بَرَد. پس این برای بنی اسرائیل فریضه‌ای شرعی باشد؛ چنان‌که پروردگار به موسی امر فرمود). (عهد قدیم و جدید - سفر اعداد - اصحاح ۲۷)

راهب بزرگ تادریس یعقوب ملطی در تفسیر این اصحاح می‌گوید: «... قانون میراث و جانشینی یسوع: این اصحاح در بردارنده دو نکته در پایان زندگی موسی پیامبر بزرگ- در بین انبیاست که عبارت‌اند از داستان دختران صلفحاد و تعیین یسوع به عنوان سرپرست قوم... بنابراین خداوند همه را ملزم به قانون میراث می‌گرداند که در آن پسر از پدر ارث می‌برد و اگر میت پسر نداشته باشد، دخترش از او ارث می‌برد و اگر دختری نداشت، برادران او یا عموهای او یا نزدیک‌ترین عشیره او ارث می‌برند...»

... قانون میراث: به سبب قضیه دختران صلفحاد، قانون ارث آمد که ورثه شرعی را بیان می‌دارد و همان طور که بیان کردیم عبارت است از پسر، سپس دختر، سپس برادران، سپس عموها یا نزدیک‌ترین عشیره. (تفسیر کتاب مقدس - عهد قدیم - راهب بزرگ تادریس یعقوب - قانون میراث و جانشینی یسوع تفسیر سفر اعداد - اصحاح ۲۷) همچنین کشیش آنتونیوس فکری در تفسیر خود در رابطه با همین اصحاح می‌گوید: «... و قانون جدید این بود که

باید برای ما، ملاک و میزان قانونی خودش را که بر اساس آن عدالت و ستم مشخص می‌شود روشن کند؛ و در نتیجه روشن کند و اثبات نماید که باید زن با مرد در همه چیز

اگر میّت پُری نداشته باشد دخترش از او ارث می‌برد و اگر دختری نداشته باشد برادران یا عموهایش یا نزدیک‌ترین فرد به او از عشیره‌اش ارث می‌برد؛ ملاحظه می‌کنیم که:

۴- نتیجه اصرار دختران صلفحاد برای گرفتن نصیبشان؛ برکت این کار موجب شد قانون جدیدی برای میراث به دست آورند...» (شرح کتاب مقدس - عهد قدیم - کشیش آنتونیوس فکری - تفسیر سفر اعداد - اصحاح ۲۷)

این نمونه‌ای از شریعتی است که مسیحیان و یهودیان به عنوان تشریع و قانون الهی به آن معتقدند. این تشریع، مرد و زن را در میراث مساوی قرار نمی‌دهد؛ آیا این هم ظلم محسوب می‌شود؟ یا کافی خواهد بود که بگوییم کلیسا پیاده کردن قوانین را واجب نمی‌داند مانند عده‌ای که امروز این کار را انجام می‌دهند. زیرا عیسی علیه السلام در بین مردم حکومت نکرده است؟!

اما حقیقت این است که اگر شرایط حکمرانی برای عیسی علیه السلام آماده بود به حکم خداوند سبحان و متعال قضاوت و حکم می‌کرد. در انجیل آمده است:

(۱۷) تصور نکنید من آمده‌ام تا تورات یا انبیا را نقض کنم. نیامده‌ام آن را نقض کنم، بلکه برای تکمیل آن آمده‌ام.

۱۸ حق را به شما می‌گویم: تا زمانی که آسمان و زمین نابود شود یک حرف یا یک نقطه از تورات از بین نمی‌رود تا همگی واقع گردد. ۱۹ پس هرکس یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود؛ اما هرکه به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خواهد شد. (عهد جدید - انجیل متی - اصحاح ۵)

آیا امکان دارد این تشریع و قانون الهی که موسی علیه السلام آورد و عیسی علیه السلام به آن اقرار کرده است زیرا در چهارچوب تورات قرار دارد. این گونه وصف شود که در حق زن ظلم می‌کند، زیرا زن و مرد را مساوی قرار نداده است؟!

حتی اگر کوتاه بیاییم که چون عیسی علیه السلام امکان حکومت نداشته به این تشریع عمل نکرده است، آیا امروزه مسیحیان این قانون را در حالی که از سوی خداوند سبحان و متعال است ظلم می‌پندارند؟!

بنابراین همه شریعت‌هایی که انبیا قبل از عیسی علیه السلام آورده‌اند قانون الهی است و ابداً باطل نمی‌شود؛ اما اینکه قوم‌های خلفای خداوند علیه السلام مانند عیسی علیه السلام برای آن‌ها امکان حکمرانی را فراهم نکرده‌اند موجب نقض این قوانین یا ظالمانه بودنشان نمی‌شود؛ حتی زمانی که شرایع و احکام الهی با احکام الهی دیگری نسخ می‌شوند؛ احکام نسخ‌شده عادلانه و به عنوان حقی از سوی سبحان باقی خواهند ماند؛ و همه این احکام در چهارچوب شریعت خداوند قرار دارند؛ هرچند بعضی از تفصیلات آن با توجه به دوران، اقوام و مقتضای حکمت الهی تغییر نماید.

مساوی باشد؛ در حالی که همه ما می‌بینیم زن با مرد در همه چیز مساوی نیست.^۱
همچنین کسی که می‌خواهد در یک سیستم تشریع و قانون‌گذاری، تشریع مشخصی

۱ - هیچ عاقلی پیدا نمی‌شود که زن را در همه چیز با مرد مساوی بدانند؛ با این حال مانعی وجود ندارد مثالی از رساله پاپ شنوده سوم را نقل کنیم که حاکی از رأی کلیسای قبطی ارتدکس در موضوع جواز کاهن شدن زنان است و اسقف بیسوی آن را در کنفرانس لمبت آنجلیکان در انگلستان در سال ۱۹۸۸ مطرح کرده است.

پاپ شنوده سوم می‌گوید: «... وقتی در کتاب مقدس و عقاید کلیسای قدیم جست‌وجو کنیم موارد زیر را می‌بینیم:

۱- زن در کلیسا به آموزش نمی‌پردازد: در این خصوص قدیس پولس رسول می‌گوید: (۱۱) زن باید در آرامی و تسلیم کامل، تعلیم گیرد ۱۲ و به زن اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. ۱۳ زیرا آدم اول ساخته شد و بعد حوا. ۱۴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد. ۱۵ اما به زاییدن رستگار خواهد شد اگر در ایمان در محبت و قدوسیت و تقوا استوار بماند). (اول تیموتائوس ۲: ۱۱-۱۵)

ملاحظه می‌کنیم تعلیم قدیس پولس رسول در این زمینه توجیهی برای این ممانعت مطرح می‌کند که ارتباطی با شرایط اجتماعی در آن زمان، و شرایط خاص کلیسا که شاگردش تیموتائوس رعایت می‌کرد ندارد؛ بلکه به مواردی که از ابتدای آفرینش به مرد و زن اختصاص دارد استناد داده شده است؛ و حتی قبل از اینکه آدم و حوا به سبب گناه از بهشت خارج شوند. حال که می‌دانیم شایسته نیست زن در کلیسا تعلیم دهد، طبیعتاً جایز نخواهد بود درجاتی از کاهن شدن نیز به او داده شود؛ زیرا کاهن در کنار آموزش و رهبری کلیسا وظیفه انجام شاعر هفت‌گانه را نیز در حدود مسئولیت خود بر عهده دارد...

۱۰- نتیجه مبالغه کردن در اعطای حقوق به زن که خارج از چهارچوب آموزه کتاب است:

ما می‌بینیم جهان به سرعت به سمت تعدیل آموزه‌های کتاب پیش می‌رود. حتی کار مدافعان حقوق زن به جایی رسیده است که اسم «الله» را مؤنث فرض می‌کنند و کلمه «پدر آسمانی ما و شما» را منع می‌کنند و این کار موجب تغییر کتاب در مواضع بسیاری می‌شود که بعضی از آن اختصاص به اقاویم الهی و ارتباط آن با قسمت‌های دیگر دارد مانند ارتباط پسر با پدر آسمانی- و بعضی نیز اختصاص به فدا شدن و عمل کفاره‌گونه مسیح و پدر روحانی بودن او به عنوان رئیس کاهنان دارد.

۱۱- موانع عملی: در خصوص زنان، در دوران بارداری، ولادت و شیردهی، موانع عملی وجود دارد؛ مواردی که بر اساس آن‌ها تعطیلی طولانی در وظایف برخی از زنان کارمند به وجود می‌آید و چه بسا مشغول شدن به کار کاهنی به طور کامل او را از وظیفه خانه‌داری بازمی‌دارد؛ که تربیت کودکان نیز از جمله آن‌هاست....» (پاپ شنوده - نظر کلیسای ارتدکس درباره کاهن بودن زن، کنفرانس لمبت آنجلیکان در انگلستان در سال ۱۹۸۸، برگرفته از وبسایت

رسمی انبا بیسوی) <http://www.metroplit-bishoy.org/arabic/dialogues.htm>

در نتیجه زن در عهد قدیم و جدید و نیز از نظر کلیسای امروز در همه حقوق با مرد مساوی نیست. آیا این ظلم محسوب می‌شود؟!

را نقد کند، باید این تشریع را مانند بخشی از این سیستم در نظر بگیرد و این بخش را جدا نکند و با آن به صورت جدای از سیستم به عنوان یک گُل، برخورد نکند. دست کم به حقوق زن و واجباتش در قانون الهی توجه کند؛ نه اینکه فقط به حقوق توجه کند و بگوید در قانون الهی به زن، حقوقی کمتر از مرد داده شده است. چرا به واجبات توجه نمی کند و نمی گوید در قانون الهی مرد واجبات بیشتری نسبت به زن دارد؟!

به عنوان مثال دو شخص را در نظر بگیرید که یکی از آن ها به ساختن بنایی به بلندی پنج طبقه و دیگری به بلندی ده طبقه تکلیف شده اند. آیا عادلانه است به هر دو، مقدار مصالح ساختمانی و بودجه یکسانی داده شود؟! و اگر به صاحب ده طبقه دو برابر صاحب پنج طبقه داده شود، آیا صحیح است کسی بیاید و بگوید: شما ستمکار هستید، چرا که بین این دو نفر مساوات را رعایت نکرده اید در حالی که هر دو برای شما کار می کنند؟! به نظر من کسی که بگوید به واسطه این تشریع به زن ظلم شده، گفتار و نظرش خام و به دور از بحث دقیق علمی است.

- (بشارت هایی که دربارهٔ محمد ﷺ داده شده اند)

پرسش ۲: پیامبران عهد قدیم به مسیح علیه السلام بشارت داده اند. اگر محمد ﷺ صاحب دین ازلی است، مژده و بشارت به او کجاست؟

پرسش ۳: چگونه ممکن است یک مسیحی که به انجیل ایمان دارد از طریق انجیل به نبوت محمد ﷺ ایمان بیاورد؟

پاسخ ۳۲: ۱ آیا بشارت دادن باید صراحتاً با نام باشد، یا با رمز و اشاره؟^۲ من معتقدم مسئله خالی بودن عهد قدیم از نام عیسی یا یسوع به عنوان شخص بشارت داده شده مسئله‌ای حل شده است؛ و در این بین، چیزی جز رمز و اشاره باقی نمی ماند.^۳

۱- شایان ذکر است امام احمد الحسن (علیه السلام) پاسخ این دو پرسش را یک جا داده اند و این کار حکمتی دارد؛ زیرا مسئله خلیفه خداوند در زمین و راه شناخت مصداق آن، یک عقیده است و عقیده در عهد قدیم و جدید و قرآن، تغییر و تبدیلی ندارد!

۲- از آنجا که مورد سؤال بشارت به محمد (ص) است همان طور که پیامبران عهد قدیم به مسیح بشارت داده اند. بنابراین اهدافی که از متون مربوط به عیسی (ص) مورد مطالبه قرار نمی گیرند و مورد انتظار نیستند، جایز نیست درباره تصریح به محمد (ص) مورد مطالبه قرار بگیرند.

۳- تمامی متونی که با آن‌ها به حقانیت دعوت عیسی استدلال می شود متون نمادین هستند و بشارت یا متنی صریح به اسم «یسوع» نه به شکل حرفی، نه معنای حرفی با هر صیغه‌ای، در عهد قدیم یافت نمی شود. این مطلب را کمی مفصل تر بررسی می کنیم تا روشن شود:

- اگر بگوییم «یسوع» صیغه عربی اسم «یشوع» است، این صیغه نه در عهد قدیم به عربی ترجمه شده و نه در صیغه دیگری از زبان‌ها وارد شده است. در نتیجه اسم «یسوع» در عهد قدیم یافت نمی شود و به همین دلیل در فرهنگ آمده است: «صیغه عربی اسم عبری «یشوع» در عهد جدید به دو شخص اختصاص دارد؛» یعنی این اسم به صراحت در عهد قدیم وجود ندارد و این اسم برای دو نفر و فقط در عهد جدید دیده می شود.

- اگر کوتاه آمده، بگوییم «یسوع» صیغه عربی «یشوع» است، پیامبری با صیغه عبری مورد ادعا وجود ندارد؛ یعنی پیامبری با اسم صریح «یشوع» در عهد قدیم وجود ندارد که درباره سید مسیح (ص) محقق شود؛ در نتیجه اینکه این اسم به طور صریح در عهد قدیم دیده نمی شود قطعی خواهد بود.

- اگر از بحث و مناقشه درباره اصل و معنی این کلمه و ریشه هایش چشم پوشی کنیم، اشکال در این خواهد بود که صیغه عربی اسم یسوع (همان طور که کتاب مقدسی که در حال حاضر موجود است بر آن گواه است) خود یسوع است با همان صورت که اسم یوشع بن نون نبی در عهد قدیم، یسوع نامیده می شود و مسیحیان عرب امروزی نیز یسوع تلفظ می کنند!

همچنین در فرهنگ کتاب مقدس آمده است: «معنای اسم «یهوه نجات دهنده» یسوع نجات دهنده است و گاهی آن طور که فرشته می گوید، یوسف (متی ۱: ۲۱) و مریم (لوقا ۱: ۳۱) نیز یسوع نامیده می شود. یسوع اسم شخص، و مسیح لقب اوست. عبارت «پروردگار یسوع مسیح» حدود ۵۰ مرتبه در عهد جدید آمده است و «یسوع مسیح» یا «مسیح یسوع» حدود صد مرتبه. کلمه مسیح نیز همراه نجات دهنده وارد شده است (لوقا ۲: ۱۱). لفظ یسوع در

انجیل‌ها بیشترین تکرار را دارد و «یسوع مسیح» و «پروردگار یسوع مسیح» در سفر اعمال و رساله‌ها بیشتر استفاده شده است.»

اما کلمه یسوع در فرهنگ کتاب مقدس: «شرح کلمه یسوع بن نون انگلیسی: Joshua یا jehoshua یا Yehoshua. یسوع اسمی عبری به معنی «یهوه نجات» است. اسم آن در اصل هوشع (اعداد ۱۳: ۸). یهوشوع (اول تواریخ ۷: ۲۷) است...»

در نتیجه یک مرتبه معنای آن «نجات‌دهنده» بار دیگر «یهوه نجات‌دهنده» و یک مرتبه نیز «یهوه نجات» است. اگر همه معانی مذکور را با وجود تفاوتشان بپذیریم، خبر صریح و روشنی از آمدن پیامبر یا فرستاده‌ای دیده نمی‌شود که اسم او چنین معناهایی را داشته باشد و حتی اگر یافت شود محل بحث و مناقشه خواهد بود؛ زیرا معنای «نجات و رستگاری» در عهد قدیم غیر از معنای آن در عهد جدید است؛ در فرهنگ کتاب مقدس آمده است: «شرح کلمه نجات و رستگاری: منظور از رستگاری در عهد قدیم، نجات از شر یا خطر است.» (خروج ۱۴: ۱۳ و مزامیر ۱۰۶: ۸-۱۰)

اما در عهد جدید معنای دیگری بر آن حمل شده است؛ یعنی: رهایی گناهکاران به سبب ایمان به یسوع مسیح. در عبارت‌های «روز نجات» (دوم قرنتیان ۶: ۲) و «انجیل نجات» (افسیسیان ۱: ۱۳) و دیگر عبارت‌ها نیز همین معنی مدنظر بوده است. معانی آموزش گناه، نجات از دام آن و نتایج آن، تطهیر نفس و شادی‌های ازل (متی ۱: ۲۱ و عبرانیان ۵: ۹) نیز تحت پوشش معنای نجات در عهد جدید قرار می‌گیرند.» (فرهنگ کتاب مقدس - شرح کلمه نجات).

در نتیجه چیزی جز رمز و نماد باقی نمی‌ماند و متن صریح به اسم یا معنی حرفی اسم (در صورتی که بپذیریم یسوع صیغه عربی یسوع بوده است) یافت نمی‌شود.

قبل از بیان متونی در عهد قدیم که مسیحیان به آن استدلال می‌کنند - که اشاره‌ای نمادین به اسم حضرت مسیح دارد - باید توجه داشته باشیم هیچ دلیلی یافت نمی‌شود که عیسی (یا همان یسوع در انجیل) خبری غیبی از عهد قدیم را به اسم خودش استدلال کرده یا تطبیق داده باشد و حتی یک مثال در انجیل - حتی اگر همه رساله‌هایی که به آن اضافه شده را بپذیریم - وجود ندارد که شاگردان عیسی در حین رسالت او بر یکی از خبرهایی که اسم یسوع در آن باشد احتجاج کرده باشند!

بنابراین اشاره صریح وجود ندارد و فقط رمزها و نمادهایی که نویسندگان انجیل متی و نویسندگان انجیل لوقا استفاده کرده‌اند باقی می‌ماند و بعد از آن، نمادهایی هستند که مسیحیان متأخر از آن‌ها استفاده می‌کنند.

- عمانوئیل:

علمای مسیحی این خبر غیبی (اشعیا ۷: ۱۴، ۹: ۷ و ۶) را از مهم‌ترین خبرها می‌دانند و ادعا می‌کنند در (متی ۱: ۱۸ و لوقا ۱: ۲۶-۳۵) محقق شده است.

این متون عبارتند از:

- اشعیا ۷: ۱۴: (بنابر این خود خداوند به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید و او را عمانوئیل خواهد نامید).

- اشعیا ۹: ۶-۷: (زیرا برای ما کودکی به دنیا خواهد آمد و پسری به ما بخشیده خواهد شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و او مشاور شگفت‌انگیز، خدای قدیر، پدر سرمدی و سرور صلح خوانده خواهد شد. افزونی فرمانروایی و صلح او پایانی نخواهد داشت، و او بر تخت داوود و بر قلمرو او حکمرانی خواهد کرد، و آن را به انصاف و عدالت از حال تا به ابد استوار خواهد ساخت و پایدار نگاه خواهد داشت. غیرت پروردگار سپاهیان چنین خواهد کرد).
تحقق آن را نیز نقل می‌کنیم:

- متی ۱: ۱۸: (تولد یسوع مسیح این چنین روی داد: مریم هماد یسوع نامزد یوسف بود؛ اما پیش از آنکه به هم پیوندند معلوم شد مریم از روح القدس آبستن است).

- لوقا ۱: ۲۶-۳۵: (۲۶) در ماه ششم جبرئیل فرشته از سوی خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، ۲۷ تا نزد باکره‌ای به نام مریم برود. مریم نامزد مردی به اسم یوسف از خاندان داوود بود ۲۸ فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو، ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای! پروردگار با توست. تو در میان زنان مبارک هستی ۲۹ مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید این چگونه سلامی است ۳۰ اما فرشته به او گفت: «ای مریم متبس! لطف خدا شامل حال تو شده است ۳۱ اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را یسوع خواهی نهاد ۳۲ او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. پروردگار خدا تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود ۳۳ او تا ابد بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او زوالی نخواهد داشت ۳۴ مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است؟ زیرا من با مردی نبوده‌ام؟» ۳۵ فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو حلول خواهد کرد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد).

بحث و بررسی این استدلال:

- استدلال به خبر دادن اشعیا عليه السلام در خصوص عمانوئیل کامل نیست؛ به عنوان مثال یکی از علما می‌گوید: «رحمت و انذار در این اصحاب در هم آمیخته شده است. خداوند با آغاز جنگ بر ضد آنان موافقت می‌کند؛ با اینکه آغاز حکمرانی آواز است که متمایل به بت‌پرستی شده و گناهان بسیاری دارد. آواز سرگردان می‌شود و در اینجا خداوند مهربانی را می‌بینیم که بر قوم او رحم کرده، آن‌ها را تشویق می‌کند و فرستاده‌ای برای آواز می‌فرستد که او را تشویق کند تا او را به سمت خود بکشد. از ۷ تا ۱۴: ۲۸ آواز در حال جنگ با پادشاه آرام و اسرائیل است که به اورشلیم حمله کرده‌اند و علت جنگ این است که پادشاه آرام و اسرائیل با مصر هم‌قسم شده‌اند تا بر ضد آشور جنگ کنند؛ اما آواز برخلاف پیشنهاد پادشاه آرام و اسرائیل با آشور هم‌پیمان شد و در نتیجه با او جنگیدند اما نتوانستند وارد

اورشلیم شوند. آحاز بسیار ترسید و می‌خواست از آشور درخواست کمک کند (دوم پادشاهان ۱۶: ۵-۱۸) و خداوند اشعیا را به‌سوی آحاز فرستاد تا او را تشویق کند که بر خدا توکل کند و به او خبر دهد که پادشاه آرام و اسرائیل بر او پیروز نخواهند شد و خداوند او را از دست آن‌ها نجات خواهد داد، بدون اینکه از پادشاه آشور درخواست یاری کند. اشعیا از آحاز خواست تا نشانه‌ای بخواهد تا از کمک الهی مطمئن شود؛ ولی او نپذیرفت، چون از آشور درخواست یاری کرده بود. پادشاه آشور اقدام به کشتن پادشاه آرام کرد و هوشع -فقح فرزند رملیا، پادشاه اسرائیل- را کشت و بر جای او نشست. از آیه ۱۷ به بعد خبر می‌دهد که سرزمین یهودا برای عقوبت پادشاه و قوم او خراب خواهد شد؛ زیرا آن‌ها ایمان نیاوردند و به‌زودی امتی که به آن پناه آوردند و از آن درخواست یاری کردند آن‌ها را ویران خواهد کرد... (۱۰) سپس پروردگار با آحاز صحبت کرد و این صحبت از طریق اشعیا منعقد گردید. آیه (۱۱) برای خود نشانه‌ای از پروردگار -خدای خود- بخواه، از عمق خواسته‌ات یا به بلندی آسمان. گویا خداوند می‌خواهد به آحاز بگوید چرا از پادشاه آشور درخواست کمک می‌کنی و از من نمی‌خواهی، از من نشانه‌ای بخواه، خداوند ناراحت نمی‌شود. فرق است بین درخواست معجزه در حالت نداشتن ایمان و درخواست آن برای افزایش ایمان؛ ولی آحاز به آشور اطمینان کرده بود و به خداوند اطمینان نداشت؛ به همین سبب از خداوند درخواست یاری نکرد و حتی معجزه‌ای هم نخواست. عمق خواسته‌ات = هرچه می‌خواهی بخواه، هرقدر هم که سخت باشد. آیه (۱۲) آحاز گفت نمی‌خواهم و پروردگار را امتحان نمی‌کنم. پاسخی که دلالت بر عدم اطمینان به خداوند با ظاهری آراسته دارد. او تصمیم گرفت به آشور پناه ببرد و عدم امتحان خداوند، دلالت بر قداست او ندارد. آیه (۱۳) اشعیا گفت: ای خاندان داوود! آیا این کافی نیست که مردم را از خود بیزار کرده‌اید؟ اینک می‌خواهید خدای مرا نیز از خود بیزار کنید؟ توبیخ آحاز توسط اشعیا در اینجا به دلیل کمک‌نخواستن از خداوند است. آیه (۱۴) خداوند خودش علامتی به شما خواهد داد. آن علامت این است که عذرا حامله شده، پسری به دنیا خواهد آورد و اسمش را عمانوئیل خواهد گذاشت. این آیه به آیات (۱۵ و ۱۶) ضمیمه می‌شود.

معنایش این است که عذرا ازدواج خواهد کرد (و همسر پیامبری خواهد شد، زیرا لفظ عذرا به آن اشاره دارد) و پسری به دنیا خواهد آورد و قبل از اینکه به سه‌سالگی برسد دو پادشاه که فقح و رصین نام دارند خواهند مرد. سن سه‌سالگی سنی است که کودک، خیر و شر را تشخیص می‌دهد. صیغه کلام «خداوند خودش به شما معجزه‌ای خواهد داد»: دلالت بر حادثه‌ای بزرگ‌تر از مورد ذکر شده دارد. این آیه اشاره‌ای واضح به تولد حضرت مسیح از عذرا دارد. به همین سبب گفته است «خداوند خودش به شما معجزه‌ای خواهد داد» و معجزه یعنی چیزی عجیب، و به جسم درآمدن خداوند امر عجیبی بود. مسیح در اینجا به عذرا نسبت داده شده و برخلاف هر مولودی که می‌بینیم به مردها منسوب است، به هیچ مردی منسوب نشده است؛ چون حاصل نزدیکی با مردی نبوده است. در اینجا می‌بینیم خداوند خودش را به‌عنوان یک معجزه تقدیم می‌کند؛ این یک معجزه، زمینی یا آسمانی نیست بلکه خود او معجزه می‌شود، می‌آید و جسم پیدا می‌کند نه به این خاطر که آن‌ها را از آشور نجات دهد، بلکه از شیطان و گناه نجات دهد. عمانوئیل

یعنی خداوند با ماست، پس او زمانی که جسم پیدا می‌کند در بین ما خواهد بود.

عذرا: در عبری سه کلمه یافت می‌شود که برای تعبیر زنان به کار می‌رود: ۱- بتول: یعنی باکره‌ای که ازدواج نکرده است. ۲- ایسا: یعنی زن ازدواج کرده. ۳- آلم: باکره کوچک که گاهی ممکن است ازدواج کرده باشد. اشعیا از کلمه آلم استفاده کرده است که با عذرا مطابقت می‌کند. آیه (۱۵ و ۱۶) کره و عسل خواهد خورد تا ترک بدی و انجام خوبی را بداند؛ زیرا پیش از آنکه آن کودک دوری‌جستن از بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، سرزمینی که شما از دو پادشاه آن هراسانید متروک خواهد شد. کره و عسل خواهد خورد: کره، چکیده غذای حیوانی و عسل، چکیده غذای گیاهی است. بنابراین او در همه غذای ما شریک می‌شود و مانند ما ناسوت حقیقی خواهد شد. آن دو پادشاه قبل از سه سال مردند؛ تیگت پیلسر، رصین را کشت و دمشق را تصرف کرد و هوشع پسر ایله، علیه فحش فتنه کرد و او را کشت و این در حالی بود که از آن خبر دقیقاً سه سال گذشته بود. آیه (۱۷) خداوند بر تو و بر قوم تو و بر خاندانت چنان روزهایی خواهد آورد که از زمان جدا شدن افرایم از یهودا تا به حال نیامده باشد؛ یعنی پادشاهی آشور. در اینجا خداوند از خطرهای حقیقی که از سوی آشور است سخن می‌گوید و از خطرات خیالی از سوی رصین و فحش سخن نمی‌گوید. پادشاه آشور آغاز ماجرا بود ولی پادشاه بابل آمد تا آنجا را به‌طور کامل ویران کرد.

به این سبب این آیه به احتمال زیاد اشاره به پادشاه بابل دارد که پادشاه آشور نامیده شده است: ۱- زیرا آشور در دوران حرقا شروع به ویران کردن نمود وقتی که ۴۶۶ شهر را سوزاند. ۲- پادشاه بابل حکومت آشور را به دست گرفت و پادشاه آشور نیز شد. ۳- بابل در آن زمان به‌عنوان یک دولت بزرگ شناخته‌شده نبود؛ بلکه مملکتی تحت حکومت پادشاه آشور بود.» (شرح کتاب مقدس - عهد قدیم- کشیش آنتونیوس فکری- اشعیا ۷)

در نتیجه این متن علاوه بر اینکه رمزگونه است، در ظاهر اشاره به معجزه‌ای برای آحاز دارد و حداقل این احتمال نیاز به یک دلیل قطعی دارد که چنین دلیلی وجود ندارد.

کشیش آنتونیوس فکری در تفسیر تحقق این قضیه در تفسیر متی می‌گوید:

«آیه (۲۱): (او پسری به دنیا خواهد آورد و تو آن را یسوع خواهی نامید؛ زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید). یسوع: این کلمه تلفظ یونانی یسوع یا یهوشع است؛ یعنی خداوند نجات می‌دهد. قوم خود را از گناهانشان نجات می‌دهد (قوم خود یعنی هرکس او را بپذیرد؛ چه یهودی باشد و چه دیگر امت‌ها): او می‌تواند قلب را از حب گناه و تسلط و نیروی آن‌رهای بخشد. او ما را از عقوبت گناه نجات می‌دهد و ما را با خداوند پدر آشتی می‌دهد و اگر در حضور خداوند پدر زندگی کنیم گناه خواهد گریخت. یهود، نجات را به‌درستی درک نکرده‌اند؛ این‌طور فهمیده‌اند که منظور از نجات، نجات از روم یا مشکلات زودگذر است و هنوز هم عده‌ای همین تصور را دارند. این همان فهم غلط شاگردان عمواس است (لوقا ۲۴: ۲۱). آیه (۲۲): (همه این‌ها رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود به حقیقت پیوندد). تا آنچه گفته شده به حقیقت پیوندد؛ یعنی مسیح آمد و در زمان معین صاحب جسم شد. این قضیه در تقدیر ازلی خداوند بود و بر زبان پیامبر جاری شد. آیه (۲۳): (عذرا باردار شده و پسری به دنیا

خواهد آورد و اسم او را عمانوئیل خواهند گذاشت). عمانوئیل یعنی: «خدا با ماست». این اولین خبر از سلسله خبرهایی است که متای بشارت‌دهنده از آن خبر داده تا ثابت کند خبرهای غیبی بسیاری دربارهٔ مسیح محقق شده و او همان مسیای منتظر است. عمانوئیل: از دو اسم عمانوئیل و یسوع با یکدیگر می‌فهمیم مسیح همان خداوند به‌جسم‌درآمده است. «کشیش آنتونیوس فکری، تفسیر انجیل متی، اصحاح ۱) در فرهنگ کتاب مقدس در تشریح کلمهٔ عمانوئیل چنین آمده است:

«... اسمی عبری است به‌معنای «خداوند با ماست» و او همان پسری است که عذرا وی را باردار شده، به دنیا می‌آورد (اشعیا ۷: ۱۴). دلایل تاریخی برای تولد و زمان تولد او وجود دارد که نام‌گذاری او به «خدا با ماست» را تصدیق می‌کند؛ زیرا قبل از اینکه این کودک یاد بگیرد شر را ترک کند و خیر را برگزیند، سرزمین شمال فلسطین و شام متروک خواهد شد و خداوند یهودا را از این دو دشمن نجات می‌دهد (اشعیا ۷: ۱۶ و ۱۷). و در روزهای رشد خود کره و عسل خواهد خورد (اشعیا ۷: ۱۵). اشعیا از تولد عمانوئیل یعنی مسیح منتظر خبر داد و این خبر هفت قرن و یک‌سوم قرن قبل از تولد او بود و خبرهای رمزگونه او به مسیح اشاره داشته است (متی ۱: ۲۲). «عمانوئیل» کلمه‌ای است عبری به‌معنای «خدا با ماست»، یا بهتر است بگوییم «همراه ما خداوند است» و این یک اسم رمزگونه است که در خبری آمده که اشعیا به آحاز، پادشاه یهودا می‌دهد، به‌عنوان علامتی که خداوند یهودا را از دشمنانش نجات می‌دهد (اشعیا ۷: ۱۴، ۱۵ و ۱۶) و در انجیل متی آمده است آن خبری از «خداوند یسوع مسیح» است (متی ۱: ۲۳). اشعیا در حدود ۷۵۳ ق.م این خبر را داد؛ در حالی که آحاز در تنگنای سختی بود؛ زیرا فحش پسر رملیا که پادشاه اسرائیل بود و رصین پادشاه آرام بر ضد او هم‌پیمان شده بودند، آن‌هم به این سبب که آن‌ها می‌خواستند او با آن‌ها بر ضد آشور-عق‌ددر در حال ظهور- هم‌پیمان شود؛ اما او ایستادن در کنار آشور را ترجیح داد (ر. ک. دوم پادشاهان ۱۶: ۵-۹، دوم تواریخ ۲۸: ۱۶-۲۱).

اما اشعیا پیامبر تأکید داشت آحاز نیازی به ترس از رصین و فحش و همچنین هم‌پیمان شدن با آشور ندارد و به او گفت: «برای خود معجزه‌ای بخواه، تا از صدق گفتهٔ این پیامبر مطمئن شود. اما آحاز به‌دلیل نداشتن ایمان و زیر پوشش تقوای دروغین- به او گفت: «نمی‌خواهم و پروردگار را امتحان نمی‌کنم». در این هنگام اشعیا خبر داد که سید خداوند خودش به آن‌ها معجزه‌ای نشان می‌دهد «عذرا باردار می‌شود و پسری می‌آورد که تو اسمش را عمانوئیل خواهی گذاشت» و در سال‌های کودکی او، آن دو دولت که وی از آن‌ها می‌ترسید (آرام و اسرائیل) نابود می‌شوند و این اتفاق در ۷۳۲ ق.م به دست تیگلت پیلسر سوم، پادشاه آشور اتفاق افتاد؛ همان کسی که دمشق را فتح کرد و اهالی آن را به اسارت گرفت و پادشاه آن رصین- را کشت. بعد از گذشت ده سال از این واقعه، شلمناسر پادشاه آشور- سامره را به‌مدت سه سال محاصره کرد و در نهایت این شهر در ۷۲۲ ق.م به دست آشوریان افتاد.

دربارهٔ این پسر که عمانوئیل نام دارد و مادرش که به عذرا توصیف شده است نظریات متفاوتی وجود دارد. عدهٔ بسیاری معتقدند از آن جهت که این مسئله معجزه‌ای برای آحاز بوده است بایستی اشاره به واقعه‌ای نزدیک

داشته باشد که آواز بتواند آن را تشخیص بدهد و در اینجا چهار نظریه وجود دارد:

- بعضی از مفسرین معتقدند کلمه «عُلمه: عذرا» فقط بر یک نفر دلالت ندارد، بلکه اسم جنس است؛ در نتیجه «عمانویل» در این حالت رمزی برای مردم جدیدی است که این خبر در آغاز دوران آن‌ها رخ می‌دهد؛ اما این تفسیر با آنچه در عهد جدید آمده است مطابقت ندارد و ارتباط بین این خبر و سایر اخبار مرتبط با مسیا از بین می‌رود.

- این خبری است که به یکی از دو زن اشاره می‌کند: همسر اشعیا یا همسر آحاز. در حالت اول مقصود از «عمانویل» همان «مهیر شلال حاش بز» (اشعیا ۸: ۱-۴)، و مادر او همسر اشعیاست که به «نبیه» وصف شده است (اشعیا ۸: ۳). کسی که اشعیا در آستانه ازدواج با او بود؛ پس در زمان این خبر غیبی او دوشیزه بود. صاحبان این نظریه آن را این‌گونه تأیید می‌کنند که فرزندان اشعیا نمادین بوده‌اند (ر.ک عبرانیان ۲: ۱۳ و اشعیا ۸: ۱۸).

- گروه دیگری می‌گویند منظور از «عذرا» یکی از همسران آحاز، و پسر مدنظر «حزقیا» بوده است؛ اما موانع بسیاری در برابر این نظر قرار دارد؛ زیرا حزقیا نزدیک نُه سال قبل از این پیش‌بینی متولد شده است (ر.ک دوم پادشاهان ۱۶: ۲ و ۱۸: ۲) و واضح است که پیشگویی، مربوط به واقع‌ای نبوده که قبلاً اتفاق افتاده است؛ بلکه منظور واقع‌ای بوده که اتفاق خواهد افتاد.

- این خبر غیبی به آینده دور اشاره دارد؛ به‌خصوص در پرتوی آنچه در انجیل متی (۱: ۲۳) دربارهٔ مریم عذرا و فرزندش که «عمانویل خوانده می‌شود که تفسیر آن، خدا با ماست» وارد شده است؛ زیرا او همان خدایی است که «در جسم ظاهر شد» (اول تیموتائوس ۳: ۱۶) کسی که «الوهیت با همهٔ کمالش به‌صورت جسمانی در مسیح ساکن است» (کولسیان ۲: ۹). جهت اطلاعات بیشتر در رابطه با این موضوع به فرهنگ و تفسیرهای دیگر کتاب مقدس واقع در پایگاه انبا نکلاهیمنوت مراجعه نمایید. با اینکه این تفسیر دربارهٔ وقوع خبر در آینده دور صحیح است، ولی از این نکته چشم‌پوشی کرده که این خبر نشانه‌ای برای آحاز بوده است.

- این پیش‌بینی همانند بسیاری از خبرهای عهد قدیم، دو مصداق دارد و عمانویل و عذرا دو نماد هستند؛ عذرا در مصداق نزدیک اشاره به همسر اشعیا یا همسر آحاز و در مصداق دور اشاره به مریم عذرا دارد. عمانویل در مصداق نزدیک اشاره به «مهیر شلال حاش بز» یا «حزقیا» و در مصداق دور اشاره به یسوع خداوند دارد.

شکی نیست که این پیش‌بینی در مصداق دور متعلق به ولادت یسوع مسیح خداوند از مریم عذراست و ما این نکته را به‌وضوح در انجیل متی می‌بینیم: «و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد: عذرا باردار شده، پسری به دنیا خواهد آورد که اسم آن را عمانویل خواهند گذاشت که تفسیر آن چنین است: خدا با ماست» (متی ۱: ۲۱-۲۳). او همان است که اشعیا نیز درباره‌اش می‌گوید: «زیرا برای ما کودکی به دنیا خواهد آمد و پسری به ما بخشیده خواهد شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و او مشاور شگفت‌انگیز، خدای قدیر، پدر ستمدی و سرور صلح خوانده خواهد شد.» (اشعیا ۹: ۶) بنابراین او تنها کسی است که می‌توان به او گفت «خدا با ماست» و تولد او نجات از یک تنگنای موقت نبود، بلکه نجات ابدی از گناه و مرگ بود.» (فرهنگ کتاب مقدس

- شورای کلیساها - شرح کلمه عمانوئیل)

در نتیجه این متن نمادین و تأویل آن، محل بحث است؛ به خصوص اینکه عیسی (علیه السلام) به آن احتجاج نکرده؛ و از آنجایی که این متن نمادین بوده است فقط باید کسی که این نماد به او اشاره دارد به آن احتجاج کند؛ وگرنه علاوه بر اینکه احتجاج به آن غیرقطعی است، ارزش علمی نیز نخواهد داشت!

- اسم «یسوع ناصری» یا «ناصری»

در انجیل متی آمده است: «او آمد و در شهر ناصره ساکن شد تا سخن انبیا - که او ناصری خوانده خواهد شد - محقق شود». در اینجا نیز متن یا پیش‌بینی وجود ندارد که تصریح کند نبی منتظر یا مسیح منتظر همان کسی است که «ناصری» خوانده خواهد شد.

کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید: «... ناصری خوانده خواهد شد: مسیح در ناصره پرورش یافت تا اسم مشتق‌یافته از مکان بزرگ‌شدنش را در بر داشته باشد و اسم او ناصری شد و اسم «نصاری» که لقب مسیحیان است از آن مشتق می‌شود.»

به این دلیل که ناصره در عبری (NATZAR) به معنای غصن (شاخه درخت) است و کلمه عربی «ناصر» از آن گرفته شده است. سید مسیح در چند خبر در عهد قدیم، شاخه نامیده شده است: انبیا گفته‌اند او ناصری خوانده خواهد شد. گفته‌اند او شاخه است و در اینجا تطبیق سومی برای فهم عهد قدیم می‌یابیم. مراجعه کنید به خبرهای (اشعیا ۱۱: ۱-۲، ارمیا ۳۳: ۱۵ و زکریا ۳: ۸، ۶: ۱۲).

اما اشعیا خبر داده بود که مسیح از جلیل می‌آید؛ جایی که اسباط زبولون و نفتالی از آنجا بودند (اشعیا ۹: ۱-۲). شاخه: بعد از آنکه درخت داوود قطع شد (مالکیت خانوادگی با وفات صدقیا به پایان رسید) مسیح مانند شاخه جدیدی در این درخت روید. (شرح کتاب مقدس - عهد جدید - کشیش آنتونیوس فکری - متی ۲ - تفسیر انجیل متی) همچنین پدر تادریس یعقوب ملطی در تفسیر آن می‌گوید: «... بازگشت به ناصره: به یوسف قدیس وحی شد که به منطقه جلیل رو کند. او آمد و در شهری که «ناصره» نام داشت ساکن شد تا آنچه انبیا گفته بودند - که او ناصری خوانده خواهد شد - محقق شود.»

قدیس جان کریسوستوم درباره این اتفاق چنین می‌گوید: «یوسف به ناصره بازگشت تا از یک طرف از خطر دوری کند و از طرف دیگر از سکونت در وطن خود خشنود شود (۱۰۱).» رفتن او به ناصره در حالی که شهر چندان مهمی نبود به این سبب بود که یهود را که به نسبت داشتن خود به اسباط معین یا شهرهای مشهور فخر می‌ورزیدند خُرد کند. قدیس جان کریسوستوم می‌گوید: «زیرا آن مکان کم‌اهمیت بود و نه فقط آن مکان بلکه کل منطقه جلیل چنین وضعیتی داشت. به همین سبب فریسیان (طایفه‌ای از یهود) می‌گویند: «جست‌وجو کن و بین هیچ پیامبری از جلیل نیامده است.» (یوحنا ۷: ۵۲). او شرم‌زده نمی‌شد از اینکه بگویند از آنجاست، تا نشان دهد به امور مخصوص بشری نیاز ندارد؛ و شاگردان خود را از جلیل برگزید... تا به ما نشان دهد به دلیل بزرگی محل تولد یا ثروت خود تکبر

نورزیم، بلکه شایسته است کسی را که چنین رفتاری دارد سبک بشماریم؛ تا به ما نشان دهد که از فقر، ناراضی نباشیم، بلکه به دنبال ثروتِ اعمالِ نیک باشیم، تا از فقری که موجب شرارت مردم می‌شود فرار کنیم. این چیزی است که از ثروت، فقر درست می‌کند (لوقا ۱۶: ۲۴) زیرا با لجاجت به دنبال قطره‌ای آب می‌گردد ولی آن را نمی‌یابد (۱۰۲).

«نصاری» که لقب مسیحیان است از «ناصره» اشتقاق یافته و معادل عبری Natzar به معنای غصن (شاخه درخت) است و کلمه عربی «ناصر» از آن گرفته شده و سید مسیح در چندین خبر در عهد قدیم «شاخه» نامیده شده است. در اشعیای نبی آمده است: (نهالی از ساقه یسی سر بر خواهد آورد و شاخه‌ای از ریشه‌هایش میوه خواهد داد. روح خدا بر او قرار خواهد یافت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوت، روح معرفت و ترس از خدا...). (اشعیا ۱۱: ۱-۲) و در ارمیا آمده است: (اینک خداوند می‌گوید: ایامی خواهد آمد که برای داوود شاخه‌ای عادل خواهم رویانید که حکومت کند، پیروز گردد و عدل و انصاف را در این سرزمین به اجرا درآورد). (ارمیا ۳۳: ۱۵) و در زکریا: (زیرا من بنده خود، شاخه را خواهم آورد). (زکریا ۳: ۸)، (اینک مردی که نامش شاخه است از مکان خویش خواهد رویید و معبد خداوند را بنا خواهد کرد). (زکریا ۶: ۱۲)... این گونه یهود منتظر مسیا بودند؛ کسی که «شاخه» یعنی «ناصری» خوانده می‌شود. (شرح کتاب مقدس - عهد جدید - پدر تادریس یعقوب ملطی - تفسیر انجیل متی ۲) به نظر بنده سخنی که گفته شد (با چشم‌پوشی از صحت یا عدم صحت آن) درباره اینکه آیا تفسیری رمزآلود دارد یا اینکه قابل بحث و مناقشه است، نیاز به توضیح بیشتری ندارد؛ به خصوص همان طور که گفته شد عیسی (علیه السلام) به آن احتجاج نکرده تا جنبه علمی داشته باشد؛ و دست کم این استدلال کامل نیست!

در خصوص متونی که به صورت کلمه به کلمه منطبق می‌شوند بحث و مناقشه وجود ندارد؛ اما اگر نمادین و رمزگونه باشد تأویل آن باید توسط کسی که آن نماد به او اشاره دارد یا توسط خلیفه دیگری از [خلفای] خداوند صورت پذیرد: مثال متن [نمادین] برای یوحنا تعمیددهنده (یحیی علیه السلام):

در سفر ملاکی - اصحاح ۴ آمده است:

۴: ۴ شریعت بنده من - موسی - و همه فرائض و قوانینی را که به جهت تمامی اسرائیل در کوه حوریب به او امر کرده‌ام به یاد داشته باشید. ۵: ۴ اینک من، ایلیای نبی را پیش از فرارسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶: ۴ دل پدران را به سوی فرزندان و دل فرزندان را به سوی پدران بازخواهد گردانید. مبدا بیایم و این سرزمین را به لعنت نابودی بزنم. (سفر ملاکی - اصحاح ۴)

پادشاه که معصوم است و کلام خدا و تفسیر او را نقل می‌کند برای زکریا (علیه السلام) که او نیز معصوم است این گونه تفسیر می‌کند، کسی که با روح ایلیا می‌آید یا کسی که تمثیل ایلیاست، همان کسی است که برای او متولد می‌شود؛ یعنی یوحنا تعمیددهنده (یحیی علیه السلام):

۵) در زمان هیروдіس پادشاه یهود - کاهنی به اسم زکریا زندگی می‌کرد، از کاهنان گروه آیتا. همسرش الیزابت نیز از

ما متون نمادینی از عهد قدیم را بیان کردیم که تأویلیشان درباره فرستاده خدا محمد رسول ﷺ است؛ همان طور که آنان متون رمزآلودی را به عیسی (علیه السلام) تأویل نموده‌اند. پیش از پرداختن به برخی از این متون، می‌گوییم:

دختران هارون بود^۶ هر دو در نظر خدا پارسا بودند و مطابق همه احکام و فرائض خداوند بدون عیب-رفتار می‌کردند^۷ آن‌ها فرزندی نداشتند، زیرا اِلیزابت نازا بود و هر دو سال خورده بودند^۸ یک بار که نوبت خدمت گروه زکریا بود و او در پیشگاه خدا کهنات می‌کرد^۹ به رسم کاهنان، قرعه داخل شدن به قدس معبد خداوند و سوزاندن بُخور به نام وی افتاد^{۱۰} در زمان سوزاندن بُخور، تمام جماعت بیرون سرگرم دعا بودند^{۱۱} ناگاه فرشته خداوند-ایستاده بر جانب راست قربانی بُخور- بر زکریا ظاهر شد^{۱۲} زکریا با دیدن او بهت‌زده شد و ترس و وجودش را فراگرفت^{۱۳}: ۱ فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس! دعای تو مستجاب شد. همسرت اِلیزابت برای تو پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را یوحنا خواهی نامید^{۱۴} تو سرشار از شادی و خوشی خواهی شد و بسیاری نیز از تولد او شادمان خواهند شد^{۱۵} زیرا در نظر خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و در شکم مادر پُر از روح القدس خواهد بود^{۱۶} و بسیاری از قوم اسرائیل را به‌سوی خداوند-خدای ایشان- بازخواهد گردانید^{۱۷} او با روح و قدرت ایلیا پیشاپیش پروردگار خواهد آمد تا دل پدران را به‌سوی فرزندان و عاصیان را به‌سوی حکمت پارسایان بگرداند تا قومی آماده برای پروردگار فراهم سازد. (لوقا - اصحاح ۱)

همان طور که عیسی حقیقت این دو متن درباره یوحنا تعمیددهنده (یحیی (علیه السلام)) و متن درباره خودش (علیه السلام) را بیان نمود:

(۷) در حالی که شاگردان یحیی می‌رفتند، عیسی درباره یحیی آغاز به سخن کرد و به جماعت گفت: برای دیدن چه چیزی به بیابان رفتید؟ برای دیدن یک نی که باد حرکتش می‌دهد؟^۸ اگر نه، پس برای دیدن چه چیزی رفتید؟ برای دیدن مردی که جامه‌ای لطیف به تن دارد؟ آنان که جامه‌های لطیف به تن می‌کنند در کاخ‌های پادشاهان اند^۹ برای دیدن چه چیزی رفتید؟ برای دیدن پیامبری؟ آری، به شما می‌گویم کسی که از پیامبر نیز برتر است^{۱۰} زیرا او همان است که درباره‌اش نوشته شده: اینک رسول خود را پیشاپیش تو می‌فرستم، که راهت را پیش رویت مهیا خواهد کرد^{۱۱} حق را به شما می‌گویم، که بزرگ‌تر از یحیی تعمیددهنده از مادر زاده نشده، اما کوچک‌ترین در ملکوت آسمان‌ها از او بزرگ‌تر است^{۱۲} از زمان یحیی تعمیددهنده تاکنون ملکوت آسمان‌ها غصب می‌شود و غاصبین آن را می‌ربایند^{۱۳} زیرا همه پیامبران و تورات تا زمان یحیی اخبار می‌نمودند^{۱۴} اگر بخواهید بپذیرید، یحیی همان ایلیاست که می‌بایست بیاید^{۱۵} هر که گوش شنوا دارد بشنود. (انجیل متی - اصحاح ۱۱)

چگونه نمادها و متون می‌توانند از آن خلفای خداوند و مخصوص آن‌ها و دلیشان باشد، اگر هرکسی بتواند آن‌ها را از روی هوای نفس خود بر هرکس که بخواهد تأویل و منطبق کند؟! کسی که چنین طرحی را بنا می‌نهد، احتجاج به متون الهی را نقض می‌کند و در نهایت خاصیت نمادین بودن آن‌ها را به‌دور می‌اندازد!

ما دلیل بر حجت یا جانشین خدا در زمینش یا پیامبر فرستاده‌شده را بیان، و با عقل و حکمت، و نقل از تورات، انجیل و قرآن، به آن استدلال نمودیم.

بنابراین کسانی از اهل کتاب یهود و نصارا یا مسیحیان- که خواهان حق هستند باید به قانون شناخت حجت توجه داشته باشند؛ این قانون و بندهای سه‌گانه‌اش را بیان نموده‌ایم: «وصیت یا متن، علم و حکمت، و پرچم یا حاکمیت خداوند» و باید ببینند آیا عقل و حکمت جز این را بیان می‌کند؟

همچنین تورات را زیرورو کنند و ببینند آیا فرستادگان به جانشین‌های پس از خود وصیت کرده‌اند یا خیر؟^۱

این‌ها برخی از نمونه‌های متونی از وصیت‌های پیامبران به جانشینان خود هستند:
تثنیه، اصحاح ۳۱:

او پروردگار به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را بخواه و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت‌کنم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر

۱- جانشینی خداوند بر روی زمین (انبیا، پادشاهان، کاهنان یا قاضی‌ها) عقیده ثابت‌شده‌ای است که عبارت است از برگزیدن خدا، دعوت از سوی او و ارسال.

همچنین قانون شناخت این جانشین‌ها باید یکسان باشد؛ زیرا از سوی خداوند یکتای سبحان و متعال هستند. در نتیجه زمانی که این قانون را از طریق مثال یا مثال‌هایی برای تنصیب جانشینان خداوند اثبات کنیم، یقین پیدا می‌کنیم این قانون به هیچ‌وجه درباره هیچ‌یک از آنان نقض نمی‌شود.

از آنجا که می‌بینیم در عهد قدیم و جدید، انبیا به جانشینان خود وصیت کرده‌اند، پس نص یا وصیت از سوی خلیفه قبلی بر خلیفه بعدی سنت خداوند است و سنت خدا تبدیل و دگرگونی ندارد.

همچنین باید توجه داشته باشیم که نص از سوی پیامبر قبلی بر کسی که جانشین او خواهد شد، فقط برای خلیفه بی‌واسطه پس از او نیست؛ بلکه می‌تواند بر خلفای متعددی که در زمان‌های مختلفی خواهند آمد نیز تصریح کند و این از طریق تورات و انجیل ثابت می‌شود؛ موسی علیه السلام خلیفه خود یسوع علیه السلام را معرفی، و به عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز سفارش می‌کند.

همچنین داوود علیه السلام که پیامبر و پادشاه است بر سلیمان علیه السلام وصی و خلیفه مستقیم خود- تصریح می‌کند و نیز برای عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مهدی اول قائم علیه السلام متن‌هایی بیان می‌دارد.

شدند. ۱۵ و پروردگار در ستون ابر بر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد).^{۱۱}

۱۱- در روزهای پایانی عمر موسی (علیه السلام) خدا به او دستور داد وظایف و وصیت‌هایی را انجام دهد و موسی (علیه السلام) آن‌ها را به قوم خود ابلاغ کرد:

۱) پس موسی رفت و این سخنان را به تمامی اسرائیل بازگفت ۲ سپس افزود: «من امروز صدویستساله‌ام و دیگر یارای داخل و خارج شدن را ندارم. یهوه به من گفته است: تو از این اردن نخواهی گذشت. ۳ پروردگار -خدای تو- خود پیشاپیش تو خواهد گذشت. او این اقوام را از حضور تو هلاک خواهد کرد تا وارث آن‌ها شوی؛ همان گونه که پروردگار فرموده است یوشع پیشاپیش تو عبور خواهد کرد ۴ یهوه با این قوم‌ها همان خواهد کرد که با سیحون و عوج، پادشاهان آموری و سرزمینشان کرد، آنگاه که ایشان را هلاک ساخت. ۵ زمانی که یهوه آنان را به دست شما تسلیم خواهد کرد شما باید با آنان بنا بر تمامی وصیت‌هایی که به شما کردم رفتار کنید ۶ قوی و دلیر باشید و از آنان ترس و واهمه نداشته باشید؛ زیرا یهوه، خدای تو همراه تو می‌رود و تو را وانخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد ۷ آنگاه موسی یوشع را فراخواند و در پیشگاه تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش؛ زیرا تو همراه این قوم به سرزمینی خواهی رفت که یهوه برای پدرانشان سوگند خورد که آن را به ایشان بدهد، و تو آن سرزمین را بین آن‌ها تقسیم خواهی کرد ۸ یهوه خود پیشاپیش تو خواهد رفت و با تو خواهد بود. او تو را وانخواهد گذاشت و ترک نخواهد گفت. پس مترس و هراسان مباش). (تثنیه - اصحاح ۳۱)

این چنین او این وصیت‌ها را مکتوب کرد و دستور داد بزرگان قوم از آن‌ها نگهداری کنند (همانند غدیرخم که پیامبر (ص) وصی خود علی (علیه السلام) را منصوب کرد) و هنگامی که زمانش فرا رسد آن را به دست نسل‌های بعدی که شاهد این قضیه نبوده‌اند برسانند تا حجتی بر آنان باشد:

۹) آنگاه موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کاهن که صندوق عهد یهوه را حمل می‌کردند و نیز به تمام مشایخ اسرائیل سپرد ۱۰ پس موسی ایشان را فرمان داده، گفت: «در پایان هر هفت سال در موعد مقرر در سال بخشش قرض‌ها به هنگام عید خیمه‌ها، ۱۱ زمانی که تمامی قوم اسرائیل در پیشگاه یهوه -خدای تو- در جایی که او برمی‌گزیند حاضر می‌شوند این تورات را در حضور تمامی اسرائیل به گوش آنان بخوان ۱۲ قوم را گرد هم آور یعنی مردان و زنان و کودکان را و نیز غریبانی را که در شهر تو ساکن‌اند- تا گوش فرا داده، بیاموزند که از یهوه خدایتان بترسند و بر انجام تمامی کلمات این تورات حریص شوند، ۱۳ و تا فرزندان ایشان نیز که آن را نمی‌دانند بشنوند و بیاموزند که در تمام ایام زندگی خود در سرزمینی که برای تصرف آن از اردن عبور می‌کنید از یهوه خدای شما بترسند). (تثنیه - اصحاح ۳۱)

پس خداوند به موسی (علیه السلام) امر کرد یوشع (علیه السلام) را فراخواند تا او را وصیت کند و از آنچه بعد از او به دست قوم انجام می‌شود باخبرش سازد:

۱۴) و یهوه به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را بخواه و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را

وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و یهوه در ستون ابر بر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد. و موسی علیه السلام برای قوم خود بیان کرد که یوشع علیه السلام جانشین و قائم مقام اوست. همچنین شایسته است به مسائلی توجه شود:

اول: در بین قوم و کاهنان و همه شیوخ بنی اسرائیل، این یوشع است که به وصیت های موسی علیه السلام اختصاص یافته است تا خداوند از زبان موسی علیه السلام به او وصیت کند؛ یعنی تنها او وصی موسی است و نه کس دیگر. حال آیا یوشع، خودش را برگزیده است؟ (یوشع را بخوان و در خیمه اجتماع بایستید تا به او وصیت کنم). این دلیل قطعی و حتی محکم است که یوشع وصی موسی است، تا بعد از آن، کسی نگوید همه وصیت موسی علیه السلام را شنیده و چیزی که فقط اختصاص به یوشع داشته باشد در آن وجود نداشته است: (۳ آنان نزد موسی و هارون گرد آمده، به ایشان گفتند: شما از حد خود پا فراتر می گذارید. زیرا همه جماعت یعنی هریک از ایشان- مقدس اند و یهوه در میان ایشان است. پس چرا خود را از جماعت یهوه برتر می دانید؟). (سفر اعداد - اصحاح ۱۶)

دوم: وارد شدن در خیمه و ستون ابر:

این قسمت از تورات تأکید دارد بر اینکه یوشع علیه السلام فقط فرمانده لشکری برای ورود به سرزمین موعود نیست؛ بلکه نبی و جانشین موسی علیه السلام در تمام اموری است که او علیه السلام بر عهده داشت. زیرا از نظر یهودیان و مسیحیان کسی اجازه ورود به خیمه یا همان «خانه یهوه» یا خیمه شهادت را نداشت، مگر به دستور خداوند سبحان و متعال! بنده باور ندارم ایستادن یوشع در «خانه یهوه» کنار موسی علیه السلام و آمدن ستون ابر را بتوان به چیز دیگری تفسیر کرد، مگر اینکه یوشع وصی و خلیفه ای است که جانشین موسی علیه السلام در بین قوم و در خیمه موسی - که خانه یهوه است- خواهد بود.

سوم: گمراهی قوم موسی یا بعضی از آنان در خصوص ترک عهد و وصیت های موسی علیه السلام:

(۱۶) یهوه به موسی گفت: اینک تو با پدران خویش می خواهی و این قوم برخاسته، از پی خدایان بیگانه سرزمینی که به آن داخل می شوند زنا خواهند کرد و مرا ترک گفته، عهد مرا که با ایشان بستم خواهند شکست ۱۷ در آن روز خشم من بر ایشان افروخته شده، ایشان را ترک خواهم گفت و صورت خود را از ایشان خواهم پوشانید، و آن ها تلف خواهند شد. بلایا و تنگی های بسیاری دامن گیرشان خواهد شد؛ چندان که در آن روز خواهند گفت: آیا از آن رو این بلایا بر ما فرود نیامده که خدایمان دیگر در میان ما نیست؟). (تثنیه - اصحاح ۳۱)

وجه خداوند همان انبیا و اوصیا علیهم السلام هستند، توجه به آنان توجه به خداست و توجه به غیر آنان توجه به خدایان دیگر است. اما اینکه وصیت همان عهد است، دیگر فقرات اصحاب این مطلب را بیان می کنند:

(...و خداوند یوشع پسر نون را مأمور ساخته، گفت: قوی و دلیر باش؛ زیرا تو بنی اسرائیل را به سرزمینی که سوگند خوردم به ایشان بدهم خواهی برد و من خود با تو خواهم بود).

(۲۴) چون موسی کلمات این تورات را تا آخر در کتابی نوشت ۲۵ به لاویانی که صندوق عهد یهوه را حمل می کردند

فرمان داده، گفت: ۲۶ این کتاب تورات را گرفته، کنار صندوق عهد یهوه، خدایتان، بگذارید تا در آنجا شاهی بر شما باشد ۲۷ زیرا من از عصیانگری و گردنکشی شما آگاهم. اینک حتی امروز که هنوز زنده و در میان شما هستم بر یهوه عصیان می‌ورزید، پس بعد از مرگم چه خواهید کرد؟ ۲۸ تمامی مشایخ قبایل خود و صاحب‌منصبان خویش را نزد من گرد آورید تا این سخنان را به گوش آن‌ها برسانم و آسمان و زمین را بر آنان گواه گیرم ۲۹ از آن‌رو که می‌دانم پس از وفات من فساد خواهید کرد و از راهی که به شما وصیت کردم گمراه خواهید شد. در روزهای آینده به مصیبت گرفتار خواهید شد زیرا آنچه را که در نظر یهوه بد است به‌جا خواهید آورد و با کرده‌های خود او را خشمگین خواهید ساخت...).

در اینجا موسی (علیه السلام) به‌وضوح بیان می‌کند منظور از نقض عهد، تنها مسئله رهبری و اطاعت از زمان ورود به سرزمین مقدس نیست؛ زیرا وعده ورود به آنجا برحسب خبری که به آن‌ها داده است محقق خواهد شد! همچنین انحراف از شریعت بدون انحراف از خلیفه موسی (علیه السلام) در اجرا و تفسیر آن قابل تصور نیست! در نتیجه مقصود از نقض عهد، نقض عهد اوصیاء (علیهم السلام) است: (اینک حتی امروز که هنوز زنده و در میان شما هستم بر یهوه عصیان می‌ورزید پس بعد از مرگم چه خواهید کرد؟... از آن‌رو که می‌دانم پس از وفاتم فساد خواهید کرد و از راهی که به شما وصیت کرده‌ام گمراه خواهید شد...).

بنابراین عصیان خداوند یعنی عصیان خلیفه او؛ و چقدر موسی (علیه السلام) سختی کشید و چقدر مخالفت آنان با هارون (علیه السلام) -جانشین موسی (علیه السلام) در حیاتش- آشکار و واضح بود. امام احمدالحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«بنی‌اسرائیل از میان دریا عبور کردند و نجات یافتند و بعد از آن زندگی‌ای که در دره حاصلخیز رود نیل داشتند خود را در میان صحرای بی‌آب‌وعلفی دیدند! اما حضرت موسی (علیه السلام) بشارت و فرمان الهی برای وارد شدن به سرزمین مقدس را برایشان آورد؛ وعده نصرت از طرف خدا را به آن‌ها نوید داد. بعد از تمام آیات، معجزات و نشانه‌هایی که در مصر مشاهده کردند و پس از شکافته شدن آب دریا و غرق شدن فرعون و لشکریانش، انتظار می‌رفت بنی‌اسرائیل ذره‌ای در اطاعت از فرمان، تردید یا سرپیچی نکنند و به وعده نصرت و پیروزی، کاملاً یقین داشته باشند؛ اما آن‌ها سرپیچی کردند و از ورود به سرزمین مقدس، خودداری کردند. شاید مهم‌ترین عوامل نافرمانی آن‌ها:

- ۱ - ضعف ایمان آن‌ها به نبوت و رسالت حضرت موسی (علیه السلام)؛ بیشتر آن‌ها او را به دید یک فرمانده نگاه می‌کردند تا یک پیامبر عظیم‌الشأن؛ حتی برخی از پذیرفتن فرمان او نیز سرپیچی می‌کردند.
- ۲ - سستی در تقوا و ترس از خدا، که منجر به سرپیچی و ارتکاب گناه بی هیچ ترسی شد.
- ۳ - ضعف نفس و ترس از استبدادگران و تسلیم و خضوع در برابر آن‌ها، خو گرفتن به ظلم و درن هایت ترک جهاد در راه خدا.

تثنيه، اصحاب ۳۳:

۱) و این است برکتی که موسی مرد خدا- پیش از وفاتش به بنی اسرائیل داده. ۲ گفت: پروردگار از سینا آمد، و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از کوه فاران درخشید و با کرورهای مقدّسین آمد، و از دست راست او برای ایشان، شریعت آتشین پدید آمد. ۳ به راستی که قوم خود را دوست می‌دارد. جمیع مقدّسانش در دست تو هستند و در پیشگاه پاهای تو نشسته، هرکدام از سخنان تو بهره‌مند می‌شوند.^۱

۴ - توجه به زندگی دنیوی بیش از آخرت - که منجر به رخنه کردن دوستی دنیا در دل‌هایشان شد- و تمسک جستن بیش از اندازه به دنیا همانند بعضی از مسلمانان این زمانه.

۵ - همه‌گیر شدن خودپسندی در میان آن‌ها؛ به‌طوری که بعضی از آن‌ها خود را برتر از موسی و هارون می‌دیدند و زیر بار فرماندهی‌شان نمی‌رفتند. همان گونه که در تورات سیفر اعداد، اصحاب شانزدهم آمده است: (و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران آلیاب و اُون بن فالت پسران رؤیین ۲ با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت، هریک از ایشان مقدّس اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویش را از جماعت خداوند برتر می‌دانید؟ ۴ و چون موسی این را شنید، به روی درافتاد... ۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران آلیاب را بخواند. ایشان گفتند: ما نمی‌آییم! ۱۳ آیا این کم بود که ما را از زمینی که شیر و عسل در آن جاری بود بیرون آوردی تا ما را در صحرا هلاک سازی، که حال می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟ ...). (کتاب سرگردانی یا مسیر به سوی خدا)

۱- دومین متنی که امام احمد الحسن (علیه السلام) برگزیده است متنی از موسی (علیه السلام) است؛ این مرتبه تصریح به برخی از انبیا و اوصیایی است که در آینده دور جانشینش خواهند بود. این متن برای جانشین بی‌واسطه نیست. اما دلیل بر نص و وصیت بودن آن چیست؟ این متن از حوادث مشخصی سخن می‌گوید که عبارت‌اند از: «پروردگار آمد»، «بر ایشان طلوع کرد»، «درخشید» و «آمد». این وقایع در مکان‌های معینی رخ می‌دهند که عبارت‌اند از: «سینا»، «ساعیر»، «کوه فاران» و «کرورهای مقدّسین».

آمدن به خداوند نسبت داده نمی‌شود، مگر به صورت مجاز؛ زیرا آمدن یعنی حرکت کردن؛ و حرکت، عبارت است از انتقال از مکانی به مکان دیگر یا از زمانی به زمان دیگر یا از وضعیتی به وضعیت دیگر و همه این‌ها به معنای حادث شدن حالت جدید بر حالت قبلی است و حدوث الوهیت مطلق را نفی می‌کند؛ در حالی که خداوند برتر از چنین نسبت‌هایی است. بنابراین آمدن خداوند باید آمدن مخلوقی باشد که تمثیلی از خداوند سبحان و متعال است و عمل

او به خدا نسبت داده می‌شود. او جانشین خداست و در نتیجه، آمدن او همان آمدن خدا خواهد بود. بعد از درک این مسئله به این متن بازمی‌گردیم و درباره ظهور و آمدن خدا در سینا، ساعیر و فاران به بحث خواهیم پرداخت.

- سینا: در سفر خروج - اصحاح ۱۹ چنین آمده است:

۱) بنی اسرائیل در ماه سوّم خروجشان از سرزمین مصر در همان روز به صحرائی سینا رسیدند... خداوند به موسی فرمود: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آن‌ها بگو جامه‌های خود را بشویند» ۱۱ و روز سوّم آمده باشند؛ زیرا در روز سوّم خداوند در برابر دیدگان همه قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد ۱۲ و محدوده‌ای گرداگرد کوه برای قوم قرار بده... صبح روز سوّم رعد و برق درگرفت و ابری غلیظ بر کوه پدیدار گشت و آواز بلند گرنا به گوش رسید؛ به‌طوری که قومی که در اردوگاه بودند همه بر خود لرزیدند ۱۷ آنگاه موسی قوم را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد و آن‌ها در پای کوه ایستادند ۱۸ کوه سینا را دود فرا گرفته بود؛ زیرا خداوند در آتش بر آن نازل شده بود. دود آن مانند دود کوره بالا می‌رفت و تمامی کوه به‌شدّت می‌لرزید ۱۹ چون آواز گرنا بلند و بلندتر می‌شد موسی سخن می‌گفت و خدا با صدا به او پاسخ می‌داد ۲۰ خداوند بر فراز کوه سینا فرود آمد و موسی را به بالای کوه فراخواند. پس موسی بالا رفت ۲۱ و خداوند به او گفت: «پایین برو و به قوم هشدار بده مبادا برای دیدن خداوند نزدیک آمده، از حد تجاوز نمایند که بسیاری از ایشان هلاک شوند ۲۲ حتی کاهنانی که به خدا نزدیک می‌شوند باید خود را تقدیس کنند، مبادا بر ایشان هجوم آورد ۲۳ موسی به خداوند گفت: «این قوم نمی‌توانند از کوه سینا بالا بیایند، زیرا تو خود به ما هشدار داده، گفתי: «حدودی گرداگرد کوه قرار ده و آن را مقدس شمار» ۲۴ خداوند پاسخ داد: «پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور. اما قوم و کاهنان نباید از حد تجاوز کنند تا نزد خداوند برآیند، مبادا بر ایشان هجوم آورد ۲۵...».

همچنین در سفر خروج - اصحاح ۲۴ آمده است:

۱) آنگاه به موسی گفت: «تو و هارون و ناداب و ابیهو، همراه هفتاد تن از مشایخ اسرائیل نزد خدا بالا بیایید و از دور سجده کنید ۲ تنها موسی نزدیک خداوند بیاید، اما آنان نزدیک نیایند. قوم نیز همراه او بالا نیایند... ۱۲ خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بیا و اینجا بمان، تا لوح‌های سنگی و شریعت و فرمان‌هایی را که برای راهنمایی آن‌ها نگاشته‌ام به تو بدهم ۱۳ آنگاه موسی با خادم خود یوشع روانه شد و موسی به کوه خدا برآمد ۱۴ اما پیش از آن به مشایخ گفت: «همینجا منتظر بمانید تا نزدتان بازگردیم. هارون و حور با شما هستند؛ هرکس مشکلی داشته باشد می‌تواند نزد ایشان برود ۱۵ چون موسی به فراز کوه برآمد ابر، کوه را پوشاند ۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا ساکن گردید. آن ابر تا شش روز کوه را پوشاند و در روز هفتم خداوند از میان ابر، موسی را ندا داد ۱۷ جلوه جلال خداوند در نظر بنی اسرائیل مانند آتشی سوزاننده بر قله کوه بود ۱۸ و موسی به فراز کوه آمده، داخل ابر شد و چهل شبانه‌روز در کوه بود».

بنابراین آمدن پروردگار از سینا همان ظهور او برای موسی (علیه السلام) و سخن گفتن با اوست (به واسطه علی السلام). همچنین

آمدن موسی (علیه السلام) و سخن گفتن او با قومش از آنجا که این سخن را خدا با او گفته بود، بر آمدن خدا و سخن گفتن او با قوم نیز صدق می کند.

به طور کلی بنده فکر نمی کنم اینکه عبارت «پروردگار از سینا آمد» به معنای تجلی و ظهور خداوند در کوه سینا باشد، از نظر یهود و مسیحیان اشکالی داشته باشد؛ و حتی در اینکه همه عبارت، اشاره به ظهور خداوند و جلال او باشد نیز اشکالی وجود ندارد. در اینجا دو مثال از تفسیر عهد قدیم را نقل می کنیم:

- کشیش آنتونیوس فکری می گوید: «... آیه ۲: او گفت: پروردگار از سینا آمد و از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد. پروردگار از سینا آمد: منظور از آمدن او، تجلی جلال و ظهور الهی او در سیناست؛ آن هم زمانی که شریعت مقدس را به قومش عطا فرمود...» (تفسیر کتاب مقدس - سفر تثنیه اصحاح ۳۳ - آنتونیوس فکری)

- پدر تادریس یعقوب ملطی می گوید: «... جلال خداوند در بین قومش: خداوند موسای نبی را آشکار کرد؛ یعنی همان پایه و اساسی که موجب تقدس برادرانش می شود. او برای آنان ظهور جلال خدا در مکان های مختلف است: در سینا، ساعیر، کوه فاران و در کرورهای مقدسین. (او گفت: پروردگار از سینا آمد، و از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید و با کرورهای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد). موسی از سینا می آید و به سبب دیدار خداوند برکت را آغاز می کند؛ همانند خورشیدی که با جلال طلوع می کند. خداوندی را می بیند که شریعت یا وصیتش را در اختیار قومش گذاشته است تا بر اساس قانون آسمانی رفتار کنند و از خلق و خوی ملائکه بهره مند گردند و بهره ای از زندگی مبارک آسمانی داشته باشند. شریعت آتشین را به آن ها عطا کرد تا آن ها را شبیه ترین به کائنات آتشین قرار دهد که همانند خداوند، آتش نابودگر هستند...» (تفسیر کتاب مقدس - سفر تثنیه اصحاح ۳۳ - پدر تادریس یعقوب ملطی)

بنابراین - همان طور که گفته شد - در اینکه این متن اشاره به ظهور خداوند و تجلی او در اماکن مختلف (سینا، ساعیر و فاران) داشته باشد اختلافی وجود ندارد.

پیش از آنکه روشن شود عبارت «... از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید...» مربوط به آینده است، درباره وقایع دیگری که مشابه «آمدن از سینا» در «ساعیر و فاران» است و دلیل اینکه موسی (علیه السلام) - که سخن گو از سوی خداوند حکیم مطلق است - فقط این دو مسئله را یاد می کند به بحث می پردازیم.

«از ساعیر بر ایشان طلوع کرد»:

آیا ظهور در ساعیر در زمان حیات موسی (علیه السلام) اتفاق افتاد؟ یا بهتر است بگوییم آیا ظهور آشکاری برای قوم موسی رخ داد که عبارت «بر ایشان طلوع کرد» بر آن صدق کند؟! حقیقت این است که هیچ اتفاقی با این ویژگی در زمان موسی (علیه السلام) رخ نداد.

انبا بیشوی سخنی درباره ظهور خداوند (که مقصود او عیسی (علیه السلام) است) برای موسی (علیه السلام) و قومش دارد. وی می گوید:

«... همه این ظهورها برای موسی به‌تنهایی انجام نشد؛ بلکه در یکی از دفعاتی که ظهور برای او حاصل شد، همراه او هارون، ناداب، ابیهو و هفتاد نفر از شیوخ بنی‌اسرائیل نیز بودند. این ظهور در سفر خروج این چنین ذکر شده است: (آنگاه به موسی گفت: تو و هارون و ناداب و ابیهو، همراه هفتاد تن از مشایخ اسرائیل نزد خدا بالا بیایید و از دور سجده کنید و تنها موسی نزدیک خداوند بیاید، اما آنان نزدیک نیایند. قوم نیز همراه او بالا نیایند... آنگاه موسی، هارون، ناداب، ابیهو و هفتاد شیخ اسرائیل بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند. زیر پاهای او چیزی بود همچون سنگفرشی از یاقوت کبود شفاف به صافی خود آسمان، اما خدا دست خویش را بر بزرگان بنی‌اسرائیل بلند نکرد. پس خدا را دیدند و خوردند و نوشیدند). (خروج ۲۴: ۱-۲ و ۹-۱۱). این تقریباً تنها موردی است که خداوند ظهور آشکاری در برابر تعداد زیادی از قوم اسرائیل دارد؛ همان طور که برای بخت‌النصر پادشاه بابل و همراهان او ظاهر شد، زمانی که آن سه جوان را در کوره آتش انداختند، در آن حین در وسط کوره شخص چهارمی ظاهر شد که پادشاه از او با عبارت «شبهه پسر خدایان» تعبیر کرد (دانیال ۳: ۲۵).» (کتاب مسیح خواسته نسل‌ها: دیدگاه ارتودکسی - انبا بيشوی)

بنابراین در این مسئله بحثی وجود ندارد. جهت تفصیل بیشتر در عهد قدیم به اسفاری که مربوط به زندگی موسی (علیه السلام) همراه با بنی‌اسرائیل است مراجعه کنید. بنابراین در طول زندگی موسی (علیه السلام) هیچ اتفاقی یافت نمی‌شود که عبارت «از ساعیر بر ایشان طلوع کرد» بر آن صدق کند.

حتی مجالی برای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. می‌گوییم: ساعیر قبل از زمان موسی (علیه السلام) و در «پیدایش ۱۴: ۶» ذکر شده که در زمان ابراهیم (علیه السلام) است و این متن به دور از ظهور پروردگار است. بعد از آن در «پیدایش ۳۲: ۳، ۳۳: ۱۶ و ۱۷، ۳۶: ۸ و ۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۳۰» گفته شده است که در روزگار یعقوب (علیه السلام) بوده است. در اینجا نیز مصداقی برای سخن موسی (علیه السلام) درباره طلوع از ساعیر وجود ندارد؛ و بعد از آن در «اعداد ۲۴: ۱۸» ذکر شده که در آن صحبت از نبوت بلعام دیده می‌شود که مسیحیان آن را نص بر عیسی (علیه السلام) محسوب می‌کنند که مؤید مطلبی است که ما در پی اثبات آن هستیم و حداقل اشاره به آینده دارد، نه به تحقق ظهور خداوند در ساعیر در زمان بلعام (معاصر موسی (علیه السلام)). ساعیر در سفر تثبیه نیز ذکر شده است: (تثبیه ۱: ۲ و ۱: ۴۴) که در اینجا مکانی است که بعد از عصیان کردن، بنی‌اسرائیل در آن دچار شکست شدند: (۲۲) خداوند به من فرمود: به ایشان بگو نروند و نجنگند؛ زیرا من در میان شما نیستم، مبادا در برابر دشمنان خود شکست بخورید (۲۳) پس به شما گفتم اما گوش نکردید؛ بلکه از فرمان خداوند سرپیچی و طغیان کردید و به بالای کوه آمدید (۲۴) آنگاه آموریانی که در آن نواحی مرتفع ساکن بودند به مقابله با شما بیرون آمده، همچون زنبور شما را راندند و از ساعیر تا حرما شکست دادند (۲۵) پس بازگشته، در حضور خداوند گریستید؛ اما خداوند صدای شما را نشنید و به شما گوش فرانداخت. این عبارت را به هیچ عنوان نمی‌توان مصداق «از ساعیر بر ایشان طلوع کرد» دانست. به‌علاوه در سفر تثبیه - اصحاب ۲ در مثل چنین متنی، ساعیر آمده است: (۱) پس برگشته مطابق آنچه خداوند به من گفته بود از راه دریای سرخ به بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیاری

کوهستان ساعیر را دور زدیم ۲ آنگاه خداوند به من گفت: ۳ شما به اندازه کافی این کوهستان را دور زده‌اید. حال به سوی شمال بروید ۴ قوم را فرمان داده بگو: شما از قلمرو برادرانتان یعنی بنی عیسو- می‌گذرید که در ساعیر ساکن‌اند. آنان از شما خواهند ترسید. پس بسیار مراقب باشید ۵ بر آن‌ها هجوم نبرید، زیرا از سرزمین ایشان حتی به قدر جای پای هم به شما نخواهم داد، زیرا کوهستان ساعیر را به عیسو به ملکیت بخشیده‌ام). بنابراین ساعیر در اینجا از بنی اسرائیل منع شده است.

بعد از این متون تمام یادهایی که از ساعیر به میان می‌آید مربوط به بعد از وفات موسی (علیه السلام) بوده است؛ در نتیجه عبارت «از ساعیر بر ایشان طلوع کرد» متنی برای ظهور خداوند است که بشارت به پیامبری در آینده است و فاران نیز اینچنین است؛ برای تفصیل بیشتر به عهد قدیم مراجعه نمایید. بنابراین آوردن این متن توسط امام احمدالحسن (علیه السلام) نمونه‌ای از وصیت‌های انبیاء (علیهم السلام) بر جانشین‌هایشان است.

آنچه در واقعیت رخ داد نیز عبارت بود از آمدن عیسی (علیه السلام) از کوه ساعیر و محمد (صلی الله علیه و آله) از کوه فاران؛ پس ساعیر-همان طور که امام احمدالحسن (علیه السلام) بیان کرده‌اند- همان سرزمین عبادت است که قدس و حوالی آن می‌شود. با وجود اینکه این کتاب برای توضیح این تفصیل نگاشته نشده است اما می‌گوییم: در عهد قدیم کوه ساعیر جزو سرزمین یهوداست. در واقعیت نیز امروزه شهری به اسم ساعیر وجود دارد که از قدیمی‌ترین شهرهای تاریخی است و نزدیک آن، کوهی به نام ساعیر در شمال الخلیل (یعنی حبرون) بین الخلیل و بیت لحم وجود دارد که از بلندترین کوه‌ها در بین سلسله کوه‌های قدس و الخلیل است.

انجیل نیز نقل می‌کند که مریم (علیها السلام) به زکریا (علیه السلام) و الیزابت، در کوه یهودا در نزدیکی حبرون، آمدن عیسی (علیه السلام) را بشارت داد و زکریا (علیه السلام) در آنجا آمدن مسیح (علیه السلام) را اعلان کرد و یحیی (علیه السلام) برای زمینه‌سازی و بشارت به عیسی (علیه السلام) از آنجا خروج کرد... بنابراین پیامبری که «از ساعیر بر ایشان طلوع کرد» همان عیسی (علیه السلام) است و این نکته را محمد و آل محمد (علیهم السلام) بیان فرموده‌اند.

اما فاران همان مکه و حوالی آن است که محل سکونت اسماعیل (علیه السلام) و فرزندانش بود:

در عهد قدیم: (او در صحرا سکونت کرد و تیرانداز ماهرى شد. در صحرای فاران زندگی می‌کرد و مادرش زنی از سرزمین مصر برایش گرفت). (سفر پیدایش ۲۱: ۲۰-۲۱)
در فرهنگ استرانگ درباره فاران چنین آمده است:

H٦٢٩٠. פארן pa'ran paw-rawn'. From H٦٢٨٦; ornamental; Parān a desert of Arabia; - Paran.

همچنین در رابطه با محل سکونت فرزندان اسماعیل می‌خوانیم: «فرزندان او از حویله تا شور - که در مقابل مصر به سمت آشور واقع است- ساکن شدند؛ و او پیش روی همه برادران خود ساکن شد.» (سفر پیدایش ۲۵: ۱۸)
حویله: «منطقه‌ای در سرزمین‌های عربی است که کوشی‌ها در یک قسمت و یقطانیان در قسمت دیگری از آن ساکن هستند و آن‌ها قوم سامی هستند (پیدایش ۱۰: آیات ۷ و ۲۹؛ اول تواریخ ۱: آیات ۹ و ۲۳). ارتباط بین حویله

اول پادشاهان، اصحاب اول:

(۳۲) و داوود پادشاه گفت: صادق کاهن، ناتان نبی و بنایاهو بن یهوئاداع را نزد من بخوانید؛ پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بندگانِ آقای خویش را همراه خود بردارید و پسرِ سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به حیثون ببرید. ۳۴ و صادق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و گرنه را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده باد! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و فقط او را وصیت کردم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد ۳۶ و بنایاهو بن یهوئاداع در جواب پادشاه گفت: آمین! پروردگار، خدای سرورم پادشاه نیز این چنین گوید. ۳۷ چنان که پروردگار با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داوود پادشاه عظیم تر گرداند).

اول پادشاهان: اصحاب دوم:

(۱) و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ من به راه تمامی اهل زمین می روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳ وصایای یهوه، پروردگار خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فرائض، اوامر، احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر آنچه کنی و به هر جایی که توجه نمایی، سعادت مند باشی ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، به یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد).

همچنین باید توجه داشته باشند به اینکه:

آیا پیامبران مُرسل، به علم خود، و اینکه بر اساس حکمت سخن می‌گفته‌اند استدلال کرده‌اند یا خیر؟^۱

۱- انبیا و فرستادگان ﷺ به علم الهی خود استدلال می‌کردند و با حکمت سخن می‌گفتند. یهودیان و مسیحیان به این نکته اعتقاد دارند و اشکالی در آن نیست. بعضی از متون عهد قدیم و جدید را به‌عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

استدلال یوسف ﷺ به علم و حکمت: خلیفه خدا یوسف ﷺ خواب‌ها را با علمی که خدا به او داده است تفسیر می‌کند و به علم خود، حکمت، حسن تدبیر در اقتصاد مصر و سیاست خود استدلال می‌کند.

سفر پیدایش - اصحاب ۴۱:

(۱) پس از سپری شدن دو سال، فرعون در خوابی دید که بر لب رود نیل ایستاده است ۲ و هفت گاو زیبا و فربه از رود بیرون آمدند و در علفزار به چرا مشغول شدند ۳ سپس هفت گاو دیگر که زشت و لاغر بودند از نیل بیرون آمدند و کنار گاوهای پیشین بر لب رودخانه ایستادند ۴ آن گاوهای زشت و لاغر، هفت گاو زیبا و فربه را خوردند. آنگاه فرعون بیدار شد ۵ و دوباره به خواب رفت و بار دیگر در خواب دید که هفت خوشه گندم پُر و خوب بر ساقه‌ای می‌روید ۶ سپس هفت خوشه دیگر روید که لاغر و از باد شرقی خشکیده بود ۷ و آن هفت خوشه لاغر، هفت خوشه سالم و پر را بلعیدند. آنگاه فرعون بیدار شد و دریافت رؤیا دیده است ۸ بامدادان، فرعون آشفته‌خاطر بود. پس فرستاد و همه جادوگران و حکیمان مصر را فراخواند و خواب‌های خود را برایشان بازگفت؛ ولی کسی نبود که بتواند آن‌ها را برای فرعون تعبیر کند ۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون گفت: «امروز گناهان خود را به یاد آوردم ۱۰ زمانی فرعون بر خدمتگزاران خویش خشم گرفت و مرا و رئیس نانوابان را در زندان امیر قراولان در حبس گذاشت ۱۱ ما هر دو در یک شب خوابی دیدیم... ۱۲ جوانی عبرانی در آنجا با ما بود... او آن‌ها را برایمان تعبیر کرد و به هر یک تعبیری مطابق خوابش داد ۱۳ و درست همان گونه که او برای ما تعبیر کرد اتفاق داد... ۱۴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را فراخواند...».

خداوند سبحان رؤیای پادشاه را سببی برای آشکار کردن حقانیت یوسف ﷺ و برتر بودن او بر همه حکیمان و علما قرار داد؛ زیرا هیچ‌کس تعبیر آن را نمی‌دانست.

(۱۵) فرعون به یوسف گفت: خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند و من درباره تو شنیده‌ام که به خواب‌ها گوش فرامی‌دهی تا آن‌ها را تعبیر کنی. ۱۶ یوسف به فرعون پاسخ داد: از سوی من نیست؛ خداوند فرعون را به سلامتی پاسخ خواهد داد).

یوسف ﷺ بیان می‌کند که او فرستاده‌ای از سوی خداست و علم او، علمی الهی است؛ بنابراین فرستاده‌شده از سوی خداست. سپس فرعون خواب خود را برای یوسف نقل کرد.

(۲۵) خواب فرعون یکی است. خدا فرعون را به آنچه رخ خواهد داد خبر داده است).

یوسف با استفاده از این ماجرا، رسالت و دعوت خود را به سوی خداوند استمرار می‌بخشد؛ همان گونه که بیان می‌دارد که علم او از سوی خداوند است:

(هفت گاو خوب، هفت سال است و هفت خوشه خوب، هفت سال. هر دو رؤیا یکی است ۲۷ هفت گاو لاغر و زشت که پس از آن‌ها بیرون آمدند و نیز هفت خوشه پوچ که از باد شرقی خشکیده بود، هفت سال خشک‌سالی است ۲۸ چنانچه به فرعون گفتم: خدا آنچه قصد انجاش را دارد به فرعون نشان داده است ۲۹ اینک هفت سال فراوانی بسیار در سرتاسر سرزمین مصر می‌آید ۳۰ ولی پس از آن هفت سال قحطی پدید خواهد آمد و همه فراوانی در سرزمین مصر فراموش خواهد شد و قحطی، این سرزمین را تباہ خواهد کرد. ۳۱ و فراوانی آن به سبب قحطی‌ای که پس از آن خواهد آمد معلوم نخواهد بود؛ زیرا بسیار سخت خواهد بود ۳۲ و تکرار خواب فرعون به این معناست که این امر از سوی خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی به انجام خواهد رساند).

سپس یوسف (علیه السلام) وارد مرحله دیگری می‌شود و بیان می‌کند صاحب علمی از سوی خداست که تنها به تعبیر رؤیا اختصاص ندارد؛ بلکه شامل حسن تدبیر و سیاست نیز است؛ بنابراین به فرعون گوشزد می‌کند که باید انسانی حکیم را برگزیند:

(۳۳) اکنون فرعون باید مردی بصیر و حکیم بیابد و او را بر سرزمین مصر بگمارد).

او برنامه‌ای به فرعون ارائه می‌دهد که سزاوار است برای مدیریت اقتصاد شهر به اجرا درآید و به این ترتیب علم خود را نشان می‌دهد:

(۳۴) فرعون باید ناظرانی بر زمین بگمارد که در طول هفت سال فراوانی یک‌پنجم محصول مصر را بگیرند ۳۵ و تمامی آذوقه این سال‌های نیکو را که خواهد آمد گرد آورند و غله را تحت فرمان فرعون ذخیره کنند و خوراک در شهرها نگاه دارند ۳۶ این آذوقه باید برای مملکت به جهت هفت سال خشک‌سالی که در سرزمین مصر خواهد آمد ذخیره شود تا مملکت در اثر خشک‌سالی تباہ نگردد).

در نتیجه فرعون متوجه شد که در برابر انسانی عالم و حکیم قرار گرفته است:

(۳۷) فرعون و همه خدمتگزارانش این سخن را پسندیدند ۳۸ پس فرعون به خدمتگزارانش گفت: «آیا کسی را مانند این مرد می‌یابیم که روح خدا در او باشد؟» ۳۹ آنگاه فرعون به یوسف گفت: چون خدا همه این‌ها را بر تو آشکار کرده است پس هیچ‌کس همچون تو صاحب بصیرت و حکمت نیست ۴۰ تو را بر خانه خود می‌گمارم و تمامی مردم من به فرمان تو گردن خواهند نهاد و من تنها بر تخت سلطنت، از تو بالاتر خواهم بود ۴۱ پس فرعون به یوسف گفت: بنگر که تو را بر تمامی سرزمین مصر گماشته‌ام... ۴۲ یوسف سی ساله بود که به خدمت فرعون پادشاه مصر درآمد. یوسف از پیشگاه فرعون بیرون رفته، در سراسر سرزمین مصر می‌گشت ۴۷ در هفت سال فراوانی، زمین محصول بسیاری داد ۴۸ یوسف همه آذوقه را که در آن هفت سال فراوانی در مصر فراهم آمده بود گرد آورد و در شهرها ذخیره نمود. او آذوقه فراهم‌آمده از مزرعه‌های اطراف هر شهر را در همان شهر گذاشت ۴۹ یوسف غله بسیاری

زیاد همچون ریگ دریا، ذخیره کرد... ۵۳ هفت سال فراوانی که در سرزمین مصر بود به پایان رسید ۵۴ و همان گونه که یوسف گفته بود هفت سال خشک سالی شروع شد. همه سرزمین ها را قحطی فراگرفت؛ اما در سراسر سرزمین مصر خوراک وجود داشت ۵۵ زمانی که تمامی سرزمین مصر به گرسنگی گرفتار شدند مردم برای خوراک نزد فرعون فریاد برآوردند. آنگاه فرعون به تمامی مصریان گفت: نزد یوسف بروید و آنچه به شما می گوید انجام دهید ۵۶ پس آنگاه که قحطی همه مملکت را فرا گرفته بود یوسف انبارها را گشوده، غله را به مصریان می فروخت، و قحطی در سرزمین مصر شدید شد ۵۷ به علاوه تمامی مردمان روی زمین برای خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند؛ زیرا قحطی بر تمامی زمین بسیار سخت بود).

- استدلال دانیال (علیه السلام) به علم و حکمت:

سفر دانیال، اصحاح ۲: (۱) در سال دوم سلطنت بخت النصر، بخت النصر رؤیایی دید؛ روحش پربشان شد و خواب از چشمانش رفت ۲ پادشاه فرمان داد تا مجوسیان، جادوگران، فالگیران و کلدانیان را فراخوانند تا خواب پادشاه را برایش تعبیر کنند. آنان آمدند و در پیشگاه پادشاه ایستادند ۳ پادشاه به ایشان گفت: خوابی دیده ام و روحم برای درک آن پربشان است...).

و هیچ یک از علما و حکیمان نتوانستند از رؤیای او خبر دهند و آن را تعبیر کنند:

(... ۱۲ پادشاه از این سخن به خشم آمده، سخت برآشف و فرمان داد همه حکیمان بابل را هلاک کنند ۱۳ به این ترتیب فرمان صادر شد که حکیمان کشته شوند و در جستجوی دانیال و دوستانش برآمدند تا آن ها را نیز بکشند... آنگاه آریوک شتابان دانیال را به پیشگاه پادشاه برد و گفت: در میان اسیران یهود مردی را یافته ام که تعبیر خواب را برای پادشاه بیان خواهد کرد ۲۶ پادشاه، دانیال را که بَلَطَشَصَّر نام داشت خطاب کرده، گفت: آیا تو می توانی مرا از خوابی که دیده ام آگاه و تعبیرش را برابیم بیان کنی؟ ۲۷ دانیال در پاسخ پادشاه گفت: هیچ حکیم یا جادوگر یا مجوس یا طالع بینی نمی تواند رازی را که پادشاه می خواهد برایش بگشاید ۲۸ اما خدایی در آسمان ها است که کاشف اسرار است. او آنچه را که در روزهای آخر رخ خواهد داد به بخت النصر پادشاه نشان داده است. خواب تو و رؤیاهای سرت که بر بستر دیدی این است... خدای بزرگ آنچه را که در آینده رخ می دهد به پادشاه نشان داده است. این خواب حق است و تعبیرش مطمئن ۴۶ آنگاه بخت النصر پادشاه روی بر خاک نهاده، بر دانیال سجده کرد و دستور داد هدیه و عطر به او تقدیم کنند. ۴۷ پادشاه خطاب به دانیال گفت: به راستی که خدای شما، خدای خدایان و سرور پادشاهان و کاشف اسرار است؛ زیرا تو توانستی این راز را آشکار کنی ۴۸ در این هنگام پادشاه مقامی بلند به دانیال عطا فرمود و هدایای بسیاری به او بخشید و او را به حکمرانی بر سراسر ولایت بابل گماشت و او را رئیس رؤسا بر همه حکیمان بابل ساخت ۴۹ به درخواست دانیال از پادشاه، او شَدْرَک و مِشَک و عِدْنِغُو را نیز بر امور ولایت بابل گماشت. اما دانیال در دربار شاه بود).

متونی که درباره استدلال انبیا (علیهم السلام) به علم و حکمت است بسیار زیاد هستند: موسی (علیه السلام) و حکمتش، یوشع (علیه السلام)،

داوود عليه السلام و سلیمان عليه السلام (سفر حکمت) و... دیگران از این دست هستند.

در عهد جدید:

انجیل متی:

(۹: ۳۵ عیسی در همه شهرها و روستاها گشته، در کنیسه‌های آن‌ها تعلیم می‌داد و به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر درد و بیماری را در قوم شفا می‌داد).

(۱۳: ۳۴ عیسی همه این مطالب را با مثل‌ها برای جماعت بیان کرد و بدون مثل با آن‌ها صحبت نمی‌کرد... ۱۳: ۵۳ چون عیسی این مثل‌ها را به پایان رساند آن مکان را ترک کرد ۱۳: ۵۴ و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می‌پرسیدند: این مرد چنین حکمت و توانایی انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟ ۱۳: ۵۵ مگر او پسر آن نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ و برادرانش یعقوب، یوشا، شمعون و یهوذا نیستند؟ ۱۳: ۵۶ مگر همه خواهرانش در میان ما زندگی نمی‌کنند؟ پس این چیزها را از کجا به دست آورده است؟ ۱۳: ۵۷ پس درباره او دچار لغزش شدند. اما عیسی به آنان گفت: نبی بی‌حرمت نیست مگر در شهر خود و خانه خویش! ۱۳: ۵۸ و در آنجا به علت بی‌ایمانی ایشان معجزات زیادی انجام نداد).

در انجیل مرقس:

(۱: ۱۴ عیسی پس از گرفتارشدن یحیی به جلیل رفت و با بشارت ملکوت خدا موعظه کرده ۱: ۱۵ می‌گفت: زمان، به کمال رسیده و ملکوت خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به انجیل ایمان آورید... ۱: ۲۱ آن‌ها به کفرناحوم رفتند. چون روز سبت فرا رسید، عیسی بی‌درنگ به کنیسه رفت و به تعلیم پرداخت ۱: ۲۲ مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا مستدل تعلیم می‌داد، نه همانند کاتبان).

(۴: ۱ بار دیگر عیسی در کنار دریا به تعلیم‌دادن آغاز کرد. گروهی بی‌شمار او را احاطه کرده بودند؛ به‌طوری که به‌ناچار بر قایقی سوار شد که در دریا بود و بر آن نشست، در حالی که تمام مردم بر ساحل دریا بودند ۴: ۲ با مثل‌ها، چیزهای بسیاری به آن‌ها آموخت. او در تعالیم خود به ایشان گفت...).

(۶: ۱ سپس عیسی آنجا را ترک گفت و با شاگردان خود به شهر خویش رفت ۶: ۲ زمانی که روز سبت فرارسید به تعلیم‌دادن در کنیسه پرداخت. بسیاری با شنیدن سخنان او در شگفت شدند. آن‌ها می‌گفتند: این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده که چنین معجزاتی به دست او انجام می‌شود؟ ۶: ۳ مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و برادر یعقوب، یوشا، یهوذا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا در میان ما زندگی نمی‌کنند؟ پس درباره او دچار لغزش شدند ۶: ۴ عیسی به آن‌ها گفت: نبی بی‌حرمت نباشد جز در شهر خود و در میان خویشان و در خانه خویش ۶: ۵ او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد، جز آنکه دست خود را بر چند بیمار گذاشت و آن‌ها را شفا بخشید ۶: ۶ از بی‌ایمانی ایشان در حیرت بود و در روستاهای اطراف می‌گشت و آن‌ها را تعلیم می‌داد).

(٦: ٣٤) چون عیسی بیرون آمد جمعیتی بی‌شمار را دید و دلش بر حال آنان به رحم آمد؛ زیرا همچون گوسفندانی بدون چوپان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و چیزهای بسیاری به ایشان آموخت).

(١٠: ١) عیسی آن مکان را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی رود اردن رفت. بار دیگر جماعت‌هایی نزد او گرد آمدند و او بنا به روال همیشه خود به آن‌ها تعلیم می‌داد (١٠: ٢). قریبان نزدش آمدند و به قصد آزمایش از او پرسیدند: آیا جایز است مرد، زن خود را طلاق دهد؟ (١٠: ٣ پاسخ داد....).

انجیل لوقا:

(٤: ١٤) عیسی با نیروی روح به جلیل بازگشت و خبر او در سرتاسر آن نواحی پیچید (٤: ١٥) او در کنیسه‌های ایشان تعلیم می‌داد و همه وی را می‌ستودند. (٤: ١٦) پس به شهر ناصره - که در آن پرورش یافته بود- رفت و در روز سبت، طبق معمول به کنیسه آمد و برخاست تا تلاوت کند (٤: ١٧) طومار اِشعای نبی را به او دادند. چون آن را گشود قسمتی را یافت که می‌فرماید: (٤: ١٨) روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم، مرا فرستاده تا شکسته دلان را شفا دهم، رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم و ستم‌دیدگان را رهایی بخشم (٤: ١٩) و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم (٤: ٢٠) سپس طومار را پیچیده، به خادم کنیسه سپرد و نشست. همه در کنیسه به او چشم دوخته بودند (٤: ٢١) آنگاه چنین سخن آغاز کرد: امروز این نوشته در گوش‌های شما تمام شد (٤: ٢٢) همه برای او شهادت می‌دادند و از آن پیام فیض که بر زبان داشت در شگفت بودند و می‌گفتند: آیا این پسر یوسف نیست؟ (٤: ٢٣) عیسی به ایشان گفت: بی‌گمان این مثل را بر من خواهید آورد که «ای طبیب خود را شفا بده! آنچه شنیده‌ایم در گفَرناحوم کرده‌ای، اینجا در زادگاه خویش نیز انجام بده» (٤: ٢٤) گفت: حق را به شما می‌گویم که هیچ پیامبری در دیار خویش پذیرفته نیست (٤: ٢٥) یقین بدانید که در زمان ایلیا هنگامی که آسمان سه سال و نیم بسته شد و خشکسالی سخت سرتاسر آن سرزمین را فرا گرفت بیهوشان بسیار در اسرائیل بودند (٤: ٢٦) و ایلیا نزد هیچ‌یک از آنان فرستاده نشد مگر نزد بیهوشی در شهر صَرْفَه در سرزمین صیدون. (٤: ٢٧) در زمان اِلیشع نبی نیز جذامیان بسیار در اسرائیل بودند ولی هیچ‌یک از جذام خود پاک نشدند، مگر نَعْمَان سُرِیانی (٤: ٢٨) آنگاه همه کسانی که در کنیسه بودند از شنیدن این سخنان برآشفند (٤: ٢٩) و برخاسته، او را از شهر بیرون کشیدند و بر لبه کوهی که شهر بر آن بنا شده بود بردند تا از آنجا به پایین اندازند (٤: ٣٠) اما او از میانشان گذشت و رفت (٤: ٣١) عیسی به گفَرناحوم -شهری در جلیل- فرود آمد و در روزهای سبت به تعلیم مردم پرداخت (٤: ٣٢) از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا کلامش با دلیل و اقتدار بود).

(١٣: ٢٢) عیسی در راه اورشلیم، به شهرها و روستاها می‌رفت و تعلیم می‌داد).

(١٩: ٤٧) او هر روز در معبد تعلیم می‌داد؛ اما سران کاهنان و کاتبان و مشایخ قوم در پی کشتن او بودند، (١٩: ٤٨) اما راهی برای انجام مقصود خود نمی‌یافتند، زیرا مردم همه شیفته سخنانش بودند).

(٢١: ٣٧) عیسی هر روز در معبد تعلیم می‌داد و هر شب از شهر بیرون می‌رفت و بر فراز کوه معروف به زیتون شب را

و آیا در تورات، پیامبران خواستار حاکمیت خداوند شدند یا خیر؟^۱

به صبح می‌آورد ۲۱: ۳۸ صبحگاهان همهٔ مردم برای شنیدن سخنانش در معبد جمع می‌شدند). (۲: ۴۰ و طفل رشد کرده به روح، قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر او جاری بود. ۲: ۴۱ و والدین او هر سال به‌جهت عید فصّح به اورشلیم می‌رفتند. ۲: ۴۲ و چون دوازده‌ساله شد موافق رسم عید به اورشلیم آمدند. ۲: ۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت می‌نمودند و آن طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقّف نمود در حالی که یوسف و مادرش نمی‌دانستند. ۲: ۴۴ بلکه چون گمان می‌بردند او در قافله است یک روز طی مسیر کردند و در میان خویشان و آشنایان خود در جست‌وجوی او بودند. ۲: ۴۵ و چون او را نیافتند در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۲: ۴۶ و بعد از سه روز او را در معبد یافتند که در میان معلّمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال می‌پرسد. ۲: ۴۷ و هرکه سخن او را می‌شنید از فهم و جواب‌های او متحیر می‌گشت... ۲: ۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و نعمت نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد).

متون در این رابطه بسیار زیاد هستند و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۱- حاکمیت خداوند سبحان و متعال به‌طور خلاصه عبارت است از اعتقادداشتن به اینکه حکومت و سیاست از هر دو جنبهٔ قانون و اجرا از سوی خداوند سبحان و متعال است. بنابراین قانون الهی معصوم است و به همین ترتیب مجری قانون و حاکم، الهی و معصوم بوده و هر دو منصوب از سوی خدا و واجب‌الاطاعه هستند. دعوت انبیا و فرستادگان ﷺ به اعتقاد به حاکمیت خداوند و مطالبهٔ آن از سوی ایشان در تورات واضح و روشن است: موسی ﷺ و پس از او یوشع ﷺ، داوود ﷺ و سلیمان ﷺ اهمیت حاکمیت خدا را در دین الهی برای بنی‌اسرائیل بیان و در مواضع بسیاری این عقیده را اثبات و آن را مطالبه می‌کنند. به چند مورد آن از عهد قدیم اشاره می‌کنیم: - مورد اول:

موسی ﷺ برای قوم خود بیان می‌دارد که قانون، حکومت و مُلک از آن خداست و اوست که قاضی، حاکم و پادشاه را تعیین می‌کند. او قوم خود را به این عقیده وصیت می‌کند:

(۱۷: ۸ اگر حکم کردن در میان خون و خون، دعوی و دعوی و در میان ضربت و ضربت از مرافعه‌هایی که در دروازه‌های واقع شود برای تو سخت شد، برخاسته به مکانی که پروردگارت -خدایت- برگزیند برو. ۱۷: ۹ و نزد لاویان گه‌نه و نزد قاضی که در آن روزها باشد رفته سؤال کن و ایشان تو را از فتوای قضا باخبر خواهند ساخت. ۱۷: ۱۰ و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که یهوه برگزیند برای تو بیان می‌کنند عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هرآنچه به تو تعلیم دهند عمل نمای. ۱۷: ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند و مطابق حکمی که به تو گویند عمل کن و از فتوایی که برای تو بیان می‌کنند به راست یا چپ تجاوز نکن. ۱۷: ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار کند و از کاهنی که به حضور یهوه خدایت به‌جهت خدمت در آنجا می‌ایستد یا از قاضی، اطاعت نکند، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای. ۱۷: ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند خواهند

ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند کرد. ۱۷: ۱۴ چون به زمینی که یهوه خدایت به تو می دهد داخل شوی و در آن تصرف نموده ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امت هایی که اطراف من هستند پادشاهی بر خود منصوب کنم ۱۷: ۱۵ البته پادشاهی را که یهوه، خدایت برگزید بر خود قرار بده. یکی از برادرانت را برخود پادشاه بساز و مرد بیگانه ای که از برادرانت نباشد را نمی توانی بر خود مسلط نمایی). (عهد قدیم، سفر تثئیه، اصحاح ۱۷)

موسی (ﷺ) برای دادخواهی و اجرای قانون الهی به قاضی یا کاهنی که از سوی خدا منصوب شده است ارجاع می دهد و واضح است که منظور از قاضی در اینجا انبیای منتصب از سوی خداوند سبحان و متعال هستند نه قاضی هایی که خودشان یا مردم آن ها را منصوب کرده اند و به رشوه و ظلم شهره هستند.

به همین سبب می فرماید: «... نزد قاضی که در آن روزها باشد...». عاقلانه نیست که موسی به مراجعه به هر قاضی ای امر کند، در حالی که او در وصایایی که گفته شد انحراف امت از تشریع الهی را بیان می دارد. جایز نیست موسی (ﷺ) - که خود نیز قضاوت می کند- امر به اطاعت و اجرای حکم کسی کند که خطا داشته باشد و مردم را به باطل وارد و از حق خارج کند. مقصود از آن ها در متون واضح است:

(۲: ۱۶) آنگاه خداوند قاضی هایی برانگیخت و آنان ایشان را از دست غارت گرانشان نجات دادند ۲: ۱۷ ولی به قاضی های خود نیز گوش نسپردند، بلکه آنها به دنبال خدایان دیگر زنا کرده، آن ها را سجده نمودند. آنان خیلی زود از راهی که پدرانشان در آن گام می زدند یعنی اطاعت فرامین خداوند منحرف شدند و مانند ایشان عمل نکردند ۲: ۱۸ هرگاه خداوند برای آن ها قاضی هایی منصوب می داشت، خدا با آن قاضی بود و آن ها را در تمام ایام زندگی آن قاضی از دست دشمنانشان نجات می داد؛ زیرا خداوند به سبب ناله هایی که از دست ظالمان و ستم کنندگان خویش برمی آوردند بر ایشان شفقت می کرد ۲: ۱۹ اما چون آن قاضی می مُرد آنان بار دیگر منحرف می شدند و از پدران خود نیز فاسدتر عمل کرده، خدایان غیر را پیروی می نمودند و آن ها را عبادت و سجده می کردند. آنان از هیچ یک از عادت ها و راه های خودسرانه خود دست نمی کشیدند). (سفر داوران، اصحاح ۲)

همچنین موسی (ﷺ) بیان می کند که پادشاه باید از طرف خدا منصوب شده باشد: «... پادشاهی را که پروردگار خدایت برگزید بر خود قرار بده...». اگر کسی بگوید: هر پادشاهی که مردم برگزینند، برگزیده شده از طرف خدا نیز هست، زیرا هر چیزی که در خلق واقع می شود به امر و مشیت خداوند است! به سخن او توجهی نمی شود و در پاسخ او می گوییم: آیا چیزی در خلق پیدا می شود که در مشیت خدا نباشد؟! همه چیز به اذن خداوند سبحان است، اما روی سخن ما مربوط به تنصیب الهی و برگزیدن از طرف خداوند است و نه اراده و مشیت خداوند سبحان. در نتیجه این متن واضح است و امکان تبدیل آن از حکمت به نادانی یا چنین روشی- وجود ندارد. متنی که در ادامه می آید این ادعا را به طور کامل رد می کند:

(۲۸: ۱ و اگر صدای پروردگار خدای خود- را به دقت بشنوی تا هوشیار شده تمامی وصیت های او را که من امروز به تو امر می فرمایم به جا آوری آنگاه یهوه خدایت- تو را بر جمیع امت های جهان برتری خواهد داد. ۲۸: ۲ و تمامی این

برکت‌ها به تو خواهد رسید و تو را درخواهد یافت اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی... ۲۸: ۹ و اگر وصیت‌های یهوه -خدای خود- را حفظ کنی و در راه‌های او سلوک نمایی، پروردگار تو را برای خود، قوم مقدس خواهد گردانید؛ چنان‌که برای تو قسم خورده است. ۲۸: ۱۰ و جمیع امت‌های زمین خواهند دید که نام پروردگار بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسید... ۲۸: ۱۵ و اما اگر صدای پروردگار -خدای خود- را نشنوی و هوشیار نشده و همه وصیت‌ها و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به‌جا نیاوری، آنگاه جمیع این لعنت‌ها به تو خواهد رسید و تو را خواهد گرفت. ۲۸: ۱۶ در شهر، ملعون و در صحرا ملعون خواهی بود... ۲۸: ۳۶ یهوه تو و پادشاهی را که بر خود منصوب می‌نمایی به‌سوی امتی خواهد برد که تو و پدران آن‌ها را نشناخته‌اید و در آنجا خدایان دیگری را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد). (عهد قدیم - سفر تثنیه - اصحاح ۲۸)

مورد دوم:

یوشع حاکمیت خداوند را درخواست می‌کند و یادآور می‌شود اطاعت او واجب بوده و او با تصریح از موسی (علیه السلام) منصوب از سوی خداوند و مجری شریعت خداوند و اوامر اوست و قوم او به این موارد در حق او اقرار می‌کنند:

(۱: ۱ بعد از وفات موسی که بنده پروردگار بود، پروردگار با یوشع بن نون، خادم موسی سخن گفت... ۱: ۱۰ پس یوشع به رؤسای قوم دستور داد... ۱: ۱۲ و یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خطاب کرده گفت: ۱: ۱۳ سخنی را که موسی -بنده یهوه- به شما امر فرموده به یاد آورید... ۱: ۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: هر آنچه به ما امر فرمودی انجام خواهیم داد و هر جا ما را بفرستی خواهیم رفت. ۱: ۱۷ چنان‌که موسی را در همه چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم کرد؛ فقط پروردگار -خدای تو- با تو باشد چنان‌که با موسی بود. ۱: ۱۸ هر کس از حکم تو روی گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند کشته خواهد شد؛ تو فقط قوی و دلیر باش). (عهد قدیم - سفر یوشع - اصحاح ۱)

همان طور که گفته شد خداوند بعد از یوشع، برای آنان پیامبران و حاکمانی قرار داد که در تورات به نام قاضی‌ها (یعنی رؤسا و مدافعین) معرفی شده‌اند؛ اما متأسفانه بنی‌اسرائیل در زمان قضاات از فرمان خداوند سبحان و متعال سرپیچی کردند مگر در زمان‌هایی کوتاه:

(۲: ۸ یوشع پسر نون -خادم خداوند- در ۱۱۰ سالگی درگذشت... ۲: ۱۶ آنگاه خداوند قاضی‌هایی را برانگیخت و آنان، ایشان را از دست غارتگران نجات دادند ۲: ۱۷ ولی به قاضی‌های خود نیز گوش نسپردند؛ زیرا آن‌ها به دنبال خدایان دیگر زنا کرده، آن‌ها را سجده نمودند. آنان خیلی زود از راهی که پدرانشان در آن گام می‌زدند یعنی اطاعت فرامین خداوند -منحرف شدند و مانند ایشان عمل نکردند ۲: ۱۸ هرگاه خداوند برای آن‌ها قاضی‌هایی مبعوث می‌داشت خدا با آن قاضی بود و ایشان را در تمام ایام زندگی آن قاضی از دست دشمنانشان نجات می‌داد... ۲: ۱۹ اما چون آن قاضی می‌مرد آنان بار دیگر منحرف می‌شدند و از پدران خود نیز فاسدتر عمل می‌کردند... (عهد قدیم - سفر داوران - اصحاح ۲)

به عنوان مثال پیامبر خدا سموئیل (اسماعیل) در تورات به عنوان آخرین قاضی ذکر شده و خلیفه خدا و پادشاه منصوب از سوی خداوند سبحان و متعال است؛ کسی که در زندگی خود به حاکمیت خدا دعوت کرد و بر اساس احکام خدا قضاوت نمود: (۷: ۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود برای اسرائیل قضاوت کرد ۷: ۱۶ و هر سال به بیت ئیل و جلیل و مصفه رفته، در آنجا گردش می کرد و در تمامی این مکان ها برای اسرائیل قضاوت می کرد. ۷: ۱۷ و به رame برمی گشت، زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا برای اسرائیل قضاوت می کرد و قربانگاهی در آنجا برای یهوه بنا کرد). (عهد قدیم - سفر اول سموئیل - اصحاح ۷)

سموئیل به حاکمیت خدا دعوت کرد و آن را درخواست می نمود و از نتایج دعوت او و انبیای پیش از او این بود که در آخرین روزهای زندگی اش، قوم او بازگشتند و توبه کردند و نسلی صالح در آن ها ظاهر شد و از او خواستند که پادشاهی برای آنان تعیین کند تا زیر پرچم او بجنگند. وی طالوت (شاول علیه السلام) را به امر خداوند سبحان و متعال تعیین نمود و طالوت به امر پیامبر خدا سموئیل علیه السلام عمل می کرد. بعد از آنکه طالوت و لشکر او بر جالوت و لشکرش پیروز شدند خداوند به پیامبر خود سموئیل علیه السلام امر کرد که داوود علیه السلام را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین کند:

(۸: ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رame آمدند. ۸: ۵ و به او گفتند: اینک تو پیر شده ای و دو پسر تو به راه تو رفتار نمی کنند. پس اکنون برای ما پادشاهی منصوب کن تا مثل سایر امت ها بر ما حکومت نماید... پس خداوند به سموئیل گفت به حرف آنان گوش بده و برای آنان پادشاهی معین کن... ۹: ۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاول، یهوه بر سموئیل آشکار کرده، گفت: ۹: ۱۶ فردا مثل این وقت، شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من - اسرائیل - رئیس باشد و قوم مرا نجات دهد... ۱۰: ۱ سموئیل ظرف روغن را گرفته بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: آیا این نیست که یهوه تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟... ۱۰: ۶ و روح یهوه بر تو مستولی شده با ایشان نبوت خواهی نمود و به مرد دیگری مبدل خواهی شد... ۱۰: ۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: آیا شخصی را که یهوه برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟ پس تمامی قوم فریاد زده، گفتند: پادشاه جاوید باد!). (عهد قدیم، سفر اول سموئیل، اصحاح ۸-۱۰)

درخواست این جماعت از پیامبر خدا سموئیل علیه السلام مبنی بر اینکه پادشاهی بر آنان منصوب کند، دلیل و حجت محکمی است بر عقیده «حاکمیت از آن خداوند است».

به رغم اینکه به شاول (طالوت) علیه السلام (طالوت) در متون موجود ظلم بسیاری شده است، اما آنچه ما در این جایگاه در نظر داریم تنصیب الهی اوست، حتی اگر عده ای ادعا کنند طالوت علیه السلام در تمام مدت زندگی خود معصوم نبوده است، نمی توان منکر تنصیب او از جانب خداوند متعال بود و همین مقدار، عقیده حاکمیت خدا را اثبات می کند؛ زیرا خداوند سبحان و متعال و سموئیل نبی علیه السلام عملی غیر صحیح انجام نمی دهند و مردم را به عقیده ای نادرست پایبند نمی کنند! اگر کسی اشکال بگیرد: چگونه آن ها معتقد به حاکمیت خداوند هستند در حالی که از سموئیل، پادشاهی به غیر از

خودش را درخواست می‌کند؟ بهتر است در اینجا پاسخ را از امام احمدالحسن علیه السلام در کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، جلد ۵ نقل کنم:

پرسش ۴۲۶:

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآله الأئمة والمهدين وسلم تسليماً

سلام بر اهل بیت نبوت، و معدن و جایگاه رسالت، و محل هبوط وحی و تنزیل. هرکه خدا را بخواهد از شما آغاز می‌کند. در آیه کریم: ﴿الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَّهُمْ إِنَبْتُ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ....﴾ ۱ (آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا بجنگیم...).

۱- این پیامبر بزرگوار چه کسی بوده است؟ نام، ویژگی و وضعیت او چه بوده است؟

۲- چرا خداوند این پیامبر را به‌عنوان پادشاه برگزید؟

۳- آیا پادشاهی طالوت، پادشاهی عام برای بنی اسرائیل بود یا فقط فرماندهی ارتش بود؟

۴- آیا طالوت علیه السلام حتی بر این پیامبر مذکور در آیه بوده است؟

فرستنده: ابویوسف، عراق

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً

پاسخ سؤال‌های ۱، ۲، ۳ و ۴: این پیامبر، نبی خدا ساموئل (اسماعیل) از نسل یعقوب علیه السلام بوده است؛ اما صفت و وضعیت او، شبیه وضعیت اسماعیل پسر ابراهیم نبی خدا علیه السلام بوده است؛ زیرا مادرش حنا، همچون ساره علیها السلام همسر ابراهیم پیامبر خدا علیه السلام نازا بود، و او را برای خدای سبحان نذر کرد، و این پیامبر مانند مریم علیها السلام در خانه خدا خدمتگزاری می‌کرد. خداوند او را به‌عنوان پیامبری بر بنی اسرائیل مبعوث کرد. در زمان او، بنی اسرائیل از دستور خداوند سبحان سرپیچی می‌کردند. در آخرین روزهای زندگی‌اش بنی اسرائیل بازگشتند و توبه کردند و در میان آن‌ها نسلی نیکوکار ظاهر شد. آن‌ها از او خواستند پادشاهی برای آن‌ها تعیین کند تا زیر پرچم او بجنگند. او به امر خداوند سبحان و متعال طالوت را برگماشت. طالوت

و به موسی بنگرند که با کسانی که به او ایمان آوردند و پذیرایش شدند چه کرد؟ جز این بود که آنان را از سرزمین طاعوت هجرت داد تا با آنها حاکمیت خداوند را در سرزمینی دیگر پیاده کند؟^۱

از ساموئل پیامبر خدا ﷺ فرمان می‌برد. پس از آنکه طالوت و لشکرش بر جالوت و لشکرش پیروز شدند، خداوند به اسماعیل نبی خدا ﷺ دستور داد داوود ﷺ را که سربازی در لشکر طالوت بود، به‌عنوان جانشین بعد از خودش تعیین کند.

اما اینکه چرا اسماعیل پیامبر خدا ﷺ خود، پادشاه نبود؛ او پیامبر و خلیفه خدا در زمینش و پادشاه منصوب از سوی خدا بود، ولی آنها پادشاهی می‌خواستند که زیر پرچمش نبرد کنند و او به‌همراه آنها بجنگد؛ چرا که در آن زمان، پادشاه حتماً می‌بایست با لشکر بیرون می‌آمد و خودش هم نبرد می‌کرد، و حال آنکه اسماعیل پیامبر خدا ﷺ پیرمردی سال‌خورده بود و در واپسین روزهای حیاتش به سر می‌برد. به همین دلیل از او ﷺ خواستند پادشاهی برای آنها تعیین کند که دارای قوت و نیروی جنگجویی باشد. خداوند شما را بر هر خیری موفق بدارد، و در زمره افراد با بصیرت و کسانی که کلمات خدای سبحان را شنیدند و فرا گرفتند، قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

احمد الحسن، جمادی الاول ۱۴۳۱ق

کتاب پاسخ‌های روشن‌گرانه، جلد ۵

بنابراین مشاهده می‌کنیم در تورات، انبیا و فرستادگان ﷺ به حاکمیت خدا دعوت، و آن را مطالبه کرده‌اند. متون در این رابطه بسیار زیاد هستند و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و ان شاء الله برای خوانان حق کفایت می‌کند. هرکس خواهان تفصیل بیشتری است به عهد قدیم مراجعه نماید.

۱- موسی ﷺ بنی اسرائیل را از سرزمین مصر خارج کرد تا حاکمیت خداوند را در میان آنها پیاده کند؛ یعنی قانون و شریعت، از سوی خداوند باشد و حاکم و مجری (یعنی موسی ﷺ یا در غیبت او هارون ﷺ) نیز با تنصیب و برگزیدن از سوی خداوند سبحان و متعال باشد. کسی که عهد قدیم را مطالعه کند این نکته برایش واضح و روشن است. برخی متون را به‌عنوان نمونه از سفر خروج نقل می‌کنیم:

(۷: ۱۵) بامدادان نزد فرعون برو که او به‌سوی آب بیرون می‌آید و برای ملاقات او کنار نهر بایست و آن عصا را که به مار تبدیل شد به دست خود بگیر. ۷: ۱۶ و به او بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا را

کن تا مرا در صحرا عبادت کنند، و اینک تا به حال تو نشنیده‌ای... (سفر خروج، اصحاح ۷)

(۸: ۱ و پروردگار به موسی گفت: نزد فرعون برو و به وی بگو پروردگار چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند... ۸: ۲۰ و یهوه به موسی گفت: بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست که اینک او به‌سوی آب بیرون می‌آید و به او بگو: یهوه چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند. (سفر خروج، اصحاح ۸)

(۹: ۱ و یهوه به موسی گفت: نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند... ۹: ۱۳ و یهوه به موسی گفت: بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند. (سفر خروج، اصحاح ۹)

(۱۰: ۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمد، به وی گفتند: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا کی از تواضع کردن در حضور من ابا خواهی کرد؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. (سفر خروج، اصحاح ۱۰)

در اینجا مقصود از «مرا عبادت کنند» اعمال عبادی نیست؛ چرا که به‌طور کلی امکان اقامه اعمال عبادی مانند نماز و روزه و موارد دیگر شبیه به آن‌ها در هر مکانی وجود دارد و نیازی به آزاد شدن این قوم ندارد؛ و یوسف (ع) و فرزندان یعقوب (ع) پیش از آن- خدا را در سرزمین مصر عبادت می‌کردند! بنابراین مقصود از «مرا عبادت کنند» در اینجا یعنی حاکم الهی داشته باشند و از او اطاعت کرده، به او اقتدا کنند و او حاکمیت خدا را بین آنان بر پا کند:

(۱۹: ۱ در ماه سوم بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از سرزمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند. ۱۹: ۲ و از رفیدیم کوچ کرده به صحرای سینا رسیدند و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۱۹: ۳ موسی نزد خدا بالا رفت و یهوه از میان کوه او را ندا داد و گفت: به خاندان یعقوب چنین بگو و بنی اسرائیل را خبر بده: ۱۹: ۴ شما دیده‌اید که من با مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب برداشته و نزد خود آوردم. ۱۹: ۵ و اکنون اگر صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود؛ زیرا تمامی جهان از آن من است. ۱۹: ۶ و شما برای من، مملکت کاهنان و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که باید به بنی اسرائیل گفته شود ۱۹: ۷ پس موسی آمد و مشایخ قوم را فراخواند و همه این توصیه‌هایی را که یهوه به او کرده بود بر ایشان القا کرد. ۱۹: ۸ و تمامی قوم هم‌زمان در پاسخ گفتند: آنچه یهوه امر فرموده است انجام خواهیم داد. و موسی سخنان قوم را به یهوه عرضه داشت. (سفر خروج، اصحاح ۱۹)

در نتیجه این مسئله، مسئله‌ای اعتقادی بوده و همان حاکمیت خداست.

اما بنی اسرائیل بر او سرکشی کردند و جنگ با ستمگران را نپذیرفتند و نتیجه این نافرمانی این بود که خداوند چهل سال آنان را گرفتار بیابان نمود:

(۳۲: ۱۱ البته هیچ کدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند- از سن بیست سال و بالاتر از آن- زمینی را نخواهند دید که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم؛ چون ایشان از من پیروی کامل نمودند ۳۲: ۱۲ به‌جز کالیب بن یفنه قیزی و یوشع بن نون، زیرا ایشان یهوه را پیروی کامل نمودند. ۳۲: ۱۳ پس غضب یهوه بر اسرائیل برافروخته

بنابراین، برای هر عاقلی که خواهان حق است این مسئله، ثابت شده و قطعی است، و این مسئله از قانونی که بیان کردیم و با عقل و نقل از ادیان سه‌گانه الهی به آن استدلال کردیم فراتر نمی‌رود.^۱

شده و ایشان را چهل سال در بیابان، آواره ساخت تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر یهوه به جا آورده بودند هلاک شدند). (عهد قدیم، سفر اعداد، اصحاح ۳۲)

امام احمدالحسن رحمته الله می‌فرماید: «نتیجه این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرایانه بود تا امتی ربّانی و صالح پرورش یابد. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند و کلمه لا اله الا الله را به‌همراه یوشع بن نون وصی موسی رحمته الله بر دوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند.» (امام احمدالحسن رحمته الله، کتاب گوساله، جلد ۱)

بنابراین موسی رحمته الله بنی اسرائیل را خارج کرد تا حاکمیت خداوند را در میان آن‌ها پیاده کند و نسل جدید و صالحی تربیت شود که به این عقیده راستین ایمان داشته باشد:

(۲۴: ۱ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد و مشایخ اسرائیل، رؤسا، قاضی‌ها و سرشناسان ایشان را طلبید و آن‌ها به حضور پروردگار حاضر شدند... ۲۴: ۲۲ یوشع به قوم گفت: شما بر خود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید. آن‌ها گفتند: شاهد هستیم. ۲۴: ۲۳ (گفت): پس الآن خدایان دیگر را که در میان شما هستند دور کنید و دل‌های خود را به پروردگار خدای اسرائیل- متمایل سازید. ۲۴: ۲۴ قوم به یوشع گفتند: یهوه، خدای خود را عبادت و آواز او را اطاعت خواهیم کرد. ۲۴: ۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهدی بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ۲۴: ۲۶ و یوشع این سخنان را در سفر شریعت خدا نوشت و سنگ بزرگی را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس یهوه بود برپا داشت. ۲۴: ۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: این سنگ بر ما شاهد است؛ زیرا تمامی سخنان یهوه را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود مبادا خدای خود را انکار نمایید. ۲۴: ۲۸ سپس یوشع هریک از قوم را به ملک خود روانه نمود. ۲۴: ۲۹ و بعد از این امور یوشع بن نون بنده یهوه در سن ۱۱۰ سالگی وفات کرد ۲۴: ۳۰ و او را در حدود ملک خودش دفن کردند که در تَمَنّه سارح که در کوهستان افرایم به‌طرف شمال کوه جاعش است قرار دارد. ۲۴: ۳۱ و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده بودند، یهوه را عبادت نمودند؛ و تمام عملی را که یهوه برای اسرائیل کرده بود می‌دانستند). (عهد قدیم، سفر یوشع، اصحاح ۲۴)

۱- امام احمدالحسن رحمته الله در چندین جا قانون الهی شناخت خلفای خداوند (انبیا و فرستادگان رحمته الله) را بیان کرده‌اند؛ از جمله در کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان رحمته الله جلد سوم. در ادامه، سخن ایشان را در یکی از خطابه‌های خود به انصار امام مهدی نقل می‌کنیم:

«اگر کسی یک کشتی یا کارگاه یا هر چیزی را که عده‌ای در آن به کار و فعالیت مشغول اند مالک باشد، آیا وی نباید ناخدایی برای کشتی یا مدیری برای کارگاه یا راهبری برای این مردم تعیین کند و به کار بگمارد؟ و اگر آن فرد چنین کاری نکند و کشتی غرق شود یا کارگاه نابود گردد یا ضرری و زبانی حادث شود، آیا این عمل او، سفیهانه و خالی از حکمت تلقی نمی‌شود؟!

اگر وی ناخدایی برای کشتی یا مدیری برای کارگاه یا راهبری برای این مردم تعیین کند، ولی آن فرد انتخاب‌شده در ناوبری کشتی یا مدیریت کارگاه یا مدیریت این عده، داناترین آن‌ها نباشد و بر اثر نادانی این راهبر نسبت به شیوه مدیریت و به کار انداختن کارگاه یا چاره‌جویی برای حادثه‌ای غیرمترقبه، زبانی خاص به بار آید مثل غرق شدن کشتی- یا از تولید کارگاه کم شود، آیا عمل این شخص به کم‌خردی و خامی توصیف نمی‌شود؟ آیا بدیهی نیست و حکمت اقتضا نمی‌کند که داناترین افراد یا کسی انتخاب شود که به علم لازم مجهز باشد تا توانایی و کفایت لازم برای راهبری کشتی و به سلامت رسانیدن آن یا اداره کارگاه و محقق ساختن حداکثر بهره‌وری را داشته باشد؟!

اگر فرض بگیریم این انسان، فردی را به عنوان ناخدای کشتی یا مدیر کارگاه یا راهبر این عده منصوب کند و وی داناترین و تواناترین آن‌ها در ناوبری کشتی یا مدیریت کارگاه باشد، ولی مردم را به فرمان‌برداری از این ناخدا یا مدیر یا راهبر دستور ندهد و هرکس طبق خواست و میل خودش عمل کند زیرا مردم به حرف‌شنوی از مدیر تعیین‌شده مأمور و مکلف نشده‌اند- به همین دلیل هرج و مرج و خسارت به بار آید، آیا نمی‌گویید او از حکمت به سفاکت متمایل شده است؟! به علاوه به کارگماردن راهبری توانا چه فایده‌ای دارد وقتی وی مردم را به فرمان‌برداری از او دستور ندهد؟!

گمان نکنم هیچ فرد عاقل حکیمی چیزی غیر از این بگوید: باید راهبری تعیین شود و این فرد به تمام علوم که در این مسئولیت نیاز دارد مجهز باشد، یا این علوم در اختیار او قرار بگیرد، و باید کسانی را که او راهبرشان است به فرمان‌برداری از وی مکلف و ملزم نماید.

چنین چیزی در قرآن وجود دارد. با نخستین جانشین خدای سبحان در زمینش این قانون وضع شده است: قانون شناخت جانشین و حجت خدا بر بندگان. و این حتی، قانون شناخت خداوند نیز است؛ زیرا با شناخت جانشین خدا، خداوند شناخته می‌شود.

در این کلام خداوند سبحان و متعال به تعیین امام و رهبر و جانشین خدا اشاره شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی می‌دانم که

محمد ﷺ همان طور که در تورات و انجیل آمده است وصیت و نصّ پیشینیان خود را آورد. او علم و حکمت آورد، و نیز پرچم «البيعة لله: بیعت از آن خداست» یا حاکمیت خداوند را آورد که خواستار آن بود، و خداوند چنین اراده فرمود تا آن را در جایی از این زمین پیاده نماید.

متن زیر، مثالی از نص بر رسول خدا حضرت محمد ﷺ در عهد قدیم است:
پیدایش، اصحاب ۲۱:

(بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آن‌ها را بر دوش وی نهاد و او را با پسر روانه کرد. پس (هاجر) رفت، و در بیابان بئر شبع می‌گشت. ۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته‌ای گذاشت. ۱۶ و به میزان مسافت تیرپرتابی رفته، در مقابل وی نشست؛ زیرا گفت: «مرگ فرزند را نینم»، و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و گریست. ۱۷ خداوند آواز پسر را شنید و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا کرده، وی را گفت: ای هاجر، تو را چه شده؟ ترسان مباش، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی که هست، شنیده است. ۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر؛ زیرا از او اُمّتی بزرگ به وجود خواهیم آورد. ۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک

شما نمی‌دانید).

و در این سخن خداوند متعال آمده است که این جانشین، عالم‌ترین فرد است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ۱ (و نام‌های چیزها را به آدم بیاموخت سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید). (بقره، ۳۰)

و خداوند با این سخن خود به فرمان‌برداری از این جانشین دستور داده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقُولُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید). (ص، ۷۲)

کسی که به تورات و انجیل مراجعه کند، متون فراوانی می‌یابد که به‌طور کامل با نص قرآن منطبق است؛ متونی که در آن‌ها روشن شده است قانون شناخت جانشین خدا یا قانون شناخت خدا، همین سه موضوعی است که من بیان داشته‌ام، «پایان

را از آب پر کرد و به پسر آب داد. ۲۰ و خدا با آن پسر بود؛ و او رشد کرده، در صحرا سکنی گزید، و در تیراندازی پرورش یافت. ۲۱ و در صحرای فاران ساکن شد).

فکر نمی‌کنم هیچ عاقلی بگوید از نظر خداوند، کافران، مشرکان و بت‌پرستان، امتی بزرگ محسوب می‌شوند؛ یا اینکه خداوند بسیاربودن تعداد را امتی بزرگ به حساب آورد. منظور از امت بزرگ - که البته بزرگی تنها از آن خداوند سبحان است - پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام است؛ به عبارت دیگر منظور از امت بزرگ از نسل اسماعیل علیه‌السلام، پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام از فرزندان او هستند؛ و اینان به‌طور خاص - محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند؛ یعنی همان جانشینان خداوند در زمینش.^۱

۱ - در تورات:

۱) و یهوه به ابرام گفت: از ولایت و قبیله خویش و خانه پدری خود به‌سوی سرزمینی برو که به تو نشان می‌دهم ۲ بنابراین تو را امتی بزرگ قرار دهم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود. ۳ و به کسانی که تو را مبارک خوانند برکت دهم و لعن‌کننده تو را لعنت کنم. و از تو، جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت. (عهد قدیم - سفر پیدایش - اصحاح ۱۲)

مخاطب این متن، ابراهیم علیه‌السلام است، و انبیا و اوصیا از نسل او و از نسل اسحاق، یعقوب و اسماعیل علیهم‌السلام هستند. همه بنی اسرائیل را نمی‌توان از نظر خداوند امت بزرگ نامید:

(۱۴: ۱۱ و یهوه به موسی گفت: این قوم تا چه زمانی به من اهانت نمایند؟ و تا کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان به انجام رساندم به من ایمان نیاورند؟ ۱۴: ۱۲ ایشان را به ویا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو، قومی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از ایشان خواهم ساخت. (عهد قدیم - سفر اعداد - اصحاح ۱۴)

آیا عاقلانه است منظور از عظمت در نظر خدا، این افراد بوده باشند؟!

بنابراین کسانی که خداوند آن‌ها را از میان بندگان برمی‌گزیند و این عظمت را به آن‌ها می‌بخشد همان انبیا و اوصیا علیهم‌السلام هستند؛ اگرچه بیشتر اوقات مستضعف و کم‌تعداد باشند.

برای مصداق عظمت از نظر خداوند سبحان و متعال، دو نمونه را از انجیل نقل می‌کنیم؛ با وجود اینکه آن‌ها از مستضعفین بوده‌اند: یحیی علیه‌السلام (که اسم او در انجیل، یوحنا نامیده شده است) و عیسی علیه‌السلام (که اسم او در انجیل، یسوع است):

انجیل لوقا:

(۱۳) فرشته به او گفت: ای زکریا نترس؛ زیرا دعای تو مستجاب شده است و همسرت - ایصابات - برای تو پسری

متن زیر نمونه‌ای از نص بر فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ از کتاب‌های عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) است:

خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. ۱۴ و او باعث خوشی و شادی تو خواهد بود و بسیاری افراد از ولادت او مسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا در حضور یهوه بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود سرشار از روح القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی یهوه -خداى ایشان- باز خواهد گردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل‌های پدران را به طرف پسران، و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای یهوه مهیا سازد. (انجیل لوقا - اصحاح ۱)

آیا یوحنا از نظر مردم بزرگ بود؟ یا از نظر مادی توانا بود؟ یا اینکه در زمین تنها و مستضعف بود تا جایی که دشمنان خدا او را زندانی کردند و وی مظلومانه کشته شد؟! کشیش آنتونیوس فکری در تفسیر این اصحاح می‌گوید:

«بزرگ: بزرگی در کارهای بزرگ و نیروی جسمانی نیست؛ بلکه در حیات باطنی قوی است. یوحنا بیم‌دهنده‌ای برای خداوند است و شهوات و شادی‌های دنیا جایگاهی در قلب یا جسم او ندارد؛ بلکه او مملو از روح القدس و بادیه آسمانی یعنی شادی آسمانی- است و هرکس از شادی حقیقی سیراب شود، هیچ جای خالی‌ای نخواهد داشت تا با شادی‌های ناخالص دنیوی پر شود. او بزرگ است، بنابراین او همان کسی است که مسیح را تعمید می‌دهد.» (کشیش آنتونیوس فکری - تفسیر انجیل لوقا - اصحاح ۱)

بله، یحیی علیه السلام در نظر خداوند بزرگ بود و گواهی سید مسیح در حق او، منظور از بزرگی در نظر خداوند را تبیین می‌کند:

(۱۱: ۱۱) حق را به شما می‌گویم، که بزرگ‌تر از یحیی‌ای تعمیددهنده از مادر زاده نشده است؛ اما کوچک‌ترین در ملکوت آسمان‌ها از او بزرگ‌تر است. (انجیل متی - اصحاح ۱۱)

همچنین در انجیل لوقا - اصحاح اول آمده است:

(۳۰) فرشته به او گفت: ای مریم، نترس؛ زیرا نعمتی در نزد خدا یافته‌ای. ۳۱ و باردار شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود و پسر حضرت اعلی خوانده می‌شود و یهوه خدا، تخت پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او تا به ابد بر خاندان یعقوب پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او پایانی نخواهد داشت. (انجیل لوقا - اصحاح ۱)

با توجه به متون فوق به وضوح معلوم است که مقصود از امت بزرگی که از نسل اسماعیل است، فقط محمد و آل محمد ﷺ است - که خلفای خداوند در زمین هستند- و نیز مهدی اول علیه السلام که از آن‌ها بوده و در آخرالزمان می‌آید. در تورات، سفر دانیال - اصحاح ۷ آمده است: (۲۷) و مملکت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که پادشاهی او پادشاهی جاودان است و جمیع پادشاهان او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به اینجاست.

حقوق، اصحاب ۳:

(۱) دعای^۱ حَبْقُوقِ نَبی بر شُجُونُوت. ۲ ای پروردگار! چون خبر تو را شنیدم، ترسان شدم. پروردگار! عمل خویش را در میان سال‌ها زنده کن! آن را در میان سال‌ها معروف ساز، و در حین غضب، رحمت را به یاد آر. ۳ خدا از تیمان آمد و قَدُوس از کوه فاران، سیلاه. جلال و بزرگی او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسیحش آکنده شد. ۴ تَلَالُؤْ او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قَوّت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب از پاهایش خارج می‌شد).

معنی:

«خدا از تیمان آمد»: یعنی خداوند از یمن آمد.

و «قَدُوس از کوه فاران»: یعنی قَدُوس از مکه آمد.^۲

و خداوند بالاتر از این است که به آمدن از آسمان توصیف شود، چه رسد به زمین؟! به این دلیل که لازمهٔ رفت‌وآمد، حرکت است و در نتیجه باعث خُدُوث و به‌دنبال آن، از بین رفتن الوهیت مطلق می‌شود. پس نمی‌توان این‌طور به حساب آورد کسی که از تیمان یا یمن

۱- روشن است در دعا‌های انبیا ﷺ آگاهی‌دادن از آینده و خبرهای غیبی وجود دارد: «دعای انبیا خبرهایی محسوب می‌شد که در آینده تحقق خواهند یافت.» (تفسیر عهد قدیم و جدید - کشیش آنتونیوس فکری - تفسیر سفر حقوق ۳)

بسیاری از مفسران و علمای مسیحی این متون را خبرهایی از آینده می‌دانند که در تفسیر آن اختلاف نظر دارند و اختلاف آن‌ها دالّ بر این است که کلید آن در دست کسی است که به‌صورت رمزگونه به وی اشاره شده است؛ بنابراین وقتی او بیاید آن نماد را روشن می‌کند و سخن انبیای پیش از سید مسیح ﷺ و نیز گفته‌های سید مسیح ﷺ را به آنان یادآور می‌شود. برای آن‌ها بیان می‌کند که مخاطب متن واردشده از انبیا ﷺ، او بوده است و آن‌ها دربارهٔ او نوشته و وضعیت او را تبیین کرده‌اند. در پیوست دو، مثال‌هایی را از سخنان بعضی از علمای مسیحی ذکر خواهیم کرد.

۲- قدوس، خلیفهٔ واقعی خداوند است که محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون ﷺ هستند. در اینکه اسامی و اوصاف خداوند سبحان و متعال بر خلفای او ﷺ اطلاق گردد اشکالی وجود ندارد؛ زیرا آن‌ها صورت خدا بوده و محمد و آل محمد ﷺ همان الله در خلق هستند و ممکن نیست رفت‌وآمد، به خداوند سبحان نسبت داده شود!

می‌آید، خداوند سبحان و متعال است، یا آنکه از فاران می‌آید قدوس سبحان و متعال است. این توصیف علاوه بر ویژگی‌های دیگری مانند داشتن دست است؛ خداوند بسیار والا تر از چنین نسبت‌هایی است. «تَلَاؤُ او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قوت او در آنجا بود. ه پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب، از پاهایش خارج می‌شد.»

بلکه آن کسی که می‌آید، عبدالله محمد ﷺ و خاندانش ﷺ پس از او هستند؛ از این جهت که آنان از مکه هستند، محمد و آل محمد ﷺ نیز یمانی هستند. آمدن محمد ﷺ همان آمدن الله است؛ چراکه محمد، همان الله در خلق است، و محمد، همان ظهور خداوند در فاران است؛ همان طور که پیش‌تر در چندین مورد این موضوع را بیان نمودم. «تیمان» همان یمن است که حتی در انجیل نیز بر زبان عیسی ﷺ آمده است؛ آنجا که ایشان پادشاه یمن را پادشان تیمن (یا تیمان) توصیف می‌نماید.^۱

۱- در فرهنگ کتاب مقدس آمده است: «تیمن: صحرای جنوبی، رجوع شود به تیمان» و در شرح کلمه تیمان: «تیمان: اسمی است عبری به معنای «یمینی یا جنوبی».

بنابراین تیمان همان تیمن، و ملکه تیمن همان ملکه سبأ است؛ همان طور که بر زبان عیسی ﷺ در انجیل جاری شده است.

در شرح کلمه «ملکه سبأ» آمده است: «و احتمال دارد این لفظ، لفظ عربی برای اسم «شبا» باشد. سفر مقدس روایت می‌کند که ملکه سبأ بعد از اینکه از حکمت سلیمان شنید با او دیدار کرد (اول پادشاهان ۱۰) و مسیح او را ملکه تیمن به معنای ملکه جنوب می‌نامد (متی ۱۲: ۴۲) ...» (فرهنگ کتاب مقدس)

«شرح کلمه «سرزمین‌های سبأ»: و احتمال دارد این لفظ، لفظ عربی برای اسم شبا باشد. سرزمین‌های سبأ: در جنوب جزیره العرب، و در کتاب مقدس همراه مصر و حبشه ذکر شده است (مزامیر ۷۲: ۱۰ و اشعیا ۴۳: ۳). اما سبأ یا سبأ در اول پادشاهان ۱۰: ۱ و ۴ و ۱۱ و ۱۴ و دوم تواریخ ۹: ۳ و ۹ و ۱۲ و ایوب ۶: ۱۹ همان شبأ در نسخه اصلی عبرانی است؛ علی‌رغم اینکه به سبأ ترجمه شده.» (فرهنگ کتاب مقدس)

محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون ﷺ همگی یمانی هستند. محمد ﷺ از مکه است و مکه از تهامه و تهامه از یمن؛ همان طور که امام احمد الحسن ﷺ بیان کرده‌اند و در متون موجود است.

قسمتی از پاسخ امام احمد الحسن ﷺ به پرسشی از شخصیت یمانی موعود و ویژگی‌هایش را بیان می‌کنیم:

اولاً باید دانسته شود که مکه از تهامه است و تهامه از یمن؛ بنابراین محمد و آل محمد ﷺ

جملگی یمانی هستند: حضرت محمد ﷺ یمانی است، علی ﷺ یمانی است، امام مهدی ﷺ یمانی

انجیل متی، اصحاح ۱۲:

(۴۲) مَلِکَةُ تِیْمَن (جنوب) در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد راند؛ زیرا از نقاط دوردست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجاست).

انجیل لوقا، اصحاح ۱۱:

(۳۱) مَلِکَةُ تِیْمَن (جنوب) در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا از نقاط دوردست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود).

و علم و حکمتی که محمد ﷺ در قرآن آورده است به گونه ای بوده که در تمام دوران، هر فرد با انصافی می گوید: این، حکمتی رساست که فقط می تواند از سوی او سبحان باشد.^۱

است، مهدیون دوازده گانه یمانی اند و مهدی اول یمانی است. این نکته ای است که علمای عامل پیشین ﷺ می دانسته اند: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَةَ فَسُوفَ يَأْتِيهِمْ عَذَابٌ﴾ (آنگاه پس از آنان جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوس ها پیروی کردند، و به زودی گمراهی را خواهند دید).

علامه مجلسی ﷺ در کتاب بحار، سخن اهل بیت ﷺ را «حکمت یمانیه» نامیده است و حتی گفته است این موضوع از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است؛ همان طور که عبدالمطلب ﷺ بیت الحرام را «کعبه یمانیه» نام نهاده است. - از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند: «... اهل یمن بهترین مردمان هستند و ایمان، یمانی است و من یمانی ام...» (بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۲۳۲؛ اصول سته عشر: ص ۸۱)

- علامه مجلسی در مقدمه بحار، کلام اهل بیت ﷺ را «حکمت یمانیه» نامیده است. (بحار الانوار: ج ۱ ص ۱)
- از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی است.» (کافی: ج ۸ ص ۷۰ ح ۲۷)

- در بحار آمده است که عبدالمطلب ﷺ بیت الحرام را «کعبه یمانیه» نامیده است. (بحار الانوار: ج ۲۲، ۵۱، ۷۵)
- در کافی آمده است: «... ای عیسی! دین او حنفی و قبله او یمانی است؛ او از حزب من است و من با او هستم...» (کافی، ج ۸ ص ۱۳۹)

۱- بسیاری از علما و متفکرین غیرمسلمان غرب یا افراد تازه مسلمان، برای محمد ﷺ و آنچه او آورده است یعنی قرآن و سنت- شهادت داده اند که به ذکر چند نمونه بسنده می کنم و هرکس خواهان تفصیل بیشتری است، می تواند به کتاب های بسیاری که در زمینه موجود است مراجعه کند:

به‌علاوه، محمد ﷺ خواستار حاکمیت خداوند بود و حتی آن هنگام که فرصت برایش فراهم شد حاکمیت خدا را پیاده نمود و به‌روشنی بیان کرد که حق در حاکمیت خداوند است؛ و هر فرقهٔ مسلمانی که از حاکمیت خداوند بیرون برود فرقهٔ گمراه است. حدیث «فرقهٔ ناجیه: گروه نجات‌یافته» شناخته‌شده‌تر از خورشید میان روز است؛ و در کتاب‌های اهل سنت مشهور است: «این امت به هفتادوسه فرقه تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند، مگر یک فرقه.» عرض شد: ای رسول خدا! آن فرقه، کدام است؟ فرمود: «همان فرقه‌ای که امروز من و یارانم بر آن هستیم.»^۱

- نویسندهٔ فرانسوی «موریس بوکای» در کتاب خود «تورات، انجیل، قرآن و علم» می‌گوید: «اما وحی قرآنی که شش قرن پس از مسیح نازل شد، بسیاری از آموزه‌های تورات و انجیل را حفظ کرده است؛ و دارای آموزه‌هایی بیش از آموزه‌های مذکور در کتاب‌های پیشین (تورات و انجیل) است؛ و حتی بر هر مسلمانی، ایمان به کتاب‌های پیشین را واجب کرده است (سورهٔ ۴ آیه ۱۳۶). همچنین جایگاه مهم فرستادگان الهی پیشین را در تاریخ آشکار نموده است؛ مانند نوح، ابراهیم، موسی و عیسی که در میان آنان مقامی والا داشت. قرآن، ولادت ایشان را (همان طور که در انجیل اشاره شده است) به‌عنوان امری معجزه‌آسا بیان کرده است؛ همان طور که به مادرش مریم نیز احترام خاصی نهاده و نامش را بر سورهٔ شمارهٔ ۱۹ قرار داده است. گریزی نیست از اینکه اعتراف کنیم این آموزه‌های اسلامی برای عموم مردم در سرزمین‌های غربی ناشناخته هستند؛ عده‌ای از این موضوع تعجب می‌کنند! اما این تعجب به‌سرعت از بین خواهد رفت، وقتی یادآور شویم که مفاهیم انسانیت در دین، چگونه به بسیاری از نسل‌های غربی فهمانده می‌شود؛ همچنین میزان جهالتی را که دربارهٔ مفاهیم اسلامی گرفتارش هستند به یاد بیاوریم...» (۲۳... ص ۷۰۰).

شرق‌شناس کانادایی «گیبون» در کتاب خود «محمد در شرق» می‌گوید: «دین محمد عاری از هرگونه شک و ظن است، و قرآن بزرگ‌ترین دلیل بر وحدانیت خداوند است... کسی که محمد یا دین او را متهم می‌کند، این عمل او فقط از روی کوتاه‌فکری یا تعصب است. بهترین خصوصیت در انسان، اعتدال در نظراتش و راه راست در رفتارش است.» (۱۷... ص ۱۷).

شرق‌شناس آلمانی «تئودور نولدکه» در کتاب خود «تاریخ قرآن» می‌گوید: «قرآن بر پیامبر مسلمانان بلکه پیامبر جهانیان نازل شد؛ زیرا دینی بزرگ و شریعتی را برای جهان آورد که تمامی اش حاوی آداب و تعالیم است. شایسته است دربارهٔ او منصفانه سخن بگوییم؛ زیرا ما از او، جز تمام خصوصیات کمالی، چیز دیگری نخوانده‌ایم؛ بنابراین او سزاوار تکریم است.» (۴۰... ص ۸۳)

۱ - این حدیث، مشهور و محکم بوده و با الفاظ مختلفی نقل شده است؛ از جمله: «امت من به هفتادوسه فرقه

بنابراین فرقه ناجیه، عبارت است از رهبری که از سوی خداوند منصوب شده است همان طور که رسول خدا ﷺ چنین بود و کسانی که به این رهبری الهی ایمان دارند، همان طور که اصحاب رسول خدا ﷺ چنین بودند.

می ماند مسئله اشکال تراشی و جدال. یکی می گوید چرا محمد چنین کرد و چرا چنین گفت، که اگر او فرستاده می بود چنین نمی گفت و چنان نمی کرد، و قرآن در تضاد با قواعد عربی است؛ و اشکالاتی از این دست که ممکن است همین ها را به هر فرستاده، کتاب یا دین الهی دیگری متوجه سازند، و این ها همگی مردود هستند و پاسخ داده شده اند.^۱

تقسیم می شوند که همگی آنان در آتش اند، مگر یک فرقه.» عرض شد: ای رسول خدا! آن فرقه کدام است؟ فرمود: «همان که امروز من و یارانم بر آن هستیم.» ترمذی (۲۶۴۱). ابن عربی در «احکام القرآن» (ج ۳ ص ۴۳۲)، عراقی در «تخریج الاحیاء» (ج ۳ ص ۲۸۴) و آلبانی در «صحیح الترمذی» این حدیث را حسن دانسته اند و ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (ج ۳ ص ۳۴۵) آن را مشهور می داند و نیز در مجموع الفتاوی (ج ۲۴ ص ۱۷۱) گفته است: «این حدیث در سنن و مساندی مانند سنن ابی داوود، ترمذی، نسایی و دیگر منابع، صحیح و مشهور است و لفظ آن چنین است: «یهود به هفتادویک فرقه تقسیم شدند که همگی آنان در آتش اند، مگر یک فرقه. نصارا به هفتادودو فرقه تقسیم شدند که همگی در آتش اند، مگر یک فرقه؛ و این امت به هفتادوسه فرقه تقسیم می شوند که همگی در آتش اند، مگر یک فرقه.» و در نقلی «به هفتادوسه ملت» آمده است و در روایتی «گفتند: ای رسول خدا! فرقه نجات یافته کدام است؟ فرمود: کسانی که بر آنچه من و اصحابم بر آن هستیم، باشند.» و در روایتی فرمود: «آن فرقه همان جماعت و دست خدا بر سر جماعت است.» بن باز نیز این حدیث را صحیح می داند: «از ایشان ﷺ در احادیث متعددی ثابت شده است که ایشان فرمود: «یهود به هفتادویک فرقه تقسیم شدند. نصارا به هفتادودو فرقه تقسیم شدند و این امت به هفتادوسه فرقه تقسیم می شوند که همگی در آتش اند، مگر یک فرقه.» عرض شد: ای رسول خدا! آن فرقه کدام گروه است؟ فرمود: «کسانی که بر آنچه من و اصحابم بر آن هستیم، باشند.» (فتاوی نور علی الدرب - بن باز ج ۴ ص ۲۶۵)

۲- اگر این قبیل اشکالات، ارزشی داشته باشند، در این صورت اشکال فرعون و دیگران نیز رسالت موسی ﷺ را نقض می کند؛ زیرا در زبان وی سنگینی وجود داشت. امام احمدالحسن ﷺ در تفسیر سخن خداوند متعال: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفُوهَا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ (طه: ۲۹-۳۰) می فرماید:

حق تعالی می فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي *

يَقْفَهُمَا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿﴾ (گفت : ای پروردگار من! سینه مرا برای من گشاده فرما * و کار مرا آسان گردان * و گره از زبان من بگشای * تا گفتار مرا بفهمند * و یآوری از خاندان من برای من قرار ده).

و نیز می فرماید: ﴿وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ابْتَهِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمٌ فِرْعَوْنَ لَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَازُونَ﴾ (و پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو * قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟ * گفت: ای پروردگار من، می ترسم که دروغ گویم خوانند * و دل من تنگ گردد و زبانه گشاده نشود. هارون را پیام بفرست). (شعراء: ۱۰ تا ۱۳)

دعای حضرت موسی واضح است که در آن، موارد زیر را از خدا درخواست کرده است:

﴿اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (سینه ام را برایم گشاده گردان).

﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ (و کارم را برایم آسان گردان).

﴿وَاخْلَعْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي﴾ (و گره از زبانه بگشای).

﴿يَقْفَهُمَا قَوْلِي﴾ (تا گفتارم را بفهمند).

﴿وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ (و یآوری از خاندانم برایم قرار بده).

در این آیات، حضرت موسی علیه السلام دلیل درخواست خود را «گشوده شدن گره از زبانش» روشن ساخته است، تا آنچه را که می گوید، بفهمند و درک کنند. همچنین علت درخواست برای گشادگی سینه اش را بیان می فرماید؛ زیرا وی می ترسید دلش تنگ گردد و زبانش گشوده نشود.

نتیجه روشن است؛ حضرت موسی علیه السلام مشکلی در گویایی و رساندن اطلاعات به دیگران داشته است، و این مشکل که به طور جزئی برای خود حضرت موسی علیه السلام و به طور کلی در رسالت موسی علیه السلام وجود داشت، به وسیله بعثت هارون علیه السلام به عنوان وزیری برای او - که در رساندن پیام یاری اش می کند- حل و برطرف شد.

دعای موسی علیه السلام در نهایت حکمت-مورد استجابت خداوند قرار گرفت. موسی می خواست توانایی اش برای تبلیغ آن ها بهبود یابد و درخواست کرد هارون به عنوان یاور و دستیار فرستاده شود. خداوند قدرت موسی علیه السلام را برای تبلیغ کردن را به مقداری معین بهبود بخشید و با هارون علیه السلام آن را به تمام و کمال رسانید. بنابراین خداوند، هارون علیه السلام را در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام مبعوث فرمود و بعثت او را در غایت حکمت قرار داد؛ به این شکل، مشکل موسی علیه السلام را در تبلیغ فرعون و قومی که به سوی آن ها گسیل شده بود حل و فصل نمود: ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾ (گفت: ای موسی، هرچه خواستی به تو داده شد). (طه: ۳۶).

و خداوند متعال هنگامی که سخن فرعون را حکایت می‌فرماید، بیان داشته است که مقداری از این نقص و خلل در سخن‌گویی موسی (علیه السلام) باقی ماند و برطرف نشد: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ (آیا من بهترم یا این مرد خوارِ ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟) (زخرف: ۵۲)

و خدای متعال از زبان موسی (علیه السلام) می‌فرماید: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ (و برادرم هارون در بیان، از من فصیح‌تر است. او را به مدد من بفرست تا مرا یاری کند؛ بیم آن دارم که دروغ‌گویم شمارند). (قصص: ۳۴)

بنابراین مقداری نقص و خلل در گفتار موسی برایش باقی ماند و این خواست و مشیت خداوند بود تا این نقص، دلیل و دستاویزی باشد برای مدعیان باطلی چون فرعون و لشکریانش و کسانی که فرعون آن‌ها را به نابخردی گرفت و گمراه ساخت؛ اینکه آن‌ها از موسی شایسته‌ترند و اینکه آن‌ها بر حق‌اند و موسی بر باطل است؛ که هرگز چنین نیست. ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (فرعون در میان مردمش ندا داد: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟ * آیا من بهترم یا این مرد خوارِ ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ * چرا بر دست‌هایش دستبندهای طلا نیست؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟ * پس قوم خود را گمراه ساخت و آن‌ها از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند). (زخرف: ۵۱ تا ۵۴)

به مغالطهٔ دینی فرعون توجه کنید که تقریباً تفاوتی با گفتار فقهای گمراه امروزی ندارد. او چنین می‌گوید: ﴿يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟). یعنی او به قومش می‌گوید: بنگرید! خداوند مرا یاری کرده و بر زمامداری مصر تسلط بخشیده و امور حکومت‌داری را برای من آسان و فراهم نموده است. اگر موسی (علیه السلام) همان حق بود خداوند او را تمکین می‌داد و اسباب را برایش فراهم می‌آورد. این اولین مغالطهٔ دینی از دید فرعون و فقهای گمراه در همهٔ زمان‌هاست.

﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ (من بهترم یا این مرد خوارِ ذلیل که درست سخن گفتن نتواند): فرعون می‌گوید موسی (علیه السلام) نمی‌تواند درست سخن بگوید. اگر او با خدای سبحان و متعال بود خداوند زبانش را به‌طور کامل اصلاح و نیکو می‌گرداند و دیگر اشکالی در گفتارش وجود نمی‌داشت؛ بنابراین نتیجه این است که فرعون، خودش را برتر می‌دانست؛ زیرا وی در گفتار، توانا‌تر

بود و در زبانش هم نقص و ایرادی وجود نداشت. این مغالطه دوم است، و امروز هم فقهای گمراه و کسانی که بر طبل آن‌ها می‌کوبند عهده‌دار آن شده‌اند؛ گویی فرعون، امام و معلم آن‌هاست و از گفته‌ها و اعمالش هرگز جدا نمی‌شوند.

﴿قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ سُورَةُ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ (چرا بر دست‌هایش دستبندهای طلا نیست؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟): فرعون چنین گفت و فقهای گمراه و کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند در این گفتار با او شریک هستند که: کسی که خداوند فرستاده و کسی که امام مهدی فرستاده است حتماً باید بی‌نیازش ساخته باشد و هر نوع قدرتی برای او فراهم کرده باشد - اعم از قدرت مالی و قدرت معجزه - تا ما را به وسیله آن بر ایمان آوردن مجبور و مقهور سازد.

آیا ملاحظه می‌کنی این آیه چگونه به روشنی حکایت دارد که فرعون، هزاران سال قبل سخنی را بر زبان راند و فقهای گمراه امروزی دقیقاً همان را تکرار می‌کنند؟ ﴿قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ سُورَةُ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ (چرا بر دست‌هایش دستبندهای طلا نیست؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟): یعنی او باید چیزی غیر معمول بیاورد؛ یک معجزه، و با این معجزه قاهر، آشکارا ثابت کند خداوند و ملائکه با او هستند.

آن‌ها می‌خواهند بر ایمان آوردن مجبور و مقهور شوند؛ بنابراین عصایی که به ازدها تبدیل شود، به حالشان سودی نبخشید؛ چرا که بسیاری کسانی غیر از موسی که این کار را انجام می‌دهند. اگر آن‌ها ساحر بوده‌اند، پس او هم ساحر بوده است و اگر بر آن‌ها چیره شد، پس او بزرگ ایشان و با مهارت‌تر از آن‌ها بوده است؛ ولی به هیچ وجه امکان ندارد وی پیامبری از سوی خدا بوده باشد!

دست سفید - که به پاک بودن موسی (علیه السلام) اشاره داشت - هم برایشان سودمند نیست و چگونه به آن‌ها سود برساند؟! اگر برایشان منفعتی می‌داشت به آن نیاز پیدا نمی‌کردند. آیا پاکیزگی و طهارت دل موسی (علیه السلام) بر آن‌ها پوشیده بود؟ و حال آنکه قبل از رسالت او و پس از آن، با او زندگی کرده بودند و او را می‌شناختند.

رود نیل که به رنگ سرخ درمی‌آید هم برای آن‌ها سودمند نیست؛ زیرا به راحتی می‌توانند چنین دلیل و برهان بیاورند که این، طبیعی است؛ نیل به خاطر خون‌هایی رنگین شده است که در نتیجه درگیری‌های خونین، پیش از آنکه به آن‌ها برسد، بر بستر رود حاصل شده است؛ و به سادگی می‌گویند اصلاً موسی (علیه السلام) چه ربطی به این قضیه دارد؟! حاصل اینکه، کسی که بخواهد تکذیب کند، هر چیزی را با چیزی توجیه می‌کند. آن‌ها کوری و گمراهی را بر بینایی و هدایت ترجیح داده‌اند؛ بنابراین فرعون و فقهای گمراه به چیز زیادی نیاز ندارند، بلکه کلماتی اندک نیز کفایتشان می‌کند. کافی است فرعون بگوید موسی (علیه السلام) در رساندن کلام، نقص و ایراد دارد و موسی (علیه السلام) معجزه روشنی نیاورده است که شک و شبهه‌ای در آن راه نداشته

باشد؛ و فرعون و فقهای گمراه می‌بینند که بیشتر مردم از آن‌ها پیروی می‌کنند و با کمال تأسف و به‌طور دائم بر همان بی‌خردی باقی هستند.

﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (پس قوم خود را گمراه ساخت و آن‌ها از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند): و خواری و تحقیر تلخی که علی (علیه السلام) را وادار می‌کند بفرماید: «و فی الحلق شجی» «و در گلویم استخوانی.» گویی او همانند خواری که در دهانش روییده است، تلخی را حس می‌کند.

این واقعاً موضوع تلخی است و خواهی دید که خداوند سبحان و متعال، فرعون‌ها و فقهای گمراهی را آشکارا و در برابر همه مفتضح خواهد نمود و باطل‌بودنشان را با دستان خودشان و با کردار و تناقضات و منهج انحرافی‌شان، همین‌طور با پیروی از هوا و هوس‌ها و دنیاطلبی‌شان، آشکار خواهد نمود. با وجود این، مردم از آن‌ها پیروی می‌کنند و با دلایل واهی برای رفتارهای دوگانه آن‌ها و سخنان و منهج انحرافی‌شان از شریعت عذر می‌تراشند.

والحمد لله رب العالمین.

امام احمد الحسن (علیه السلام)، پرسش‌های روشن‌گرانه، ج ۵، س ۴۶۵

موضوع سنگین‌بودن زبان موسی (علیه السلام) و سخت‌بودن تبیین رسالت الهی و کمک‌گرفتن از هارون (علیه السلام) در عهد قدیم و جدید موجود است:

(۱۰) و یهوه موسی را خطاب کرده و گفت: ۱۱ برو و به فرعون پادشاه مصر- بگو بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. ۱۲ و موسی به حضور یهوه عرض کرد: اینک بنی اسرائیل به سخن من گوش فرامی‌دهند؛ پس چگونه فرعون به من گوش فرادهد در حالی که من مردی کندزبان هستم؟. (عهد قدیم - سفر خروج - اصحاح ۶) همچنین:

(۶): ۲۸ و واقع شد در روزی که یهوه در زمین مصر موسی را خطاب کرده، ۶: ۲۹ یهوه به موسی گفت: من یهوه هستم هر آنچه من به تو می‌گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو. ۶: ۳۰ و موسی به حضور یهوه عرض کرد: من اینک دهان‌بسته هستم پس چگونه فرعون به من گوش فرادهد؟ ۷: ۱ و یهوه به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون، خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود. ۷: ۲ هر آنچه به تو امر می‌نمایم تو آن را بگو و برادرت هارون با فرعون سخن می‌گوید تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. (عهد قدیم - سفر خروج - اصحاح ۶ و ۷)

همچنین اگر این اشکالات ارزشی داشته باشند اشکال‌های کاتبان و فریسیان در رد رسالت عیسی (علیه السلام) وارد خواهد بود. آیا به‌عنوان مثال سودی دارد شخصی درباره عیسی (علیه السلام) همانند اشکالاتی را مطرح کند که در انجیل‌ها نقل شده است یهودیان و دیگران درباره عیسی (علیه السلام) مطرح کرده‌اند؟ چه این اشکال بر خود حضرت عیسی (علیه السلام) گرفته شده باشد، یا از مکانی که عیسی از آن آمده یا کارهایی که در سبب انجام داده است.

ما باید به این نکته توجه داشته باشیم، کسی که پیش از پاسخ‌دادن به دلیل و رد کردن آن و بیان اینکه چنین دلیل و برهانی درست نیست، به اشکال‌تراشی بپردازد، در حقیقت آن برهان و عقیده‌ای را که به آن اشکال می‌گیرد، پذیرفته و آن را تأیید کرده، و با اشکال‌تراشی خودش، در مرحله شفاف‌سازی و آشکارکردن آن است؛ چراکه اشکالات چیزی فراتر از اینکه صرفاً اشکالی بوده باشند که پاسخ داده می‌شوند محسوب نمی‌شوند و در حقیقت ارزشی ندارند. این قبیل اشکالات ابزار طاغوتی است که برای توهین و خوارشمردن به کار می‌رود؛ و علمای گمراه و طاغوتیان از آن برای خوار و سبک کردن پیروان خود و باقی‌نگه‌داشتن آن‌ها بر پیروی از خود و تقلید کورکورانه از خودشان بهره می‌جویند تا جایگاه‌ها و دنیای خود را حفظ کنند. آنان پس از اینکه عقیده باطلشان مُنْهَم شد و همه اشکالاتشان از بین رفت به نازل‌ترین اشکال بازمی‌گردند. هدف ایشان از این اشکال‌تراشی

در انجیل مرقس:

۱) و بعد از چندی باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است... ۵ عیسی چون ایمان آن‌ها را دید به آن افلیح گفت: فرزندم! گناهان تو آمرزیده شد ۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند در دل خود چنین تفکر نمودند ۷ که چرا این شخص کفر می‌گوید؟ غیر از خدای یگانه چه کسی هست که بتواند گناهان را بیامزد؟... ۱۵ و وقتی او در خانه وی (لاوی بن حلفی) نشسته بود بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند؛ زیرا تعداد آن‌ها بسیار بود و از او پیروی می‌کردند. ۱۶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد به شاگردان او گفتند: چرا با باجگیران و گناهکاران می‌خورد و می‌آشامد؟ ۱۷ عیسی چون این را شنید به آن‌ها گفت: افراد سالم احتیاج به طبیب ندارند؛ بلکه بیماران به طبیب نیاز دارند. من نیامده‌ام تا پارسایان را به توبه دعوت کنم بلکه برای دعوت گناهکاران آمده‌ام ۱۸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌گرفتند. پس آمدند و به او گفتند: چرا شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌گیرند و شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟... ۲۴ فریسیان به او گفتند: چرا در روز سبت مرتکب عملی می‌شوند که جایز نیست؟. (انجیل مرقس - اصحاح ۲)

و این چنین است که پایانی برای ایرادات نخواهد بود:

«آیا از ناصره چیز صالحی بیرون می‌آید؟»، «جست‌وجو کن و نگاه کن که پیامبری از جلیل برنخاسته است» و «آیا مسیح از جلیل می‌آید؟ آیا کتاب نگفته است مسیح از نسل داوود و از بیت لحم دهکده‌ای که داوود در آن بود خواهد آمد؟»... الخ.

اما این ایرادات هیچ ارزشی ندارند؛ زیرا بعد از آنکه با دلیل ثابت شود عیسی (علیه السلام) نبی و فرستاده‌ای با قانون الهی است، هرگز چنین اشکال نمی‌تواند این دلیل را نقض کند!

برانگیختن عواطف پیروان خود نسبت به پدران و گذشتگانشان است؛ و این، همان اشکال تراشی فرعون بر پیامبر خدا موسی (علیه السلام) است؛ آنجا که فرعون چنین می گوید: ﴿... فَمَا بِالْأَقْزُونِ الْأُولَى﴾^۱ (... پس وضعیت اقوام پیشین چگونه است؟) و پاسخ موسی (علیه السلام) چنین بود: ﴿... عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾^۲ (... علم آن در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش می کند).

- (هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود نابود خواهد شد...)

نصیحت بنده به هر مسیحی آزاده این است که برای شناخت حق، سخن عیسی (علیه السلام) را میزان سنجش خود قرار دهد: (... عیسی دیوی را از کسی که لال بود بیرون می کرد. چون

۱ - طه: ۵۱.

۲- وقتی نبی یا فرستاده‌ای بیاید و برای مردم بطلان عقایدشان و تحریف آن‌ها در وصایای انبیا و گذشتگان را روشن کند، پاسخ علمایی که رهبر اشکال تراشان و منکران آن فرستاده هستند چه خواهد بود؟! آخرین سخن آن‌ها این است که آیا همه افراد قبل از ما گمراه و در آتش اند؟! پدران و اجداد ما جملگی در آتش اند؟! این عقایدی که درباره آن‌ها صحبت می کنی و آن را باطل می دانی همان عقاید پدران و اجداد ما در طول قرن‌ها بوده است! بنابراین اشکال فرعون همان اشکالی است که علمای دین در همه زمان‌ها به خلفای خداوند وارد کرده اند؛ خلفایی که نقش اصلاحگر و منجی را دارند.

آن‌ها به جای اینکه دلیلی برای عقاید باطل خود اقامه کنند یا دلایل آن فرستاده را رد نمایند، طرح اشکال می کنند تا مردم را دچار سستی کنند؛ اشکالی با این مضمون که: آیا پدران ما همگی در گمراهی بوده اند و بر گمراهی مرده اند؟ این اشکال به خودی خود نشان می دهد آن‌ها به دلایل آن فرستاده اقرار کرده و جوابی برای آن نیافته اند و از جایگاه اصلی بحث (یعنی حقانیت فرستاده یا بطلان عقاید آن‌ها) به موضوع دیگری فرار می کنند.

به همین دلیل پاسخ خداوند سبحان و متعال بر زبان موسی (علیه السلام) که در قرآن آمده، چنین است: (علم آن نزد پروردگار من است) که پاسخی بسیار حکیمانه است؛ به این معنا که: «از امت‌های گذشته سؤال نکن؛ زیرا سؤال از آن ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد!»

بنابراین موضوع بحث از شناخت وضعیت گذشتگان کاملاً جداست؛ علاوه بر اینکه مردم مکلف به شناخت وضعیت گذشتگان و نیز حکم فترت میان ارسال فرستادگان (علیه السلام) نیستند.

دیو بیرون رفت مرد لال توانست سخن بگوید و مردم در شگفت شدند. ۱۵ اما برخی گفتند: او دیوها را به یاری بَلَزَبول - رئیس دیوها- بیرون می‌کند. ۱۶ و دیگران نیز به قصد آزمودن او خواستار آیتی آسمانی شدند. ۱۷ او افکار آنان را درک کرده، به ایشان گفت: هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر ضد خود تجزیه شود فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند).^۱ کسی که به انجیل ایمان دارد باید متونی از قرآن را بخواند و با انصاف در آن تدبّر نماید؛ به‌علاوه بر اساس متن پیشین انجیل، آیا می‌توانید این متون را شیطانی بدانید، به همان صورت که کسانی که تلاششان فقط توهین به محمد ﷺ است چنین کاری را انجام می‌دهند؟

و این‌ها نمونه‌هایی از متون قرآنی است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲ (مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر و به هدایت‌یافتگان داناتر است).

﴿وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾^۳ (خدای را بپرستید و هیچ‌چیز را شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید؛ هرآینه خداوند متکبران فخرفروش را دوست ندارد).

﴿وَ لَا تَصْعَرُ خَدَاكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

۱ - انجیل لوقا: اصحاح ۱۱.

۲ - نحل: ۱۲۵.

۳ - نساء: ۳۶.

فَخُورُ ﴿۱﴾ (و با تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو؛ زیرا خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد).

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ ﴿۲﴾ (تا بر آنچه از دستتان رفته است اندوهگین نباشید و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید، و خدا هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد).

آیات زیر را از سوره اسراء بخوانند و از خودشان بپرسند:

آیا شیطان به پرستش خداوند یگانه دعوت می‌کند؟ آیا شیطان به اخلاق نیکو، نیکی به پدر و مادر و فقرا، انفاق مال و کمک به آنکه نیازمند مساعدت است دعوت می‌کند؟ و از کشتار، زنا و تجاوز بر مال یتیم باز می‌دارد؟ و به وفای عهد و کامل کردن پیمان‌ها دستور می‌دهد؟

اگر شیطان به این اخلاق پاک دعوت می‌کند، پس در نظر اینان، خداوند سبحان و متعال به چه چیزی دعوت می‌کند؟! آیا این‌ها همان وصیت‌های همه پیامبران و حکمتشان که از سوی خداوند آورده‌اند نیست؟

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ * وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْأَوْدِينَ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا * وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا * وَ إِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ ارْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا * وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا *

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا * وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا * وَلَا تَقْرَبُوا الرِّئْيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا * وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا * وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا * وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا * وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا * وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا * كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْفِلَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْهُورًا ﴿١﴾ (همراه خدا معبود دیگری قرار

مده، که نکوهیده و خوار خواهی ماند * پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو سال خورده شوند به آنان «أَف» (کمترین درشتی) مگو و به درشتی خطاب مکن و با آنان با اکرام سخن بگوی * و از سرِ مهربانی بال تواضع برایشان بگستران و بگو: ای پروردگار من! بر آن‌ها رحمت آور، همچنان که مرا در خُردی پرورش دادند * پروردگارتان به آنچه در دل‌هایتان می‌گذرد داناتر است، و اگر از صالحان باشید قطعاً او آمرزنده توبه‌کنندگان است * و حق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هیچ اسراف‌کاری مکن * که اسراف‌کاران برادران شیاطین‌اند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود * و اگر به انتظار رحمتی که از سوی پروردگارت امید می‌داری از آن‌ها روی می‌گردانی، پس با آن‌ها به نرمی سخن بگو * نه دست خویش از روی خِسْت به گردن ببند و نه به سخاوت یک‌باره بگشای که ملامت زده و حسرت خورده بنشینی * به‌درستی که پروردگار تو در رزق هرکس که بخواهد گشایش می‌دهد، یا تنگ می‌گیرد؛ که او به بندگانش آگاه‌بیناست * فرزندان خود را از بیم تنگ‌دستی م‌کشید؛ این ما هستیم که هم آن‌ها را روزی می‌دهیم و هم شما را؛ کشتنشان خطایی است بزرگ * و به

زنا نزدیک مشوید؛ که زنا، کاری است زشت و شیوه‌ای است ناپسند * و نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق نکشید، و هرکس مظلوم کشته شود به سرپرست خون او قدرتی داده‌ایم؛ ولی نباید در قتل زیاده‌روی کند، که او یاری شده است * و جز به وجهی نیکوتر به مال یتیم نزدیک مشوید تا آنگاه که به حدّ رشد رسد، و به پیمان خویش وفا کنید که از پیمان بازخواست خواهد شد * و چون پیمان‌ه‌ کنید، پیمان‌ه را کامل گردانید و با ترازویی درست وزن کنید؛ که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است * و از پی آنچه علمی به آن نداری مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را از آن بازخواست کنند * و به سرمستی و نخوت بر زمین راه مرو، که هرگز زمین را نخواهی شکافت و به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید * همه این‌ها بدش نزد پروردگار تو ناپسند است * این‌ها از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و همراه خدای یکتا، معبود دیگری قرار مده، که ملامت شده و مطرود به جهنم افکنده شوی).

این برای مسیحیان ننگ و عار است، و کدام ننگ و عاری بالاتر از اینکه که سخن عیسی را رها کنند: (هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند) و آن را میزان و مقیاسی قرار ندهند تا آنچه را که در قرآن آمده است با آن بسنجند تا [به این ترتیب] بفهمند از سوی خداوند بوده است.

مگر این میزانِ عیسی (علیه السلام) نیست؟ پس روی گردانی از آن، از چه روست؟ آیا شما به پاره‌ای از کتابتان ایمان دارید و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید؟!

قرآن را ببینید و در آنچه از حکمت و دعوت به خوبی و آراسته‌شدن به اخلاق پاکِ بزرگوارانه در آن است تدبّر کنید. چطور قرآن می‌تواند از سوی شیطانِ سفیه و نادان بوده باشد؛ از سوی کسی که به شرّ و بدی و اخلاق نکوهیده فرامی‌خواند؟! آیا شیطان بر ضد خود تجزیه می‌شود؟ آیا حکومت شیطان بر ضد خود تجزیه می‌شود؟

آیا این همان میزانی نیست که عیسی (علیه السلام) به شما آموخت تا حق را از باطل تشخیص دهید؟ آیا شما توانایی تمایز قائل‌شدن میان حکمت و سفاکت، خوبی و بدی، اخلاق پاک

و اخلاق نکوهیده را ندارید؟

آیا شما اعتقاد دارید شیطان و حکومتش بر ضد خود تجزیه می‌شود؟ یک بار به خوبی و بار دیگر به بدی دعوت می‌کند؟! یک بار به اخلاق بزرگوارانه و بار دیگر به اخلاق نکوهیده دعوت می‌کند؟!

(هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند).

- (عیسی لاهوت مطلق نیست...)

هر مسیحی‌ای را که از بدی فرجام خود در هراس است نصیحت می‌کنم، به آنچه هم‌اکنون کلیساهایشان مطرح می‌کنند با دقت بنگرند؛ اینکه عیسی علیه السلام لاهوت مطلق است! بسیاری از مسیحیان پیش‌تر با این مسئله مخالفت کرده بودند؛ از جمله آریوس، که از بزرگان علمای مسیحی بود،^۱ و از دیرباز و همواره بسیاری از مسیحیان مانند شاهدان

۱- گفتاری را از امام احمد الحسن علیه السلام از پاورقی کتاب توحید نقل می‌کنم که درباره‌ی شورای نیقیه و مفید فایده است: «مجمع امپراتور کنستانتین اول افتتاح شد و شورای نیقیه جلسات خود را از ۲۰ می ۳۲۵ آغاز کرد. این مجمع جلسات خود را بر پایه فرمان امپراتور کنستانتین اول جهت بررسی اختلاف بین آریوس و پیروانش از یک سو و کلیسای اسکندریه با نمایندگی الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) و پیروانش از سوی دیگر، حول مسئله ماهیت یسوع (عیسی) که آیا او همان خداوند است یا طبیعتی بشرگونه دارد، برگزار نمود.

آریوس الوهیت یسوع را منکر می‌شد و اعتقاد داشت زمانی بوده که طی آن یسوع موجود نبوده است، و برای او جایگاهی رفیع بین مخلوقات خداوند و آفریده‌هایش معتقد بود؛ همان طور که اعتقاد داشت روح القدس نیز صُنع و آفریده خداوند است. در حالی که الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) تأکید می‌کرد بر اینکه ذات مسیح از خود ذات خداوند است. نظر الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) با رأی‌گیری که تحت فرمان امپراتور کنستانتین انجام شد - که پاپا اسکندریه را تأیید و آریوس را رد می‌نمود - غالب شد. دو اسقف از امضای بیانیه نیقیه خودداری کردند که به همراه آریوس به الیرا (بالکان امروزی) تبعید شدند و کتاب‌های آریوس سوزانده شدند و مذهب آریوس و عقاید او، بدعت

نامیده شد و به پیروان او تا امروز لقب دشمنان مسیحیت دادند.

نتیجه شورای اول نیقیه شکل‌گیری قانون اعتقاد به اولوهیت مطلق برای مسیح، و شروع ارتباط کلیسا با حاکمیت پس از موجودیت پیدا کردن کلیسا به‌عنوان نهادی دینی- بود. پس از گذشت سه قرن از تغییر تفکر کلیسا و اختلاط با افکار و ادیان موجود در محیط پیرامون آن از جمله ثنویت، -دین سابق کنستانتین رومی- کلیسا به‌عنوان مرجعی از طرف امپراتور روم شناخته شد و به ابزاری تبدیل شد، تا محدودساختن و ازبین بردن هرکسی را که در چهارچوب ایمان وارد می‌شود بر عهده بگیرد.»

سخن فوق تقریباً با تمام تاریخ‌هایی که از کلیسا دربارهٔ این شورا روایت می‌شود و طبیعتاً با کمی اختلاف تطابق دارد. به نظر من، هیچ محقق منصفی، از اسناد حمایت کنستانتین از الکساندریوس و تثبیت عقیدهٔ تثلیث در مسیحیت غفلت نمی‌کند؛ آن هم پس از آنکه نیمی از اسقف‌های مسیحی که آریوس را تأیید می‌کردند، بر اثر ترس از درنده‌خویی کنستانتین تغییر عقیده دادند؛ و چه کسی است که نداند کنستانتین تا چه حد زورگو بود و با چه درنده‌خویی‌ای با مخالفانش برخورد می‌کرد؛ حتی اگر نزدیک‌ترین افراد به او بودند. به تاریخ این طاغوتی که مسیحیت منحرف را در اروپا منتشر ساخت مراجعه نمایید؛ او کسی بود که حتی از قتل نزدیکان و بستگانش که با او مخالفت می‌نمودند نیز فروگذار نکرد. اسقف‌های امروزی از تاریخ کنستانتین خون‌آشام چشم می‌پوشند و تصور می‌کنند کنستانتین تابع نتیجهٔ شورا بود و برای همه -چه موافقان و چه مخالفانش- آزادی به ارمغان آورد؛ با این وجود، تبعید و آزار و ستم آریوس و حرام دانستن اعتقاد او پس از بیانیۀ شورا، کافی خواهد بود تا هدف و غایت تشکیل این شورا را بشناسیم، که همان محکوم کردن آریوس و اعتقاد او به مخلوق بودن مسیح بود، و در نهایت هدف این شورا، نشر اعتقادات کفرآمیز برای مسیح بود تا اینکه مسیح را خدا معرفی کند.

متن زیر، بیانیۀ شورا است (ترجمه از متن یونانی (به عربی و از عربی به فارسی)):

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق و خالق همهٔ چیزهای مرئی و نامرئی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر یگانه، مولودی که از ذات و جوهر پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حق از خدای حق، که مولود است نه مخلوق، برابر در ذات با پدر، کسی که برای ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسان گردید و زحمت کشید و روز سوم برخاست. کسی که به‌وسیلهٔ او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است؛ و به آسمان‌ها صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و (ایمان داریم) به روح القدس و لعنت باد بر کسانی که می‌گویند "زمانی بود که او (کلمه) وجود نداشت"، یا آنکه "پیش از آنکه وجود یابد (مولود شود) نبود"، یا آنکه از نیستی به وجود آمد و بر کسانی که اقرار می‌کنند وی از ذات یا جنس دیگری است، یا آنکه پس از خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است. اینان کسانی هستند که کلیسای جامع، تکفیرشان نموده است. و تمام اسقف‌های حاضر برای ادای ایمان به این سوگندنامه قیام نمودند که در این بین دو نفر و چه بسا

بیشتر- بودند که با نظر آریوس و هم‌فکران او موافق بودند.»

پدر ارتودکس در مصر می‌گوید: «شنوده سوم» در کتاب خود «طبیعت مسیح» می‌گوید: «آریوس، لاهوت‌بودن مسیح را انکار می‌کرد و او را در ذات، پایین‌تر از پدر می‌دید و او را مخلوق می‌دانست. ریشه‌های تفکر آریوسی تا حال حاضر نیز باقی مانده است. حتی پس از حکم به ارتداد و دیوانگی او توسط شورای نیقیه در سال ۳۲۵، آریوس و طرفدارانش به سبب آزار و اذیت و سوءظن کلیسای مقدس خاموشی گزیدند.»

طبیعتاً در اینجا شنوده سوم به معتقدین به یهوه مذهب مسیحی که در عالم مسیحیت و به خصوص در مغرب‌زمین به شکل وسیعی انتشار یافته است اشاره می‌نماید؛ معترفین به یهوه (لفظ خداوند در تورات) بسیاری از انحرافات کلیسا را قبول ندارند مانند تثلیث یا اینکه کلمه، همان خداوند است و سایر موارد از این دست. اینکه نیمی از حاضرین در شورا نظر آریوس را تأیید می‌کردند یا قبول داشتند خود دلیلی است بر این موضوع که اعتقاد به اینکه «مسیح، لاهوت است» بدعتی بوده که در شورای نیقیه تثبیت شده است؛ و اعتقاد به اینکه مسیح (علیه السلام) (یسوع علیه السلام) فقط مخلوقی است، در زمان آریوس رایج بود و طرفدارانی داشت؛ این سخنی است که کشیشان نیز تا به امروز در کتاب‌هایشان به آن اعتراف می‌کنند: در کتاب تحقیقی درباره شوراهای جهانی مسیحی، مطران بیشوی آمده است: «..... ۴- شورای نیقیه: ۱- دلایل انعقادش.....»

ب- اما علت اصلی تشکیل شورا، بدعت آریوس بود؛ چرا که به سبب این بدعت، امپراتوری در حال چندپاره شدن بود.....

به سبب بدعت آریوس، شورای جهانی با فرمان امپراتور کنستانتین برای جلوگیری از پاره‌پاره شدن امپراتوری و با ۳۱۸ اسقف در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل شد. آن گونه که اسقف اتاناسیوس که خود از شاهدان و یکی از اعضای مجمع بود یادآوری می‌کند، در ابتدا، ۱۶ اسقف مؤید آریوس و ۲۲ اسقف تأییدکننده پدر الکساندریوس بودند و بقیه موضع مشخصی نداشتند که بعداً مشخص شد. اما در نهایت کار شورا، دو اسقف به نام‌های سیکوندوس و تیئوناس که به تنهایی آریوس را تأیید می‌کردند، طرد شدند و این دو از نوشتن تأییدیه بر سوگندنامه مجمع، که کاهنان به آن پیوست کرده بودند خودداری می‌ورزیدند، و در ایام قدیس ایفانیوس، نوشته‌های ۳۱۸ فرد حاضر در شورا موجود بوده است. این به برکت شرح قدیس اتاناسیوس بر افتراءهای آریوس بر سوگندنامه بود و در این، بزرگی و عظمت دفاع الکساندریوس در شورا را می‌بینیم. رسیدن به سوگندنامه شورا آسان نبود بلکه تلاشی آکنده از ترس و وحشت را می‌طلبید.....

۵- شورای نیقیه: ۲: آریوس و بدعت‌گذاری.....

زمانی که در آن تقریباً همه عالم خط فکری آریوسی داشتند و نه اتاناسیوسی، سپری شد. در برهه‌ای از آن زمان، امپراتور، پاپ روم را عزل کرد و او، آخرین نقطه تکیه‌گاه ایمان به اعتقاد آریوسی بود. هنگامی که پاپ از زندان به مسندش بازگشت به ایمان آریوسی که پیش از آن رد شده بود، معتقد بود. این مرحله‌ای بود که کسی جز اتاناسیوس

یهوه به این عقیده باطل و سفیهانه - که انجیل و عقل آن را رد می کند- اعتقاد نداشته و ندارند؛ و باطل بودن آن را در کتاب توحید و با متن انجیلی که هیچ تأویل و پوشیدگی در آن راه ندارد^۱ و با دلیل عقلی روشن و واضح، بیان نموده ام.^۲

و اسقف های مصر که بر ایمان صحیح بودند، بر آن باقی نماندند. از این رو جای تعجب ندارد که اشعیای نبی می فرماید: «مبارک است قوم من، مصر.» (اشعیای: ۱۹: ۲۵). ولی بعدها افراد بسیاری، کرسی روم، پدر الکساندری را یاری نمودند، مانند پدران هم عصر پدر اتناسیوس که او را یاری کردند. مسیحیت به طور کامل در جهان ویران و در مقابل طغیان آریوسی ذلیل شد و نماینده ای از کرسی اسکندریه باقی نماند جز پدر الکساندری تبعید شده و اسقف های مصری؛ و بر ماست که از آثار باقی مانده از گام های پدرانمان پیروی کنیم.» (شوراهای جهانی مسیحی، شوراهای جهانی و بدعت گذاری ها، مطران بیشوی)
۱- امام احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب توحید می فرماید:

عیسی (علیه السلام) درباره خودش می گوید از ساعت - که در آن، قیامت صغری برپا می شود- بی اطلاع است: «و اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است.» (مرقس: ۱۳). جهل، نقص است، حال آنکه لاهوت مطلق، کامل مطلق است و نقص با جهل در آن راه ندارد؛ زیرا او نوری است بدون ظلمت؛ ولی مخلوق را جهل فرامی گیرد، آن هم به دلیل ظلمتی که در صفحه وجودی او هست.
بنابراین عیسی (علیه السلام) نور و ظلمت (با هم) است و این مطلوب را اثبات می کند که عیسی (علیه السلام) لاهوت مطلق نیست؛ بلکه بنده ای آفریده شده از نور و ظلمت است، نه نوری بدون ظلمت؛ تعالی الله علواً کبیراً.

این مطلب، فصل الخطاب و کلامی حکمت آمیز و موعظه ای برای صاحبان خرد و اندیشه است. متن زیر، متن کلام عیسی (علیه السلام) است، طبق آنچه در انجیل مرقس آمده است: (اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است. ۳۳ هوشیار و آگاه باشید، شما نمی دانید آن زمان چه وقتی خواهد بود ۳۴ گویی شخصی به سفر رفته و خانه خود را به خادمان سپرده است تا هر کس کار خود را انجام دهد و به دربان سپرده است گوش به زنگ باشد ۳۵ پس بیدار باشید؛ چون نمی دانید ارباب خانه کی می آید. شب یا نصف شب، وقت خروس خوان (سحر) یا سپیده دم. ۳۶ مبادا او ناگهان بیاید و شما را در خواب ببیند ۳۷ آنچه را به شما می گویم، به همه می گویم: بیدار باشید). (انجیل مرقس - اصحاح ۱۳)

امام احمد الحسن (علیه السلام) کتاب توحید

۲- تفصیل این مطلب در پیوست ۳ «او، خداوند سبحان، یکتا و یگانه است و هر چه غیر او، جملگی مخلوق اویند» موجود است.

- (عیسی علیه السلام) همان شخص به صلیب رفته نیست...)

مسیحیان باید به این نکته توجه داشته باشند؛ اینکه عیسی علیه السلام خواستار به صلیب رفتن باشد باطل است؛ و باطل بودن آن را با استفاده از انجیل و سخنان عیسی علیه السلام در آن بیان نمودم، و نیز درخواست ایشان علیه السلام از خداوند برای به صلیب نرفتن و برگرداندن رنج و آزار صلیب از او را^۱ بیان کرده‌ام. پس یا خدا دعای عیسی علیه السلام را اجابت فرمود، او را بالا برد و شبیه او را فرو فرستاد - که این، عقیده صحیح است - یا خداوند دعای عیسی علیه السلام را اجابت نفرمود؛ که در این صورت معنای سخن آنان چنین است: خداوند به دعای عیسی علیه السلام اهمیتی نمی‌دهد!

به علاوه آن‌ها عیسی علیه السلام را به سفاقت، ضعف ادراک و کمی بصیرت متهم می‌کنند؛ در غیر این صورت، اینکه عیسی علیه السلام درخواست می‌کند خداوند به صلیب رفتن را از او بردارد، چه معنایی دارد؛ وقتی عیسی این توانایی را دارد که بر آزار و شکنجه به صلیب رفتن، آن‌هم بدون اینکه هیچ شکایتی داشته باشد صبر کند؟! و این در حالی است که ایشان علیه السلام خود

۱ - این متون عبارت‌اند از: (... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی درافتاده، دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر! اگر ممکن باشد این جام را از من بگردان...). (متی: ۲۶)، (... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدر پدران، هرچیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگردان...). (مرقس: ۱۴) و (... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...). (لوقا: ۲۲)

این متون، دعا و توسل عیسی علیه السلام به خداوند سبحان و متعال است تا عذاب و به صلیب رفتن را از او دور نماید. عیسی علیه السلام یک پیامبر است و دعای او مستجاب می‌شود؛ پس باید به صلیب رفتن از او برداشته شود و هر تفسیری غیر از این مردود است و پذیرفتنی نیست. در پیوست ۶ بررسی بعضی از تفاسیر این واقعه موجود است؛ تفاسیری که در آن علمای کلیسا سعی دارند این متون را تأویل کنند؛ اما این متون پذیرای این تأویل‌ها نیست و عقل و حکمت نیز این تفسیرها را نمی‌پذیرد، بلکه این متون با عقیده آنان مبنی بر اینکه مسیح علیه السلام الوهیت مطلق دارد (خداوند بلند مرتبه‌تر از چنین نسبت‌هایی است)، مخالفت داشته و تفسیر آن تعارض دارد.

همچنین در پیوست ۴ «داستان عیسی علیه السلام چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟» نیز شرحی از امام احمد الحسن علیه السلام درباره قضیه به صلیب رفتن و شخص مصلوب، موجود است که از کتاب متشابهات جلد ۴ برگرفته شده است.

می‌داند مسئله به‌صلیب‌رفتن در روند پیشرفت دین الهی مسئله‌ای مهم است.^۱

۱- به‌طور خاص قضیه به‌صلیب‌رفتن یا به‌طور کلی تحمل عذاب، به‌قتل‌رسیدن، سختی و مظلومیت، اهمیت بسیاری در دین الهی و علی‌الخصوص، قضیه اعظم خداوند سبحان و متعال دارد؛ که همان برپاشدن حاکمیت خداوند و دولت عدل الهی در زمین است. بنده معتقدم اهمیت به‌صلیب‌رفتن به عنوان یک موضوع عقیدتی، از نظر مسیحیان مسلم و قطعی است؛ هرچند در فهم هدف فداشدن، به اشتباه افتاده‌اند و در اعتقاد به اینکه عیسی علیه السلام همان شخص مصلوب است به خطا رفته‌اند.

امام احمد الحسن علیه السلام این مطلب را بیان فرموده‌اند. در ادامه برخی مطالب ایشان علیه السلام را نقل می‌کنیم تا حق‌جویان از آن بهره‌مند شوند.

متن زیر برگرفته از سخنان مبارک ایشان است که به این مسئله پرداخته و راز حجارالاسود یا سنگ زاویه را بیان کرده‌اند، و نیز اهمیت مسئله فدا شدن و تحمل در دین خداوند سبحان و متعال را روشن ساخته‌اند. ایشان علیه السلام می‌فرماید:

«و این سنگ با مسئله فداشدن مرتبط است. مسئله فداشدن، در دین الهی و در طول مسیر مبارک این دین وجود دارد. پس دین خدا یکی است؛ چرا که از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین علیه السلام تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم علیه السلام به‌وسیله اسماعیل متجلی شد. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز می‌یابیم؛ همچنین در یهودیت دین موسی علیه السلام، در یحیی پسر زکریا علیه السلام دیده می‌شود و در مسیحیت با مصلوب (به‌صلیب‌کشیده‌شده) جلوه‌گر شده است. صرف‌نظر از اینکه مسیحیان گمان کرده‌اند مصلوب، خود عیسی علیه السلام بوده است، باید توجه داشت آن‌ها اعتقاد دارند فرد به‌دارآویخته‌شده همان بر دوش‌کننده گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است، ولی به آن معنا نیست که کاملاً بوج باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان - که این اعتقاد از آن انحراف یافته است - نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی بوده و خاستگاه دینی دارند؛ ولی علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به‌سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود داشته و بی‌پایه و اساس نیست. به‌عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید هنگامی که قوم موسی گناهانی را مرتکب می‌شوند، موسی علیه السلام رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز گناهان مؤمنان را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را

بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید). (فتح: ۲)

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آن‌ها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن

یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام درباره آیه «لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و اراده معصیتی نکرد؛ ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آن‌ها را برای او آمرزد.» (تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۱۴)

اینکه فرستادگان الهی، گناهان امت‌های خود را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آن‌ها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل شوند؛ بلکه آن‌ها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت‌زمانی را در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. همچنین اینکه فرستادگان الهی، گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که خود آن‌ها به جای امت‌هایشان، اهل گناه و معصیت می‌شوند؛ بلکه به این معناست که آن‌ها در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم، بارهای اضافی و زحمت و مشقت بیشتری بر دوش می‌گیرند، و این موضوع طبیعتاً با اراده خود آن‌ها صورت می‌گیرد؛ زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌کنند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دلسوز پیامدهای خلاف کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد؛ هرچند ممکن است این کار برای او زحمت و مشقتی در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته‌شدن در راه خدا را برای او رقم بزند؛ همان طور که وضعیت حسین علیه السلام چنین بود؛ و این از آن‌روست که پدر چشم امید دارد فرزندانش در نهایت کار، اصلاح شوند. چه بسا بسیاری، عهد و پیمان را به خاطر نمی‌آورند، مگر آن زمان که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود که آن‌ها عهد و پیمان خود را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم امام حسین علیه السلام که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده بسیاری از مخلوقات قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح‌شدنش منتهی می‌شود در پیش می‌گیرد...»

در پیوست ه «سنگ زاویه همان حجرالاسود است و اشاره به تسلی‌دهنده، احمدالحسن علیه السلام دارد» این مطلب را به‌طور کامل آورده‌ام تا شاید برخی مؤمنان و طالبان حق از آن بهره‌مند شوند.

جانشینان خدا علیهم السلام به‌خاطر منجی رهایی‌بخش جهانی، که دولت عدل الهی را برپا می‌کند، متحمل رنج و سختی شده‌اند و محمد و آل محمد علیهم السلام بیشترین سهم را در این رنج‌دیدن و قربانی‌شدن داشته‌اند؛ گویا واضح‌ترین فداشدن قبل از اسلام، ماجرای به‌صلیب‌رفتن بوده و روشن‌ترین فداشدن، برای قضیه خداوند سبحان در اسلام، فداشدن حسین علیه السلام است. کسی که در کربلا ذبح شد، طفل شیرخوارش، اهل بیتش و اصحابش به قتل رسیدند و زنانشان نیز اسیر شدند.

امام احمدالحسن علیه السلام در پاسخ به این پرسش می‌فرماید:

پرسش ۱۲۳:

چرا امام حسین علیه السلام طفل شیر خوارش عبدالله را به‌سوی لشکر یزید (لعنه الله) برد تا برایش آب درخواست کند؟ و آیا آن حضرت می‌دانست آن‌ها او را به قتل خواهند رسانید؟

پاسخ:

امام حسین (علیه السلام) فرزند شیرخوارش را برد تا برایش درخواست آب کند؛ در حالی که آن حضرت می دانست او کشته می شود.

و بدان که باطل را جولانی است و حق را دولتی، و برای اینکه جولان باطل به نهایت خود برسد، لشکر شیطان -که خداوند لعنتش کند- باید در هر ورطه تاریکی فرو روند و باید در نبرد با لشکر خدا، هر آنچه را که در چنجه دارند و هر آنچه را که در آن غوطه ور شده اند از خود بروز دهند.

و بدان که مصیبت های امام حسین (علیه السلام) از شدت ظلم های بسیار بسیار زیاد ظالمان که شما را یاری تحملشان نیست، کاسته است؛ تا شما به رضای خدای سبحان دست یابید و شما را در بهشت هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخل نماید.

امام حسین (علیه السلام) خون شریف مقدس خود را فدای خون های شما کرد، و برترین زنان عالم از اولین و آخرین، پس از مادرش حضرت فاطمه (علیها السلام) -که زینب (علیها السلام) است- را فدای زنان و ناموس های شما کرد، و شیرخوارش را فدای فرزندان شما نمود.

بار فضل حسین (علیه السلام) بیشتر از تمام خلق خدا، بر دوش امام مهدی (علیه السلام) و من بنده فقیر و مسکین سنگینی می کند، و دین حسین (علیه السلام) بر پشتم سنگینی می کند و تاب و توان ادای آن را ندارم، مگر اینکه خداوند خودش یاری ام فرماید.

بدان، هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) درباره امام حسین (علیه السلام) می فرماید «بر تو به جای اشک، خون می گیریم» حقیقتاً چنین می فرماید و نه از روی مبالغه؛ از آن رو که امام حسین (علیه السلام) خون شریف خود و نفس مقدسش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) کرد و خودش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) نمود. آن حضرت ذبیح الله است؛ یعنی همان طور که شما وقتی خانه ای می سازی و یک گوسفند قربانی اش می کنی، خداوند سبحان و متعال نیز هنگامی که عرش خود و آسمان هایش و زمینش را بر پا نمود حسین (علیه السلام) را فدای آن ها کرد.

قضیه امام مهدی (علیه السلام) همان قضیه خداوند و سرمنزل انذار الهی، و همان قضیه عرش خدای سبحان و ملک او و حاکمیت او در زمینش است. حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَدْ يَتَنَا ذَبِيحٌ عَظِيمٌ﴾ (و او را به فدیة ای (قربانی) بزرگ باز خریدیم) (صافات: ۱۰۷)؛ یعنی این قربانی امام حسین (علیه السلام) بود و کسی که فدیة برایش انجام شده، امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس سلام بر ذبح شده آرامش و حق و عدالت. و بدان که علی اکبر (علیه السلام) ذبح شده اسلام است، همان طور که امام حسین (علیه السلام) ذبیح خداوند است. و الحمد لله وحده.

- (انجیل یهودا... گواه برای احمد مصلوب)

همچنین باید به «سند تاریخی» (انجیل یهودا) که انجمن بین‌المللی تاریخ بر آن اذعان داشته است توجه داشته باشند. این انجیل که در مصر کشف شده، یک اثر باستانی خطی است و تاریخش به ابتدای قرن سوم میلادی بازمی‌گردد؛ یعنی پیش از اسلام و پیش از بعثت محمد ﷺ. در این سند آمده است که عیسی به صلیب کشیده نشد، بلکه شخصی دیگر که شبیه او بود به صلیب کشیده شد.

آنچه برای ما مهم بوده، این است که به‌طور کلی مسئله شبیه عیسی بدون در نظر گرفتن مصداق-بیش از ۱۷۰۰ سال پیش نزد مسیحیان وجود داشته است؛ و همان طور که در مَثَل گفته می‌شود «هیچ دودی بی‌آتش نیست»؛ اگر این موضوع هیچ اثر و نشانه‌ای نداشت، بین مسیحیان اولیه و در اعتقاداتشان آشکار نمی‌شد.^۱

۱- در حال حاضر اسناد قدیمی شامل مجموعه‌ای از نسخه‌هایی از ترجمه لاتین پنج کتاب موجود است. این اسناد به نام «در ردّ بدعت‌ها» (Adversus haereses) شناخته می‌شود که ایرنائوس اسقف لیون بالکان (فرانسه فعلی) آن را نوشته است و قدمت آن دست‌کم به ۱۸۰م بازمی‌گردد. در ضمن این اسناد، سندی است (که عبارت است از جلد اول کتاب «در ردّ بدعت‌ها») که اسقف ایرنائوس در آن وجود «انجیل یهودا» را بیان می‌کند. وی این کتاب را در نقد این انجیل نوشته است و آن را تاریخی، خیالی یا آمیخته با دروغ می‌داند- این نظر اوست- اما برای ما اثبات این نکته اهمیت دارد که حداقل این انجیل در آن زمان وجود داشته است. به‌علاوه سندی تاریخی وجود دارد که به قرن سوم یا اوایل قرن چهارم بازمی‌گردد که همان نسخه خطی قبطی بوده که کشف و مستندسازی شده است.

با در نظر داشتن این دو نکته به نتایج زیر می‌رسیم:

اول: وجود «انجیل یهودا» پیش از سال ۱۸۰م.

متن زیر نمونه‌ای از اعتراف علمای کلیسا یعنی کشیش عبدالمسیح بسیط ابوالخیر در کتاب خود «آیا اکتشاف انجیل یهودا تأثیری بر مسیحیت دارد؟»- به قدمت انجیل یهوداست و اینکه سندی تاریخی وجود دارد که در ضمن مجموعه‌ای به نام «کتاب در ردّ بدعت‌ها- جلد ۱» است و به قرن دوم میلادی و به‌طور دقیق، سال ۱۸۰م بازمی‌گردد که وجود این انجیل را ذکر کرده و آن را تاریخ آمیخته با دروغ می‌داند.

کشیش عبدالمسیح بسیط می‌گوید: «قَدِیس ایرنائوس اسقف لیون بالکان (فرانسه فعلی) در سال ۱۸۰م، اولین

شخصیتی از پدران کلیسای اولیه بود، که این فرقه و عقاید آنان را ذکر کرده و در کتاب خود از تألیف انجیل یهودا توسط آنان خبر داد. این مرد، شاگرد قدیس بولیکاربوس بوده که او نیز به نوبه خود شاگرد قدیس یوحنا شاگرد مسیح بوده است. او می گوید: «قاینیان می گویند قاین از عالم نیروی مطلق برتر است و اعتراف می کنند عیسو، قورح، اهل سدوم و امثال این گونه افراد به آنها اختصاص دارند؛ علاوه بر این می گویند خالق (خداوند عهد قدیم - یهوه) به شدت از آنها تنفر داشته و با این حال به هیچ یک از آنها آسیبی نرسیده است؛ زیرا ویژگی صوفیا (حکمت) ربودن کسانی است که او را به خود اختصاص می دهند. آنها اظهار می کنند یهودای اسخریوطی خان، به این مسائل آگاهی داشته است و فقط تنها او حقیقت را می دانست و غیر از او کسی از آن آگاهی نداشت و به این واسطه خیانت خود را کاملاً مخفی نگه داشت و همه چیز - چه آسمانی و چه زمینی - در حیرت ماند.

و به این ترتیب تاریخی تقلبی همراه با دروغ را در آمیختند و آن را انجیل یهودا نام نهادند.» (کتاب آیا انجیل یهودا تأثیری بر مسیحیت دارد، کشیش عبدالمسیح بسیط)

این اسقف در اینجا بر انجیل یهودا و مسیحیانی که معتقد به محتوای آن بوده اند اشکال می گیرد و کشیش عبدالمسیح بسیط نیز در کتاب خود تلاش دارد تا صحیح نبودن این انجیل را اثبات کند و این در حالی است که به قدمت عقیده ای که در این سند موجود است، اقرار می کند!

اهمیت نقل سخنان او برای ما در این نکته است که، سند اسقف ایرناؤس - اسقف لیون بالکان - ثابت می کند انجیل یهودا حداقل در تاریخ ۱۸۰ م وجود داشته است.

دوم: مسئله شبیه عیسی (علیه السلام) از نظر گروهی از مسیحیان قبل از اسلام و قبل از شورای نقیه وجود داشته است! هم اکنون ما یقین داریم قبل از بعثت رسول خدا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (یعنی قبل از آغاز قرن هفتم میلادی) مسیحیانی وجود داشته اند که به مضمون انجیل یهودا معتقد بوده اند و از جمله اعتقادات آنان این بوده است که عیسی (علیه السلام) به صلیب نرفت، بلکه شخص دیگری به صلیب رفته است؛ و این با چشم پوشی از مصداق و هویت شخص مصلوب است.

و این یعنی این مسئله دارای ریشه و اساس است؛ به خصوص اینکه مسئله شبیه عیسی، از قدیم مطرح بوده و بی اساس نیست.

- همچنین شایان توجه است وجود نسخه قبطی این انجیل که تقریباً ۳۰۰ سال بعد از میلاد نوشته شده به این معنا خواهد بود که قطعاً کسانی وجود داشته اند که به محتوای آن معتقد بوده اند یا حداقل آن را تدریس، ترجمه و از آن نسخه برداری می کرده اند؛ و این قرینه محکمی بر این موضوع است که این مسئله در بین مسیحیان انعکاس داشته و کوچک شمرده نمی شده است. اینکه عالمانی مثل اسقف لیون، کتابی برای اشکال گرفتن از معتقدان این انجیل نوشته اند، این نتیجه گیری را تقویت می کند. چرا این اسقف باید ردی بر انجیل یهودا نوشته باشد؟ از دو حالت خارج نیست:

پرسشی که مسیحیان باید به آن توجه داشته باشند و از خود بپرسند: این فرقه قدیمی از مسیحیان، بر چه اساس اعتقاد دارند عیسی به صلیب کشیده نشد و کسی که به صلیب کشیده شد، شبیه او بود؟ آیا این فقط چیزی بوده که در مخیله آنان خطور کرده است؟ و آیا این موضوع، صرفاً مسئله‌ای عقیدتی بوده است؟ یا موضوعی تاریخی است که نقل شده؟ آیا به عنوان مثال می‌توان گفت: این گروه اعتقاد داشتند عیسی (علیه السلام) به صلیب نرفت و کسی که به صلیب کشیده شد شبیه او بوده است، آن هم بدون اینکه روایتی تاریخی به آنان رسیده باشد؟ روایتی که توسط برخی از کسانی که در زمان به صلیب کشیده شدن زندگی می‌کرده‌اند نقل شده باشد؟!

تمام مسیحیان آزاده را نصیحت می‌کنم به این سخن کلیسای امروز توجهی نداشته

- اینکه نسخه‌ای از آن به دست او رسیده است؛
 - یا اینکه کتاب و عقیده‌ای را رد کرده است که از آن آگاهی ندارد؛ یا فقط آنچه را از آن کتاب برایش نقل شده است می‌داند، که این کار از عالمی که خود را محترم می‌شمارد پذیرفته نیست!
 در هر صورت بایستی وی اهمیت این موضوع را درک کرده باشد، تا بر معتقدین به صحت انجیل یهودا ردیه بنویسد؛ یا بهتر است بگوییم ضرورت پرداختن به این کتاب و معتقدین آن را درک کرده باشد!
 اما از بحث و پرداختن اسقف به این کتاب و معتقدین آن، چیزی جز تأیید سخن ما برداشت نمی‌شود؛ زیرا این عالم مسیحی، فقره‌هایی از انجیلی را نقد کرده که نقل نمی‌کند، در نتیجه:
 - یا انجیل یهودا به حدی مشهور بوده که اسقف ضرورتی برای نقل آن نمی‌یابد.
 - یا شهرتی نداشته و با این وجود بدون امانت‌داری در نقل مطالب، آن را رد کرده است!
 در نظر گرفتن احتمال دوم به این معناست که سخن اسقف ارزش علمی ندارد و تنها ارزش این کتاب، شهادت تاریخی خواهد بود، که اسقف بر وجود انجیل یهودا در آن زمان گواهی می‌دهد!
 نتیجه‌گیری چنین است: دلیلی موجود نیست که وجود این عقیده را در قرون ابتدایی رد کند؛ بلکه برخلاف آن دلیل دیده می‌شود، که همان موجود بودن این نسخه از انجیل یهوداست؛ انجیلی که عباراتی را از زمان قبل از به صلیب رفتن نقل می‌کند و تعارض حقیقی با انجیل‌های دیگر ندارد، و توضیح آن در آینده خواهد آمد. حتی مطالبی که در انجیل‌های قابل اعتماد امروزی، تا حدودی مخفی و تنها به آن‌ها اشاره شده است، در انجیل یهودا به صورت دیگری بیان شده است که توضیح آن‌ها از طرف امام احمد الحسن (علیه السلام) خواهد آمد.

باشند: اینکه کسانی که این انجیل^۱ یا این متن از مسیحیان اولیه را به نگارش درآورده‌اند

۱- آیا اطلاق نام «انجیل» بر این سند تاریخی صحیح است؟ یا اینکه «انجیل» لفظ خاصی برای کتاب‌هایی است که کلیسا آن‌ها را به رسمیت شناخته است؟ یعنی تنها انجیل‌های چهارگانه؟! برای پاسخ به این سؤال باید معنای کلمه «انجیل» را بدانیم و ببینیم آیا این مفهوم بر سند قبطی کشف‌شده نیز صدق می‌کند یا خیر.

اول: مقصود از کلمه «انجیل» چیست؟

برای پاسخ دادن این سؤال بهتر است به سراغ سخنان علمای مسیحی برویم؛ چون این کار الزام‌آورتر و منصفانه‌تر است:

- در شرح کلمه «انجیل، انجیل‌ها» در فرهنگ کتاب مقدس آمده است:

«این کلمه برگرفته از کلمه یونانی "اونجلیون" به معنای "خبر پاک" است... ژوستین مارتیر (شهید) در عصر آغازین یا تقریباً در سال ۱۵۰ میلادی کلمه انجیل را در خصوص کتاب‌هایی به کار برد که شامل شهادت حواریون درباره یسوع هستند. لفظ عربی انجیل یعنی بشارت. نیز همین معنا را می‌رساند؛ یعنی کتاب فرستاده‌ای که به زندگی مسیح بر روی زمین اختصاص دارد.»

بنابراین انجیل عبارت است از بشارت، خبرهای پاک و روایت زندگی سید مسیح (علیه السلام).

سؤال دومی که هم‌اکنون مطرح می‌شود:

دوم: آیا انجیل‌های چهارگانه تصویر یکسانی را از عیسی (یسوع) ارائه می‌دهند؟ یا صورت‌های تکاملی از زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) را به تصویر می‌کشند؟ آیا این انجیل‌ها، همه اخبار پاک و طیب را نقل می‌کنند؟ یا اخبار پابی وجود دارند که برخی از انجیل‌ها را از برخی دیگر متمایز می‌سازند؟

- در شرح عبارت «انجیل‌های چهارگانه رسمی» در فرهنگ کتاب مقدس چنین آمده است:

«نویسندگان مسیحی در قرن دوم میلادی، انجیل‌های چهارگانه را به متی، مرقس، لوقا و یوحنا نسبت داده‌اند. کلیسا این نوشته‌ها را به عنوان اسناد موثق و دارای حجت تحویل گرفت؛ زیرا شامل شهادت رسولان، از زندگی مسیح و تعلیم اوست.

نویسندگان مسیحی از قرن دوم میلادی شروع به فراگیری و شرح این انجیل‌ها و ترجمه آن‌ها به زبان‌های مختلف مانند سریانی، قبطی و لاتین کردند...»

هریک از انجیل‌های چهارگانه، ویژگی خاص خود را دارد که آن را منحصر به فرد می‌کند؛ زیرا نویسنده آن بر اساس حضور ذهنی که داشته آن را به نگارش درآورده و غرض او و کسانی که آن انجیل برایشان نوشته شده در این مسئله نقش داشته است.

متی، انجیل خود را با مدنظر قرار دادن یهودیان نگاشته است؛ او یسوع را برای ما همانند مسیای پادشاه، که عهد قدیم از او خبر داده است نشان می‌دهد.

مرقس آن را برای امت ها نگاشته و چه بسا رومی ها را به طور خاص مدنظر قرار داده است؛ او برای نجات، نیروی مسیح را برتر از هر چیزی نشان می دهد؛ همان طور که در معجزات او هویدا است. لوقا انجیلش را برای اندیشمندان یونان نوشته است؛ او این کتاب را با اسلوب زیبایی نسبت به دیگر نویسندگان انجیل به رشته تحریر درآورده است. او نقش پولیس رسول را در آشکار ساختن نعمت مسیح به ما نشان می دهد؛ نعمتی که شامل عطوفت مسیح نسبت به فرومایگان، بی سرپرستان، فقرا و مساکین است. اما هدف یوحنا نشان دادن یسوع به عنوان کلمه جسمانی شده ای است که برای کسانی که توانایی پذیرش پدر را دارند، پدر را نمایان می کند. (یوحنا ۲۰: ۳۱ و ۳۰)

سه انجیلی که در ابتدا ذکر شد دارای تشابهات بسیاری هستند ولی از جهاتی با انجیل یوحنا اختلاف دارند. از آنجایی که متی، مرقس و لوقا به طور کلی- زندگی مسیح را به شکل مشابهی نقل می کنند بر این انجیل ها عبارت «انجیل های مشابه» یا Synoptic اطلاق می شود که برگرفته از لفظ یونانی Synopsis به معنای «نگاه هم زمان» است. نوشته های این سه انجیل متمرکز بر بشارت مسیح و دعوت او در جلیل است؛ در حالی که انجیل یوحنا بر اعمال مسیح در میان یهودیان تمرکز دارد. سه انجیل اول شامل آموزش ملکوت توسط مسیح و مثل های وی و تعلیم مردم است؛ اما انجیل یوحنا معرفی مسیح از خودش را از طریق احادیث فراوان برای ما به ثبت رسانده است. انجیل های چهارگانه در موارد بسیاری مشترک هستند، به گونه ای که هر کدام، دیگری را تأیید می کند؛ و اختلافاتی نیز دارند، به طوری که هر کدام، دیگری را تکمیل می کند. بشارت دهنده های چهارگانه، محتوای انجیل های خود را از منابع موثقی دریافت کرده اند. متی و یوحنا رسولانی بوده اند که از یسوع تبعیت کرده اند و حوادثی را ثبت نموده اند که خود آن ها از آن حوادث آگاهی داشتند. مرقس با پطرس دوست بوده است. بیاس در حدود سال ۱۴۰ میلادی بیان می کند مرقس در انجیل خود موعظه هایی را آورده که پطرس از یسوع برای او نقل کرده است. لوقا، خود تأکید می کند معلومات خود را از شاهدان عینی دریافت کرده است (لوقا ۱: ۱-۴). بنابراین ما درمی یابیم که رسولان درباره انجیل ها شهادت داده اند...» (فرهنگ کتاب مقدس: شرح عبارت «انجیل های چهارگانه رسمی»)

در ادامه پاسخی از کلیسای قبطی را می بینیم که در جواب به یکی از پرسش های ارسال شده به وبسایت انبا تکلّا که تحت نظر کلیساست بیان شده است (برگرفته از سریال سال هایی با ایمیل های مردم از وبسایت انبا تکلّا):

«داستان زندگی حضرت مسیح:

انجیلی که متی تدوین کرده است - مت: ... انجیل متی، مسیای پادشاه و کارهای او را توصیف می کند. انجیلی که مرقس تدوین کرده است - مر: ... نگاهی روشن و سریع از زندگی مسیح را ارائه می دهد و بر معجزات مسیح تمرکز دارد و پایان آن درباره آخرالزمان و حوادثی است که در زمان بازگشت مسیح رخ خواهد داد. انجیلی که لوقا تدوین کرده است - لو: لوقا انجیل خود را بر اساس حقایق تاریخی و دقت در ترتیب حوادث واقعی بنا نهاده است... .

انجیلی که یوحنا تدوین کرده است - یو... این انجیل اضافه جدیدی بر آن سه انجیل است که قرائت آن ساده‌تر و از نظر علمی و آموزشی عمیق‌تر از آنان است و مسیح را به‌عنوان کلمه‌ای نشان می‌دهد...» (پاسخی از کلیسای ارتدکس در پاسخ به سؤال «کتاب مقدس چیست و اقسام آن چگونه‌اند؟» - وب‌سایت انبا تکلا).

http://st-takla.org/FAQ-Questions-VS-Answers/۰۱-Questions-Related-to-The-Holy-Bible__Al-Ketab-Al-Mokaddas/۰۰۱-What-is-the-Holy-Bible.html

بنابراین هریک از انجیل‌های چهارگانه، جلوه‌ای از تاریخ و منش زندگی حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) را نقل می‌کند که در مواردی با یکدیگر برابر و در موارد دیگری متفاوت از یکدیگر و مکمل هم هستند! آیا می‌توان از انجیل یوحنا روی‌گردان شد، آن هم به‌دلیل اینکه بشارت به «تسلّی‌دهنده» فقط در آن وجود دارد و در سه انجیل دیگر موجود نیست؟ آیا می‌توان بین انجیل‌های چهارگانه مرزبندی کرد و تنها به یکی از آن‌ها بسنده نمود؟!

با تأکید می‌گوییم: خیر؛ بلکه برای فهم کامل حقیقت باید به همه‌ی جوانب امر و نه فقط قسمتی از آن، شناخت پیدا کنیم. برای تحقق این موضوع باید مجموع انجیل‌ها را در نظر بگیریم، تا تصویری همه‌جانبه از حقیقت به دست آوریم، و اهمال یا تکذیب بعضی از آن‌ها حداقل موجب خواهد شد تا حقیقت، ناقص و ناکامل به دست ما برسد.

در نتیجه باید انجیل‌ها را با یکدیگر جمع کنیم و محتوای آن‌ها را به‌صورت موضوعی و به‌دور از تعصب ناشی از پیش‌زمینه‌ی ذهنی، مطالعه کنیم؛ تنها در این صورت است که به حقیقت کامل دست خواهیم یافت. سوم: آیا انجیل یهودا اخبار پاک و درستی در اختیار ما می‌گذارد؟ آیا تصویر دیگری از حقیقت را برای ما نقل می‌کند؟ یا با انجیل‌های دیگر در تعارض است؟

- انجیل یهودا اخبار درستی از زمان ظهور منجی مقدس که خواهد آمد یعنی احمد (یهودا) - برای ما همراه خود دارد تا او را در این زمان بشناسیم:

(و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد).

(و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خبری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد ۴۷ تا نسل مقدّس).

(But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me)

(اما تو برتر از همه‌ی آن‌ها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا می‌پوشد قربانی خواهی کرد،

و حال و وضعیت قرن تو بلند،

فرقه‌ای بدعت‌گذار بوده‌اند؛ چراکه اگر در آن دوران از این گروه درباره عقاید کلیسای امروزی می‌پرسیدیم قطعاً آنان می‌گفتند: این‌ها بدعت است؛ و اگر از آریوس و پیروانش درباره کلیسای امروز بپرسیم قطعاً خواهند گفت: آن‌ها بدعت‌گذار هستند. کلیسا هر مسیحی‌ای را که با او سر ناسازگاری داشته باشد به‌عنوان بدعت‌گذار، به دشنام و ناسزا می‌گیرد؛ به همان صورتی که امروز با شاهدان یهوه چنین می‌کنند. این واقعیتی است که

و مجازات الهی تو شعله‌ور،

و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد

و قلب تو... (۵۷).

(انجیل یهودا)

این جملات، بشارت و خبری درست درباره منجی‌ای است که در آخر الزمان می‌آید تا دولت عدل الهی و حاکمیت خدا را بر زمین بر پا کند!

از سوی دیگر انجیل یهودا دیدگاه دیگری را برای ما نقل می‌کند که در انجیل‌های دیگر تا حدودی مخفی - اما به آن اشاره شده - است؛ یعنی حقیقت به‌صلیب‌رفتن. انجیل یهودا به سؤال‌هایی که در طول قرن‌ها بدون جواب مانده، پاسخ می‌دهد. در حقیقت انجیل یهودا انجیل‌های دیگر را تکمیل می‌کند و حتی بدون آن، انجیل‌های دیگر با اعتقاد مسیحیان درباره موضوع به‌صلیب‌رفتن عیسی (علیه السلام) در تعارض است.

در نتیجه این سند را می‌توان انجیل به حساب آورد و فراگیری و جمع آن با انجیل‌های دیگر را جهت شناخت حقیقت لازم دانست. همه کسانی که این انجیل را رد کرده‌اند دلیل یکسانی دارند؛ زیرا اسم یهودا را بر یهودای خائن تطبیق داده‌اند و حتی مسلمانانی که از این انجیل دفاع می‌کنند نیز غالباً دچار همین اشتباه شده‌اند.

آیا عاقلانه است به سبب اینکه گروهی از مردم دچار فهمی اشتباه شده‌اند این انجیل کنار گذاشته شود؟! بنابراین تحقیق علمی جدی و منصفانه، موضع علمای کلیسا را رد می‌کند؛ همان طور که نظریه ساده لوحانه و متناقض علمای مسلمین را درباره اینکه این انجیل را انجیل یهودای خائن محسوب می‌کنند مردود می‌داند و شاید این نظریه بدون دلیل، نامعقول و به دور از حکمت، مهم‌ترین دلیل درهم آمیختگی این مباحث باشد.

بله، انجیل یهودا پاسخ‌هایی در خصوص زوایای مخفی در انجیل‌های دیگر، و نیز پاسخی در رابطه با کسی که به صلیب رفته، در بردارد؛ و پیش‌تر بیان کردیم قبل از بعثت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در بین مسیحیان اولیه موجود بوده است. وجود تعارض در صورتی است که مصداق شبیه عیسی، یهودای خائن بوده باشد و در این مسئله بحثی وجود ندارد و برای هر عاقلی واضح است.

اما اگر این یهودا، انسانی صالح و از خلفای خداوند و شخصیت دیگری به همان اسم (یهودا) باشد، آیا تعارضی ایجاد خواهد شد؟ یا اینکه انجیل یهودا مکمل و هم‌سیاق با انجیل‌های دیگر خواهد بود؟!

اکنون به روشنی آشکار شده، نه جلو می افتد، نه عقب و نه پوشیده می ماند؛ آنچه کلیسای امروز می گوید موضوعی بوده که در میان مسیحیان اولیه، مورد اختلاف بوده است، و حتی تا امروز نیز درباره اش اختلاف وجود دارد. وجود فرقه مسیحی شاهدان یهوه، بهترین گواه برای اختلاف امروزی است.

در حال حاضر حقیقت ثابت شده ای که درباره واقعه «به صلیب کشیده شدن» وجود دارد این است که یک سند تاریخی وجود دارد، و تجزیه و تحلیل این سند توسط متخصصان باستان شناسی جهانی و با جدیدترین متدهای علمی به انجام رسیده است، و ثابت شده این سند به ابتدای قرن سوم میلادی بازمی گردد. در این سند، عیسی به صلیب کشیده نشد؛ بلکه شبیهی وجود داشته که به جای او به صلیب کشیده شد. آیا مسیحیان به این تصریح کلیسا اکتفا خواهند نمود، که این سند به فرقه مسیحی کهنی بازمی گردد که بدعت گذار بوده است؟! آیا این پاسخ کلیسا، پاسخی علمی است؟! آیا به عنوان مثال- هر مخالفی نمی تواند به آنان بگوید: چرا شما آن بدعت گذار نباشید؟! آیا صحیح نیست که اکنون و پس از آشکار شدن این حقایق، موضوع به صلیب رفتن، به شکل بی طرف، علمی و به دور از تعصب و تقلید کورکورانه مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؟^۱

۱- نمونه ای از موضع گیری کلیسا در برابر انجیل یهودا را نقل می کنیم و همان طور که خواهید دید، این موضع گیری به دور از راه و روش علمی در بحث و نقد است، و امانت داری و دقت در نقل نیز در آن وجود ندارد و -اگر گوینده آن منتسب به اهل علم باشد- در کمترین حالت به «تحریف» توصیف می شود.

انبا بیشوی می گوید: «...۲۳۶ - انجیل یهودای مورد ادعا.

اخیراً یک نسخه خطی از جنس پاپیروس یافت شده که به زبان قبطی، اسم انجیل یهودا بر آن نوشته شده است. این مطلب بحث زیادی به میان آورده و لازم است بعضی امور مربوط به آن را توضیح دهیم. انجیل یهودای مورد ادعا:

انجیل یهودا در اواسط قرن دوم میلادی به زبان یونانی نگاشته شده است. این نسخه از انجیل در کوه کراره در کنار منیا در صید مصر به طور تصادفی کشف شد، به زبان قبطی و بر روی کاغذ پاپیروس بوده است، و به سال ۳۰۰ م بازمی گردد. این نسخه، نسخه اصلی نیست؛ اما تنها نسخه موجود در زمان حال است. قسمت های زیادی از این

نسخه مفقود شده و به‌طور کامل از بین رفته است و در پایان آن به زبان قبطی و با وضوح عبارت «انجیل یهودا» نوشته شده است.

کتاب‌های بسیاری درباره این نسخه کشف شده به نگارش درآمده‌اند که من به بعضی از آن‌ها دسترسی پیدا کرده‌ام. یکی از آن‌ها کتابی با عنوان «The Lost Gospel» به معنای «انجیل مفقود» است. نویسنده این کتاب، انجیل یهودا را تأیید نمی‌کند، یا بهتر است بگوییم آن را انجیل حقیقی نمی‌داند؛ اما از نقطه نظر تاریخی و علمی، صحبت و قضاوت را به خواننده واگذار می‌کند. همچنین روی جلد این کتاب عبارت «The Quest for The Gospel of Judas Iscariot» به معنای «درباره انجیل یهودای اسخریوطی» نوشته شده که مفهوم آن این بوده، که این کتاب شامل بحث، تحقیق و سؤال در خصوص این موضوع است.

کتاب دیگری نیز به نام «The Gospel of Judas» به معنای «انجیل یهودا» وجود دارد (مقاله دیگری در رابطه با این موضوع در وبسایت انبا تکلا در قسمت سؤال‌ها و مقاله‌ها موجود است). این کتاب موضع‌گیری علمی صرف ندارد و متمایل به رد کردن کتاب «انجیل یهودا» و اثبات غیر صحیح بودن آن است.

وقتی می‌گوییم این انجیل صحت ندارد، منظورمان این نیست که این نسخه خطی در زمان ما جعل شده است یا اثری خطی نیست؛ چرا که این کتاب به‌واقع یک نسخه خطی باستانی، و به زبان قبطی نوشته شده است؛ اما نویسنده‌اش یهودای اسخریوطی نیست.

۲۳۷- چطور امکان دارد یهودا نویسنده این کتاب باشد؟!

چگونه یهودای اسخریوطی نویسنده این کتاب باشد، در حالی که بعد از تسلیم کردن حضرت مسیح، وی خودکشی کرده است؟ پس چه زمانی آن را نوشته است؟ علی‌الخصوص که نوشته او درباره لحظات پیش از به‌صلیب‌رفتن است!

اشکال این انجیل مورد ادعا این است که نویسنده آن ادعا می‌کند یهودا دستوری از طرف خود سید مسیح داشته که او را تسلیم کند و یسوع به او گفته است وی مورد لعنت مردم واقع خواهد شد، اما در آینده بر آنان مسلط و سرانجام صاحب شرافت‌های بزرگی خواهد گردید؛ زیرا کار بزرگی انجام خواهد داد، یعنی فداشدن به‌جای یسوع، و این گونه فدیة قربانی صورت می‌پذیرد. در نتیجه یهودا کار بزرگی انجام داده است و او سبب نجات بشریت است.

نویسنده ادعا می‌کند یسوع به یهودا گفته است او در آینده از تمامی شاگردان سبقت می‌گیرد و بر آن‌ها برتری خواهد یافت؛ زیرا او به‌عنوان انسانی که شبیه او می‌شود قربانی خواهد شد. این متنی است که در انجیل یهودا وارد شده و متن کامل ترجمه شده از قبطی به انگلیسی این انجیل، نزد ما موجود است...» (کتاب سلسله سخنرانی‌های افزایش ایمان، انبا بیشوی مطران دمياط)

این نمونه‌ای از موضع‌گیری کلیسای قبطی ارتدکس بود که علت نپذیرفتن این انجیل را به وضوح بیان می‌دارد: «وقتی می‌گوییم این انجیل صحت ندارد، منظورمان این نیست که این نسخه خطی در زمان ما جعل شده است یا

اثری خطی نیست؛ این کتاب به‌واقع یک نسخه خطی باستانی بوده و به زبان قبطی نوشته شده است؛ اما نویسنده آن یهودای اسخریوطی نیست.»

یعنی علت نپذیرفتن کتاب این است که نویسنده آن یهوداست و این یهودا بی‌هیچ شکی همان یهودای خائن بوده است. بنده نمی‌دانم چگونه علمای کلیسا به چنین خطایی علمی که بطلان آن واضح است دچار شده‌اند؟! ظاهر قضیه یکی از این دو حالت است: یا آن‌ها این کتاب را به‌درستی مطالعه نکرده‌اند، یا به‌عمد می‌خواهند این توهم را ایجاد کنند که این سند تصریح دارد بر اینکه یهودای ستایش شده در آن، همان یهودای خائن بوده است؛ و در هر دو حالت از امانت‌داری علمی و تحقیق موضوعی و جدی به‌دور هستند!

انبا بیسوی سخنان خود را این‌گونه ادامه می‌دهد: «۲۳۹.....- انجیل یهودا متعلق به طایفه قاینیان است. نویسنده این کتاب در حقیقت از طایفه‌ای از غنوسیه به نام «قاینیان» (Canians) می‌باشد، افراد این طایفه از قاین، فرزند آدم که برادرش هابیل را کشت دفاع کرده، او را تبرئه و از او به نیکی یاد می‌کنند؛ همان گونه که سادومیان یعنی اهل سدوم و عموره را تبرئه می‌کنند؛ کسانی که در زمان نوح می‌زیستند و دچار انحرافات جنسی بودند. آنان قورح، داثان و ابیرام را نیز تبرئه می‌کنند؛ کسانی که آتش عجیبی در زمان موسای نبی آوردند، در نتیجه زمین شکافته شد و آن‌ها را به‌صورت زنده بلعید و زنده وارد جهنم شدند؛ زیرا در کهنات هارون با او رقابت می‌کردند، در حالی که خداوند او را برگزیده بود. همان طور که بر ضد موسای پیامبر شورش کردند. آن‌ها عیسو را که نخست‌زادگی [یعنی فرزند اول بودن که در میان مردم آن زمان و جامعه یهود اهمیت بسیار بالایی داشت مترجم] خود را برای خوردن عدس فروخت، تبرئه می‌کنند؛ در حالی که مشهور است یعقوب کسی است که برکت را دریافت کرد... تبرئه قاین... تبرئه عیسو... تبرئه سادومیان... تبرئه قورح، داثان و ابیرام... آنان هر مجرم، شرور، قاتل یا منحرفی را که در تاریخ بشریت بوده است، قهرمان و کسانی را که علیه آن‌ها حکم کرده‌اند، متهم می‌دانند و خطاکار محسوب می‌کنند.

انجیل یهودا مملوء از تمسخر یازده شاگرد دیگر مسیح است؛ به این معنا که مسیح دوازده شاگرد اختیار کرد که از بین آنان فقط یک نفر صالح بیرون آمد... آیا چنین چیزی قابل تصور است؟! سید مسیح فرموده است: (عیسی به آن‌ها جواب داد: آیا من شما دوازده نفر را برگزیدم و حال آنکه یکی از شما شیطان است. و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت؛ زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده نفر بود). (یوحنا ۶: ۷۰-۷۱). آیا عاقلانه است عیسی یازده نفر انسان ضعیف را برگزیند و فقط یکی صالح باشد؟! پس چرا آن‌ها را برگزیده بود؟!

اما عیسی، یهودا را جزو آن دوازده نفر برگزید تا عمل انسان خائن را به ما نشان دهد و او این اقدام خائنه را انجام دهد؛ اما مسیح او را به این کار تشویق نکرد؛ بلکه او را با این سخن مؤاخذه می‌کند: (پسر انسان همان طور که درباره او نوشته شده است رحلت می‌کند؛ لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به دست او تسلیم شود! برای آن

شخص بهتر بود که متولد نمی‌شد). (متی ۲۶: ۲۴)

غنوسی‌ان تنها انجیل یهودا را نوشته‌اند؛ بلکه آن‌ها انجیل فیلیپس، انجیل پطرس، انجیل مصریان، انجیل مریم، انجیل اعمال رسولان و کتاب‌های بسیار دیگری را نوشته‌اند که تعدادشان به پنجاه کتاب می‌رسد و ادعا کردند این کتاب‌ها، اسفار مقدس یا انجیل هستند. تنها قدیس ایرینیئوس حوالی سال ۱۸۰م درباره این انجیل کتابی نوشت و آن را سرشار از خرافات خواند (fictitious history به معنای تاریخ خرافی) و گفت کلیسا فقط چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا را می‌پذیرد. این انجیل‌ها طبق تاریخی که دانشمندان محاسبه کرده‌اند بین سال‌های ۶۵ و ۹۵م نوشته شده‌اند. در حال حاضر ما نسخه‌ای از انجیل یوحنا را در اختیار داریم که قدمت آن به حدود ۲۰۰م بازمی‌گردد و قسمت‌هایی از انجیل یوحنا از سال ۱۲۵م است.

اما از انجیل یهودا نسخه‌ای که قدمت آن به قبل از سال ۳۰۰م بازگردد در اختیار نداریم. تنها نسخه موجود ترجمه قطبی آن است که به‌تازگی کشف شده و مشهور است که ادعای نگارش این انجیل به قبل از سال ۱۵۰م بازمی‌گردد؛ اما انجیل‌های معروف بین سال‌های ۶۵ و ۹۵م نوشته شده‌اند. (کتاب سلسله سخنرانی‌های افزایش ایمان - اسقف بیشوی مطران دمیاط)

این اسلوب و روشی است که علمای کلیسا برای رد کردن این سند، از آن بهره جسته‌اند: «نویسندگان آن منتسب به بدعت‌گذاران هستند.» به همین سادگی و بدون کوچک‌ترین دلیلی!

آیا سخن اسقف لیون دلیل ارزشمندی است که بتوان بر آن استدلال نمود؟ در حالی که سخن او به هیچ دلیل علمی‌ای استناد ندارد و در نوشته‌هایش از کسانی که از آن‌ها انتقاد می‌کند و آن‌ها را بدعت‌گذار می‌داند، نقل موثقی وجود ندارد. او بدون هیچ دلیلی یا حتی نقل محتوایی از انجیل یهودا، آن را تاریخ خیالی می‌داند! اگر اندکی درباره غنوسیه یا غنوسیه جست‌وجو کنیم درمی‌یابیم کلیسا بدون هیچ تعریف واضحی از این عبارت استفاده می‌کند؛ و آنچه درباره غنوسیه بیان می‌کند یا به آن‌ها نسبت می‌دهد، صرفاً سخنانی است که به هیچ دلیل یا حتی منبع موثقی استناد ندارد، تا بتواند عقاید آن‌ها را به تفصیل نقل کند!

هرکس در این مسئله تحقیقی انجام دهد درمی‌یابد که علمای کلیسا، لفظ «غنوسیه» را درباره طایفه‌های مختلفی به کار برده‌اند که در زمان رسولان مسیح می‌زیسته‌اند و وجه اشتراک آن‌ها «انکار رنج‌بردن و به‌صلیب‌رفتن مسیح» بوده است؛ به‌عنوان مثال کشیش عبدالعزیز بسیط در یکی از کتاب‌های خود از سلسله علم لاهوت دفاعی چنین می‌گوید: «... فصل ششم: آنچه از کتاب‌ها و تفکر غنوسی به جا مانده و موضع‌گیری کلیسا در برابر آن:

۱... غنوسیه و تفکر غنوسی چیست و کلیسا چگونه با آن مواجه شد.

غنوسیه تفکر تقریباً یکسانی از گروه‌هایی متعدد است. این تفکر به تفکر دوسیتی، یعنی خیالی توصیف شده است؛ همان طور که این فرقه غنوسیه یعنی محبت شناخت و فراگیری نامیده شده است. بنابراین ابتدا به شناخت دوسیتسیم تفکر دوسیتی- می‌پردازیم و سپس غنوسیه را تشریح خواهیم کرد.

دوسیتیس، Docetism:

دوسیتیس در زبان یونانی «Doketai-δοκεται» برگرفته از «dokesis-δοκεις» و «dokeo-δοκεο» است و معنای آن «آشکار می‌شود»، «ظاهر می‌شود» و «دیده می‌شود» بوده و منظور از آن «تخیل‌گرایی - phantomism» است، و بدعتی است که در قرن اول در زمان رسولان مسیح و شاگردانش ظاهر شد...» (کتاب مریم مجدلیه و ارتباط آن با مسیح در ردّ کتاب رمز داوینچی - کشیش عبدالمسیح بسیط ابوالخیر)

کشیش در اینجا برای نقد عقاید فرقه مذکور، منبع موثقی ارائه نمی‌دهد و فقط به آن‌ها کنایه می‌زند.

با این حال، در سخن خود به یک مسئله تاریخی اقرار می‌کند؛ اینکه یکی از اعتقادات این فرقه‌ها، مسئله شبیه، در قضیه به‌صلیب‌رفتن است. همان گونه که خودش از آن تعبیر می‌کند. اگرچه معنی را به خیال «آشکار می‌شود»، «ظاهر می‌شود» و «دیده می‌شود» تغییر می‌دهد!

کشیش عبدالمسیح بسیط سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «... پیدایش این فرقه خارج از مسیحیت و به‌دور از اعلان الهی است، و تفکر فلسفی یونانی، بت‌پرستی و مسیحیت را درهم آمیخته است. افکار خود را بر اساس شَرِّبودن ماده و تضاد بین روح و ماده‌ای که در نظر آن‌ها شرّ است بنا نهاده است. نجات را در آزادی از عبودیت و قیود ماده و بازگشت به روح خالص می‌داند؛ روحی که متعلق به روح بلندمرتبه است. خداوند را غیرمرئی، ناشناخته، بلندمرتبه و دور از این عالم می‌داند؛ و زمانی که مسیح خداوند، از نزد خداوند بلندمرتبه و از ذات او به این عالم آمد، صاحب جسم حقیقی - از ماده‌ای که همان شرّ است - نشد، تا کمال لاهوت او آسیب نبیند؛ زیرا او خداوند تام و کامل است، ولی در مشابه جسم ظاهر شد. جسم او فقط شبیه، خیال یا ظاهرکننده‌ای از جسم بود. او در شبیه جسم نمایان شد، همانند انسان ظاهر شد، همانند انسان آشکار شد؛ در نتیجه برای مردم به‌گونه‌ای ظاهر شد که گویا می‌خورد، می‌آشامد، خسته می‌شود، درد می‌کشد و می‌میرد؛ زیرا طبیعت خداوند به‌دور از تمامی این خصوصیات بشری است.

جسم و دردهای او ظاهر شد، گویا حقیقی هستند؛ ولی در واقع تنها شباهتی بودند.

آنها فقط یک فرقه نبوده و گروه‌های متعددی بودند. بعضی از آنان می‌گویند:

- ۱- ایون Aeon یعنی خداوند، یا مسیح، در شبیه جسد ظاهر شد.
 - ۲- بعضی از آنان داشتن هرگونه جسم، یا نوعی از بشریت را به‌صورت مطلق انکار می‌کنند؛ یعنی عیسی روحی الهی بود و دارای فیزیک انسانی نبوده است.
 - ۳- بعضی می‌گویند او جسمی نفسانی (Psychic) و عقلی داشت و مادی نبود.
 - ۴- عده‌ای می‌گویند جسم ستاره‌ای یا فلکی (Sidereal) داشته است.
 - ۵- و عده دیگری می‌گویند او جسم داشت اما حقیقتاً از زنی متولد نشد.
- همگی آنان تفکر دردکشیدن و مرگ حقیقی مسیح را قبول نداشتند؛ بلکه می‌گفتند او ظاهر شد و گویا درد می‌کشید

و همانند رؤیایی در جولتنا (گلگتا) * ظاهر شد...». (کتاب مریم مجدلیه و ارتباط آن با مسیح در ردّ کتاب رمز داوینچی - کشیش عبدالمسیح سبط ابوالخیر)

* گلگتا یا جولتنا نام مکانی است که عیسی را در آن به صلیب کشیدند. (مترجم)

با توجه به آنچه تقدیم شد به‌وضوح برای خواننده آشکار می‌شود که سخن کشیش مذکور از روش علمی جدی به‌دور است؛ وی در این مقام باید دلایلی جهت بطلان عقاید این فرقه‌ها ارائه دهد و فقط توصیف آنان به بدعت‌گذار بودن کافی نیست؛ زیرا هرکسی می‌تواند هر دین و اعتقادی را به این روش توصیف کند؛ در حالی که این روش از نظر علمی مردود است. آنچه امام احمدالحسن (رحمه‌الله) به آن اشاره فرموده‌اند برای رد سخن این کشیش کافی است؛ اینکه این گروه از مسیحیان نیز در تقابل با این عقاید کلیسا، کافی است کلیسا را بدعت‌گذار توصیف کنند!

آنچه گفته شد از این جهت اهمیت دارد که وی اگرچه تلاش دارد تا حقیقت را پنهان نماید، ولی تصریح می‌کند که همگی این فرقه‌ها، تفکر دردکشیدن و مردن حقیقی مسیح را قبول ندارند: «همگی آنان تفکر دردکشیدن و مرگ حقیقی مسیح را قبول نداشتند؛ بلکه می‌گفتند او ظاهر شد و گویا درد می‌کشید.» و تفکر شبیه و تشبیه را مطرح می‌کنند: «جسم و دردهای او ظاهر شد، گویا حقیقی هستند؛ ولی در واقع فقط شباهتی بودند.»

این کشیش سخنان خود را چنین تکمیل می‌کند:

«...سرایان - اسقف انطاکیه (۱۹۰-۲۰۳) - اولین کسی بود که تعبیر «Doketai-δοκεται» را زمانی که در خصوص

انجیل دروغین و ساختگی پطرس اپوکریفای سخن می‌گفت، درباره او و آن‌ها به کار برد.

«زیرا ما از طریق کسانی که قبل از ما این انجیل را به‌صورت کامل فرا گرفته‌اند، به این انجیل دست یافته‌ایم؛ یعنی از طریق جانشینان اولین کسانی که آن را استفاده می‌کردند و ما آن‌ها را دوکاتی «Doketai-δοκεται» می‌نامیم (زیرا بیشتر نظرات آن‌ها مربوط به آموختن این عقیده است. ما توانستیم آن را مطالعه کنیم و مسائل زیادی را یافتیم که با آموزه‌های صحیح منجی موافقت دارد؛ اما مسائلی به این آموزه‌ها اضافه شده که به آن‌ها اشاره نمودیم.»

قدّیس اغناطیوس انطاکی (۳۵-۱۰۷) نیز به آن‌ها اشاره می‌کند و مؤمنان را از تفکرات بت‌پرستانه آنان باز می‌دارد؛ وی می‌گوید:

«اگر یسوع مسیح فقط در ظاهر رنج کشید، پس به‌صلیب‌کشیدن او برای چه بود؟ و این تصور ملحدین بی‌خدا بوده، در حالی که خود آن‌ها جز خیالات نیستند و وجود حقیقی ندارند.»، «او رنج‌ها را به‌خاطر ما تحمل کرد تا ما نجات یابیم. حقیقتاً درد کشید و حقیقتاً استوار ماند و دردهای او خیالی نبود؛ چنان‌که اشخاص غیرمؤمن چنین ادعایی می‌کنند؛ در حالی که خود خیالی بیش نیستند.»، «اگر خدای ما کارهای خود را فقط در خیال انجام داده بود، قیدوبندهای من نیز خیالی خواهند بود.»

قدّیس اکلیمندس اسکندری - مدیر مدرسه اسکندریه لاهوتی در سال ۲۱۶م - نیز این جماعت و مؤسس آن‌ها را به‌عنوان فرقه‌ای در قرن دوم یاد می‌کند، و شخص معینی به‌نام جولیانوس کاسیانوس (Julias Cassianus) را مؤسس

متن زیر از انجیل یهوداست (طبق ترجمه‌ای که کلیسا با متن قبطی تطبیق داده) که به‌وضوح بیان می‌کند عیسی (ﷺ) به صلیب کشیده نمی‌شود؛ بلکه شخص دیگری وجود دارد که شبیه اوست و به‌جای او بر صلیب می‌رود:

انجیل یهودا - مشهد سوم:

(و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه حُکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسل را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد).

(و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد ۴۷ تا نسل مقدس).

(But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me)

(اما تو برتر از همه آن‌ها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا می‌پوشد قربانی خواهی

وهم‌گرایی می‌خواند.

علامه هیپولیتوس (۲۳۵ م) آن‌ها را به‌عنوان فرقه غنوسیه یاد می‌کند. قدیس جروم (متوفی ۴۲۰ م) از آغاز ظهور این فرقه و تفکر آن، با اسلوبی مجازگونه سخن گفته است: «در حالی که رسولان مسیح زنده بودند و خون مسیح در بین یهود در حال جوشش (Fresh) بود، گفته شد که جسم او خیالی بیش نبوده است...»

غنوسیه Gnosticism:

تفکر دوسیتسم در درجه اول همان تفکر اساسی غنوسیه است...» (کتاب مریم مجدلیه و ارتباط آن با مسیح در رد کتاب رمز داوینچی - کشیش عبدالمسیح بسیط ابوالخیر).

این متون در حقیقت آنچه را گذشته است تأیید می‌کند؛ یعنی در ابتدا مسیحیانی با این اعتقاد وجود داشته‌اند که مسیح به‌صورت حقیقی رنج نکشید و به صلیب نرفت. در نتیجه این مسئله محل اختلاف است و از مسائل مورد اجماع یا مسلمانی که دلیل قطعی بر آن باشد نیست، و حتی مسئله تخیلی بودن به‌صلیب‌رفتن خود مسیح (ﷺ) را می‌توان با قطعی بودن این واقعه از طریق شبیه مسیح توجیه کرد.

کرد،

و حال و وضعیت قرن تو بلند،
و مجازات الهی تو شعله‌ور،
و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد
و قلب تو... ۵۷).

در این متن:

اول: یهودا شبیه عیسی می‌شود، به‌جای او به صلیب می‌رود و خود را قربانی می‌کند.
دوم: یهودا در آخرالزمان می‌آید تا آقایی کند.^۱

۱- تفصیل بعضی امور در چند نکته خالی از فایده نیست:

اول: یهودا از اهالی این زمین نیست: (نگاه کن، از همه چیز آگاه شده‌ای. با چشمانت به بالا نگاه کن و ابر و نور داخل آن و ستارگان اطراف آن را نظاره کن. ستاره‌ای که رهبری راه می‌کند ستارهٔ توست. یهودا با چشمان خود به بالا نگاه کرد و ابر درخشانی دید و داخل آن شد و کسانی که بر روی زمین ایستاده بودند صدایی از آن ابر شنیدند که می‌گفت: نسلی بزرگ). (انجیل یهودا - مشهد سوم)

متن بالا قبل از به‌صلیب‌رفتن اتفاق افتاده است و بیان می‌کند یهودا بعد از آنکه عیسی (ﷺ) با او سخن می‌گوید، داخل ابری از نور می‌شود و در حضور عیسی بالا می‌رود. این متن به‌روشنی بیان می‌کند او از اهالی آن زمان و از اهل زمین نبوده است و برای این مشهد معنایی غیر از این نمی‌توان تصور نمود.

این قضیه پاسخ‌های نامفهومی را که از سوی شخص مصلوب در انجیل آمده است به‌طور کامل تفسیر می‌کند:
(۳۳) سپس پیلاطس بار دیگر داخل دیوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴
عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو گفته‌اند؟ (انجیل یوحنا - اصحاح ۱۸)
(۳۶) عیسی پاسخ داد: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم؛ لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. (انجیل یوحنا - اصحاح ۱۸)

بنابراین کسی که به صلیب رفت، پادشاه است، و سلطنتی دارد؛ اما «اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» یعنی پادشاهی او در زمان دیگری خواهد بود. اگر مصلوب همان عیسی (ﷺ) بوده باشد، چرا خادمان خود را سرزنش می‌کند که تلاش نمی‌کنند تا او تسلیم یهود نشود، در حالی که خود او به آنان دستور داده با یهود نجنگند؟! (۱۰) آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت، کشیده به غلام رئیس گهته، که مالخوس نام داشت زده و گوش

راستش را برید. ۱۱ عیسی به پطرس گفت: شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟.
(انجیل یوحنا - اصحاح ۱۸)

آیا عاقلانه است که سید مسیح (علیه السلام) شاگردان و مؤمنان را برای تلاش نکردن سرزنش کند، در حالی که خود او آن‌ها را از این کار باز داشته است؟!

چنین نیست؛ بلکه کسی که به پطرس دستور می‌دهد شمشیرش را غلاف کند، همان کسی است که آمده تا دستگیر شود، رنج بکشد و به صلیب برود؛ و اوست که بیان می‌دارد وقت آقایی (پادشاهی) او در زمان دیگری است:
(اکنون پادشاهی من از این جهان نیست...) (لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت).

انجیل یهودا مکمل انجیل‌های دیگر است و با آن‌ها تعارضی ندارد؛ بلکه تصویر دیگری به ما می‌دهد و آنچه را که تا حدودی در انجیل‌های دیگر مخفی بوده است روشن می‌سازد؛ و این مطلبی است که پیش‌تر بیان کردیم.
این فقرات انجیل یوحنا تعارضی را که در اعتقاد به مصلوب‌بودن مسیح وجود دارد اثبات می‌کند. حقیقتی که بسیاری از علمای مسیحی بی‌هیچ ثمری- کوشیده‌اند تا آن را تأویل کنند و تعارضش را مخفی نگه دارند.
به‌عنوان نمونه انبا ییشوی تلاش می‌کند این تناقض را برطرف کند؛ لیکن متون و عقل از آن ابا دارد:
«... ۱۶۳- پادشاهی من از این جهان نیست:

(پادشاهی من از این جهان نیست). (یوحنا ۱۸: ۳۶)

هنگامی که سید مسیح در برابر پیلاتس پادشاه روم ایستاد- تا محاکمه شود و پیلاتس از او سؤال کرد «تو پادشاه یهود هستی؟»... عیسی در جواب گفت: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم؛ لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» (یوحنا ۱۸: ۳۳- ۳۶)

تردیدی نیست که سید مسیح همان پادشاهی است که به نام پروردگار خواهد آمد و به همین دلیل هنگام ورود او به اورشلیم (تمامی شاگردانش به‌سبب همه قوای که از او دیده بودند شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتند، و می‌گفتند: مبارک باد آن پادشاهی که به نام یهوه می‌آید، سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰ علین باد). (لوقا ۱۹: ۳۷-۳۸)

و ندا می‌کردند: هوشیانا! مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم یهوه می‌آید. و عیسی کزه‌الاغی یافته بر آن سوار شد چنان‌که مکتوب است، که ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کزه‌الاغی می‌آید. و شاگردانش در ابتدا این چیزها را نفهمیدند؛ لیکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره‌ او مکتوب است و آن‌ها با او این‌چنین کرده بودند). (یوحنا ۱۲: ۱۳-۱۶)

* هوشیانا: در عبری به‌معنی «نجات بده» است. از این واژه برای ابراز ستایش و تمجید استفاده می‌کردند؛ مزامیر ۱۱۸: ۲۵ و ۲۶. (مترجم)

در بشارتی که فرشته به مریم عذرای قدیس- در رابطه با تولد سیّد مسیح داد، چنین گفت: (او بزرگ خواهد بود و پسر حضرت اعلی نامیده خواهد شد و پروردگار، خدا تخت پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او پایانی نخواهد داشت). (لوقا ۱: ۳۲-۳۳)

و وقتی مجوس از طرف مشرق آمدند گفتند: (آن مولود که پادشاه یهود است کجاست؛ زیرا ما ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و آمده‌ایم تا به او سجده کنیم). (متی ۲: ۲)

و بر صلیب: (و بر سر او به خط یونانی و رومی و عبرانی نوشته شده بود: این است پادشاه یهود). (لوقا ۲۳: ۳۸)

و در سفر رؤیای یوحنا رسول، درباره سیّد مسیح چنین نوشته است: (و بر لباس و ران او نامی نوشته شده است: پادشاه پادشاهان و رب الارباب). (مکاشفه ۱۹: ۱۶)

ملکوت خداوند.

خداوند پادشاه حقیقی است...

شایسته بود خداوند خودش را پادشاه قرار دهد تا قوم خود را از خطاهایشان آزاد کند و میراث حیات ابدی را به آن‌ها ببخشد.

به این دلیل سیّد مسیح به این جهان آمد؛ و زمانی که پیلاتس از او پرسید «مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم. من از این جهت متولد شدم و به این جهت در این جهان آمدم تا به حق شهادت دهم و هر که از حق است سخن مرا می‌شنود». (یوحنا ۱۸: ۳۷)

اما پادشاهی آسمانی لایق خداوند است، نه پادشاهی زمینی- همان گونه که در وب‌سایت انبا تکلا هیمانوت در اقسام دیگر ذکر کردیم- زیرا عرش خداوند در آسمان است. زمانی که سیّد مسیح با آمدن به جهان ما پادشاهی کرد پادشاهی او بر چوب صلیب بود؛ در حالی که وی میان زمین و آسمان معلق بود... تا بر این حقیقت تأکید کند که پادشاهی او از این جهان نیست.

امت یهود پادشاهی او را قبول نکرد و او را به‌سوی مرگ بر صلیب بردند... دقیقاً مانند دوران سموئیل، که پادشاهی پروردگار مورد قبول واقع نشد؛ ولی پروردگار پذیرفته‌نشده، پادشاهی عجیب خود را بر روی چوب صلیب قرار داد. چرا که محبت طردشده، توانست پادشاهی کند... پیروز شود... به صلیب آویخته شود... و همه را به‌سوی خود بکشد... به همین دلیل سیّد مسیح گفت: «من اگر از زمین بالا برده شوم همه را به‌سوی خود خواهم کشید». (یوحنا ۱۲: ۳۲)

حقیقتاً پادشاه پذیرفته‌نشده، بیشترین جاذبه را در میان پادشاهان زمین دارد؛ زیرا محبت او بر همه توقعات بنی‌بشر، برتری دارد.

اخيراً بشریت توانست میزان محبت خداوند نسبت به خود را در رابطه با مسیح درک کند و با شادمانی و شکرگزاری بکوشد تا مسیح بر او پادشاهی کند... و در آینده مطرود نشود... زیرا مسیح، بشریت را برای خود اصلاح کرده است، تا آن‌ها را از مرگ و هلاکت ابدی نجات دهد.

به راستی کلیسا عروسی برای مسیح شد که پادشاهی روحانی او را قبول می‌کند و منتظر ملکوت آسمانی اوست، و جلال و نجات او را در همه جای زمین آشکار می‌کند... بلندی مقام او را بر عهده گرفت... صلیب او را بر گردن انداخت... و برای پادشاهی زمینی تلاش نمی‌کند، زیرا پادشاهی او در آسمان است و از سمت راست عظمت در بین بلندمرتبه‌گان می‌نشیند.

سید مسیح پادشاهی را برای خود نخواست... بلکه زمانی پادشاه شد که پادشاهی را تا ابد رها کرد... در همان جایی که جهان او را به عنوان پادشاه نپذیرفت... زیرا او پادشاه مصلوب شد.

علت به صلیب رفتن او در بالای سرش بر روی صلیب نوشته شد: «عیسای ناصری، پادشاه یهود». و این عنوان را بسیاری از یهود خواندند؛ زیرا آن مکانی که عیسی را به صلیب کردند نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی، یونانی و لاتین نوشته بودند. پس رؤسای کهنه یهود به پیلاطس گفتند: نویس پادشاه یهود؛ بلکه او گفت: من پادشاه یهود هستم. پیلاطس جواب داد: آنچه نوشتم نوشتم. (یوحنا ۱۹: ۱۹-۲۲) این تهمتی بود که سبب مرگ او شد و مرگ او موجب تحقق این تهمت شد؛ زیرا پروردگار بر روی صلیب کرامت‌هایی انجام داد که عقل بشر در آن متحیر است و به سبب آن، قلوب انسان‌ها به سمت کرامت‌های آسمان بالا می‌رود. (کتاب مسیح خواسته نسل‌ها: دیدگاه ارتودکسی (همراه با زندگی و خادمان یسوع) - انبا بیشوی)

طبیعتاً تمامی آنچه انبا بیشوی ذکر کرده بنا به دلایلی قابل قبول نیست، که این دلایل عبارت‌اند از: اول: متونی که وی به آن احتجاج می‌کند مسیح (علیه السلام) را به عنوان پادشاه معرفی کرده است؛ حال اگر او همان شخص به صلیب رفته باشد، پس چگونه سید مسیح انکار می‌کند همان پادشاه یهودی بوده که به وی بشارت داده شده است؟!

اگر مصلوب به جمله «پادشاهی من از این جهان نیست» اکتفا می‌کرد، احتمال اینکه انبا بیشوی درست بگوید وجود داشت؛ یعنی پادشاهی را به پادشاهی آسمان تفسیر کنیم، نه پادشاهی در زمین؛ اما:

این سخن مسیح که «اکنون، پادشاهی من از اینجا نیست» به این معناست که قضیه مربوط به زمان می‌شود؛ یعنی اکنون زمان پادشاهی من در زمین نیست!

و این سخن او که «اگر پادشاهی من از اینجا بود، خادمان من می‌جنگیدند که تسلیم یهود نشوم» یعنی سخن درباره پادشاهی زمینی است و جهاد با یهود برای تسلیم نشدن مسیح، در این زمین روی خواهد داد... آیا انبا بیشوی و علمای تفسیر معتقدند در ملکوت، جهاد وجود دارد و در صورتی که خادمان عیسی (علیه السلام) تلاش نکنند، یهود ممکن است عیسی (علیه السلام) را دستگیر کند؟!

معتقدم مسئله واضح است و نیازی به این همه تلاش و زحمت نیست؛ یعنی: اعتقاد به اینکه عیسی (علیه السلام) این کلمات را گفته، اشکال دارد و موجب تناقض است و راه حل آن همان است که قبلاً ذکر شد؛ اینکه گوینده این کلمات شخصی است که پادشاهی دارد، اما پادشاهی او در آن زمان نیست. او برای

وظیفه فداشدن آمده و او همان یهودایی است که عیسی (علیه السلام) به او گفت که شبیه عیسی شده و فدایی او می شود و سپس در زمان پادشاهی خود بازمی گردد تا آقایی کند!

دوم: یهودا وارد ابر درخشان می شود:

ابر و نوری که داخل آن می شود: ابر درخشان در عهد قدیم و جدید، اشاره به ظهور عزت و بزرگی خداوند سبحان و متعال و تجلی آن دارد، که با خلفای خداوند (علیهم السلام) در ارتباط است.

در عهد قدیم:

(۳۳) و صحن را گرداگرد مسکن و قربانگاه برپا نمود و پرده دروازه صحن را آویخت. و موسی کار را تکمیل کرد ۳۴
 آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشاند و جلال یهوه، مسکن را پر نمود. ۳۵ و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود زیرا ابر بر آن ساکن بود. و جلال یهوه مسکن را پر ساخته بود. ۳۶ و هر زمان ابر از بالای مسکن برمی خاست، بنی اسرائیل کوچ می کردند. ۳۷ و هرگاه ابر بر نمی خاست تا روز برخاستن آن، کوچ نمی کردند. ۳۸ زیرا در روز، ابر یهوه بر روی مسکن بود و در شب در نظر تمامی خاندان اسرائیل در همه منازل ایشان، آتش در داخل آن بود؛ و در همه کوچ هایشان چنین بود. (عهد قدیم، سفر خروج، اصحاح ۴۰)

همچنین در سفر اعداد اصحاح ۹ و ۱۰، و در اصحاح ۱۱ چنین آمده است:

(۲۴) پس موسی بیرون آمد و سخنان یهوه را به قوم گفت و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده و در اطراف خیمه، ایشان را برپا داشت. ۲۵ و یهوه بر ابر نازل شده با وی سخن گفت و از روحی که بر وی بود گرفته و بر آن هفتاد نفر از مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت نبوت یافتند ولیکن برتری نیافتند. (عهد قدیم، سفر اعداد، ۱۱)

و در اصحاح ۱۶:

(۴۱) و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه میامده، گفتند شما قوم یهوه را کشتید. ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند به سوی خیمه اجتماع نگریستند که ابر آن را پوشانیده و جلال یهوه ظاهر شد. ۴۳ و موسی و هارون به سمت خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و یهوه موسی را خطاب کرده گفت: ۴۵ از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم. و آن دو به روی خود افتادند. (عهد قدیم، سفر اعداد، اصحاح ۱۶)

در عهد جدید:

از انجیل متی:

(۱) و بعد از شش روز عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته و آن ها را به تنهایی به کوهی بلند برد. ۲ هیئت او در نزد آنان تغییر کرد و چهره اش مانند خورشید درخشیده و لباسش مثل نور سفید، گردید. ۳ ناگهان موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده با او گفت و گو کردند. ۴ پطرس متوجه عیسی شد و گفت: سرورم! وجود ما در اینجا

نیکوست! اگر بخواهی سه سابیان در اینجا بسازیم؛ یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس. ۵ و هنوز در حال سخن گفتن بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و صدایی از ابر ندا داد: این است پسر حبيب من که از وی خشنودم. به او گوش فرا دهید. ۶ شاگردان وقتی این را شنیدند به روی خود افتاده و بسیار ترسیدند. ۷ عیسی نزدیک آمده آن‌ها را لمس نمود و گفت: برخیزید و ترسان نباشید! ۸ پس چشمان خود را باز کردند و هیچ‌کس را به جز عیسی ندیدند). (انجیل متی، اصحاح ۱۷)

۲) و بعد از شش روز عیسی، پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته و آن‌ها را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیئتش در نظر ایشان متغیر گشت. ۳ و لباس او مانند برف بسیار سفید و درخشان شد؛ چنان‌که در جهان هیچ ماده‌ای نمی‌تواند جامه‌ای را چنان سفید گرداند. ۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده با عیسی گفت‌وگو می‌کردند. ۵ پس پطرس ملفت شده به عیسی گفت: آقای من! بودن ما در اینجا نیکوست! پس سه سابیان بسازیم؛ یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس! ۶ زیرا از آنجا که هراسان شده بودند نمی‌دانست چه بگوید. ۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و صدایی از ابر به گوش رسید: این است پسر حبيب من، به او گوش فرا دهید ۸ ناگهان به گرداگرد خود نگرستند و جز عیسی کسی را همراه خود ندیدند). (انجیل مرقس، اصحاح ۹)

آن مطلبی را که مسیحیان در رابطه با مرفوع شدن یسوع در ابر به آن اعتقاد دارند، در سفر اعمال رسولان موجود است:

۹) و چون این را گفت، بالا برده شد، در حالی که ایشان مشغول نگرستن بودند و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و هنگامی که او می‌رفت به‌سوی آسمان چشم دوخته بودند؛ ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده ۱۱ گفتند: ای مردان جلیلی چرا ایستاده به‌سوی آسمان نگاه می‌کنید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد و رفتن او را به آسمان نگاه کردید، به همین گونه باز خواهد آمد). (اعمال رسولان، اصحاح ۱)

در سفر مکاشفه، اصحاح ۱۴ چنین آمده است:

۱۴) و دیدم اینک ابری سفید پدید آمد و بر آن ابر کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا بر سر دارد و در دستش داس تیزی است).

ابر درخشنده یا از جنس نور یا نورانی، پدیده‌ای شناخته‌شده در عهد قدیم و جدید است که با جلال و بزرگی خداوند و عوالم آسمانی ارتباط دارد، و علمای مسیحی اشکالی بر این مطلب ندارند. در ادامه متنی از فرهنگ کتاب مقدس را می‌بینیم که در آن آمده است:

« شرح کلمه ابر:

... خداوند بنی اسرائیل را با ستونی از ابر رهبری کرد، در حالی که آنان در مسیر خروج از مصر بودند؛ و آن ابر صورتی معجزه‌آسا داشت و معمولی نبود (خروج ۱۳: ۲۱ و ۲۲). هنگام عصر خداوند به داخل آن نوری می‌فرستاد تا برای آن‌ها روشن باشد و این ابر عزت خداوند را می‌پوشاند (خروج ۱۶: ۱۰) همان طور که ابری بر مسیح و رسولان سه‌گانه

که بر روی کوه متجلی بودند، سایه افکند (متی ۱۷: ۵). و زمانی که خادمان مسیح به آن سرزمین رسیدند، بر روی ابری به بالا رفت (اعمال ۱: ۹) و بار دیگر بر ابر عزت خواهد آمد (متی ۲۴: ۳۰) و این برای حساب و کتاب امت ها خواهد بود (مکاشفه ۱۴: ۱۴)...

...اول: ابر در فلسطین:

در کتاب مقدس فقط در موارد اندکی به ارتباط ابرها با ظواهر جوی اشاره شده است...

... دوم: استفاده های مجازی ابر:

در کتاب مقدس و به خصوص در سفر ایتوب، کلمه «ابر» در اشکال مجازی زیبایی به صورت رمزگونه به کار رفته است.

(۱) خداوند (یهوه) در عهد قدیم با عزت و جلال خود در ابر ظاهر می شود و می گوید: «من در سایه ابر به سمت شما آمدم.» (خروج ۱۹: ۹ همچنین ۲۴: ۱۶ و ۳۴: ۵) زمانی رسید که متوجه شدند جلال او ابر را پر کرد «ناگهان جلال خداوند در ابر ظاهر شد». (خروج ۱۶: ۱۰ و نیز ۴۰: ۳۸؛ اعداد ۱۰: ۳۴) ارمیای پیامبر می گوید: «خود را به ابر مستور ساختی تا دعای ما نگذرد.» (مراثی ۳: ۴۴) و «هنگامی که کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر خانه یهوه را فراگرفت.» (اول پادشاهان ۸: ۱۰)

در عهد جدید می خوانیم پسر انسان بر روی ابر خواهد آمد: «و خواهند دید که پسر انسان بر روی ابری در آسمان با قوت و جلال بسیار می آید.» (متی ۲۴: ۳۰ همچنین ۲۶: ۶۴؛ مرقس ۱۳: ۲۶، ۱۴: ۶۲؛ لوقا ۲۱: ۲۷). و بر روی کوه تجلی، «ابری درخشان» بر پروردگار سایه افکند و موسی و ایلیا نیز همراه او بودند (متی ۱۷: ۵) همان طور که یسوع (مسیح) پروردگار هنگام صعود از جلوی چشمان رسولان توسط ابری ربوده شد (اعمال ۱: ۹) و دوباره با ابر خواهد آمد (مکاشفه ۱: ۷). (آنگاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا پروردگار را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با پروردگار خواهیم بود). (اول تسالونیکیان ۴: ۱۷)

(۲) ستون ابر: ستون ابر علامت وجود خداوند در میان قومش و رهبری آنان بود؛ آن هم وقتی که به سرزمین موعود سفر می کردند: (تو برحسب رحمت عظیم خود آن ها را در بیابان ترک نکردی و ستون ابر که در روز آن ها را در راه رهبری می نمود از آن ها دور نشد). (نحمیا ۹: ۱۹)...

... (۷) ابر و رؤیاها: ابر با بسیاری از رؤیاها مرتبط است؛ حزقیال در رؤیا دید: (ناگهان باد شدیدی و ابری عظیم از طرف شمال آمد) (حزقیال ۱: ۴). و یوحنا چنین خواب دید: «آنگاه نگاه کردم که ناگهان ابر سفیدی آمد و بر روی آن شبیه پسر انسان نشسته بود...» (فرهنگ کتاب مقدس - شرح کلمه ابر)

بنابراین جلال خداوند یعنی علی عليه السلام از ابر متجلی می شد و خداوند با موسی عليه السلام سخن می گفت. لازم به ذکر است موسی عليه السلام نمی توانست به داخل ابر برود، زیرا او و جسمش متعلق به این جهان بود؛ اما انجیل نقل می کند عیسی عليه السلام بعد از اینکه مرفوع شد و متعلق به عالم دیگری گردید، به داخل ابر رفت و انجیل یهودا نیز نقل می کند که یهودای

شبهه، داخل ابر شد و مرفوع گردید؛ یعنی او از این جهان نبود.

سوم: ستاره‌ای که راه را نشان می‌دهد همان ستارهٔ یهودا است:

(نگاه کن، از همه چیز باخبر شده‌ای، با چشمانت به بالا نگاه کن و ابر و نور داخل آن و ستارگان اطراف آن را نظاره کن. ستاره‌ای که راه را نشان می‌دهد ستارهٔ توسست. یهودا با چشمان خود به بالا نگاه کرد و ابر درخشانی دید و داخل آن شد.) (انجیل یهودا - مشهد سوم)

بر کسی پوشیده نیست که «ستاره»، به رهبری و نیز دلیل و راهنمای راه اشاره دارد و استفاده از آن در متون تورات و انجیل و نیز قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم‌ردیف با خلفای خداوند (پیامبران و فرستادگان علیهم‌السلام) بوده است:

در فرهنگ کتاب مقدس در شرح کلمهٔ «ستارهٔ مشرق» چنین آمده است:

«... بیشتر مردم اعتقاد دارند این ستاره، آشکار و خارق‌العاده و ماورای طبیعت مأنوس بوده است و خداوند می‌خواست به‌وسیلهٔ او مجوس را به زادگاه مسیح ارشاد کند تا پیشگویی بلعام که او را می‌شناختند تکمیل شود (اعداد ۲۴: ۱۷). این ستاره وظیفهٔ خود را انجام داد و مجوس را از وطنشان سرزمین فارس - به‌سوی قدس و به بیت لحم برد... او همان ستاره‌ای است که برای مجوس در مشرق ظاهر شد؛ بنابراین به اورشلیم آمدند در حالی که می‌گفتند: (آن مولود کجاست که پادشاه یهود است؛ زیرا ما ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و آمده‌ایم به او سجده کنیم. چون این خبر به گوش هیروودیس پادشاه رسید، او و تمامی اورشلیم مضطرب شدند؛ پس همهٔ رؤسای گهنه و کاتبان قوم را جمع کرده از ایشان پرسید: مسیح کجا متولد می‌شود؟ به او گفتند در بیت لحم یهودیه. آنگاه هیروودیس مخفیانه مجوسیان را فراخواند و زمان ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. سپس به آن‌ها دستور داد به او مراجعه کنند و او را از آنچه یافته‌اند باخبر سازند. هنگامی که به بیت لحم می‌رفتند ناگهان آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند به پیش آمد و در بالایی جایی که طفل بود ایستاد. و چون آن ستاره را دیدند بی‌نهایت شاد و خوشحال شدند. (متی ۲: ۱-۱۰)» (فرهنگ کتاب مقدس، شرح کلمهٔ ستارهٔ مشرق)

«شرح کلمهٔ ستاره/ستاره‌ها

... همان طور که از رؤسا، خادمان دین و ملانکه به ستاره تعبیر شده است (دانیال ۸: ۱۰؛ مکاشفه ۱: ۱۶ و ۲۰ و ایوب ۳۸: ۷). مسیح، ستارهٔ صبح درخشنده (مکاشفه ۲۲: ۱۶) و ستارهٔ یعقوب (عوبدیا ۲۴: ۱۷) نامیده شده است... در کتاب مقدس بعضی از ستاره‌ها به‌شکل خاصی ذکر شده‌اند:

اول: ستاره‌های نمادین: ستارهٔ صبح (دوم پطرس ۱: ۱۹) نشانهٔ آمدن دوبارهٔ مسیح است که ظالمان را پراکنده می‌کند و نویسندهٔ سفر مکاشفه، آن را به‌معنای زمانی به کار برده است که مسیح مانند ستاره‌ها در جهان تاریک بشر می‌درخشد (مکاشفه ۲: ۲۸). سپس آن را به‌عنوان نشانه‌ای برای مسیح به کار برده است که نور هدایتگر به زندگی صالح است (مکاشفه ۲۲: ۱۶).

دوم: ستاره‌ای که برای مجوس ظاهر شد (ستارهٔ مشرق)» (فرهنگ کتاب مقدس، شرح کلمهٔ ستاره).

در زمان ما ستاره‌ای که راه را نشان می‌دهد ستاره قطبی است (نگاه کن، از همه چیز باخبر شده‌ای، با چشمانت به بالا نگاه کن و ابر و نور داخل آن و ستارگان اطراف آن را نظاره کن. ستاره‌ای که راه را نشان می‌دهد، ستاره توسست. یهودا با چشمان خود به بالا نگاه کرد و ابر درخشانی دید و داخل آن شد). (انجیل یهودا - مشهد سوم)

امام احمد الحسن (علیه السلام) این ارتباط را روشن، و تبیین کرده است که ستاره‌های احاطه‌کننده، اشاره به محمد و آل محمد (علیهم السلام) دارند و به ستاره قطبی یعنی شبیه (مهدی اول، احمد (علیه السلام)) به طور نمادین اشاره شده است.

متن پاسخ ایشان (علیهم السلام) در کتاب متشابهات، جلد چهارم را نقل می‌کنیم که ایشان (علیهم السلام) در پاسخ به سؤالی درباره این سخن حق تعالی در قرآن ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الائمة والمهديين وسلم تسليماً.

ستارگان، آل محمد (علیهم السلام) هستند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اهل بیت من امان اهل زمین اند؛ همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان هستند.»

اما در جایگاه‌های ستارگان در آسمان، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند سبحان و متعال وجود دارد. ستارگان هفت‌گانه که بر ستاره جدی (ستاره قطبی) بر آسمان دلالت دارند تمثیلی از آل محمد (علیهم السلام) هستند: سه تای اول به سان محمد، علی و فاطمه (علیهم السلام) است و چهار ستاره دیگر به ترتیب چنین دلالت دارند: دو تای نزدیک‌تر به آن سه تا، عبارت‌اند از حسن و حسین (علیهم السلام) و از دوتای دیگر، یکی‌شان بر ائمه هشت‌گانه (علیهم السلام) دلالت دارد و دیگری بر امام مهدی (علیه السلام) و این دو به ستاره قطبی (جدی) نزدیک‌ترند.

تمامی این ستارگان به ستاره قطبی (جدی) در آسمان اشاره دارند و جدی، اشاره‌گر قبله است و در شب تار مردم از آن برای یافتن قبله راهنمایی می‌گیرند. قبله جهت سجده‌گزاردن به سوی خداوند سبحان و متعال است و ستاره قطبی نیز بر امام مهدی (علیه السلام) دلالت دارد؛ یعنی آن حضرت را می‌شناساند؛ و این است شأن و جایگاه ستارگان در آسمان.

ستاره قطبی تنها ستاره پایدار در آسمان است و حرکتی ندارد؛ چرا که بر محور چرخش زمین قرار گرفته است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَفَرَزٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ....﴾ (و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ * هر آینه، این قرآنی است گرامی قدر * در کتابی مکنون * که جز پاکان بر آن

دست نیازند * نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است * آیا این سخن را سبک و دروغ می‌شمارید؟.... (واقعه: ۷۶ تا ۸۱)؛ یعنی این سوگند، سوگند به ستاره جدی (قطبی) است؛ او مهدی اول است که بر امام مهدی علیه السلام دلالت و راهنمایی می‌کند و ستارگان دلالت‌کننده بر آن عبارت‌اند از: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و امام مهدی علیه السلام؛ ایشان ستارگان راهنمایی‌کننده به ستاره جدی یا مهدی اول هستند؛ چرا که از طریق سخنانشان و روایاتی که از آن‌ها وارد شده، او را به مردم شناسانیده‌اند، و نیز از طریق رؤیاهایی که مؤمنان در آنان، این معصومین علیهم السلام را می‌بینند و ایشان علیهم السلام، آن‌ها را به پیروی از مهدی اول دعوت می‌کنند؛ چرا که او همان ستاره قطبی است که بر قبله دلالت دارد؛ یعنی وی راهنما به سوی امام مهدی علیه السلام است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ (و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ).

و در آیه‌ای دیگر: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ﴿(از چه می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ)؛ یعنی مهدی اول و یمانی.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ یعنی او قرآن ناطق است؛ زیرا نخستین مهدیین است ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (جز پاکان بر آن دست نیازند): به جز پاکان کسی چیزی از حقیقت او نمی‌داند و این‌ها سیزده سیزده نفر اصحاب امام مهدی علیه السلام هستند.

﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ﴾ (آیا این سخن را سبک و دروغ می‌شمارید؟): یعنی شما از این سخن در شک و تردید هستید.

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ﴾ ۱ (سوگند به سپیده صبح، * و سوگند به شب‌های ده‌گانه، * و سوگند به شفع (جفت) و وتر (تک)، * و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد * آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟).

﴿وَالْفَجْرِ﴾: امام مهدی علیه السلام است. ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ (شب‌های ده‌گانه) ائمه علیهم السلام هستند، که از آن‌ها به شب‌ها تعبیر کرده چون در دولت ستمکاران زندگی کرده‌اند.

﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾: «شفع» علی و فاطمه علیهم السلام است و «وتر» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. از علی و فاطمه علیهم السلام به شفع تعبیر کرده، چرا که این دو، نوری یکسان هستند؛ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وتر، چرا که آن حضرت نظیر و همانندی در خلق ندارد.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾ (و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد): یعنی هنگامی که دولت ستمگران و ظلم و تاریکی همراه آن‌ها منقضی شود؛ گویی شبی است که به هنگام برآمدن صبح امام مهدی علیه السلام می‌رود و به پایان می‌رسد.

به‌طور قطع «یهودای» آمده در برخی متون «انجیل یهودا» مثل همین متن- کسی غیر از یهودای اسخریوطی است^۱ که عیسی را تحویل داد؛ همان طور که در پایان انجیل آمده

﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ﴾ (آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟):

سوگند همان مهدی اول است؛ یعنی آیا در آن زمان دلالت و بیان کافی در شناخت مهدی اول وجود دارد؟

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ ظَنُّوا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ﴾ (آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ * با ارم که ستون‌ها داشت؟ * که همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود * و قوم ثمود که در آن وادی سنگ می‌بریدند، * و قوم فرعون، آن دارنده میخ‌ها، * آن‌ها که در سرزمین‌ها طغیان کردند، * و در آن‌ها به فساد درافزودند * و پروردگار تو تازیانه عذاب را بر سرشان فرود آورد * زیرا پروردگار تو سخت در کمین است) (نجم: ۶ تا ۱۴)؛ یعنی آنگاه که لشکر خدا، فرشتگان عذاب را بر عاد، ثمود و فرعون که در سرزمین‌ها طغیان کردند فروفرستاد، «روح مهدی اول» جزو لشکر خداوند و همراه با علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است.

فرشتگان خدا و لشکریان خدا از مهدی اول فرمان می‌برند؛ همان گونه که وی از امام مهدی علیه السلام فرمان می‌برد تا اینکه امر به حضرت علی علیه السلام برسد و به همین صورت، علی علیه السلام از حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمان می‌برد و محمد نیز فرمانبر فرمان خداوند است.

کسی که عذاب را بر امت‌های سرکش نازل کرد خداوند سبحان و متعال است، و او حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و او حضرت علی علیه السلام است، و او امام مهدی علیه السلام است... و او مهدی اول است... و آن‌ها فرشتگان خدا هستند که امر لشکر خداوند سبحان و متعال را به اجرا می‌رسانند.

متشابهات، امام احمد الحسن علیه السلام، جلد ۴

۱. ممکن است کسی این اشکال را مطرح کند که انجیل یهودا به‌نام کامل یهودای اسخریوطی نامگذاری شده است. ما با استفاده از معنای «اسخریوطی» ثابت می‌کنیم ممکن است این اسم بر یهودای دیگری نیز اطلاق شود. - معنای اسخریوطی: «یهودای اسخریوطی Judas Iscariot» به‌معنای یهودا «مردی از قریوت» است که یکی از دوازده شاگرد مسیح بود و همان کسی بود که مسیح را تسلیم کرد و بعد از آن، متیاس رسول به‌عنوان جایگزین او انتخاب شد.

اول: داستان زندگی یهودای اسخریوطی:

چنانچه از لقب او مشخص است وی از اهالی قریوت بوده و ما به یقین نمی‌دانیم قریوت در کجا واقع شده است

است: (و به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه کار می‌کنی؟ تو شاگرد عیسی

(یوشع ۱۵: ۲۵) اما احتمال دارد در جنوب یهودیه بوده باشد؛ همان جایی که «خرابه دو روستا» در آن قرار دارد. (فرهنگ کتاب مقدس - شرح کلمه یهودای اسخریوطی / یهودا سمعان اسخریوطی)

همچنین:

«شهری در جنوب یهودا (یوشع ۱۵: ۲۵) و بعضی گمان می‌کنند یهودای اسخریوطی از آنجا بوده و اسم او برگرفته از «ایش» عبرانی به معنی مرد و «قربوتی» منسوب به قربوت است.» (فرهنگ کتاب مقدس: شرح کلمه، شهر قربوت در جنوب یهودا).

در فرهنگ استرانگ چنین آمده است:

«معنای اسخریوطی

Gṝk̄

Ἰσκαριωτης

Iskariōtēs

is-kar-ee-o'-tace

Of Hebrew origin (probably [Hṣṣṣ] and [Hṣṣṣ]); inhabitants of Kerieth; Iscariotes (that is, Keriothite), an epithet of Judas the traitor : - Iscariot

بنابراین برگرفته از اصل عبری است.

Hṣṣṣ

יִשְׁרָאֵל

Īysh'

eesh

.Denominative from Hṣṣṣ; to be a man, that is, act in a manly way : - show (one) self a man

Hṣṣṣ

יִשְׁרָאֵל

Īysh'

BDB Definition :

י) (Hithpalel) to be a man, show masculinity, champion, great man.

مردی با ویژگی مردانگی، احترام، قهرمانی و شجاعت است.

در نتیجه اسخریوطی به معنای مرد شجاع و قهرمان است و اگر این کتاب فقط «انجیل یهودا» نباشد و به نام «انجیل یهودای اسخریوطی» باشد - چنانچه اسم حقیقی آن نیز همین است - بنا به معنایی که طبق ترجمان‌ها شرح دادیم اشکالی ندارد که یهودای دیگری به اسم اسخریوطی وجود داشته باشد که به معنی مرد قهرمان، قوی و شجاع بوده و این اسم ربطی به خیانت ندارد؛ بنابراین اشکالی در معنای اسم وجود ندارد؛ بلکه برعکس، توصیف نیکویی است تا زمانی که مختص به یهودای اسخریوطی خائن نباشد.

هستی. یهودا همان طور که از او انتظار داشتند، به آنان پاسخ داد؛ و او بخشی از پول را گرفت و او را به آنان تحویل داد).

با توجه به اینکه کلمه یهودا در عربی به معنای «حمد = ستایش» یا «احمد = ستایش کرد»^۱ است، یعنی این اسم، اسم مهدی، رهایی‌بخش، یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخرالزمان وعده‌اش داده شده است؛ و بیان می‌کند که منظور از یهودا، شخص دیگری است که شبیه عیسی شد و به جای او بر صلیب رفت و همان کسی است که عیسی (علیه السلام) او را این گونه خطاب قرار داده است که او بازمی‌گردد و در آخرالزمان آقایی می‌کند. او مُنجی، تسلی‌دهنده و مهدی (احمد) ذکر شده در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.^۲

- (شاخه‌ای را که در اشعیا آمده است به عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند که صحیح نیست...)

پرسش ۴:

۱- در فرهنگ کتاب مقدس در شرح کلمه یهودا پسر یعقوب چنین آمده است:
«اسمی عبری به معنای «حمد» است؛ و او چهارمین پسر یعقوب از لیئه است که در بین النهرین متولد شد (پیدایش ۲۹: ۳۵) و به دلیل شکرگزاری مادرش در هنگام تولد او، این اسم به او داده شد.»
فرهنگ استرنگ نیز تصریح می‌کند که احمد و حمد از معانی این کلمه هستند:

- Strong's number GY455 IoUδαξ Judah or Judas = "he shall be praised" of Hebrew origin יְהוּדָה (H3063)
- Strong's number H3063 יְהוּדָה : Judah = 'praised' (1) - throw, shoot, cast a) (Qal) to shoot (arrows) b) (Piel) to cast, cast down, throw down c) (Hiphil) - give thanks, laud, praise- tconfess, confess (the name of God) d) (Hithpael) - confess (sin) 2) - give thanks

Root Word (Etymology) : From יָדָה (H3034)

- Strong's Number H3034 יָדָה : Definition :- to throw, shoot, cast - (Qal) to shoot (arrows) - (Piel) to cast, cast down, throw down - (Hiphil) - to give thanks, laud, praise - to confess, confess (the name of God) - (Hithpael) - to confess (sin) - to give thanks

۲ - برای اطلاعات بیشتر به کتاب «وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) در تورات، انجیل و قرآن» و «نامه هدایت» نوشته سید احمدالحسن (علیه السلام) و دیگر کتاب‌های ادله دعوت مبارک یمانی مراجعه فرمایید.

کشیش‌ها و کلیسا، شاخه‌ای را که از تنه یسعی می‌روید^۱ به مسیح (علیه السلام) تفسیر نموده‌اند.

۱- در اینجا به پرسشی از کتاب پاسخ‌های روشن‌گرانه، امام احمدالحسن (علیه السلام) اشاره‌ای می‌کنیم، که این پرسش در رابطه با قسمتی از زیارتی بوده که در کتاب مزار محمد بن مهدی ص ۶۶۰ آمده است. متن این پرسش و پاسخ چنین است:

پرسش ۲۱۸:

بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

برادران هیئت علمی، پاسخ سید احمدالحسن (علیه السلام) را برای سؤال پیش رو خواستارم و اگر پیش‌تر، پاسخ ایشان یا اشاره‌ای از سوی ایشان در انتشارات شما وجود داشته است، به آن اشاره نمایم و... و با تشکر.

سوال: در زیارت مادر قائم (علیه السلام) آمده است: «سلام بر تو که در انجیل نعت (به نیکی وصف) شده‌ای.» در کجای انجیل این «نعت: وصف» آمده است؟
و سلام و صلوات بر محمد و آل او، از ائمه و مهدیین و سلم تسلیماً
خداوند شما را نیکوترین پاداش‌ها بدهد!

فرستنده: احمد، عراق

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آل محمد و ائمه و المهدیین و سلم تسلیماً.

این وصف مادر قائم (علیه السلام) در مکاشفات (رؤیای) یوحنا لاهوتی اصحاب ۱۲ هست: (۱) و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ در حالی که آستن است، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. ۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد. ازدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت تاج؛ ۴ و دُمش ثلث ستارگان آسمان را کشید و آن‌ها را بر زمین ریخت. ازدها روبه‌روی آن زن که می‌زاید ایستاد، تا چون بزاید، فرزند او را ببلعد. ۵ پس فرزند نرینه‌ای را زاید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد. ۶ و زن به بیابان

آیا این صحیح است؟

پاسخ:

پرسش شما در خصوص شاخه‌ای است که در اشعیا آمده است:

اشعیا، اصحاب یازدهم:

۱) و نهالی از تنه‌ی سی خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت ۲ و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند ۳ و خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود. او فقط بر وفق مشاهده چشمش قضاوت نمی‌کند و موافق شنیده گوش‌هایش حکم نمی‌دهد ۴ بلکه مسکینان را با عدالت دآوری خواهد کرد و در میان بی‌نویان زمین با انصاف حکم خواهد راند. زمین را با عصای دهانش می‌زند و منافق را با نفس دهانش می‌کشد ۵ کمربند کمرش، عدالت و

فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورد. ۷ و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگان با اژدها جنگ کردند، و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند، ۸ ولی غلبه نیافتند و بعد از آن، مکان آن‌ها در آسمان یافت نشد. ۹ و اژدهای بزرگ، همان مار قدیمی که ابلیس و شیطانی که تمام عالم را گمراه می‌کند، به زمین افکنده شد و فرشتگانش نیز همراهش افکنده شدند ۱۰ و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید، اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او فرا رسیده است؛ زیرا آن مدعی علیه برادران ما، که شبانه‌روز در حضور خدای ما بر آنان اتهام می‌زد، به زیر افکنده شد. ۱۱ و ایشان به وساطت خون بزه و کلمه شهادتشان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. ۱۲ از این رو، ای آسمان‌ها و ساکنان آن‌ها شاد باشید؛ وای بر ساکنان زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود آمده است، با خشمی عظیم، چون می‌داند که زمانی اندک دارد. ۱۳ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شده است، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ۱۴ پس دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان و به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، یک زمان و دو زمان و نصف زمان نگهداری کنند. ۱۵ و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رود فرو ریخت تا سبیل او را فروگیرد. ۱۶ پس زمین، زن را حمایت کرد و دهانش را گشود و آن رود را که اژدها از دهانش ریخت، فرو برد. ۱۷ اژدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی‌ماندگان نسل او بجنگد، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می‌کردند و حاملین آن بودند....).

کمر بند میانش، امانت خواهد بود ۶ پس گرگ با گوسفندان سکونت خواهند داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله با شیر و پرواری با هم، و طفلی کوچک آن‌ها را خواهد راند ۷ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره، بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمام کوه مقدّس من، فساد نمی‌کنند و کار زشتی انجام نمی‌دهند؛ زیرا زمین از معرفت پروردگار پُر می‌شود، همان طور که آب، دریا را می‌پوشاند ۱۰ و در آن روز ریشه یسّی به‌عنوان پرچمی برای مردم برپا خواهد شد و امت‌ها فقط او را طلب خواهند کرد و او با جلال خواهد بود ۱۱ و در آن روز که واقع خواهد گشت، خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا باقی‌مانده قوم خویش را که از آشور، مصر، فتروس، حبش، عیلام، شنعار، حَمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند، بازآورد. ۱۲ و به‌جهت امت‌ها پرچمی برافراشته، رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهود را از چهار گوشه جهان فراهم خواهد آورد).

ولی اینکه آن شاخه را به عیسی علیه السلام تفسیر می‌کنند، صحیح نیست و این متن، تفسیر آنان را برنمی‌تابد^۱ و با عقیده‌شان سازگاری دارد. عیسی علیه السلام بر اساس عقیده آنان،

۱ - در اینجا باید به دو نکته توجه داشته باشیم:

اول: تفسیر شاخه به عیسی علیه السلام مستند به هیچ دلیلی نیست؛ زیرا عیسی علیه السلام آن را به خودش تفسیر نکرده و نیز ادعا نکرده که این خبر در ارتباط با اوست؛ در نتیجه، این تفسیری از علمای غیرمعصوم، در رابطه با این خبر است؛ در حالی که این خبر نمادی برای صاحب آن نماد است، و زمانی که او بیاید به آن احتیاج می‌کند.

دوم: در این متن سه کلمه نمادین دیده می‌شود: «نهال»، «تنه یسّی» و «شاخه‌ای از ریشه‌هایش»:

(۱) و نهالی از تنه یسّی خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت).

هریک از این سه کلمه مرتبط با دو کلمه دیگر است و نمی‌توان بین آن‌ها جدایی انداخت و آن را نمادی برای یک شخصیت دانست؛ بلکه در اینجا سه شخصیت وجود دارند. همچنین ما یقین داریم بین ریشه درخت و تنه و شاخه‌های آن تفاوت وجود دارد؛ پس کسی که بگوید شاخه همان نهال روییده از تنه است، حکمت این سخن را زیر سؤال برده و معنی و مقصود را تحریف می‌کند؛ چرا که ویژگی آن را بدون دلیل کنار می‌گذارد؛ علاوه بر اینکه

«شاخه» و «می‌روید» بعد از «نهال» آمده که به «خارج می‌شود» توصیف شده است: «و نهالی خارج می‌شود... و شاخه‌ای می‌روید»!

امام احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

اما یسی در تورات شناخته شده است؛ او پدر پیامبر خدا داوود علیه السلام است و مادر امام مهدی علیه السلام از نسل داوود علیه السلام است.

داستان آن به صورت کاملاً خلاصه به شرح زیر است: «او ملکه‌ای بوده که جدش قیصر روم است. او در خواب، عیسی علیه السلام و جانشین وی یعنی شمعون صفا، و محمد صلی الله علیه و آله را می‌بیند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را از حضرت عیسی علیه السلام برای فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام خواستگاری می‌کند. عیسی علیه السلام به شمعون صفا (سمعان بطرس) می‌گوید: افتخار بزرگی نصیب شده است؛ چرا که وی (مادر امام زمان علیه السلام) از نوادگان شمعون صفا (سمعان بطرس) است که وصی و جانشین عیسی علیه السلام بود. بعد از این رؤیا، رؤیاهای بسیار دیگری می‌بیند، خودش را اسیر می‌کند و معجزه‌های زیادی برایش اتفاق می‌افتد تا به خانه امام علی هادی علیه السلام می‌رسد و آن حضرت وی را به همسری فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام درمی‌آورد و از او امام محمد بن الحسن المهدی علیه السلام متولد می‌شود.»

پس امام مهدی، محمد بن الحسن العسکری علیه السلام از ناحیهٔ مادری جزو نوادگان اسرائیل (یعقوب علیه السلام) و از ناحیهٔ پدری از نوادگان محمد صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود.

پس اینکه حضرت مهدی علیه السلام شاخه ای از تنهٔ یسی است، بر او صدق می‌کند.

همان گونه که این امر بر مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه نیز صدق می‌کند؛ چرا که او نیز شاخه‌ای است که از شاخه‌ای از تنهٔ یسی بیرون می‌آید؛ چرا که او از نسل امام مهدی علیه السلام است.

(امام احمد الحسن علیه السلام - کتاب وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام در تورات، انجیل و قرآن)

اما تفسیری که به طور معمول مسیحیان در رابطه با این متن ارائه می‌دهند صحیح نیست و من در اینجا تنها به دو نکته بسنده می‌کنم:

تفسیر کشیش آنتونیوس فکری:

«... آیات (۵-۱) و نهالی از تنهٔ یسی خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت»...

...مشاهده می‌کنیم اشعیا طبق عادت خود بعد از صحبت دربارهٔ تهدیدات علیه قوم خود در (۱۰: ۳۳-۳۴) به ویرانی آشور منتقل می‌شود و در اینجا مشخص می‌کند که این رمزی برای عمل نجات‌بخش خداوند و ظهور پروردگار ما (یسوع مسیح) است. اصحاب دهم را با سخن از قطع شاخه‌های اشرار پایان می‌بخشد و اصحاب یازدهم را با خروج نهالی از تنهٔ یسی یعنی پسر داوود آغاز می‌کند. واضح است که این آیات بر سید مسیح تطبیق می‌کنند، اما یهود آن را بر حزقیا تطبیق می‌دهند؛ در صورتی که او قبل از اینکه اشعیا این سخنان را بگوید به دنیا آمده است.

همان پروردگار مطلق است؛ پس چگونه او از پروردگار می‌ترسد، در حالی که خوشی او در ترس از پروردگار است؟!^۱ شاید با پناه آوردن به عقیده آقانییم سه‌گانه باطل و متناقض، دلیلی

از تنه یسی = سید مسیح در اینجا به یسی نسبت داده شده است و نه به داوود پادشاه که اشاره به تواضع او دارد. سید مسیح با تواضع خود تکبر و خودبزرگبینی دشمنان را در هم شکست؛ تکبری که آن را در (۳۳: ۱۰) به شاخه‌های بلند تشبیه کرده است...

نهالی از تنه یسی = نهال یعنی شاخه. خانواده داوود که با وفات صدقیا در روزهای اسارت بابل نابود شد، به درختی تشبیه شده که شاخه‌های آن بریده شده است؛ ولی بعد از مدت زیادی شاخه سبزی از این درخت خارج می‌شود که او مسیح پسر داوود است. صدقیا آخرین پادشاه از نسل داوود بود تا اینکه مسیح پسر داوود ظاهر شد... (کشیش آنتونیوس فکری - تفسیر سفر اشعیا: اصحاح ۱۱)

کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید:

«... ۱- ظهور پسر یسی:

در اصحاح نهم، از مسیح نجات‌بخش، به‌عنوان مولودی عجیب سخن می‌گوید: «زیرا برای ما فرزندی متولد خواهد شد... و او عجیب، مشیر، خدای قدير و پدر سرمدی خوانده می‌شود.» (اشعیا ۹: ۶) اما در اینجا تأکید بر طبیعت انسانی او به‌عنوان پادشاه پسر یسی دارد: «و نهالی از تنه یسی خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.» [۱]؛ نکته است پسر داوود، با اینکه شرعاً پسر داوود است؛ اما می‌خواهد او را به‌صورت کاملاً متواضعانه به‌عنوان نهالی از یسی که با شأن پایینی زندگی کرد و وفات یافت ارائه دهد. عجیب است که نسل داوود پادشاه تا قبل از یوسف و مریم قدیس بسیار فقیر بودند.

در حالی که وحی اصحاح قبلی از آشور (به‌عنوان دشمن کلیسا) به‌عنوان شاخه‌های مرتفع و قوی یاد می‌کند (اشعیا ۱۰: ۳۳)، مسیا همانند نهال یا شاخه‌ای متواضع ظهور می‌کند. او می‌خواهد تکبری را که نابودگر بشریت است با تواضعش خرد کند. همان‌طور که کلیسا در «جمعه صلیبوت» (جمعه‌ای که «شبیبه» به صلیب رفت - مترجم) درباره او چنین می‌گوید: «با ضعف (صلیب) ظاهر شد، چیزی که از قوت بزرگ‌تر است...» (کشیش تادریس یعقوب، اشعیا ۱۱، تفسیر سفر اشعیا، مسیا و عصر مسیانی)

تفسیر آنان با نهال و شاخه‌ای که از ریشه‌های آن تنه می‌روید بیگانه است. در هر صورت اگر کوتاه آمده، سخن آن‌ها را در این جایگاه بپذیریم، مانعی ندارد که تحقق آن در زمان‌های مختلف با مصداق‌های مختلفی باشد و به‌وضوح مشخص است که مهدی اول و تسلی‌دهنده، مصداق بارز و آشکاری برای این خصوصیت است و در مباحث آتی خواهد آمد که این متن منحصر در اوست، نه عیسی (ﷺ)؛ علاوه بر اینکه عیسی (ﷺ) به این متن احتجاج نکرده، و آن را برای خود ادعا نکرده است.

۱- (۲) و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند^۲ و خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود... (اشعیا ۱۱)

بیاورند^۱ که باطل بودن اقانیم سه گانه را با دلیل و برهان در کتاب توحید^۱ بیان کرده ام.

۱- بیاپید به تفسیرهای قابل اعتماد در این خصوص نگاهی بیندازیم:

کشیش آنتونیوس فکری می گوید:

«خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود = خوشی مردم در اشباع شهوات است؛ اما او درباره خود می گوید: کدام یک از شما مرا به خاطر خطایی سرزنش می کند. این ترس در اثر رعب و وحشت نیست، بلکه ترس کسی است که نمی خواهد پدرش را آزرده خاطر کند و این چیزی است که روح القدس به ما عطا می کند.»

سخن کشیش تادریس یعقوب ملطی را نیز نقل می کنیم که به وضوح به اقانیم سه گانه پناه می برد؛ او می گوید:

«۲- رهایی دهنده و روح خداوند: «و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند» [۲]. به این دلیل که سید مسیح به عنوان تمثیلی برای بشریت آمد، روح القدسی که از او بیگانه نیست بر او قرار گرفت، زیرا روح اوست. حلول و قرارگرفتن روح القدس بر مسیح با قرارگرفتن او بر ما متفاوت است. درباره او قرارگرفتن، از نوع اُنومی است. او در ذات جوهر با پدر، یگانه است. قرارگرفتنی بدون هیچ حد و مرزی...»

کلمه خداوند همان حکمت، فهم و قوت است... و قرارگرفتن روح القدس، قرارگرفتن از نظر زمانی نیست، بلکه بین اقانیم سه گانه اتحادی ازلی وجود دارد.

پروردگار ما یسوع با ظهور جسمانی خود، ظهور روح القدس بر خودش را پذیرفت، تا آنچه را که در آن هستیم به ما عطا کند؛ همانند اعضای بدنش. ارمغان روح القدس، بخشنده حکمت، فهم، مشورت، قوت، معرفت و ترس از خداوند...

... وی می گوید: «خوشی او (His breath) در ترس از پروردگار خواهد بود» [۳]. حس بویایی از سریع ترین حواس در زندگی انسان است و لازم است همراه بقیه حواس با ترس الهی خالص شود. در اینجا لازم است بین سه نوع ترس فرق گذاشته شود: ترس بنده ها، ترس کارگران و ترس فرزندان. بنده ها از اینکه مولایشان آن ها را بگشند ترس دارند و کارگران از این می ترسند که کارفرمایشان مرد آن ها را ندهد؛ اما ترس فرزندان از این است که میاها پدران خود را آزرده خاطر کنند. روح خداوند این ترس بلندمرتبه را به ما می بخشد تا از خدا بترسیم. این ترس، عقوبت یا محرومیت از دستمزد نیست؛ بلکه تنها به این دلیل است که ما فرزند هستیم و نمی خواهیم احساسات محبت آمیز او را جریحه دار کنیم.»

می گویم:

اول: اگر بگوییم این ترس همان پرهیز از جریحه دار کردن احساسات خداوند است، این موضوع علاوه بر اینکه مستلزم جهل به اراده خداوند است یعنی ناقض الوهیت مطلق است که مسیحیان درباره عیسی (علیه السلام) ادعا می کنند این احتمال را عنوان می کند که کاری که مخالف اراده خداوند است از این شخص سر بزند؛ در غیر این صورت اگر

این در حالی است که عیسی علیه السلام حکومت نکرد و بین مردم قضاوت ننمود؛^۲ بنابراین

تمایز، تعارض و اختلافی نباشد، جریحه‌دار کردن احساسات معنایی نخواهد داشت! اراده‌ی خداوند حق بوده، و مخالفت با آن معادل باطل، نقص و ظلمت است.

دوم: خداوند سبحان و متعال لاهوت مطلق است و همانند مخلوقات دارای عواطف نیست و تنها به این صورت است که چیزهایی را وسیله‌ی استحقاق رضا و رحمت خود، و چیزهایی را وسیله‌ی خشم و غضب خود قرار داده است و این اولیای خداوند هستند که از مخالفت با اراده‌ی مورد رضای او ترس دارند و مقصود ما نیز همین است.

سوم: بر کسی که نمی‌خواهد احساسات شخص دیگری را جریحه‌دار کند، این توصیف که «از ترسیده است» اطلاق نمی‌شود؛ بلکه به‌طور معمول، چنین شخصی مساوی با آن شخص یا بالاتر از آن است، و گفته می‌شود او به‌خاطر وی یا به‌خاطر احساسات وی می‌ترسد و همه‌ی این‌ها از عبارت «روح ترس از خداوند» و نیز «خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود» به‌دور است و متن مدنظر، این تأویل ناصحیح را بر نمی‌تابد؛ بنابراین چیزی باقی نمی‌ماند مگر تساوی و برتر بودن؛ و هیچ‌کس قائل به برتر بودن پسر نیست؛ پس فقط تساوی باقی می‌ماند و این نکته را امام احمد الحسن علیه السلام در کتاب توحید تبیین فرموده است و ما نیز قسمتی از آن را در پیوست سه نقل خواهیم نمود.

۱- مراجعه کنید به پیوست ۳.

۲- واضح است عیسی علیه السلام نتوانست حکومت کند و با این حال می‌بینیم علمای کلیسا تلاش دارند تأویل‌هایی ارائه دهند که به‌دور از عقل است، در حالی که متون از آن‌ها ابا دارند!

به‌عنوان نمونه کشیش تادریس ملطی چنین می‌گوید: «تنها بر وفق دیدگانش قضاوت نمی‌کند؛ بلکه چون جست‌وجوگر قلب‌ها و دانا به افکار و نیات بوده، بر اساس اعمال باطنی به همان صورتی که هست، حسابرسی می‌کند. سید مسیح موضعی کاملاً متضاد با آنچه در زمان اشعیا جریان داشت اتخاذ می‌کند؛ و در زمان اشعیا قضاوت بر اساس قرائن قضاوت می‌کردند. این طعنه (جانب‌دارانه‌بودن) به بسیاری از کسانی که به مسئولیت‌های رهبری متعهد هستند وارد می‌شود، و پروردگار با شدت در برابر این بیماری همه‌گیر ایستاده است. ایشان، رهبران دینی را که به جانب‌داری و ریاکاری دچار بودند توبیخ می‌نمود؛ مانند فریسیان، صدوقیان و کاتپان. این در حالی است که کودکان را با لطف، به‌سوی خود دعوت می‌کرد و با افراد خطارکار و باجگیر، مهربانی می‌نمود.

ج. بدگویی و سخن‌چینی‌های بشری را کنار زد: «تنها بر وفق شنیده‌گوشش قضاوت نمی‌کند.»

د. اهتمام او در مساکین، ینوایان و مظلومین است...»

می‌گوییم: واضح است که شخص توصیف‌شده در این متن، در آینده خواهد آمد و بین مردم حکومت و قضاوت می‌کند که به‌معنای جاری کردن شریعت است؛ و توبیخ قاضیان و حاکمان، قضاوت و حکومت نامیده نمی‌شود و تنها سرزنش، نصیحت و امر به معروف محسوب می‌شود و به‌هیچ‌وجه قضاوت و حکومت بر آن اطلاق نمی‌شود. اما این سخن کشیش مذکور که «کاری را که قاضیان در زمان اشعیا انجام می‌دادند او انجام نمی‌دهد» قابل بحث

ایشان (علیه السلام) امکان برپاداشتن عدالت یا انصاف برای مظلومان و ستمدیدگان را به دست نیاورد؛ پس چطور متن بالا بر او منطبق می شود؟!

آنچه این متن به تصویر می کشد در زمان عیسی (علیه السلام) محقق نمی شود؛ اینکه زمین از شناخت پروردگار پُر می شود، همان طور که از آب دریاها پر شده است. این شناخت باید تأثیری بر جای بگذارد؛ مانند اینکه ثروتمندان به فقیران کمک می کنند، و نیرومند، ضعیف را یاری می دهد و زمین تقریباً از ستم خالی می شود و^۱

و بررسی است؛ اینکه عده ای از قاضیان، منصوب شده از سوی خدا نیستند و عده ای منصوب از سوی خدا هستند؛ مانند کسانی که از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان پادشاهانی مثل سموئیل (علیه السلام) و بعد از او داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) و دیگران بودند. کسانی که بر حق بودند علاوه بر قضاوت و حکم کردن، توبیخ و موعظه نیز می کردند، و بعضی از آنان از توانایی اجرای حکم نیز برخوردار بودند؛ ولی بعضی دیگر، برای مؤمنان قضاوت می کردند، اما توانایی اجرای حکم را نداشتند. اما برای عیسی (علیه السلام) چنین چیزی نقل نشده است، و او به سبب دشواری هایی که او و رسالتش را در بر گرفته بود، امکان حکم کردن برایش فراهم نشد.

اما «کنار زدن بدگویی و سخن چینی های بشری» یک راه و روش است؛ در حالی که روی سخن در اینجا در رابطه با حکم کردن است، نه طریقت آن؛ بنابراین چنین سخنی برای کشیش مذکور و کسی که همانند وی تأویل می کند، سودی ندارد. عیسی (علیه السلام) بین مردم حکومت و قضاوت نکرد و ممکن نیست مصداق این متن باشد!

۱- در اینجا امام (علیه السلام) ابتدا به این موضوع اشاره می نماید که عدل و انصاف در حق مسکینان در اثر پُرشدن زمین از شناخت و معرفت خداوند است؛ همان گونه که لام تعلیل وارد شده در متن «أَنَّ الْأَرْضَ تَمْتَلِئُ مِنْ مَعْرِفَةِ الرَّبِّ: زمین از شناخت پروردگار پر می شود» به همین معناست و مقصود از این ویژگی ها شخصی است که علم و حکمت را در حین رسالت خود منتشر می کند، و چنین زمینه ای در زمان عیسی (علیه السلام) فراهم نشد و متن موجود مقید به «در آن روز» است. مسیحیان به این نکته اقرار دارند و می گویند تحقق آن در کلیسا و در آینده خواهد بود. کشیش آنتونیوس فکری می گوید:

«زمین از شناخت پروردگار پر می شود: منظور شناخت فلسفی نیست بلکه شناخت روحی و حقیقی است. همان گونه

که دریا از آب پر می شود: اخبار حاکی از ادامه داشتن پند و اندرز مبتنی بر حقایق دین و عمل روح القدس است.

فَیَسْكُنُ... (پس سکونت می کند)... حرف «ف» به معنای ارتباط آنچه رخ می دهد به قبل از آن است، و آیات «۱- ۵» از تولد مسیح و کار نجات بخش او سخن می گوید و حتی به کار روح القدس همراه کلیسا اشاره دارد؛ کاری که طبق نظر کلیسا بر عهده مسیح، و به همین دلیل بعد از آن بر عهده کلیسا قرار گرفت. بنابراین آنچه «الفیون» به آن معتقدند نیز بی معناست؛ آن ها معتقدند مسیح به زمین بازمی گردد تا هزار سال حکومت کند و در این مدت شیطان

به بند کشیده می‌شود و صلح و سلامتی بر جهان آقایی می‌کند؛ در نتیجه گرگ با گوسفند سکونت می‌کند و... این تشبیه‌ها نمادین هستند و اشاره به سلامتی و صفایی دارند که بر قلب‌های مؤمنان آقایی می‌کند؛ مسیح پادشاه صلح بوده، و سلامتی و صلحی که وی با خود آورد همانند سلامتی و صلحی که جهان اعطا می‌کند نیست (یوحنا ۱۴: ۲۷).

آیه ۱۰: (و در آن روز ریشهٔ یسی به‌عنوان پرچمی برای مردمان برپا خواهد شد و امت‌ها فقط او را طلب خواهند کرد و او با جلال خواهد بود).

پرچمی برای مردمان: زمانی که مسیح عليه السلام از تمجید خداوند توسط امت‌ها - که به‌خاطر رحمت او بر آن‌ها بود - سخن می‌گفت، پولس رسول این آیه را اقتباس کرد.

(رومیان ۱۵: ۶، ۱۲) سید آنگاه که بر صلیب کشیده شد خودش پرچمی گردید، در حالی که دستان خود را باز کرده بود تا همهٔ جهان را در آغوش خود بگیرد. و همهٔ اقوام گرداگرد او جمع خواهند شد و او در میان آنان خواهد بود... آیه ۱۱: (و در آن روز که واقع خواهد گشت خداوند بار دیگر دست خود را دراز می‌کند تا بقیهٔ قوم خویش را که از آشور، مصر، فتروس، حبش، عیلام، شغار، حَمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند، بازآورد).

و در آن روز که واقع خواهد گشت = یعنی عصر انجیلی... «این واقعه در روز عنصره* واقع شد و سپس از طریق پند و اندرزهای رسولان و از طریق کلیسا و نیز با ایمان آوردن یهود در پایان روزها، اتفاق خواهد افتاد. فتروس همان مصر شمالی، کوش همان حبشه، عیلام همان فارس یا ایران و شغار همان بابل است (همهٔ این‌ها اشاره به امت‌هایی دارد که وارد مسیحیت خواهند شد).

*عید عنصره: یادبود حلول روح القدس بر شاگردان مسیح است که به فاصلهٔ پنجاه روز پس از عید فصح قرار دارد. (مترجم)

آیه ۱۲: (و برای امت‌ها پرچمی برافراشته، که رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار گوشهٔ جهان فراهم خواهد آورد).

کلیسا همهٔ امت‌ها و یهود را که پراکنده هستند گرد هم می‌آورد. «(کشیش آنتونیوس فکری: تفسیر عهد قدیم - اشعیا ۱۱)

تحقق نیافتن این متن در زمان عیسی عليه السلام و قطعی است!

جدای از اینکه عده‌ای از مسیحیان می‌گویند این رویداد در ظهور دوبارهٔ مسیح واقع خواهد شد و عده‌ای می‌گویند از طریق کلیسا در زمان آینده محقق می‌شود، این نکته مشترک است که همگی آنان اعتراف دارند این رویداد، در زمان عیسی عليه السلام واقع نشده است؛ با وجود اینکه این متن اموری را توصیف می‌کند که مختص «آن روز» هستند یعنی «زمان معیشت شدن آن شخص»؛ پس در نتیجه همهٔ این تفسیرها نادرست هستند.

آنچه برای ما اهمیت دارد وجه مشترک این گفته‌هاست؛ اینکه خصوصیات گفته‌شده، خبرها و متونی هستند که متعلق به زمانی بعد از رسالت عیسی عليه السلام و حتی مدت‌زمان طولانی بعد از مرفوع شدن او هستند.

تقریباً تمامی محتوای این متن از عیسی (علیه السلام) و دعوت ایشان به‌طور کامل به‌دور است. آیا به‌عنوان مثال، عیسی، رانده‌شدگان اسرائیل (از نظر اینان یعقوب) را گرد آورده است؟ و آیا پراکندگان یهودا (از نظر آن‌ها، فرزندان یعقوب) را از جای‌جای جهان گرد آورده است؟ اگر بگویند: آنان را گرد آورده و با ایمان به او به آن‌ها پیوند خورده است، این نیز صحیح نیست؛ چراکه دعوت عیسی (علیه السلام) تا هنگام بالا بردن ایشان، از محدوده شهرهای اندکی تجاوز نکرده بود. این در حالی است که متن می‌گوید: این شخص پراکندگان یهودا را از گوشه‌وکنار زمین گرد می‌آورد؛ به عبارت دیگر معنای متن چنین است: در زمان برانگیخته‌شدن این شخص، مردم بسیاری تقریباً از تمامی دولت‌های عالم و به‌خصوص از سرزمین‌های دوردست نسبت به مکان برانگیخته‌شدن او (یعنی گوشه‌وکنار زمین) به او ایمان می‌آورند.^۱

(۱۲) و برای امت‌ها پرچمی برافراشته، که رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار گوشه جهان فراهم خواهد آورد).

کلمه یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (حمد، أحمد) است. در تورات، سفر پیدایش اصحاب بیست‌ونهم آمده است:

(۳۵) و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: این مرتبه پروردگار را حمد می‌گویم. بدین سبب او را یهودا نام نهاد. سپس از زاییدن باز ایستاد).

۱- امروز این رویداد اتفاق افتاده است و مؤمنان به امام احمدالحسن (علیه السلام) در همه جای زمین پراکنده هستند؛ استرالیا، آسیا، عراق، جزیره العرب، مصر، ایران، امریکا، کانادا، اروپا، چین، مکزیک، مغرب عربی و... و در میان آنان سنی، شیعه، مسیحی و یهودی وجود دارد؛ الحمد لله رب العالمین (سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است).

پراکندگان «یهودا» (احمد) همان انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند؛ چنان‌که در مکاشفه یوحنا آمده است: (و دیدم که بزه بر کوه صهیون ایستاده است و هزار نفر که اسم پدر او را بر پیشانی خود نوشته دارند، همراه او هستند...). (مکاشفه یوحنا - اصحاح ۱۴)

مهدی اول یمنی، احمد همان کسی است که انصار پدرش امام مهدی (علیه السلام) را جمع می‌کند. (به کتاب «نامه هدایت» نوشته امام احمدالحسن (علیه السلام) مراجعه نمایید)

و کلمه «اسرائیل» در عربی به معنی «عبدالله: بنده خدا» است.^۱
در نتیجه معنای این متن چنین می‌شود: (و برای امت‌ها پرچمی برافراشته، که رانده‌شدگان اسرائیل (عبدالله) را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا (احمد) را از چهار گوشه جهان فراهم خواهد آورد).

«پراکندگان» کسانی هستند که مانند ابرهای پاییزی از گوشه‌وکنار زمین برای یاری قائم (مهدی اول، احمد) جمع می‌شوند. اینان همان طور که از روایات محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) مشخص است- انصار امام مهدی (علیه‌السلام) در آخرالزمان هستند.^۲

۱ - علامه مجلسی از تفسیر عیاشی چنین نقل می‌کند:

- هارون بن محمد حلبی می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) از این سخن خداوند: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (ای بنی اسرائیل) پرسیدم؛ فرمود: «منظور از آن به‌طور خاص ما هستیم»
- محمد بن علی می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) از سخن خداوند: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (ای بنی اسرائیل) پرسیدم؛ فرمود: «اختصاص به آل محمد دارد».

ابوداود از کسی که از رسول خدا شنیده است چنین نقل می‌کند که آن حضرت (علیه‌السلام) فرموده است: «من عبدالله (بنده خدا) هستم و نامم احمد است. من بنده خدا هستم و اسمم اسرائیل است؛ و هرچه به او امر فرمود مرا نیز امر کرد و هرچه برای او بیان کرده برای من نیز بیان کرده است.» (تفسیر عیاشی - محمد بن مسعود عیاشی: ج ۱ ص ۴۴)
۲ - روایات در این خصوص واقعاً بسیار هستند. تعدادی از آنها را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از اسماعیل بن جابر از ابی خالد از امام باقر (علیه‌السلام) در خصوص سخن خداوند عزوجل: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ (پس به‌سوی نیکی‌ها پیشی جوید. هر جا که باشید خدا همه شما را می‌آورد) سؤال شد، ایشان (علیه‌السلام) فرمود: «نیکی‌ها، ولایت است، و سخن خداوند تبارک‌وتعالی: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ (هر جا که باشید خدا همه شما را می‌آورد) یعنی اصحاب قائم که سیصدوده تا و اندی هستند» فرمود: «به خدا سوگند! آنان همان امت وعده داده‌شده هستند» فرمود: «به خدا قسم! در یک ساعت و مانند ابرهای پراکنده پاییزی جمع می‌شوند.» (کافی - شیخ کلینی: ج ۸ ص ۳۱۳)

سید بن طاووس از علی بن حسن ذهلی از ابومعویه از اعمش از ابراهیم تیمی از حارث بن سوید از علی بن ابوطالب نقل می‌کند که فرمود: «اسلام دچار نقصان می‌شود تا جایی که «لا اله الا الله» گفته نمی‌شود. هرگاه چنین شد پیشوای دین، انصار خود را فرامی‌خواند. پس خداوند قومی را برمی‌انگیزد که مانند ابرهای پراکنده پاییزی جمع

می شوند. به خدا قسم من نام فرمانده و منزلگاه های آن ها را می دانم.» (ملاحم و فتن - سید بن طاوس: ص ۳۴۰) علامه مجلسی از جابر جعفری از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام فرمود: «... مهدی همانند موسی (که از مصر گریخت) هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود تا به مکه می رسد. سپاه (سفیانی) هم - که لشکر هلاکت است - در پی او می روند. چون در بیداء منزل کنند، به زمین فرو روند و جز یک تن - که خبرشان را می برد - هیچ کدام جان سالم به در نمی برند. پس قائم بین رکن و مقام به پا می خیزد و نماز می گزارد و در حالی که وزیرش همراهش است روی برمی گرداند و می گوید: ای مردم! ما خداوند را به یاری می طلبیم، علیه هرکسی که به ما ظلم کرده و حَقمان را ربوده است. هرکه درباره خداوند با ما محاجه دارد، پس [بداند که] من نسبت به خداوند سزاوارترین هستم و هرکه درباره آدم با ما محاجه دارد، پس من از همه به آدم نزدیک ترم... به خدا سوگند، سیصدوده و چند تن - که ۵۰ زن نیز در میان آن ها هستند - خواهند آمد؛ بی وعده قبلی و همچون ابرهای پاییزی پی در پی در مکه جمع می شوند و این همان آیه ای است که حق تعالی فرماید: (هرکجا باشید خداوند همه شما را خواهد آورد و خدا بر هر چیز تواناست). پس مردی از آل محمد می گوید: این است همان قریه ای که اهلش ستم پیشه اند.

سپس او با آن سیصد و چند تن - که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند، در حالی که عهد (وصیت) پیامبر و پرچم و سلاح آن حضرت با اوست - به همراه وزیرش از مکه بیرون می آیند. منادی در مکه به نام و امر او از آسمان ندا می دهد؛ چنان که تمامی اهل زمین آن را می شنوند. اسم او اسم پیامبر است. هر آنچه برای شما ایجاد شبهه کند، عهد (وصیت) پیامبر و پرچم و سلاحش بر شما مشتبه نخواهد شد؛ و نفس زکیه از فرزندان حسین است و اگر این امر بر شما مشتبه بماند، آن صدای آسمانی به نام و امر او بر شما مشتبه نخواهد شد. از فریب کاران (شذاذ) آل محمد بر حذر باش؛ زیرا آل محمد و علی تنها یک پرچم دارند، ولی دیگران پرچم های متعدد. پس خانه نشین باش و هرگز از هیچ کدام از این ها پیروی مکن تا مردی از فرزندان حسین را ببینی که عهد (وصیت) و پرچم و سلاح پیامبر خدا با اوست؛ زیرا عهد پیامبر خدا به علی بن حسین و سپس به محمد بن علی رسید و [بعد از این] خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد. همیشه با اینان باش و از آن هایی که برای یاد کردم جداً پرهیز.» (بحارالانوار: ج ۵۲ ص

۲۲۲؛ الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب - شیخ علی یزدی حائری: ج ۲ ص ۱۰۱)

- در دایرة المعارف احادیث امام مهدی علیه السلام، تألیف علی کورانی آمده است: «۶۴۲ زمانی که قائم آل محمد قیام کند خداوند اهل مشرق و مغرب را برای او جمع می کند؛ پس آن ها همانند پاره های ابر پاییزی جمع می شوند؛ اما دوستان از اهل کوفه و ابدال از اهل شام هستند.» (معجم احادیث المهدی - شیخ علی کورانی عاملی: ج ۳ ص ۱۰۱)

در تفسیر المیزان آمده است: «درباره این سخن خداوند «و اگر عذاب را تا امت معدود به تأخیر اندازیم» منظور از «عذاب» خروج قائم علیه السلام، و منظور از «امت معدود» اهل بدر و اصحاب آن جنگ است. می گویم: این معنا را کلینی در کافی و قمی و عیاشی در تفسیر خود از امام علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت کرده اند. و در مجمع البیان آمده است که بعضی گفته اند: منظور از امت معدود اصحاب مهدی علیه السلام است که عددشان سیصد و چند نفر است

- (زنی که در رؤیای یوحنا، خورشید و ماه را دربردارد)

پرسش ۵:

سید احمد الحسن (علیه السلام) این گونه روشن کرده است: زنی که در رؤیای یوحنا خورشید و ماه را دربردارد، مادر امام مهدی (علیه السلام) است؛ در حالی که کشیش ها و کلیسا چیز دیگری می گویند. چگونه ثابت می شود سخن ایشان و نه هیچ کس دیگر- صحیح است؟

پاسخ:

اما پرسش شما راجع به زنی که در رؤیای یوحناست:

در رؤیای یوحنا، اصحاب ۱۲:

۱) و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد؛ زنی که آفتاب را دربردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ در حالی که آبستن است، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد... ۵ پس فرزند پسری زایید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد... ۱۱ و ایشان به وساطت خون بزه و کلمه شهادتشان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. ۱۲ ازاین رو، ای آسمان ها و ساکنان آن ها شاد باشید؛ وای بر ساکنان زمین و دریا، زیرا که ابلیس با خشمی عظیم به نزد شما فرود آمده است؛ چون می داند زمانی اندک دارد. ۱۳ و چون ازدها دید بر زمین افکنده شده، بر آن زن که فرزند پسری را زاییده بود جفا کرد..... ۱۷ ازدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی ماندگان نسل او جنگ کند، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می کنند...).

اول: مسیحیان این متن را این گونه تفسیر می کنند که این زن همان کلیساست؛^۱

یه مقدار عدد اصحاب بدر- که در یک ساعت دور آن جناب جمع می شوند؛ همان طور که تکه های ابرهای پاییزی دور هم جمع می شوند. گفته است: این معنا از امام ابو جعفر و ابو عبدالله (علیهم السلام) روایت شده است.» (تفسیر المیزان - سید طباطبایی: ج ۱۰ ص ۱۸۱)

۱ - معروف است کلیسا قبل از روز پنجاهم وجود نداشت و این روز نزد مسیحیان امروزی «عید میلاد کلیسا» محسوب

می شود.

در یادداشت هایی درباره تاریخ کلیسای مسیحیت نوشته کشیش میخائیل جریس میخائیل چنین آمده است: «...۷- روزهای انتظار و تولد کلیسا... بعد از آنکه سید مسیح در کوه زیتون از میان شاگردانش رفع شد و به آسمان رفت و آن ها به اورشلیم بازگشتند...

... در روز پنجاهم از رستاخیز سید مسیح و در ساعت سه به وقت عبری (نه صبح به وقت ما) در یکی از عیدهای بزرگ یهودیان - که عید پنجاهم است - از جشن های یهود در اورشلیم... پروردگار این مناسبت یهودیان را به عنوان زمان تولد کلیسا برگزید که نمادها و اشاره هایی را در خود دارد...
... عید بنیان گذاری کلیسا:

شکی نیست خداوند همه کارهای خود را از روی حکمت انجام می دهد؛ او این عید یهود را برگزید تا از آن، عیدی برای میلاد کلیسا قرار دهد... این عید یهودی با توجه به معانی و محتوای آن از جهات مختلفی برای زمان تأسیس کلیسای مسیحی مناسب تر بود...» (مذاکراتی درباره تاریخ کلیسای مسیحی - میخائیل جریس میخائیل)
بنابراین همان طور که امام احمدالحسن (علیه السلام) بیان داشته اند تفسیر کردن این زن به کلیسا، به وضوح باطل است و حتی این سخن نیز باطل است که کلیسا در روز تولد عیسی (علیه السلام) شکل گرفت، یا همان طور که مسیحیان می گویند کلیسا همان عیسی (علیه السلام) است و به تعبیر آنان عیسی در رأس کلیسا قرار دارد؛ چنانچه در فرهنگ اصطلاحات کلیسا در شرح کلمه «کلیسا - بيع» آمده است:

«... تاریخ تأسیس کلیسا: شایان ذکر است تأسیس کلیسا - آن گونه که عده ای تصور می کنند - در «روز همه مقدسین» (روز پنجاهم - روز حلول روح القدس) نیست؛ زیرا از آنجا که کلیسا همان جسم مسیح، و مسیح همان رأس است، پس کلیسای مسیحی با تولد سید مسیح آغاز شده است؛ با تولد رأس...» (نظام کلیسای قبطی ارتدکس - فرهنگ اصطلاحات کلیسا)

این تفسیر نیز سودی برای آنان نخواهد داشت؛ زیرا اگر این زن را به کلیسا تفسیر کنند در این صورت او با تولد عیسی متولد شده و او کسی نخواهد بود که عیسی را به دنیا آورده باشد! به همین دلیل برخی از آنان را می بینم که عهد قدیم و جدید را با هم مخلوط می کنند تا این سخن را صحیح جلوه دهند، که عیسی (علیه السلام) از «کلیسای عهد قدیم» متولد شد و سپس این «کلیسا» تبدیل به «کلیسای عهد جدید» گردید. با وجود اینکه این گفتار باطل است و در بطلان آن همین کفایت می کند که چیزی به اسم کلیسای عهد قدیم و کلیسای عهد جدید وجود ندارد، اما ما باید این سخن و تأویل دور آن را مورد نقد قرار دهیم تا شبهه ای باقی نماند.

کشیش آنتونیوس فکری می گوید:

«... این زن همان کلیسا، و عده ای می گویند او همان عذراست... او باردار است؛ کلیسا مادری است که فرزندان بسیاری دارد؛ ولی تولد فرزندان او همراه با سختی است = از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد = پولس

رسول چنین گفته است: «ای فرزندان من که برای شما درد زایمان دارم تا صورت مسیح در شما شکل گیرد» (غلاطیان ۴: ۱۹). در عهد قدیم چنین موجود است که او فریاد می‌زد تا مسیح را به دنیا آورد، در حالی که می‌گفت: «کاش آسمان‌ها را شکافته، فرود آیی» (اشعیا ۶۴: ۱). مسیح هم‌اکنون از آن‌ها و به‌خصوص از نوادگان یهودا آمده است و اکنون یهود در حسرت آمدن این فرد رهایی‌بخش به سر می‌برند؛ شخصیتی که در زمان‌های بسیار دور به آن‌ها وعده داده شده است. حتی سامریون در انتظار او بودند؛ چنان‌که آن شخص سامری به سید گفت: «من می‌دانم آن مسیا که به او مسیح می‌گویند خواهد آمد» (یوحنا ۱: ۲۵)... پس فرزند پسری به دنیا آورد = او مسیح است و مذکر است، زیرا داماد کلیساست. «(شرح کتاب مقدس - عهد جدید - کشیش آنتونیوس فکری - مکاشفه ۱۲ - تفسیر سفر مکاشفه)

نمونه دیگر این تناقض‌گویی مربوط به کشیش تادریس است که در آن تفسیر علمای قدیمی را نقل می‌کند؛ وی می‌گوید:

«این زن چه کسی است که چنین ویژگی‌هایی دارد؟ کسی که پسر را به دنیا می‌آورد؟ کسی که ابلیس با او مخالفت می‌کند و این زن از او می‌گریزد؟ کسی که همواره شیطان با او و نسل او مخالفت می‌کند تا اینکه در نهایت در دریاچه آتش افکنده شود؟

پدران آغازین کلیسا اعتقاد دارند این زن که خداوند یسوع را برای ما به دنیا آورد همان کلیساست؛ کلیسایی که شامل جماعت مؤمنان از زمان پدران یعنی از آدم تا پایان روزگار است.

- اسقف ویکتورینوس می‌گوید: «این زن همان کلیسای پدران، انبیا، قدیسین و رسولان است که تا زمان ملاقات سید مسیح دردها و غم‌های بسیاری را تحمل کرد؛ ثمره قوم او با جسمی که از مدت‌های طولانی به آن وعده داده شده بودند، جسم را از همان قوم دریافت کرد. اینکه او خورشید را در بردارد اشاره به امیدی است که به رستخیز تاریکی و ظلمت آن‌ها دارد.

و ماه (در زیر پایش) اشاره به افتادن بدن‌های قدیسین در مرگ ناگزیر و تمام‌ناشدنی است... و آن‌ها مانند ماه در تاریکی‌ها می‌درخشند.

تاجی که دوازده ستاره دارد همان گروه پدران است که سید مسیح جسم را از آنان دریافت کرد.»

... کلیسا با آدم شروع شد و پدرانی مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب و خنوخ به عضویت آن درآمدند... و قوم یهود و بعضی از امت‌هایی که ایمان آوردند در زمان ناموس به عضویت آن اضافه شدند. در این زمان خداوند ما یسوع آمد در حالی که جسم خود را از کلیسا گرفته بود؛ کلیسای عهد قدیم از یهود؛ اما یهودیان با عنوان یهودی از عضویت کلیسا خارج شدند... به همین سبب سخن از این زن اختصاص به یک کلیسا دارد که فراتر از حدود زمان و جنس است؛ در نتیجه روی سخن این اصحاب مربوط به کلیسا از ابتدایش تا پایان نسل‌هاست.

وقتی سخن از «کلیسا» به میان می‌آوریم نمی‌توانیم آن را از مریم عذرا جدا سازیم؛ زیرا او کسی است که از طریق

باطل بودن تفسیر آن‌ها روشن است. برای نشان دادن باطل بودن این تفسیر همین کافی است که آن‌ها، فرزند آن زن را به عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند؛ در حالی که واقعیت این است

سید مسیح به او پیوند خورده‌ایم و او مادر همه زندگان است؛ پس همان طور که پدران آغازین می‌گویند، او زنی است که خورشید را در بر دارد و ماه زیر پایش است؛ زیرا خداوند ما یسوع یا همان خورشید خشکی، در او ساکن و او صاحب جلال آسمانی شد... کسی که پسر اول را به دنیا آورد.

ما نیز به همین ترتیب و بی هیچ انحرافی می‌گوییم آنچه این رسول در این اصحاب دیده است اختصاص به کلیسای عهد جدید دارد؛ زیرا از کلیسای عهد قدیم جدا و مستقل نیست؛ بلکه پدران عهد قدیم، انبیا، وحی و موعودها منتسب به آن هستند. بنابراین خداوند ما یسوع آمد در حالی که از مریم عذرا یا یهود دارای جسد شد؛ ولی ما می‌توانیم بگوییم او از کلیسایی دارای جسم شد که افتخار عضویت مریم عذرا را دارد؛ کلیسایی که امتداد یافت تا اینکه همه کسانی که خداوند از آن‌ها دارای جسد شد به عضویتش درآمدند.

پدر هیبولیتوس می‌گوید: «کاملاً روشن است منظور از زنی که خورشید را دربردارد، همان کلیساست که با کلمه پدر یاری شده؛ زیرا درخشندگی‌اش خورشید را پشت سر گذاشته است.» و با این سخنش «ماه زیر پایش است» به این موضوع اشاره می‌کند که با جلالی آسمانی که از ماه برتر است تجلی کرد؛ همان طور که عبارت «و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است» به دوازده رسولی که کلیسا را برپا نمودند اشاره دارد...» (کشیش تادریس یعقوب ملطی - تفسیر سفر مکاشفه: اصحاب ۱۲)

خلل‌های موجود در تفسیر این زن به کلیسا (عهد جدید) بطلان آن را واضح می‌سازد؛ همچنین تفسیر او به مریم (علیه السلام) نیز نادرست است که در قسمت بعدی سخن امام احمدالحسن (علیه السلام) خواهد آمد!

نظر سومی باقی می‌ماند که می‌گوید، آن زنی که عیسی (علیه السلام) را به دنیا آورد در واقع جماعتی از مؤمنان از عهد قدیم هستند و در عین حال همین زن جماعتی از مؤمنان در عهد جدید نیز هست؛ که این نظر نیز باطل است:

اگر بگوییم این زن اشاره به کلیسا در عهد قدیم به معنایی که آن‌ها ادعا می‌کنند (جماعت مؤمنان) دارد و بگوییم عیسی (علیه السلام) از او متولد شده، اشکال وارده، این است که گروه مؤمنانی را که بعد از عیسی (علیه السلام) هستند نمی‌توان به عنوان کسی که عیسی (علیه السلام) را به دنیا آورد معرفی کرد و تطبیق رؤیا بر زمان بعد از عیسی (علیه السلام) به مصادیق جدیدی نیاز دارد؛ و علاوه بر این، باید پانزده شخصیت دیگر نیز مشخص شوند.

ما معتقدیم این امکان وجود دارد زمان‌هایی که رؤیا در آن محقق می‌شود متعدد باشند؛ اما در صورت اختلاف زمان‌ها، مصداق‌ها نیز مختلف خواهند بود؛ در نتیجه آن‌ها برای تفسیر رؤیا به ۱۵ شخصیت قبل از تولد عیسی (علیه السلام) و ۱۶ شخصیت بعد از تولد عیسی (علیه السلام) نیاز دارند؛ یعنی بعد از اینکه عبارت «جماعت مؤمنان» در عهد جدید مصداق آن زن شد، پس آن فرزند پسر و بقیه نسل او که از خلفای خداوند (علیه السلام) هستند چه کسانی‌اند؟ خورشید، ماه و ۱۲ ستاره چه کسانی هستند؟

که پیش از آنکه بتوان وجودی برای کلیسا در نظر گرفت و کلیسا متولد شود، عیسی (علیه السلام) متولد شد، برانگیخته شد و مرفوع شد!

به همین ترتیب تلاش در جهت تفسیر این زن به مریم (علیها السلام) نیز صحیح نیست. هرکس خواهان حق است، باید توجه داشته باشد که:

اگر این زن همان مریم (علیها السلام) باشد فرزندش کیست؟ و دوازده ستاره و خورشید و ماه چه کسانی هستند؟ اگر آنان بگویند زن موجود در رؤیا، همان مریم (علیها السلام) است، به پانزده شخصیت دیگر نیاز خواهند داشت تا به شکلی صحیح رؤیا را تفسیر کنند!

۱- اگر بگویند این زن در اینجا همان مریم است، باید خورشید، ماه و دوازده ستاره را نیز معین کنند (زنی که خورشید را دربر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است) یعنی ۱۴ شخصیت دیگر باقی می ماند و حداقل یک شخصیت دیگر ناقص می ماند؛ زیرا این زن، فرزند پسری به دنیا آورده است (پس فرزند پسری را زایید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد) و این زن نسل دیگری غیر از این پسر دارد که آن ها نیز خلیفه خدا هستند: (۱۲: ۱۳ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد بر آن زن که فرزند پسر را زاییده بود جفا کرد... ۱۲: ۱۷ و اژدها بر زن غضب کرده رفت تا با باقیماندگان نسل او جنگ کند، همان کسانی که وصایای خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند).

اگر بگویند این پسر همان عیسی (علیه السلام) است پس «باقیماندهگان نسل او که وصایای خدا را حفظ می کنند» و آماج حملات نیروهای اهریمنی هستند چه کسانی هستند؟! وقتی به تفسیر مراجعه می کنیم درمی یابیم علمای مسیحی در تنگنای بزرگی قرار گرفته اند؛ عده ای اختصاص داشتن این متن و عده ای تمامی متن را به فراموشی می سپارند:

کشیش آنتونیوس فکری می گوید: «آیه ۱۷ و اژدها بر زن غضب کرده رفت تا با باقیماندگان نسل او جنگ کند، همان کسانی که وصایای خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند» اژدها از کسانی که وصیت های خداوند را حفظ می کنند خشمگین می شود؛ اما ما با حفاظت از وصیت های خداوند در مسیح ثابت قدم می مانیم و زمانی که اژدها جنگی علیه ما برپا کند مسیحی که ما در او ثابت قدم هستیم بر او غلبه می کند.»
یعنی وی در حالی که زن را به مریم (علیها السلام) تفسیر کرده است، اختصاص داشتن عبارت «بقیه نسل او (زن)» را به بوتۀ فراموشی می سپارد!

کشیش تادریس یعقوب ملطی به سکوت کامل در رابطه با این مسئله بسنده می کند: «زمین به کمک این زن آمد و دهان خود را باز کرده، نهری را که اژدها از دهان خود افکنده بود بلعید. پس اژدها بر زن غضبناک شد و رفت تا با

و آیا عیسی علیه السلام همه امت ها را با عصای آهنین حکمرانی کرده است یا می کند؟! و آیا مریم، نسلی غیر از عیسی علیه السلام دارد که شناخته شده باشند، و برخی از آن ها از سوی خدا تکلیف شده باشند تا وصایای خداوند را حفظ کنند؟!^۲ یعنی آن ها فرستادگان یا جانشینان خداوند در زمینش و پیشوایان خوبی و راه خداوند باشند؛ تا همان طور که در رؤیا شاهد آن هستیم، مشغولیت رهبران شرّ و بدی، از شیطان های انس و جن در مواجهه با آن ها باشد؟!

همچنین وقتی رؤیا اتفاقاتی را بیان می کند اموری غیبی که به طور معمول در آینده اتفاق می افتد بیان می شود؛ در غیر این صورت چه معنایی خواهد داشت، آنچه را که دیروز اتفاق افتاده است در رؤیا ببینیم تا به عنوان مثال مردم را از آن آگاه کنیم؟ در حالی که ما خود از آن آگاهیم! و در آگاهی دادن مردم به آن ها چه فایده ای وجود خواهد داشت؟^۳ در

بقیه نسل او بجنگد؛ همان کسانی که وصیت های خداوند را حفظ می کنند و در نزد آنان شهادت یسوع مسیح وجود دارد» [۱۶-۱۷] چه بسا این یاری دادن با شعله ور کردن جنگ میان بعضی از مملکت ها باشد که باعث فساد نیروی مخالف مسیح و برانگیختن موجودیت او می شود.» (رجوع کنید به تفسیر مکاشفه ۹)

۱ - متن مدنظر چنین است: (۱۲: ۵ پس پسری زایید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد و فرزندش به نزد خدا و به سوی عرش او رفته شد). (سفر مکاشفه - اصحاح ۱۲)
 ۲- امام علیه السلام در اینجا به این متن اشاره می فرماید: (۱۲: ۱۷ و ازدها بر زن غضب کرده، رفت تا با باقیماندگان نسل او جنگ کند، کسانی که وصایای خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند). (سفر مکاشفه - اصحاح ۱۲)

۳- برخی از متون سفر مکاشفه به وضوح بیان می کنند که رؤیا از آینده و خبرهای پیش رو سخن به میان می آورد؛ در سفر مکاشفه - اصحاح ۱ آمده است: (۳ خوشا به حال کسی که این کلام نبوت را قرائت می کند و خوشا به حال آنان که آن را می شنوند و آنچه را در آن نوشته شده، نگاه می دارند؛ زیرا وقت نزدیک است... ۱۱ که می گفت: من همان الف و بای اول و آخر هستم، آنچه می بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کیسای که در آسیا هستند یعنی به افسس، اسمیرنا، پرغامس، طیاتیرا، ساردس، فیلادلفیه و لاودکیه بفرست... ۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد).

و در اصحاح ۴: (۱ بعد از این دیدم ناگاه دروازه ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می گفت دیگر باره می گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم).

و در اصحاب ۲۱: (۵ و آن تخت‌نشین گفت: بنویس، زیرا این‌ها سخنان امین و راست هستند. ۶ باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هرکه تشنه باشد به رایگان از چشمه آب حیات خواهم داد. ۷ و هرکه غالب آید وارث همه چیز خواهد شد و خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود). بنابراین این‌ها سخنانی است که خبر از غیب می‌دهد و باید نوشته و حفظ شوند.

همچنین اختلافی در این نکته وجود ندارد که رؤیا از آینده خبر می‌دهد و حتی همه مسیحیان بر این سخن اتفاق نظر دارند و فرقی ندارد روش کلامی، رمزی یا روحی را برای تفسیر آن انتخاب کنند؛ حداقل همه، مسائل بسیاری را که رؤیا آن‌ها را بیان می‌کند به عنوان خبرهای غیبی قبول دارند؛ اگرچه بعضی از آن‌ها فقرات دیگری را به عنوان اتفاقاتی که قبل از رؤیا محقق شده است، تفسیر می‌کنند.

این مسئله که رؤیا نمادهای بسیاری برای تأویل دارد واضح و روشن است، و این حقیقت جدای از درست یا اشتباه بودن این تفسیرهاست.

کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید:

«روش‌های تفسیر سفر مکاشفه:

عده‌ای زمان و مکان بعضی حوادث را از سفر مکاشفه استخراج و عده‌ای آن را به صورت کلامی تفسیر می‌کنند؛ مانند بعضی از طوایف که می‌گویند تعداد کسانی که وارد آسمان می‌شوند ۱۴۴۰۰۰ نفر به معنای واقعی کلمه است، با این شرط که از طایفه آنان باشند. بعضی می‌گویند مسیح بازمی‌گردد تا ۱۰۰۰ سال بر زمین حکومت کند در حالی که شیطان در بند است و شراب و شیر از کوه‌ها جاری می‌شود.

- همچنین نوعی از تفسیر روحی وجود دارد که همگی از آن بهره می‌برند و کلیسای ما از آن پیروی می‌کند...

... - اسلوب نمادگراییانه:

این روش باید به کار گرفته می‌شد... حتی پیچیدگی‌های سفر مکاشفه عظمت آن را بیشتر ساخته است؛ بنابراین به‌جز زمانی که خداوند اراده کرده است، معانی آن آشکار نخواهد شد و اگر این اسرار از ابتدا مشخص بود ابلیس آن‌ها را فاسد می‌ساخت...

... هرگونه تلاشی برای فهم کلامی این سفر، ناموفق خواهد بود؛ اما همان طور که در خود سفر رؤیا آمده است «خوشا به حال کسی که سخنان این کتاب را حفظ کند، آن را خوانده و به آن گوش فرا دهد» (مکاشفه ۱: ۳ و ۲۲:

۹) بنابراین ما باید آن را به شکل روحانی بفهمیم؛ یعنی به روشی آن را بفهمیم که ما را به خدا نزدیک کند، از آنچه ما را از آن برحذر می‌دارد دوری کرده و هر توصیه‌ای را که در آن است اجرا کنیم، از غضب او بی‌مناک باشیم، شبیه آسمانیان شویم و خداوند را مثل آن‌ها تسبیح گوئیم. نزدیک‌بودن حساب و کتاب را احساس، و توبه کنیم؛ توبه‌ای که موجب شادی آسمانیان می‌شود؛ توبه‌ای که حتی ما را با آن‌ها همراه کرده، در صفوف آنان قرار می‌دهد. این سفر را حفظ کنیم - یعنی یادآور گفته‌هایش شویم، حتی اگر آن را به‌طور کامل نفهمیم - تا هنگام رسیدن وقت آن‌ها متوجه

حالی که رؤیای یوحنا مدتی طولانی پس از اینکه که مریم (علیها السلام) عیسی را به دنیا آورد دیده شد؛ حتی این رؤیا پس از مبعوث شدن عیسی و پس از به اتمام رسیدن رسالتش و مرفوع شدن او بوده است؛ بنابراین رؤیای یوحنا از اموری غیبی سخن می‌گوید که در آینده اتفاق خواهد افتاد، و از مسائل تاریخی که اتفاق افتاده و به پایان رسیده است سخن نمی‌گوید؛ مانند آن کسی که می‌گوید «آن زن مریم (علیها السلام) است» و چنین تفسیر می‌کند.

نکات روشنی تقدیم شد که مسئله تفسیر آن زن به مریم (علیها السلام) را نفی می‌کند.

دوم: بیان معنای صحیح:

پیش از بیان معنای این متن در رؤیا، باید توجه داشته باشیم رؤیاها، کلمات خداوند هستند؛ در نتیجه رؤیا همانند قرآن، تورات و انجیل از به‌روز شدن و منطبق شدن بر مصداق‌های مختلف در زمان‌ها مختلف شبیه یکدیگر هستند؛ همانند احوالاتی که خورشید و ماه در آن در حال جریان هستند؛ از این‌رو وجودشان رمزگونه است و معنای متعددی دارند. خورشید و ماه در رؤیا می‌توانند به فرستاده و وصی، یا مادر و پدر جسمانی، یا مادر و پدر روحانی اشاره داشته باشند. همچنین گاهی امکان دارد شما کسی را در رؤیا ببینی که منظور، خود او نباشد، بلکه فقط نام او مدّ نظر باشد، و چه بسا شما شهری را ببینی که خود آن شهر مدنظر نباشد، بلکه منظور شهری باشد که در برخی خصوصیات یا شاید نامش با آن شهر تشابهاتی داشته باشد.

پس رؤیاها کلمات خداوند هستند و چه بسا نمادها، اشاره‌ها و حکمت الهی را آورده

پیام‌های شریفش گردیم، آن را اجرا کرده و نجات یابیم... سفر مکاشفه، سفری پیشگویانه در عهد جدید محسوب می‌شود...» (کشیش آنتونیوس فکری، مقدمه تفسیر سفر مکاشفه یوحنا (لاهوته))

بنابراین سفر مکاشفه به اعتقاد مسیحیان:

- از اتفاقات آینده خبر می‌دهد.

- باید مانند وصیت‌های الهی آن را حفظ کرد.

- نمادهای آن نامفهوم است و هرگاه وقتش فرا رسد آشکار و قابل فهم می‌شود.

در نتیجه: آن‌ها خبرها و نمادهایی مخصوص به همان کسی هستند که به وی اشاره دارند و صاحب این اخبار همان کسی است که مُهرهایش را باز کرده، به وقتش اسرارش را فاش می‌سازد؛ او همان تسلی دهنده (علیها السلام) است.

باشند؛ دقیقاً همانند وحی و سخن پیامبران و سخن خداوند در کتاب‌های فرستاده شده‌اش. حال که این نکته روشن شد می‌گوییم:

این زن در رؤیای یوحنا به‌طور نمادین به مادر امام مهدی در زمانی مشخص اشاره دارد. ایشان با خورشید، ماه و دوازده نفر دربرگرفته و احاطه شده است، یعنی چهارده تن؛ که همان محمد، علی، فاطمه و امامان از فرزندان فاطمه (علیها السلام) تا امام مهدی هستند و چهارده تن می‌شوند؛ و فرزندی که در رؤیا به دنیا می‌آورد، مهدی اول است که در وصیت فرستاده خدا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است. به این ترتیب عدد پانزده نفر در رؤیا به دست می‌آید، و شیطان‌های انسانی و جنی با نسل ایشان می‌جنگند؛ زیرا آن‌ها خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند.

اما اینکه این فرزند، فرزند مستقیم او نیست؛ پس اینکه او درد زایمان دارد و او را به دنیا می‌آورد چه معنایی دارد؟

پاسخ: این زن، پدر او یا همان اصل و ریشه‌ای را که مهدی اول از آن آمده، به دنیا آورده است.

و باید یادآوری شود: مانعی وجود ندارد که مصداق دیگری برای این زن در زمانی دیگر وجود داشته باشد؛^۱ از این جهت که او همان فرزندی را به دنیا آورده است که محور رؤیاست؛

۱- مسئله تعدد مصداق یک خبر غیبی مشخص، نکته‌ای است که کلیسا آن را پذیرفته و اشکالی بر آن نیست؛ به‌عنوان مثال: «درباره مصداق «پسری که عمانوئیل خوانده» و مادرش که به «عذرا» توصیف می‌شود نظرات مختلفی وجود دارد.

عده بسیاری معتقدند از این جهت که او نشانه‌ای برای آواز بوده، باید ابتدا به شخصیتی نزدیک اشاره کند که آواز بتواند آن را تشخیص بدهد. در رابطه با این نکته، چهار نظریه وجود دارد:

۱) بعضی از مفسرین معتقدند کلمه «عَلْمه» عذرا فقط بر یک نفر دلالت ندارد، بلکه اسم جنس است؛ در نتیجه «عمانوئیل» در این حالت نماد و اشاره‌ای خواهد بود برای مردم جدیدی که این خبر در آغاز دوران آن‌ها رخ می‌دهد؛ اما این تفسیر با آنچه در عهد جدید آمده است مطابقت ندارد و ارتباط بین این خبر و سایر اخبار مرتبط با مسیا از بین می‌برد.

به این ترتیب این زن، فاطمه (علیها السلام) است و آن پانزده نفر عبارت اند از: پدر، مادر و همسر ایشان و یازده امام از فرزندان و نیز رازی که در او به ودیعه گذاشته شده است، که همان مولود دوازدهمین از فرزندان بوده و همان محور رؤیاست.

- (بیست و چهار پیر در رؤیای یوحنا لاهوتی...)

پرسش ۶:

سید احمد الحسن در برخی از کتاب هایش، بیست و چهار پیر موجود در رؤیای یوحنا را به «دوازده امام و دوازده مهدی (علیهم السلام)» که در وصیت رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده اند

(۲) این خبری است که به یکی از دو زن اشاره می کند: همسر اشعیا یا همسر آحاز. در حالت اول مقصود از «عمانویل» همان «مهریر شلال حاش بز»، (اشعیا ۸: ۱-۴) و مادر او همسر اشعیاست که به «نبیه» وصف شده است (اشعیا ۸: ۳). کسی که اشعیا در آستانه ازدواج با او بود؛ یعنی در زمان این خبر غیبی او دوشیزه بود؛ صاحبان این نظریه آن را این گونه تأیید می کنند که فرزندان اشعیا نمادین بوده اند (ر.ک عبرانیان ۲: ۱۳ و اشعیا ۸: ۱۸). گروه دیگری می گویند منظور از «عذرا» یکی از همسران آحاز، و پسر مدنظر «حزقیا» است؛ اما این نظر موانع زیادی دارد؛ زیرا حزقیا حدود ۱۶ سال قبل از این پیش بینی متولد شده است (ر.ک دوم پادشاهان ۱۶: ۲ و ۱۸: ۲) و بدیهی است پیشگویی مربوط به واقعه ای نبوده که قبلاً اتفاق افتاده است، بلکه منظور واقعه ای بوده که در آینده اتفاق خواهد افتاد.

(۳) این خبر غیبی به آینده دور اشاره دارد به خصوص در پرتوی آنچه در انجیل متی (۱: ۲۳) درباره مریم عذرا و فرزندش که «عمانویل خوانده می شود، که تفسیر آن خدا با ماست»؛ زیرا او همان خدایی است که «در جسم ظاهر شد» (اول تیموتاؤس ۳: ۱۶) کسی که «الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است» (کولسیان ۲: ۹). جهت اطلاعات بیشتر در رابطه با این موضوع به فرهنگ و تفسیرهای دیگر کتاب مقدس واقع در پایگاه انبا تکلا هیمانوت مراجعه نمایید. با اینکه این تفسیر درباره وقوع خبر در آینده دور صحیح است، ولی از این مسئله چشم پوشی کرده است که این خبر نشانه ای برای آحاز بوده است.

(۴) این پیش بینی همانند بسیاری از خبرهای عهد قدیم، دو مصداق دارد و عمانویل و عذرا دو نماد هستند؛ عذرا در مصداق نزدیک اشاره به همسر اشعیا یا همسر آحاز و در مصداق دور اشاره به مریم عذرا دارد. عمانویل در مصداق نزدیک اشاره به «مهریر شلال حاش بز» یا «حزقیا» و در مصداق دور اشاره به یسوع خداوند دارد.

شکی نیست این پیش بینی در مصداق دور به ولادت «خداوند یسوع مسیح» از مریم عذرا تعلق دارد. (فرهنگ کتاب مقدس - شرح کلمه عمانویل)

تفسیر فرموده‌اند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود: این بیست‌و‌چهار پیر، برّه به صلیب کشیده شده‌ای را که در میان خودشان است خطاب قرار می‌دهند؛ این برّه کیست؟

پاسخ:

رؤیای یوحنا

در اصحاب چهارم:

(... ۲ فی الفور در روح شدم، و به‌ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت فردی نشسته بود. ۳ و آن فردِ نشسته، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین‌کمانی گرداگرد تخت قرار دارد که به زمرد شباهت دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست‌و‌چهار تخت قرار دارد؛ و بر آن تخت‌ها بیست‌و‌چهار پیر را نشسته دیدم، که جامه‌های سفید دربردارند، در حالی که بر سر ایشان تاج‌های زّین ۵ و از تخت، برق‌ها، رعد‌ها و صداها برمی‌آید...).

و در اصحاب پنجم:

(۱ و کتابی را بر دست راست تخت‌نشین دیدم، که از درون و بیرون مکتوب بوده و به هفت مُهر مختوم است ۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند: کیست مستحقِ اینکه این کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟ ۳ و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را بگشاید یا بر آن نظر کند. ۴ من به‌شدت می‌گریستم؛ زیرا هیچ‌کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، پیدا نشد. ۵ و یکی از آن پیران به من گفت، گریان مباح! اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید. ۶ و به‌ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح‌شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به‌تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس او آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت. ۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان، و بیست‌و‌چهار پیر به حضور برّه درافتادند؛ و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زّین پر از بخور دارند که دعا‌های مقدّسین است. ۹ و سرودی جدید می‌سُرایند و می‌گویند، تو مستحقِ گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی؛ زیرا که ذبح شدی و ما را برای خدا

به خون خود از هر قبیله، زبان، قوم و امت خریدی. ۱۰ و ما را برای خدایمان، پادشاهان و گه‌نه ساختی؛ پس بر زمین سلطنت خواهیم کرد. ۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛ ۱۲ که به آواز بلند دربارهٔ برهٔ ذبح‌شده می‌گویند: او مستحق است که قوت، دولت، حکمت، توانایی، اکرام، جلال و برکت یابد. ۱۳ و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست، و هر آنچه را در آن‌هاست، شنیدم که می‌گویند: تخت‌نشین و برهٔ را برکت، تکریم، جلال و توانایی باد تا ابد الابدین. ۱۴ و چهار حیوان گفتند، آمین! و آن بیست‌وچهار پیر برای زنده تا ابد الابدین به روی درافتادند و سجده نمودند).

در اصحاب چهاردهم:

(و دیدم که اینک، برهٔ، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی، صد و چهل‌وچهار هزار نفر هستند، که اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند...).

از این متون برای شما روشن می‌شود کسی که یک مرتبه به‌صورت نمادین به‌عنوان شیر، و مرتبهٔ دیگر به اینکه او برهٔ ذبح‌شده است به وی اشاره شده است، یکی از همان بیست‌وچهار پیر است؛ و آن کسی که بر تخت نشسته، همان کسی است که بر رؤیا تسلط دارد و در رؤیا روشن است که مقام این شخص از همه برتر و جایگاهش والاتر است؛ و همان طور که در رؤیا روشن است، این بیست‌وچهار پیر نشسته بر تخت‌ها، از جهت جایگاه، نزدیک‌ترین افراد موجود در رؤیا نسبت به آن شخصی هستند که بر تخت نشسته است.

بنابراین برهٔ ذبح‌شده از آن کسی که بر تخت نشسته، برتر نیست و از بیست‌وچهار پیر نیز برتر نیست؛ با اینکه ما در رؤیا می‌بینیم او همان کسی است که این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و مهرها را بگشاید. پس چطور فقط او این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و نه دیگران؛ در حالی که آنان از او نزدیک‌تر و برتر هستند؟!

در نتیجه باید برهٔ ذبح‌شده، به‌طور نمادین، به یکی از بیست‌وچهار پیر اشاره داشته باشد. اما اینکه آنان برای او (به سجده) درافتادند و با او سخن گفتند و... پس آنان (به سجده) درافتادند، این معنا را می‌رساند که آنان برای او زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی کردند و به نتیجه

و فرجام که همان پیاده شدن حاکمیت خداوند در زمینش است، ایمان داشتند.^۱

۱- به جهت بهره‌مند شدن بیشتر، متن زیر را از کتاب متشابهات امام احمدالحسن علیه السلام نقل می‌کنم:

پرسش ۸۹:

معنای این آیه چیست: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَايْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

پاسخ:

این رؤیایی بود که یوسف علیه السلام دید و به حقیقت پیوست، و معنایش این است که: خورشید و ماه، یعقوب علیه السلام و راحیل مادر یوسف، و یازده ستاره، برادران یوسف هستند. سجده‌گزاردن آن‌ها برای یوسف علیه السلام به این معنا بود که یوسف علیه السلام قبله آن‌هاست.

قبله، چیزی است که قصدش می‌شود و به‌سویش حج به‌جا آورده می‌شود، و این موضوع محقق شد و آن‌ها در نهایت، یوسف علیه السلام را قصد کردند و به‌سویش حج گزاردند و با او در مصر استقرار یافتند. نسل یعقوب علیه السلام در مصر باقی ماند تا اینکه موسی علیه السلام به بعثت رسید و آن‌ها را از مصر خارج نمود. این در خصوص زمان گذشته است و خبر کسانی است که پیش از شما بوده‌اند.

و اما در آنچه باقی مانده: خورشید، پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ماه، علی علیه السلام است. یازده ستاره نیز فاطمه، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، و حسن بن علی علیهم السلام هستند، و یوسف، امام مهدی علیه السلام است؛ و سجودشان برای او به این معناست که آن حضرت همان کسی است که قصد شده و همان قبله آن‌هاست که در پی رسیدن به آن هستند؛ سلام و صلوات خداوند بر همگی‌شان باد؛ و او، خاتم آن‌هاست. امام مهدی علیه السلام جاری‌کننده شریعت خداوند بر زمینش است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دین اسلام را آورده تا در نهایت امام مهدی علیه السلام آن را پیاده و جاری نماید؛ بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و ائمه علیهم السلام همگی زمینه‌ساز حکومت لا اله الا الله هستند که امام مهدی علیه السلام بر روی زمین برپا خواهد نمود. حتی آن حضرت علیه السلام در واقع، قبله تمام انبیا و فرستادگان است و همگی آن‌ها برای برافراشتن کلمه الله بسترسازی کرده و می‌کنند و امام مهدی علیه السلام همان کسی است که کلمه الله را برمی‌افزاید؛ پس آن حضرت از آنجا که جاری‌کننده شریعت الهی است، قبله آن‌ها به شمار می‌رود.

چنین گمان نشود که قبله همیشه برتر از کسی است که به آن رو می‌کند. پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به‌سوی قبله می‌رود و حال آنکه قطعاً برتر از آن بوده است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در معراج، او

اما این گفته شما: «در اینکه یکی از بیست و چهار پیر، همان کسی است که به صورت نمادین، به صورت بره و شیر توصیف شده است، اشکالی وجود دارد؛ پس چگونه خودش را خطاب قرار می‌دهد؟» این در حقیقت اشکالی محسوب نمی‌شود؛ به این دلیل که ما درباره رؤیا سخن می‌گوییم. اشکالی ندارد که یکی از آن پیرهای بیست و چهارگانه که از یک سو به صورت نمادین به بره، و از سوی دیگر به شیر توصیف شده است، مورد خطاب قرار گیرد... تا انتها؛ و اگر این اشکال صحیح می‌بود، قطعاً نقض رؤیا صحیح می‌شد؛ زیرا کسی که غالب شد و شایستگی بازگشایی کتاب را پیدا کرد، به شیر توصیف شده است، ولی در ادامه بیان شده است آن کسی که کتاب را گرفته، همان بره ذبح شده است:

(اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است غالب آمده تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید. ۶ و به‌ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت).

بنابراین عبارات بره ذبح شده و شیر، برای اشاره به کسی است که چیره شد و شایستگی این را داشت که کتاب را بگیرد و مهرهایش را بگشاید؛ و او یکی از بیست و چهار پیر است. در جایگاه غلبه که نیازمند نیرو، شجاعت و اخلاص است، با نماد شیر به او اشاره شده، و در جایگاه گرفتن مهرهایی که نیازمند قربانی شدن است،^۱ با نماد بره ایستاده به او اشاره

(قائم) (عليه السلام) و ائمه (عليهم السلام) را دیده و پیامبر خدا (ص) او را از میان آن‌ها تشخیص داده، و جمله‌ای با این مضمون می‌فرماید: «و قائم آن‌ها در میان آن‌ها بود و گویی چون اخترى درخشان بود.» و این از آن روست که نور آن حضرت تمام نقاط زمین را روشن خواهد کرد و سلطنت او بر تمام زمین حکمرانی خواهد آورد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ (و زمین به نور پروردگارش روشن شود) و طبق روایاتی که از معصومین (عليهم السلام) وارد شده است، پروردگار زمین، امام مهدی (عليه السلام) است.

امام احمد الحسن (عليه السلام)، متشابهات، جلد ۳

۱- برداشتن مهرها نیازمند قربانی شدن است و این نکته در متن، روشن است:

(۹... تو مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی؛ زیرا ذبح شدی و ما را برای خدا به خون خود خریدی...).

شده است که گویی آن بره ذبح شده است. هر دو شخصیت، به یک شخص اختصاص دارد^۱ و منافاتی بین این دو وجود ندارد؛ از این جهت که نیرومندبودن روح در نتیجه قربانی شدن، اخلاص و صبر بر مظلومیت و ستم‌دیدی است.

اما اینکه آن‌ها بره ذبح شده در رؤیا را به عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند، توسط این نکته که نشیننده بر تخت از دید آن‌ها همان خداوند متعال است باطل می‌شود؛ خداوند متعال بسیار بلندمرتبه‌تر از چنین نسبت‌هایی است!

و پوشیده نیست آنچه در این خصوص در تفسیر آنان آمده، در واقع محدودیت‌هایی

۱- اینکه در رؤیا نمادهای مختلفی وجود دارد و به یک شخص، از ابعاد مختلف اشاره می‌شود، موضوعی بوده که تقریباً مورد اتفاق همه است، و علمای مسیحی نیز به آن اعتقاد دارند؛ به‌عنوان مثال نمونه‌ای از سخن کشیش آنتونیوس فکری را در خصوص «اختلاف نمادها با وجود تفاوت در منظور و مقصود» نقل می‌کنم که در سفر رؤیا - صرف نظر از مصداق - به‌طور نمادین به یک شخصیت اشاره می‌کند:

۶) و به‌ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند).

پس نگاه کردم... و ناگهان بره‌ای دیدم = کشیش می‌گوید این همان شیر است... و نگاه کرد و بره‌ای را یافت. آیا او شیر است یا بره؟

۱) او در نیرومندی و فرمان‌روایی‌اش بر ما و همه مخلوقات چون شیر، ولی در تقدیم کردن خودش به‌عنوان قربانی برای به‌صلیب رفتن و بردوش کشیدن گناهان ما، بره است... .

۲) کسی که در پیشامدها تصرف می‌کند و مهرها را می‌گشاید یعنی بر حوادث احاطه دارد، مانند شیر بسیار قوی است. او ما را دوست دارد، تا جایی که مانند بره‌ای خونس را برای ما داد. بنابراین ترس برای چیست؟ زیرا حوادثی که در آینده رخ خواهد داد در دست کسی است که تا حد فداشدن همچون یک بره، ما را دوست دارد و مانند شیر بسیار قوی است؛ یعنی در دوست داشتن ما ضعیف نیست، بلکه همچون یک شیر قادر است از ما حمایت کند.

۳) در دست‌وپنجه نرم کردن با گناه و مرگ، مانند شیر بر صلیب بود و در فداشدن همچون بره... به‌عنوان نمادی برای قوت عمل مسیح بر صلیب، قربانگاه او چهار شاخ داشت که این شاخ‌ها نماد قوت و توانایی هستند. پس او به‌عنوان قربانی مانند یک بره است و در توانایی‌اش مانند شیر است.

...

۵) او مثل شیر پیروز شد؛ پس این حق را دارد که کتاب را بگشاید... بنابراین کسی که کتاب را گشوده، شایسته است پیروز شود... (کشیش آنتونیوس فکری - شرح کتاب مقدس - عهد جدید - تفسیر سفر: مکاشفه ۵)

برای خداوند سبحان و نقض الوهیت مطلق اوست. برای جزئیات بیشتر می‌توانید کتاب توحید را مطالعه نمایید.

اما از نظر ما، کسی که روی تخت نشسته، محمد ﷺ است و بیست‌و‌چهار پیر نیز گرداگرد ایشان نشسته‌اند، و اینان، خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند (امامان و مهدیون)؛ کسانی که رسول خدا ﷺ آن‌ها را در وصیت مقدس خود نام برده است.^۱

۱ - متن وصیت مقدس رسول خدا ﷺ به شرح زیر است:

اباعبدالله جعفر بن محمد صادق از پدرش امام باقر از پدرش سید العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین چنین نقل می‌کند: «... رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفتند به علی ﷺ فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتشان را به امیرالمؤمنین ﷺ املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای «علی» اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک‌وتعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر «حسن» که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم «حسین» پاک و شهید بسپارد؛ و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید؛ و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» باقر تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «جعفر» صادق بسپارد؛ و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش «موسی» کاظم واگذار کند؛ و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش «علی» رضا تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» ثقه تقی بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «علی» ناصح واگذار نماید؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «حسن» فاضل بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که نگهداشته‌شده از آل محمد ﷺ است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد: یک نامش مانند نام من، نام دیگری مثل نام پدر من است و آن عبدالله و «احمد» است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.» (غیبت طوسی، ص ۱۵۰ عربی و ۳۰۰ فارسی)

- (عدد وحش؟!...)

پرسش ۷:

عده‌ای سخن کشیش زکریا پطرس را نقل می‌کنند تا اشکالاتی را نسبت به فرستاده خداوند، محمد ﷺ بیان نمایند. او در سفر رؤیا اقدام به محاسبه ۶۶۶ کرده و جمله زیر را به دست آورده است: «شیطان از مکه خروج می‌کند.» و منظورش روشن است. سید احمد الحسن چه پاسخ می‌دهد؟

پاسخ:

این سخن شما که می‌گویید کسی محاسبه کرده که «شیطان از مکه خروج می‌کند» و این عدد با عدد دجال یا وحش در رؤیای یوحنا برابر است، سخنی باطل و بی‌ارزش است؛ چراکه این متن می‌گوید: عدد نام وحش با این عدد مساوی است. آیا جمله «شیطان از مکه خروج می‌کند» نام یک شخصیت است یا فقط مجموعه‌ای از کلمات است تا به محمد ﷺ فرستاده خداوند حمله شیطانی کوری صورت پذیرد؟! این نکته با چشم‌پوشی از این موضوع است که این محاسبه مورد ادعا دروغین است و صحیح نیست.

متن کامل به‌قرار است تا هر فرد با انصافی تدبّر کند و حقیقت را بشناسد:

۱) سپس بر شن‌های کنار دریا ایستادم. دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید که هفت سر و ده شاخ داشت، با ده تاج بر شاخ‌هایش و بر هر سرش، نامی کفرآمیز نوشته شده بود. ۲ آن وحش که من دیدم به پلنگ شبیه می‌ماند، اما پاهای خرس داشت و دهان شیر. ازدها قدرت و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. ۳ گویا یکی از سرهای آن وحش، زخمی مهلک برداشته بود؛ اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. ۴ ازدها را پرستش کردند؛ زیرا به آن وحش، اقتدار بخشیده بود. و نیز آن وحش را پرستش می‌کردند: کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟ ۵ به وحش دهانی داده شد تا سخنان نخوت‌بار و کفرآمیز بگوید و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار برد. ۶ پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او و آنان که در آسمان زندگی می‌کنند، إهانت

کرد. ۷ به او اجازه داده شد با مقدّسان بجنگد و بر آن‌ها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. ۸ همه ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید. همه آن کسانی که نامشان از بدو آفرینش جهان در دفتر حیات نیامده بود؛ همان دفتری که از آن آن بره ذبح شده است. ۹ آن که گوش دارد بشنود: ۱۰ اگر کسی می‌باید به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت. اگر کسی می‌باید با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد؛ و این، پایداری شکیب‌آمیز مقدّسان و ایمان آنان را می‌طلبد. ۱۱ آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. او همچون بره، دو شاخ داشت؛ ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. ۱۲ با تمام اقتدار وحش اول و به نام او عمل می‌کرد و زمین و ساکنانش را به نیایش وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود وامی‌داشت. ۱۳ آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد ۱۴ ساکنان زمین را بفریفت، آن‌هم به سبب آیاتی که اجازه داشت به نام آن وحش به ظهور آورد؛ و به آن‌ها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. ۱۵ به او قدرت داده شد که جانی در تمثال آن وحش پدّم، تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب کشتن همه آن کسانی را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. ۱۶ همچنین همه کسان را از خُرد و بزرگ، دارا و ندار، و غلام و آزاد، واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. ۱۷ تا هیچ‌کس نتواند بدون آن علامت یا نام آن وحش یا شماره نام او، چیزی بخُرد یا بفروشد. ۱۸ در اینجا حکمت است؛ پس هرکه فهم دارد، عدد وحش را بشمارد؛ زیرا که عدد انسان است و عددش ۶۶۶ است). (رؤیای یوحنا، اصحاح ۱۳)

در این عدد اختلاف نظر هست؛ زیرا دو نسخه وجود دارد که در یکی از آن‌ها عدد «۶۶۶» و در دیگری «۶۱۶» است؛^۱ بنابراین برای فرد باانصاف و کسی که حق جوست، به روشنی

۱- دانشمندان در دانشگاه آکسفورد توانستند با استفاده از ابزارهای پیشرفته تصویربرداری بخش‌هایی از قدیمی‌ترین نوشتارهای خطی کتاب رؤیای یوحنا را بخوانند؛ یعنی پاپیروس ۱۱۵ (p115) که در اوکسیرینخوس «بهنسا» (از شهرهای باستانی مصر) کشف شده است. این قطعه به نیمه قرن سوم بازمی‌گردد و شماره وحش در آن «۶۱۶» »

مشخص می‌شود این راه، راه کسی است که به محمد ﷺ فرستاده خدا حمله می‌کند، و جز خواستار دشنام و ناسزا نیست؛ که ما از چنین روشی اکراه داریم! خدا شما را توفیق دهد! به‌علاوه به‌روشنی مشخص است که این شخص راه شیطان را می‌پیماید. آنان را از میوه‌هایشان بشناسید. دشنام، ناسزا و الفاظ رکیک، میوه‌های آن‌هاست. از این‌ها، آنان را بشناسید؛ و بدانید آن‌ها شیطان‌هایی هستند که شیطان‌ها، آنان را برمی‌انگیزند و از سوی شیطان سخن می‌گویند.

همه باید توجه داشته باشند کارهای وهابی‌ها شامل عده‌ای از اعراب شبه‌جزیره و پیروانشان - نباید به حضرت محمد ﷺ نسبت داده شود و چنین نسبت‌دادنی از انصاف به‌دور است؛ با وجود اینکه قرآن، آنان و کارهای جنایت‌کارانه‌شان را مذمت نموده است! کسی که اعمال وهابی‌ها را به محمد ﷺ و اسلام نسبت می‌دهد، در نتیجه به‌طریق اولی همه کارهای گنجانین و نظایرش را به حضرت عیسی (علیه السلام)، مسیحیت، تورات و انجیل نسبت می‌دهد؛ یا دست‌کم جنایات کلیسا در قرون گذشته را به حضرت عیسی (علیه السلام) نسبت می‌دهد؛ جنایاتی مثل کشتار، شکنجه و زنده‌سوزاندن کسانی که با آنان مخالفت می‌کردند، تحت نام‌های کفر، بدعت‌گذار، جنگ با مسیحیت و کلیسا و کارهایی که از جنایات زشت وهابی‌ها کمتر نیست.

۱۵۸ c) است؛ با استفاده «۱» به جای «ع» همان طور که در بسیاری از نوشتارهای خطی است. دیوید پارکر استاد نقد متون پالتوگرافی (علم خواندن خطوط باستانی) عهد جدید در دانشگاه بیرمنگام معتقد است شماره ۶۱۶ شماره اصلی است؛ با اینکه شماره ۶۶۶ برای به‌خاطر سپردن راحت‌تر است؛ و می‌گوید: «دانشمندان، این موضوع را بسیار مورد بحث قرار دادند و اختلافاتی وجود دارد. آنچه اکنون آشکار شده این است که ۶۱۶ شماره اصلی وحش است و این، گزینه برتر است؛ زیرا قدمت این نوشتار خطی تقریباً صد سال پیش از نسخه‌های دیگری است.»

- (تأویل رؤیا...)

پرسش ۸:

در خواب دیدم بر سر خود روغن زیتون می‌زنم و گفتم زیاده‌روی کردم، سپس دوباره روغن زدم و گفتم روغن زیتون ضرر ندارد، بلکه مفید است؟

علی‌المهدی / دانشجو - سوریه

پاسخ:

مو به معنای افکار انسان است و روغن زیتون یعنی علمی که این افکار را به صورت صحیح، مرتب و منظم می‌کند و آن را در راه صحیح و مستقیم قرار می‌دهد. خداوند به تو توفیق دهد و تو و همه مردان و زنان مؤمن را استوار بدارد. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مجموعهٔ دوم پرسش‌ها

پرسش ۹:

کسی که ماجرای صلیب و فداشدن را در سخنان علمای ادیان مطالعه کند آشفتگی و سردرگمی را به‌وضوح در سخن آن‌ها می‌بیند. آیا امکان دارد شما با توجه به متونی که به آن‌ها معتقد هستید سخن نهایی را در این خصوص بیان کنید؟
و تفسیر این روایت چیست؟ به ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش قیام می‌کند. او به امر بزرگی برمی‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان برمی‌خیزد.»

بوعلی / دبلوم - کویت

- (آشکارکردن راز: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟
فرمود: به این دلیل که پس از مردنش قیام می‌کند...)

پاسخ:

به ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش قیام می‌کند. او به امر بزرگی برمی‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان برمی‌خیزد.» (غیبت طوسی)
شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید:

«و اما از آنچه اخبار، روایت کرده‌اند چنین برمی‌آید که صاحب‌الزمان می‌میرد، سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود، سپس زندگی می‌کند؛ مانند این روایت: فضل بن شاذان از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم حضرمی از ابوسعید خراسانی روایت می‌کند: به ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: به چه دلیلی قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی برمی‌خیزد؛ به

دستور خداوند سبحان برمی‌خیزد.»

محمد بن عبدالله حمیری از پدرش از یعقوب بن زید از علی بن حکم از حماد بن عثمان از ابوبصیر نقل می‌کند: از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرماید: «مَثَل امر ما در کتاب خداوند، مَثَل صاحب الاغ است که خداوند او را صد سال میراند و سپس او را برانگیخت.» و از او از پدرش از جعفر بن محمد کوفی از اسحاق بن محمد از قاسم بن ربیع از علی بن خطاب از مؤذن مسجد احمر روایت می‌کند: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا در کتاب خداوند مثالی برای قائم (علیه السلام) وجود دارد؟ ایشان فرمود: «بله. آیه صاحب الاغ که خداوند او را صد سال میراند و سپس او را برانگیخت.»

فضل بن شاذان از ابن ابی‌نجران از محمد بن فضیل از حماد بن عبدالکریم روایت می‌کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی قائم قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه چنین می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است.»

سپس شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند توضیحی می‌دهد و می‌گوید:

«توجیه این اخبار و مشابه‌های آن، این است که بگوییم: از او به مردن یاد می‌شود، و بیشتر مردم معتقد می‌شوند استخوان‌هایش پوسیده شده است؛ سپس خداوند همان طور که صاحب الاغ را پس از مرگ حقیقی‌اش آشکار نمود، او را آشکار می‌کند؛ این توجیهی نزدیک در تأویل این اخبار است. باید به این نکته نیز توجه داشت که به اخبار آحادی که در برابر آنچه عقل به آن دلالت می‌کند، و اعتبار صحیح مطرح می‌کند، و توسط اخبار متواتری که پیش‌تر تقدیم کردیم، علمی نمی‌آورند، مراجعه نمی‌شود؛ بلکه واجب است در این خصوص توقف کنیم و به آنچه مشخص و معلوم است تمسک جوئیم، و ما این اخبار را فقط پس از پذیرفتن صحیح‌بودنشان تأویل نمودیم؛ به همان صورتی که در خصوص نظایر آن‌ها انجام می‌دهیم، و این اخبار با مخالف‌هایش در تعارض است.»^۱

شیخ طوسی از ظاهر این احادیث و نظایرشان که در زمان خودش روایت می‌شدند چنین

می‌فهمد که شخصی وجود دارد که به دنیا وارد شده، سپس کشته شده، و از آن خارج می‌شود، سپس به آن بازمی‌گردد؛ به‌طوری که خداوند بار دیگر او را در این دنیا زنده می‌کند، و او قائم آل محمد خواهد بود (مهدی، نجات‌دهنده، رهایی‌بخش).

شیخ طوسی رحمته‌الله در مقدمه روایات می‌گوید: «و اما آنچه از اخباری که بیان می‌کنند صاحب‌الزمان می‌میرد سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود سپس زندگی می‌کند...» و از آنجا که شیخ طوسی، قائم منظور در این اخبار را امام مهدی، محمد بن الحسن علیه‌السلام فهمیده و از آنجا که ایشان بین ظاهر روایات و بقیه احادیث فهم سازگاری نداشته است، یک بار به تأویل پناه برده و بار دیگر به اینکه این اخبار، آحاد است و از آن‌ها یقین حاصل نمی‌شود، و در نهایت در معنای آن‌ها توقف کرده است!

خداوند در همه احوال به ایشان خیر دهد؛ ولی تأویل او صحیح نیست و به‌هیچ‌وجه متون پیشین، امکان پذیرفتن آن را فراهم نمی‌کند. چگونه قیام و برخاستن قائم پس از مرگ، صرفاً به معنای آشکارشدنش پس از مردن یادش است؟ در حالی که مثال خداوند برای او در قرآن، صاحب‌الاعی است که خداوند مردنش را ذکر نموده و پس از مرگش، آشکارا زنده می‌شود.

﴿أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَأَنْظَرُ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظَرُ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظَرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

(یا مانند آن‌کس که به یک آبادی رسید؛ روستایی که سقف بناهایش فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟ خداوند او را به مدت صد سال میراند، آنگاه زنده‌اش کرد و گفت: چه مدت در اینجا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. گفت: نه! صد سال است که در اینجا بوده‌ای. به طعام و آبت بنگر که تغییر نکرده است، و به

الاغت بنگر. می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم. بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون (قدرت خدا) بر او آشکار شد، گفت: (حال) می‌دانم که خدا بر هر کاری تواناست).

با توجه به سخن شیخ طوسی که تصریح کرده است (و بیشتر مردم معتقدند که استخوان‌هایش پوسیده است) اکنون، چه کسانی معتقدند امام مهدی، محمد بن الحسن، در زمان ظهور مُرده است؟! شیعه اعتقاد به زنده‌بودن ایشان دارند و اهل سنت اصلاً اعتقادی به وجود ایشان ندارند؛ پس چگونه به مردن ایشان اعتقاد داشته باشند؟!

فهم صحیح احادیثی که پیش‌تر گفته شد، آن‌هم به‌گونه‌ای که با روایات ایشان (علیه السلام) در تعارض نباشد، چنین خواهد بود که مهدی قائمی که ظهور می‌کند به مردم می‌گوید: او خودش همان شخص شبیهی است که به صلیب کشیده شده است؛ و برخی از مردم، چنین چیزی را عاقلانه نمی‌دانند. در نتیجه می‌گویند شبیه، به صلیب کشیده شده و روی صلیب مرده و روزگاران طولانی پیشین، کارش به پایان رسیده است. «وقتی قائم قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است استخوان‌هایش پوسیده است.» به وقت سخن ایشان دقت کن «وقتی قیام کند» و پیش از این هنگام نیست، یعنی: وقتی قیام کند، به آن‌ها چیزی می‌گوید که در پاسخ به او می‌گویند: «چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است.»

حال ما می‌گوییم تا هنگامی که امکان جمع ظاهر احادیث با روایات ایشان (علیه السلام) امکان‌پذیر است، چرا به سمت تأویل یا ردّ احادیث برویم؟! مخصوصاً اگر روایات و متون دیگری را بباییم که بر این فهم ظاهری تصریح می‌کنند؛ این روایات به‌زودی بیان خواهند شد.

در حقیقت هیچ انگیزه و دلیل برتری وجود ندارد که این احادیث را از ظاهرشان و معنای اشاره‌شده در آن‌ها، بازگرداند؛ و آن معنا این است که قائم، ویژگی خاصی دارد؛ به این دنیا فرود می‌آید و پیش از متولدشدن کشته می‌شود و دوباره به آن وارد می‌گردد و او همان قائم (مهدی، منجی یا رهایی‌بخش) است.

این مسئله و بیان آن، مشابه رمز سزی یا کلمه عبور است. این دلیلی برای دعوت قائم به سوی خودش است. متون موجود، مانند وجودداشتن اعداد و حروفی هستند که در دسترس همگان قرار دارند، ولی برای چه کسی جز صاحبش این امکان وجود دارد کلمه عبور صحیح را از آن استخراج نماید؟! هیچ کسی جز او به رمز نمی رسد؛ چراکه سخنان آنان از احتمالات و تخمین هایی آکنده از تناقضات، فراتر نمی رود؛ نه بیشتر و نه کمتر. اما قائم این رمز یا کلمه عبور را می آورد و به وسیله آن، راز را می گشاید تا کسی که خواهان شناخت است به سادگی و روشنی و وضوح او را بشناسد.

- (آشکار کردن راز: چه کسی به صلیب کشیده شد...؟)

مسئله صلیب و شبیه [شبیه عیسی] را در متشابهات جلد چهارم بیان کردم؛ ولی اشکالی ندارد آن را در اینجا به شکل دیگری بیان نمایم.

اول: در قرآن:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّلِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

بنابراین بر اساس قرآن، عیسی علیه السلام کشته و مصلوب نشد؛ بلکه شخصی وجود دارد که شبیه او بوده و مصلوب شده است؛ به علاوه آیه فوق الذکر به پرسش مهمی پاسخ می دهد که عبارت است از: آیا کسی وجود دارد که از راز داستان به صلیب کشیدن و اتفاقاتی که بر آن رفته است، آگاهی داشته باشد؟

پاسخ به این پرسش، حدس و گمان‌های مردم و مخصوصاً کسانی را که ادعای اسلام دارند بی‌ارزش می‌سازد. پاسخ از قرآن، به این قرار است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾^۱ (آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند).

بنابراین این ماجرا، داستانی است که آگاه‌بودن از آن منحصر به خداوند سبحان و کسانی است که متصل به خداوند هستند؛ یعنی حجت‌های او بر خلقش؛ به این دلیل که او سبحان و متعال هرگاه بخواهد آنان را آگاه می‌کند و حقایق مخفی و غیب را به آنان می‌شناساند. همان‌طور که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۲ (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ‌کس آشکار نمی‌سازد * مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آن‌ها پیام‌های پروردگارشان را رسانده‌اند و خدا به آنچه نزد آن‌هاست احاطه دارد و همه‌چیز را به عدد، شماره کرده است).

آیه روشن است؛ اینکه غیبی را که خداوند می‌داند، پاره‌ای از آن را برای فرستادگانش آشکار می‌کند و همه خلفای خداوند در زمینش، فرستادگان خداوند سبحان به‌سوی خلقش هستند؛ چه پیامبران و فرستادگان، پیش از محمد ﷺ بوده باشند، یا محمد ﷺ، یا امامان پس از او ﷺ باشند؛ بنابراین همگی آن‌ها شامل کسانی هستند که خداوند آنان را از آنچه از غیب بخواهد آگاه می‌گرداند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾^۳ (آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان است می‌داند و به علم او جز آنچه

۱ - نساء: ۱۵۷.

۲ - جن: ۲۶ تا ۲۸.

۳ - بقره: ۲۵۵.

خود بخواهد احاطه نتواند یافت؛ آنچه پیش روی آنان است چیزی نیست که با دست‌هایشان به آن دسترسی پیدا کنند و آنچه پشت سرشان است چیزی نیست که پشت سرشان اتفاق افتاده باشد؛ وگرنه خداوند سبحان به این دانش متمایز نمی‌گرداند؛ بلکه منظور از آنچه پیش روی آنان است، آینده و آنچه پشت سرشان است، اتفاقات گذشته است. پس منظور از این سخن خداوند متعال: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ (آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان است می‌داند) این است که او علم غیبی می‌داند که مردم از اتفاقات آینده و گذشته نمی‌دانند. با کامل شدن آیه، منظور بیشتر مشخص می‌شود؛ با این سخن: ﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ (و به علم او احاطه نتواند یافت)؛ یعنی از علم غیبی که در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان قرار دارد خبر ندارند. سپس خداوند متعال بیان کرده است بعضی از علم غیب را به کسانی از خلقش که بخواهد تعلیم می‌دهد؛ البته آگاهی از آنچه خداوند بخواهد. ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (جز به آنچه بخواهد).

نتیجه مطالب ارائه‌شده:

قرآن بیان می‌کند کسی که کشته و به صلیب کشیده شده است عیسی نیست: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

شناسایی شخص مصلوب و آنچه به شبیه‌شدن او به عیسی مربوط است و اینکه آن حادثه چگونه اتفاق افتاده است، مردم (نه یهود، نه نصارا، نه مسلمانان و نه دیگران) نمی‌دانستند^۱ و کسانی که در آن وارد شدند به جهل و نادانی گرفتار شدند؛ نه بیشتر و نه

۱ - دو نمونه از گفته‌های علمای مسلمان شیعه و سنی را به‌عنوان نمونه‌ای از این اختلاف‌ها نقل می‌کنیم:

- از اهل سنت:

طبری در تفسیر خود می‌گوید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ

شُبَّه لَّهُمْ وَ إِنْ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٦٧﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

منظور خداوند جلّ ثنائه به این سخن آن‌هاست: ﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾ (ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم) سپس خداوند این سخن آن‌ها را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ﴾ (آنان او را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) یعنی آنان عیسی را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد.

«.... تأویل گران در صفت تشبیهی که در قضیه عیسی برای یهودیان شبهه شد دچار اختلاف هستند؛ برخی از آنان می‌گویند: وقتی یهود به او و یارانش إحاطه پیدا کردند آن‌ها را دوره کردند، در حالی که نتوانستند شخص عیسی را به طور مشخص بشناسند؛ و این به آن دلیل بود که همگی آنان به شکل عیسی دگرگون شدند. این موضوع برای آنان که خواستار قتل عیسی بودند باعث ایجاد اشکال شد. عیسی غیر از آنان بود و یکی از کسانی که در خانه و با عیسی بود به طرف آنان بیرون رفت. آن‌ها او را کشتند در حالی که فکر می‌کردند او عیسی است.... و دیگران گفتند: عیسی از کسانی که در خانه بودند خواست شباهتش بر برخی از آنان بیفتد. یکی از آنان پیش‌قدم شد و شباهت عیسی بر او افتاد. پس آن مرد گشته و عیسی بن مریم (علیه السلام) بالا برده شد.» (جامع البیان فی تفسیر القرآن - طبری، متوفی ۵۳۱هـ)

- از شیعه:

شیخ طوسی در تفسیر البیان می‌گوید: «سخن خداوند متعال: ﴿وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ وَ إِنْ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٨﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند * بلکه خداوند او را بالا برد و خداوند شکست‌ناپذیر حکیم است). معنای آن: این آیه به قبل از خود و تقدیر آن عطف شده است. به دلیل نقض میثاق و کفر ایشان به آیات خداوند و کشتن ناحق انبیا، و این سخنشان که گفتند قلب‌های ما بسته شده و نیز گفتند ما مسیح عیسی پسر مریم، رسول خدا را کشتیم، عذابی بر آنان نازل کردیم و عقوبت را بر آنان واجب ساختیم؛ زیرا این سخن آن‌ها که مسیح، عیسی بن مریم را به طور یقین کشته‌اند، در حالی که او را نکشته بودند، کفر است؛ زیرا این کار، جرئت و جسارت علیه خداوند با کشتن انبیای او و کسی است که معجزات، دلیل راستگویی‌اش بوده است. سپس خداوند سخن آن‌ها را (که گفتند ما او را کشتیم) تکذیب کرده و

می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد). در چگونگی تشبیهی که در خصوص مسئله عیسی برای یهود به وجود آمد دچار اختلاف نظر شدند. وهب بن منبه می‌گوید: عیسی و هفده نفر از حواریون داخل خانه‌ای شدند. آن‌ها را احاطه کردند و زمانی که داخل شدند خداوند همگی آنان را به شکل عیسی درآورد. آن‌ها گفتند ما را سحر کرده‌اید؛ یا عیسی برای ما آشکار شود یا همه شما را می‌کشیم. عیسی به اصحابش گفت: چه کسی از شما امروز جان خود را به بهشت می‌فروشد؟ یکی از آنان گفت: من. پس او به سمت آنان خارج شد و گفت من عیسی هستم. در حالی که خداوند او را به شکل عیسی درآورده بود؛ بنابراین او را گرفته، به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. از این جهت امر بر آنان مشتبه شد و گمان می‌کردند عیسی را کشته‌اند و مسیحیان نیز همانند آن‌ها گمان کردند او عیسی است؛ در حالی که خداوند عیسی را در همان روز بالا برد. قتاده، سدی، ابن اسحاق، مجاهد و ابن جریر نیز همین سخن را گفته‌اند؛ اگرچه در تعداد حواریون اختلاف دارند؛ از میان آن‌ها تنها وهب این را گفته که همه آنان شبیه عیسی شدند، و باقی افراد می‌گویند یک نفر شبیه عیسی شد و عیسی از میان آنان بالا رفت. ابن اسحاق می‌گوید: کسی که شبیه عیسی شد «سرجس» نام داشت و یکی از حواریون بود. گفته می‌شود کسی که عیسی را به آن‌ها نشان داد یکی از حواریون بود و سی درهم بابت این کار گرفت و وی منافق بود؛ سپس پشیمان شد و خود را دار زده، خودکشی کرد، و اسم او «بودس زکریا بوطا» بود و او در بین مسیحیان ملعون است. بعضی از مسیحیان می‌گویند: بودس زکریا بوطا کسی است که بر آنان مشتبه شد و او را به صلیب کشیدند در حالی که می‌گفت: من صاحب شما نیستم، من همانم که شما را به او راهنمایی کردم. طبری می‌گوید: سخن ابن منبه قوی‌تر است و اینکه همگی هفده نفر شبیه عیسی شدند؛ زیرا اگر یکی از آنان با سخن عیسی که کدامیک از شما شبیه من می‌شود تا بهشت برای او باشد، شبیه عیسی می‌شد سپس می‌دیدند عیسی از بین آنان بالا برده شد، امر بر آنان مشتبه نمی‌شد و در آن دچار اختلاف نمی‌شدند؛ اگرچه جایز است امر بر دشمنان یهودی‌شان که او را نمی‌شناختند مشتبه شود؛ اما اگر همگی شبیه او شوند همه با چهره عیسی دیده می‌شوند و زمانی که یکی از آنان کشته شود امر بر آنان مشتبه می‌شد. این مطلبی که او بیان کرده تا حدودی صحیح است. جبائی می‌گوید: مشتبه شدن مسئله در این است که رؤسای یهود کسی را گرفتند و کشتند، در مکان بلندی به صلیب کشیدند، و هیچ کدام نتوانستند به او نزدیک شوند؛ زیرا هیئت او تغییر کرد و چهره‌اش بیگانه شد؛ و گفتند عیسی را کشتیم تا عوام را به توهم بیندازند؛ زیرا آن‌ها خانه‌ای را که عیسی در آن بود محاصره کرده بودند، اما وقتی داخل آن شدند عیسی از بین آن‌ها بالا رفته بود و می‌ترسیدند این موضوع سبب ایمان یهود به او شود؛ پس چنین کردند. کسانی که دچار اختلاف شدند بقیه یهود بودند، نه آنهایی که انسانی را به صلیب کشیدند. اگر کسی اشکال کند: آیا ممکن است خداوند چهره زید را بر عمر القا کند، به گونه‌ای که شخص بیننده نتواند بین آن دو آن‌گونه که قبل از شبیه شدن می‌توانست تشخیص دهد- فرق بگذارد؟ جواب آن چنین است که: بی‌هیچ اختلافی انجام این کار برای خدا امکان دارد و جایز است که برای آزمایش شدیدتر ما و تکلیف بیشتر، چنین

کاری انجام دهد، اگرچه خلاف معمول است؛ جایز است به‌عنوان معجزه یا کرامت برای بعضی از اولیای صالحین یا امامان معصوم علیهم‌السلام چنین کند. معتزله چنین چیزی را جز به دست انبیا یا در زمان آن‌ها جایز نمی‌دانند چون خرق عادت از آن‌ها جز به دست او نیست. نظری وجود دارد که طبق آن اصحاب عیسی علیه‌السلام از نزد او متفرق شدند و غیر از او و کسی که شبیه او شد باقی نماند و به این ترتیب امر بر مسیحیان مشتبه شد. اگر کسی اعتراض کند: چگونه ممکن است عده زیادی از چیزی خبر دهند که خلاف واقع باشد در حالی که ما می‌دانیم تعداد یهود و مسیحیان زیاد بوده است و این جمعیت بسیار خبر داده‌اند که عیسی به صلیب رفت و کشته شده است، پس چگونه ممکن است همه آن‌ها دروغ‌گو باشند؟ و اگر چنین چیزی جایز باشد ما به هیچ خبری اطمینان پیدا نمی‌کنیم و این مسئله به سخن سمنیه منجر می‌شود! می‌گوییم: آن قوم دچار شبهه شدند، چون یهود، عیسی را نمی‌شناختند و تنها خبر دادند آن‌ها یک نفر را کشته‌اند، و به آن‌ها گفته شد او عیسی بوده است؛ پس آن‌ها در این مسئله صادق هستند، هرچند شخص کشته‌شده عیسی نبود. و برای مسیحیان این مسئله مشتبه شد، زیرا چهره مسیح بر شخص دیگری واقع شد و زمانی که شخصی با چهره مسیح را دیدند که به قتل رسیده، گمان کردند او عیسی است؛ بنابراین هیچ‌یک از این دو گروه به واقعیت آنچه گمان می‌کردند به آن‌ها خبر داده‌اند خبر داده نشدند. پس در هر صورت این موضوع موجب باطل شدن اخبار نمی‌شود.

سخن خداوند **﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾** (آنان که درباره او اختلاف می‌کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند)، منظور کسانی هستند که به نیت کشتن عیسی، او و اصحابش را محاصره کردند؛ زیرا آن‌ها تعداد افراد داخل خانه را می‌دانستند و هنگامی که داخل شدند متوجه شدند یکی از آن‌ها در خانه نیست و این موجب مشتبه شدن امر عیسی بر آن‌ها شد و آن‌ها شخصی را به قتل رساندند، در حالی که در امر عیسی شک داشتند. این نظر کسانی است که می‌گویند یاران عیسی زمانی که یهود بر آن‌ها وارد شد متفرق نشده بودند؛ اما کسانی که می‌گویند آن‌ها از اطراف وی متفرق شدند معتقدند اختلاف آن‌ها در این بود که آیا عیسی در بین افراد داخل خانه بود یا در میان کسانی بود که خارج شده بودند. پس امر بر آن‌ها مشتبه شد. زجاج می‌گوید: اختلاف مسیحیان در این است که بعضی ادعا می‌کنند عیسی کشته نشد و بعضی می‌گویند کشته شد؛ بنابراین خداوند همه را تکذیب می‌کند. سخن خداوند: **﴿إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾** (مگر پیروی از گمان) استثناء منقطع است و تقدیر آن چنین است که آن‌ها به کسی که کشته شد علم نداشتند، اما گمان کردند او عیسی است، در حالی که عیسی نبود. و این سخن خداوند: **﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾** (و او را به یقین نکشته بودند) یعنی آن‌ها ظن خود را نکشتند؛ ظنی که از آن پیروی کردند همان مقتولی است که او را نکشتند؛ در حالی که به یقین فکر می‌کردند او عیسی بوده است و غیر او نیست؛ اما آن‌ها دچار گمان و شبهه بودند؛ همان طور که انسان زمانی که درباره چیزی از روی ظن و گمان و نه یقین صحبت می‌کند چنین می‌گوید: این را از روی علم و آگاهی نگفتم و از روی یقین او را نکشتم؛ در نتیجه ضمیر

کمتر: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾ (هرآینه آنان که درباره او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند).

خداوند، غیب و اتفاقات آینده و گذشته را می داند و خلفای خودش در زمینش را به برخی از آن آگاه می نماید.

بنابراین حادثه به صلیب کشیدن و مسائل مربوط به آن، رازی است؛ نه فقط برای مسلمانان، بلکه حتی برای مسیحیان - که در این باره سخن خواهیم گفت - و رسیدن به حقیقت این راز جز برای کسی که خداوند او را آگاه نماید آسان نیست، و این چیزی است که مختص حجت های خداوند است. در نتیجه دستیابی آسان و راحت به این راز، دلالت بر حجت کسی دارد که آن را بیان کرده؛ چرا که او، کلمه رمز یا کلمه عبوری را آورده، که کسی آن را نیاورده است، مگر آن کس که به خداوند سبحان متصل باشد.

«ه» در «قتلوه» به ظن برمی گردد. ابن عباس و جویبر می گویند: آن ها ظن و گمان خود را به طور یقین نکشتند. زجاج از قوم آن ها حکایت می کند که «ه» به عیسی (علیه السلام) بازمی گردد و خداوند کشته شدن را از روی تحقیق و یقین از عیسی نفی می کند. سدی می گوید: او را با این یقین که آن شخص همان عیسی است نکشتند. سخن خداوند: ﴿يَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ (بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد) یعنی خدا مسیح را به سوی خود بالا برد و او را نکشتند و به صلیب نکشیدند؛ اما خداوند او را بالا برد و از کافران پاک ساخت. سخن خداوند: ﴿كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (خداوند شکست ناپذیر حکیم است) یعنی خداوند همیشه شکست ناپذیر بوده است و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ همان طور که از کسانی که در اثر ظلمشان گرفتار صاعقه شدند انتقام گرفت، و همان طور که کسی را که نقض عهد کرد و کاری را که خداوند حکایت کرده، انجام داده بود لعن کرد. او در کارها، تدبیرها و اداره خلقتش، در قضای خود حکیم است، و ای پرسش گرها بترسید از محمد که کتابی از آسمان بر شما نازل کند که عقوبت او برای شما خواهد بود، همان گونه که بر پیشینیان شما - که کار شما را انجام دادند و فرستادگان مرا تکذیب کردند و بر اولیای من دروغ بستند نازل شد. ابن عباس نیز همین سخن را گفته است. سخن خداوند: ﴿يَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ﴾ (بلکه خداوند او را بالا برد). «(تبیان - شیخ طوسی: ج ۳ ص ۳۸۲ تا ۳۸۵)

از آنچه نقل کردیم مشخص می شود این مسئله و امور مربوط به آن و تعیین شخص مصلوب، علمی است که فقط به خداوند سبحان و کسی که با او در ارتباط است اختصاص دارد!

دوم: در انجیل:

۱- عیسی درخواست می‌کند به صلیب کشیده نشود و شخص مصلوب نباشد.
(... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین افتاد و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این جام را از من بگذران...)^۱
(... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدر پدران، هرچیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...)^۲
(... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شد، به زانو درآمد و دعا کرد ۴۲ و گفت: ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان...)^۳
و چگونه خداوند درخواست و دعا و توسل عیسی را برای به‌صلیب‌کشیده‌نشدن و بازداشته‌شدن صلیب از او، رد می‌کند؟! آیا عیسی این شایستگی را ندارد که دعایش اجابت شود؟! یا خداوند جایگزینی به‌جای عیسی (علیه السلام) ندارد که به‌عنوان مثال به صلیب کشیده شود؟!
به‌علاوه، اینکه مسیحیان اعتقاد دارند عیسی (علیه السلام) خودش، لاهوت مطلق است؛ در نتیجه آن‌ها باید برای درخواست پیشین عیسی (علیه السلام) دلیلی بیاورند؛ دلیلی که آن‌ها را وارد تناقضی نکند و لاهوت مطلق بودن او را نفی نکند؛ همان‌طور که درباره عیسی (علیه السلام) به این مسئله اعتقاد دارند؛ و این خواسته‌ای دست‌نیافتنی است! اگر بگویند: او به این جهت درخواست بازداشته‌شدن از به‌صلیب‌رفتن را از خود نموده که به حتمی‌بودن آن اتفاق، آگاهی کامل ندارد، در این صورت لاهوت مطلق بودن او (علیه السلام) را از بین برده‌اند؛ چراکه آن‌ها او را به جهل و نادانی توصیف کرده‌اند و نادانی، ظلمت و تاریکی است؛ در نتیجه روشن می‌شود او نور همراه با ظلمت بوده و نوری نیست که در آن هیچ ظلمتی نباشد؛ بنابراین

۱ - متی: ۲۶.

۲ - مرقس: ۱۴.

۳ - لوقا: ۲۲.

لاهورت مطلق بودن ایشان (ع) از بین می‌رود. اگر بگویند: او (ع) با آگاهی نسبت به حتمی بودن اتفاق، درخواست بازداشته شدن از مصلوب شدن خودش را نموده است، او را به بی‌خردی متهم می‌کنند؛ چراکه معنای این درخواست او (ع) با علم به حتمی بودن اتفاق، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این سخنشان نیز لاهوت مطلق بودن او (ع) را نفی می‌کند و حتی پایین‌تر از آن را نیز نفی می‌کند؛ یعنی حکمت پیامبران (ع) را نقض می‌کند.

۲- مصلوب نمی‌پذیرد بگوید او پادشاه بنی اسرائیل است. حال اگر او عیسی (ع) بوده و برای تبلیغ مردم به اینکه او پادشاه بنی اسرائیل است آمده باشد، چرا چنین چیزی را نمی‌پذیرد؟! آیا این موضوع به روشنی دلالت ندارد بر اینکه کسی که دستگیر و به صلیب کشیده شد شخص دیگری غیر از عیسی پادشاه بنی اسرائیل بوده است؟ و به همین دلیل او نپذیرفت بگوید پادشاه بنی اسرائیل است.

(۱۱) عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسید و گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو چنین می‌گویی!...^۱، (۲ پیلطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو چنین می‌گویی...)^۲، (۳۳ پس پیلطس به کاخ بازگشت و عیسی را فرا خوانده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهودی؟^{۳۴} عیسی پاسخ داد: آیا این را تو خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفته‌اند؟^{۳۵} پیلطس پاسخ داد: مگر من یهودی‌ام؟ قوم خودت و سران کاهنان تو را به من تسلیم کرده‌اند؛ تو چه کرده‌ای؟^{۳۶} عیسی پاسخ داد: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمانم می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما الآن پادشاهی من از این جهان نیست.^{۳۷} پیلطس از او پرسید: پس تو پادشاهی؟ عیسی پاسخ داد: تو خود می‌گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم...)^۳.

۱ - انجیل متی: ۲۷.

۲ - انجیل مرقس: ۱۵.

۳ - انجیل یوحنا: ۱۸.

۳- نحوه‌ی مخاطب قرار گرفتن مریم، مادر عیسی (علیه السلام) توسط مصلوب، دلالت می‌کند بر اینکه ایشان، فرزند او نبوده است؛ در غیر این صورت آیا شایسته است فرزندی مادرش را «ای زن» خطاب کند؟ آری، اگر این به صلیب کشیده شده، عیسی (علیه السلام) نباشد، خطاب قرار دادن او با این عبارت توسط او صحیح خواهد بود. خطاب قرار دادن او با این عبارت، روشن می‌کند مریم، مادرش نبوده است و او نیز عیسی (علیه السلام) نیست: ^۱ (و پای صلیب عیسی، مادر

۱ - اشکالی بر عبارت «ای زن» از نظر رعایت ادب و احترام وارد نیست و چه بسا در بسیاری از زبان‌ها به عنوان تعبیری محترمانه مورد استفاده قرار می‌گیرد اما از این عبارت برای مخاطب قرار دادن زن غریبه استفاده می‌شود؛ ولی استفاده از این تعبیر نسبت به مادر، جفای بزرگی است و نسبت دادن آن به پیامبری بزرگ که در انجیل و قرآن، به نیکی با مادرش توصیف شده است صحیح نیست؛ آیا صحیح است سید مسیح (علیه السلام) مادرش را آن گونه که زنان غریبه را مورد خطاب قرار می‌دهند خطاب کند:

(آنگاه عیسی در جواب او گفت: ای زن! ایمان تو عظیم است! حاجت تو برآورده می‌شود. در همان ساعت دخترش شفا یافت). (انجیل متی: اصحاح ۱۵)

(چون عیسی او را دید، وی را فراخواند و به او گفت: ای زن! از ضعف خود خلاص شو). (انجیل لوقا: اصحاح ۱۳)
(عیسی به او گفت: ای زن! مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش نخواهید کرد). (انجیل یوحنا: اصحاح ۴)

(عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ چه کسی را می‌جویی؟» او به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم»). (انجیل یوحنا: اصحاح ۲۰)

آیا اینکه سید مسیح مادرش را مانند زن‌های بیگانه خطاب کند از روی احترام است یا جفا؟ کمترین توصیف فرزندی که مادر خود را چنین خطاب کند چنین است که ارزش مادرش را کم می‌کند و حاشا که سید مسیح (علیه السلام) نیکوکار، صالح و پیامبر بزرگ، کسی باشد که چنین نسبتی به او داده شود!
کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید:

«به او نمی‌گوید «ای مادر» بلکه می‌گوید «ای زن» و این به خاطر کوچک شمردن او و انکار مادر بودن او نیست؛ بلکه فقط به این دلیل است که غم او را به عنوان مادری که سخنان پسرش را قبل از مرگش می‌شنود بیشتر نکند؛ و شاید قصد دارد به او تأکید کند از این جهان نبوده است؛ پس او را از ناحیه وابستگی خونی صرف، خطاب قرار نمی‌دهد و فقط به عنوان تمثیلگر کلیسا او را خطاب می‌کند؛ موضوعی که دلیل محبت بالای اوست...» (کشیش تادریس یعقوب ملطی - تفسیر انجیل یوحنا ۱۹)

اگر عیسی (علیه السلام) این سخنان را گفته و مادرش را با عبارت «ای زن» خطاب کرده باشد، علاوه بر اینکه این کار جفاست،

در نهایت قساوت نیز هست!

آنچه کشیش تادریس به عنوان احتمال دوم (شاید قصد دارد به او تأکید کند که از این جهان نیست) مطرح می کند با احتمال اول که عیسی را در نهایت لطف و رحمت نسبت به مادرش توصیف می کند، در تعارض کامل است! آیا این موضع - از نظر کشیش تادریس - براساس ناسوت عیسی بود یا لاهوت او؟! آیا چنین تناقض گویی و تلاش بیهوده‌ای عاقلانه است؟!

کشیش تادریس در تفسیر اصحاح دوم از همان انجیل چنین می گوید:

«...یسوع به او گفت: ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است»...

... عده‌ای تعجب می کنند چگونه یسوع مادرش را «ای زن» صدا می زند؛ اما زمانی که می بینیم او بر صلیب تکرار می کند «ای زن، این پسر توست» این تعجب برطرف می شود. او در آغاز آیات که اشاره به شروع به صلیب رفتن دارد با مادرش صحبت می کند؛ زمانی که شخصیت خود را آشکار می کند، و نیروهای ظالم بر ضد او برانگیخته شده، نقشه مرگ او را می کشند.

بنابراین مسیح با او به عنوان مادرش صحبت نمی کند؛ زیرا حق مادرش نیست که زمان صلیب رفتن را بداند؛ این فقط حق پدری است که او را فرستاده. او آمده است تا خواسته پدر را به کمال برساند، آن هم با بخشش جان خود، بابت راهیای جهان.

... او نمی گوید «ای مادر» بلکه می گوید «ای زن»؛ چرا که آنچه او در دگرگون کردن آب به شراب به انجام می رساند به این دلیل نیست که او انسانی است که جسمی از مادرش گرفته، بلکه این، تنها با عمل لاهوتی او به انجام رسیده است. حقیقتاً بین انسان بودن و لاهوت بودن او جدایی وجود ندارد و آنچه سید مسیح انجام می دهد از این نقطه نظر است که او کلمه خداوند است که متجسم شده؛ اما بعضی از کارهای او اختصاص به این دارد که بگانه پسر خداست و بعضی اختصاص دارد به اینکه او پسر انسان است...» (کشیش تادریس یعقوب ملطی - تفسیر عهد قدیم و جدید - انجیل یوحنا: اصحاح ۲)

ثابت شد این گونه خطاب قرار گرفتن سیده مریم علیها السلام توسط سید مسیح علیه السلام جفا و عملی ناشایست است و حتی به این معناست که او را نمی شناسد و به همین دلیل است که به لاهوت و ناسوت اقنوم دوم باطل برای تأویل این بیگانگی و جفا پناه می برند! در نتیجه عیسی علیه السلام مخلوق است و لاهوت مطلق نیست. پس کسی که صحبت کرده است با سیده مریم علیها السلام بیگانه بوده و او همان شخص شبیه، یعنی یهودا (احمد) است و یهودای خائن نبوده؛ بلکه یهودایی است که روح سیزدهم بوده است.

اما کشیش آنتونیوس فکری هیچ تفسیری ارائه نمی دهد و به منصرف کردن توجه خواننده از این موضوع بسنده می کند:

«... آیه ۲۶: زمانی که عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید به مادر خود گفت: ای

او و خواهر مادرش، مریم همسر گُلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: ای زن، اینک این پسر توست. ۲۷ و به آن شاگرد گفت: اینک این مادر توست).^۱

۴- پطرس خودش را به‌عنوان کسی که به‌جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود عرضه می‌دارد؛ ولی عیسی ناتوانی او را از این امر مهم بیان می‌کند: (پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که بازگشتی برادران خود را استوار نما. ۳۳ به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به‌سوی مرگ. ۳۴ گفت: تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی).^۲

(شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که

زن! اینک او پسر توست.»

ای زن! اینک او پسر توست = او مادر آن شاگردی شد که یسوع او را دوست می‌داشت؛ بلکه مادر همه «کلیسای یسوع» یعنی جسم او شد. مسیح در اینجا او را زن می‌نامد و این صفت مادر است، مادر کلیسا، جسم پسرش یسوع است. بنابراین ما با غسل تعمید توسط روح القدس تبدیل به جسم مسیح می‌شویم و اینچنین یوحنا برادر مسیح شد. مسیح که بین برادران بسیار، اولین شد، او را بالا برد (عبرانیان ۲: ۱۱). همگی ما فرزند حوا و مریم عذرا هستیم. حوا، زن نامیده شد و مادر جهان شد و عذرا، زن نامیده شد زیرا مادر کلیسا شد. (کشیش آنتونیوس فکری - تفسیر انجیل یوحنا ۱۹)

حتی اگر این تأویل را بپذیریم چه مانعی وجود دارد که عیسی او را «مادر» خطاب کند و سپس توجه یوحنا را به او (سیده مریم) جلب کند و حتی یوحنا را نیز پسر او بنامد، در حالی که او مادرش است؟!

در نتیجه واضح است خطاب مصلوب نسبت به سیده مریم (ع) اشاره‌ای از سوی او بوده، که او عیسی (ع) نیست؛ همان طور که قبلاً از متون دیگری روشن شد؛ به‌صورتی که تفسیری جز این ندارد که شبیه عیسی (ع) به صلیب رفته است نه خود او، و تصویری که انجیل یهودا ارائه می‌دهد با انجیل‌های دیگر تعارضی ندارد؛ بلکه روشن‌گر و مکمل آن‌هاست و پاسخگوی اشکالاتی است که بر آن‌ها وارد می‌شود.

۱ - انجیل یوحنا: ۱۹.

۲ - انجیل لوقا: ۲۲.

می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. ۳۷ پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ بهیقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد).^۱

در دو متن پیشین انجیل، چنین متوجه می‌شویم که عیسی به‌نوعی به حواریون عرض داشته است که به‌جای او فدا شوند، یا دست‌کم در متون می‌بینیم که عیسی (علیه السلام) به پطرس که برترین حواری بود، بیان می‌دارد که او، توانایی فدا شدن به‌جای عیسی (علیه السلام) را ندارد: (پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ بهیقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد). آیا این متن از انجیل یوحنا بیان می‌کند عیسی (علیه السلام) از پطرس درخواست کرده تا به‌جای او فدا شود؟ یا به پطرس چنین پاسخ می‌گوید «آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟» و می‌بینیم عیسی این پرسش را این‌گونه پاسخ می‌دهد که پطرس توانایی چنین چیزی را ندارد: «بهیقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.» این گفت‌وگو بی‌هیچ مقدمه‌ای نیامده است؛ اگر عیسی (علیه السلام) چنین موضوع مهمی را برای ایشان مطرح نمی‌کرد چه چیزی باعث شد تا پطرس چنین درخواستی را بیان کند؟!

همچنین این سخن پطرس «جان خود را در راه تو خواهم نهاد» را به چه صورتی غیر از مسئله شبیه‌شدن می‌توان درک کرد؛ در غیر این صورت چگونه پطرس خودش را به‌جای عیسی (علیه السلام) برای به‌صلیب کشیده شدن قرار می‌دهد، اگر پیش از آن به او شبیه نشده باشد، تا یهود او را بگیرند و به‌عنوان اینکه او عیسی (علیه السلام) است به‌صلیب کشیده شود. این‌ها دنبال عیسی (علیه السلام) بودند نه پطرس، و تا زمانی که پطرس شبیه او نشده باشد او را نمی‌گیرند. همچنین پاسخ عیسی (علیه السلام) این‌گونه نبود که ای پطرس، صحیح نیست تو به‌جای من فدا

شوی، یا ناگزیر من باید به صلیب کشیده شوم، یا هر پاسخ دیگری؛ جز اینکه تو توانایی این مهم را نداری. این مسئله ما را به این پرسش می‌کشانند که اگر پطرس و حواریون این توانایی را ندارند تا جان خود را به‌خاطر عیسی علیه السلام بدهند و به‌صلیب کشیده‌شدن را تحمل کنند، آیا خداوند هیچ‌کس دیگری را ندارد که این وظیفه مهم را انجام دهد؟ آن هم پس از اینکه همان طور که گفته شد، عیسی علیه السلام به‌روشنی درخواست می‌کند که «به صلیب رفتن» از او برداشته شود؟!

۵- (۱۱) عیسی به پطرس گفت: شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نوشم؟! ^۱

این سخن از مصلوب هنگام دستگیرشدنش بیان شده و سخن کسی است که به‌صلیب کشیده‌شدن را پذیرفته است و با آن مشکلی ندارد. حتی تردید در نوشیدن جام صلیب را درباره خودش غیرقابل قبول، غیرقابل بیان و مطرح‌شدن می‌داند و اینکه امکان ندارد حتی در آن تأملی کند. «آیا جامی را که پدر به من داده است نوشم؟!» جمله فقط پرسشی نیست، بلکه با تعجب می‌پرسد: «نوشم؟!» چطور می‌توان تصور کرد این سخن همان کسی باشد که پیش از دستگیرشدن برای به‌صلیب کشیده‌شدن می‌گوید: (ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران). ^۲

بنابراین، این دو به‌طور کامل از یکدیگر متمایزند؛ آن کس که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسی علیه السلام است که درخواست به‌صلیب کشیده‌شدن می‌کند.

- (انجیل یهودا... بیان می‌دارد مصلوب چه کسی است)

۶- انجیل یهودا؛ انجیلی تاریخی است که کشف شده، و تاریخش به پیش از اسلام

۱ - یوحنا: ۱۱ تا ۱۸.

۲ - مرقس: ۱۴.

بازمی‌گردد، و امکان ندارد بتوان به آن اشکال گرفت که از سوی مسلمانان جعل شده باشد؛ در نتیجه این انجیل، یک انجیل مسیحی است و میان مسیحیان ابتدایی رایج بوده است، و نسخه‌برداری و دست‌به‌دست شدن این انجیل میان بعضی از مسیحیان اولیه نشان می‌دهد آن‌ها در تعیین شخصیت مصلوب در آن دوران دچار اختلاف بوده‌اند. متن زیر، متنی از انجیل یهوداست که بیان می‌کند شخص به‌صلیب‌کشیده‌شده، عیسی (ع) نیست و حتی نام مصلوب، ویژگی‌ها و ویژگی فرزندانش را نیز مشخص می‌کند.
انجیل یهودا، مشهد سوم:

(و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه حُکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسل را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد).
(و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی).

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد ۴۷ تا نسل مقدس).

(But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me)

(اما تو برتر از همه آن‌ها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا می‌پوشد قربانی خواهی کرد،

و حال و وضعیت قرن تو بلند،

و مجازات الهی تو شعله‌ور،

و ستاره‌ها درخشان و ظاهر خواهد شد

و قلب تو... ۵۷).

به‌علاوه این متن به‌روشنی بیان می‌کند، شخص به‌صلیب‌کشیده‌شده، عیسی نیست؛ (اما تو برتر از همه آن‌ها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا می‌پوشد قربانی خواهی

کرد). پس وی نام شخص به صلیب کشیده شده را یهودا معرفی می کند و قطعاً یهودای این متن، همان یهودای اسخریوطی خائنی نیست که به سوی علمای یهود رفت و مأموران دینی را برای دستگیری فرد مصلوب آورد؛ بنابراین همان طور که در متن انجیل یهودا موجود است، یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده می شود انسانی شایسته است که خودش را به خاطر عیسی قربانی می کند؛ حتی عیسی او را در انجیل یهودا با صفتی توصیف می کند که امکان ندارد یهودای اسخریوطی به چنین صفتی آراسته بوده باشد؛ اینکه او سیزدهمین است. آن طور که همگی اتفاق نظر دارند، حواریون فقط دوازده نفر هستند و پس از خیانت یهودای اسخریوطی کسانی به جای او آمدند تا عدد دوازده نفر کامل شود، و به هیچ وجه سیزده نفر نبودند. همین امر، به طور قطع در اینجا یهودای مخاطب را غیر از یهودای اسخریوطی قرار می دهد. این علاوه بر عبارت هایی است که در انجیل یهودا آمده که عبارت اند از: «لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت.» این عبارت، موضوع را به منجی که در آخرالزمان می آید منحصر می کند؛ همان منجی که می آید تا زمین را پر از عدل و داد کند. اما یهودای اسخریوطی در آخرالزمان نمی آید؛ چراکه به طور خلاصه، شخصیتی ناپاکار است که در آن زمان به دنیا آمده و از دنیا نیز رفته است.

(و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه حُکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم انگیز خواهی شد).

(و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چراکه تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی).

«آیا ممکن است نسل من تحت سلطه حُکام قرار گیرد؟»: حُکام بر همه حکمرانی می کنند؛ آیا معنا و حکمتی دارد که کسی درباره نسل خودش بپرسد آیا آن ها تحت سلطه حُکام قرار می گیرند یا نه؟!

این سخنی بی معنا خواهد بود مگر در یک صورت؛ اینکه این نسلی که درباره ایشان سؤال می کند همان خلفا و جانشینان خداوند در زمین بوده باشند؛ در نتیجه درباره ایشان

می پرسد که آیا تحت سیطره و سلطه حاکم طاغوت خواهند بود؟! یا مردم حکومت را برای آن ها ممکن خواهند ساخت؟! بنابراین چنین توقعی نمی رود که فقط یهودا پادشاهی کند، بلکه نسل او نیز خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند. او درباره خلفای خداوند در زمینش که از نسل خودش هستند می پرسد که آیا ممکن است برخلاف منصوب شدن الهی ایشان، تحت سلطه و سیطره حاکم طاغوت قرار گیرند؟ همان طور که وضعیت بسیاری از خلفای الهی که پیش از ایشان بودند چنین بود؛ مانند ابراهیم، موسی و خود عیسی؛ یا مردم در راستای اجرای حاکمیت خداوند بر زمین، به ایشان تمکین خواهند داد؟ در این پرسش و پاسخ عیسی به آن، نکاتی وجود دارد که بیان می کند به طور حتم، یهودا در اینجا همان یهودای اسخریوطی نیست. یهودای اسخریوطی به هیچ وجه از خلفا و جانشینان خداوند در زمینش نیست؛ پس این پرسش که آیا این شخص یهودای اسخریوطی است، هیچ معنایی ندارد. یهودای اسخریوطی نسلی نداشت؛ بلکه پس از حادثه به صلیب کشیدن از دنیا رفت؛ بنابراین اگر او همان شخص باشد این پاسخ برای پرسش معنایی نخواهد داشت: «لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی بسیار غم انگیز خواهی شد.» چگونه یهودای اسخریوطی بدکاره می تواند ملکوت را ببیند؟! آری، می تواند ملکوت را ببیند اگر یهودا در اینجا شخصی الهی باشد که از ملکوت آمده باشد و پس از انجام وظیفه خود مبنی بر به صلیب کشیده شدن به جای عیسی (علیه السلام)، به ملکوت بازگردد؛ بنابراین، این شخص، یهودای اسخریوطی نیست.

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی»: یعنی همان نسلی که یهودای اسخریوطی از آن دور شده بود؟!

واقعیت آن است که این سخن فقط در یک صورت سخنی درست خواهد بود که این یهودا، همان یهودای اسخریوطی نباشد؛ بلکه شخصیتی الهی باشد که در زمان و نسل عیسی آمده، یعنی زمانی که زمان و نسل او نبوده است؛ وی برای انجام وظیفه ای آمده بود و به همان جایی که آمده، باز می گردد. همچنین به دنبال دعای عیسی (علیه السلام) آمده است تا

به صلیب کشیده شدن از عیسی دور شود. به این ترتیب این سخن او که به عیسی (علیه السلام) می‌گوید «چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی» درست و صحیح است. بنابراین مانند متنی که پیش‌تر ارائه شد، یهودای گفته شده در برخی متون انجیل یهودا، همان یهودای اسخریوطی خائن نیست؛ همان کسی که به عیسی خیانت کرد و در پایان انجیل یهودا آمده که او را به علمای یهود تسلیم نمود: (به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه می‌کنی؟ تو شاگرد یسوع هستی. پس یهودا همان طور که از او خواستند، پاسخشان را داد و اموالی (مبلغی) دریافت کرد و او را تسلیمشان نمود).^۱

بلکه این یهودا همان طور که انجیل یهودا توصیفش می‌کند، انسانی صالح و حتی از جانشینان خداوند در زمینش است و برخی از فرزندان او نیز جانشینان خداوند در زمینش هستند. همچنین او از نسل عیسی و از زمان عیسی نیست؛ به این معنا که او در زمان عیسی از ملکوت فرود آمده است. علاوه بر همه این‌ها، متن بیان می‌کند این یهودا، همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت و در آخرالزمان، سروری خواهد کرد. اکنون تمام ویژگی‌های یهودا، بر نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان می‌آید منطبق است؛ همان یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده شد. در نهایت اگر ما از معنی کلمه یهودا سؤال کنیم، این شخصیت را چه کسی خواهیم دید؟ خواهیم دید کلمه یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (الحمد، أحمد) است و بر این معنی در تورات تأکید شده؛ آنجا که در تورات، سفر پیدایش اصحاب بیست و نهم آمده است: (۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: این مرتبه پروردگار را حمد می‌گویم. پس او را یهودا نام نهاد. سپس از زاییدن باز ایستاد).

بنابراین یهودا یعنی «ستایش گفت» (أحمد)؛ و این، اسم مهدی، رهایی‌بخش یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخرالزمان وعده‌اش داده شده، و در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است.

همچنین در تورات و انجیل کسی که به صلیب کشیده شده است موافق با چنین چیزی توصیف شده و پس از دستگیرشدنش سخنی از او روایت می‌شود که نشان می‌دهد او شخصی حکیم است و با تمام وجود به آنچه بر او رفته، راضی است، و اینکه او غیر از یهودای اسخریوطی است. یهودای اسخریوطی شخصیتی بوده که شیطان بر او سیطره یافته است؛ از چنین شخصیتی حکمتی بیرون نمی‌تراود و امکان ندارد در آرامش و به‌دور از ترس و اندوه باشد؛ آن‌هم در حالی که به‌جای عیسایی که نسبت به او کفر ورزیده، به صلیب کشیده می‌شود!

در تورات، سفر اشعیا و در اعمال رسولان، اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: (... همانند بزه‌ای به‌سوی قربانگاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید...).

به‌علاوه این متن بیان می‌کند او در کمال آرامش و اطمینان‌خاطر، به‌سوی عذاب و به‌صلیب کشیده‌شدن می‌رود؛ همان‌طور که در واقعیت نیز چنین اتفاق افتاده است. بنابراین در اینجا نکته دیگری وجود دارد که این متن به آن هدایت می‌کند: اینکه او هیچ صحبت و دادخواهی‌ای نمی‌کند، و این حق که او فرستاده است را ابراز نمی‌کند؛ در حالی که عیسی علیه السلام برای علما و مردم دلیل می‌آورد و حقش را بیان می‌کرد؛ بنابراین اینکه او در سکوت به‌سوی ذبح‌شدن پیش برود، بر عیسی صدق نمی‌کند.

در انجیل شخص به‌صلیب کشیده‌شده، به یکی از کسانی که با او به صلیب کشیده می‌شود، بشارت می‌دهد به بهشت خواهد رفت؛ چراکه از او دفاع کرده است. حال، آیا ممکن است با چنین حکمت و چنین بشارت‌دادنی از سوی به‌صلیب کشیده‌شده، این شخص همان یهودای اسخریوطی بوده باشد؟! یهودا اسخریوطی به چه بشارت می‌دهد، اگر خداوند شکل او را تغییر داده باشد و به‌جای عیسایی که کافرش شده، به‌سوی صلیب کشیده شود؟! اگر وضعیت او این‌گونه است، آیا او خود نمی‌داند که به‌یقین ستمکار است و عقوبت خواهد شد؛ پس کسی که از او دفاع کرده است را به کدامین فردوس بشارت می‌دهد؟! (و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی،

خودت و ما را برهان! ۴۰ پس دیگری پاسخش داده، او را نهیب زد و گفت: مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چون تو نیز زیر همین حکم هستی. ۴۱ اما ما به انصاف، چراکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم؛ لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است! ۴۲ پس به عیسی گفت: ای پروردگار، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود درآیی. ۴۳ عیسی به وی گفت: هراینه به تو می‌گویم امروز تو با من در فردوس خواهی بود.^۱

همچنین در انجیل لوقا: (۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپش مصلوب کردند. ۳۴ عیسی گفت: ای پدر، این‌ها را بیامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند).^۲

آنچه تقدیم شد و آنچه روایت شد غیرممکن است از سر حکمت و خردمندی نامتناقض از سوی شخص مصلوب باشد؛ در حالی که او در پست‌ترین ظرفیت‌های سفاهت و کم‌خردی قرار داشته یا پناه بر خدا شیطانی کافر همچون یهودای اسخریوطی بوده باشد؛ آن‌گونه که بعضی از آن‌ها مشکل را این‌گونه گره‌گشایی کرده‌اند که او یهودای اسخریوطی بوده است؛ همین طور بی‌هیچ دلیلی، فقط برای اینکه او را شبیه عیسی قرار دهند که به‌جایش به صلیب کشیده شد!^۳

۱ - انجیل لوقا: ۲۳.

۲ - انجیل لوقا: ۲۳.

۳ - از علمای مسلمان به ذکر دو مثال بسنده می‌کنیم. از کسانی که گفته‌اند شخص دیگری به‌جای عیسی (علیه السلام) به صلیب رفت که اولی از اهل سنت و دومی از شیعه است. سپس نظر مرکز تحقیقات عقیدتی را که زیر نظر هیئت بلندمرتبه مرجعیت و نماینده سیستمی و فقهای نجف و قم است نقل می‌کنیم:

علامه بدرالدین عینی می‌گوید: «... قتیبه بن سعید از لیث از ابن شهاب از ابن مسیب از ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، به‌زودی پسر مریم در بین شما نزول می‌کند، در حالی که داوری دادگر است؛ صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه قرار می‌دهد و تا جایی بخشش مال می‌کند که دیگر کسی آن را نپذیرد...» می‌گویم: در اینجا معنایی از فیض الهی برای من گشوده شد؛ اینکه منظور از شکستن صلیب، اظهار دروغ‌گویی مسیحیان است؛ چرا که ادعا کردند یهود، عیسی (علیه الصلاة والسلام) را بر

تنه درخت به صلیب کشید و خداوند در کتاب عزیزش از دروغ و افترای آنان خبر داد: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد). (نساء: ۱۵۷) و این از آن جهت بود که وقتی آنان چوبه داری قرار دادند تا او را بر آن به صلیب بکشند، خداوند متعال شباهت عیسی را بر کسی که آنان را بهسوی عیسی راهنمایی کرد، افکند. نام این شخص یهودا بود و بهجای او به صلیب رفت در حالی که آنان گمان می کردند او عیسی است و خداوند، عیسی را بهسوی آسمان بالا برد. سپس یاران او را کشتند، به دار آویختند و زندانی کردند؛ تا جایی که خبر آن ها به پادشاه روم رسید. (عمده القاری در شرح صحیح بخاری: ج ۱۲ ص ۳۵)

دوم: شیخ ناصر مکارم شیرازی احتمال می دهد شخص شبیه، همان کسی است که خیانت کرده و از این احتمال متناقض و ساده لوحانه دفاع می کند: «.....۴- از متون همه انجیل ها این نتیجه به دست می آید، کسی که دستگیر شد در حضور «پیلاتس» حاکم رومی بیت المقدس در آن زمان، سکوت را برگزید و دهان به سخن نگشود مگر اندکی برای دفاع از خویش؛ و این بسیار دور از ذهن است که عیسی مسیح (علیه السلام) در چنین موقعیت خطری واقع شود، ولی آن گونه که باید از خود دفاع نکند؛ درحالی که او به فصاحت، بلاغت، شجاعت و شهامت معروف است. آیا این احتمال وجود ندارد که شخص دیگری به جای مسیح دستگیر شود؟ مانند «یهودای اسخریوطی» که خیانت کرد و از عیسی مسیح (علیه السلام) بدگویی نمود و بسیار به او شبیه بود. سپس در این موقعیت، ترس و زعب بر او چیره شد؛ در نتیجه از دفاع از خودش یا اینکه در حضور جالادان سخنی بگوید ناتوان گردید....» (تفسیر نمونه: ج ۳ ص ۵۲۹-۵۳۰)

نمی دانم چگونه شیخ شیرازی دچار چنین اشتباهی شده است، در حالی که متون انجیل ها و روایات اهل بیت (علیهم السلام) - اگر شیخ شیرازی از آن ها مطلع باشد- در رابطه با شخصی که دستگیر، محاکمه، شکنجه و به صلیب کشیده شد، مواضع و سخنانی را بیان می کنند که بدون هیچ زحمتی موجب یقین و پناه بردن به احتمالات خواهد شد؟! مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستمی، بدون هیچ دلیلی، شخص به صلیب رفته را همان شخص خائن معرفی می کند:

پرسش: «من اینچنین خوانده ام که مسیحیان، انجیل برنابا را تحریف شده و غیرقابل اعتماد می دانند! آیا منبع دیگری برای اثبات به صلیب رفتن مسیح (علیه السلام) وجود دارد؟»

پاسخ مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستمی:

«علاوه بر آنچه در پاسخ قبل بیان کردیم، دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد که مسیح (علیه السلام) به صلیب نرفته است؛ به عنوان نمونه:

اول: هیچ یک از مسیحیان به صلیب رفتن مسیح را مشاهده نکردند؛ بلکه خود انجیل ثابت می کند حواریون از اطراف مسیح پراکنده شدند و آخرین آن ها شمعون پطرس بود که زمانی که مسیح (علیه السلام) را به ظاهر دستگیر کردند سه مرتبه

علاوه بر تمامی آنچه تقدیم شد، باید توجه داشت که یهودای اسخریوطی می‌آید و نیروهای امنیتی مذهبی را به‌سوی شخص مصلوب هدایت می‌کند و باعث دستگیر شدن شبیه به صلیب کشیده شده می‌شود؛ حال چگونه ممکن است یهودای اسخریوطی به همراه پلیس‌ها بیاید و آن‌ها را به‌سوی شبیه عیسی هدایت کند، در حالی که خودش همان شخص شبیه است؟! آیا مثلاً یهودای اسخریوطی دو شخصیت دارد؟!

طرح‌هایی که ارائه می‌شوند باید از عقلانیت بیشتری برخوردار باشند و در چنین سطحی از سادگی و تناقض‌گویی قرار نگیرد. چگونه کسی که با چنین دیدگاهی درباره یهودای اسخریوطی موافق است، این دیدگاه را عقلانی می‌داند؟ یعنی یهودای اسخریوطی همراه نیروهای امنیتی است و آن‌ها را به‌سوی شخص شبیه راهنمایی می‌کند و در عین حال خودش همان شخص شبیه است؛ یعنی او در یک مکان با دو شخصیت، دو صورت و دو حالت به‌طور کاملاً متناقض وجود داشته باشد؟! این چه طرح و ایده‌ای است؟! و تعجب می‌کنم چطور برخی از این عده چنین دیدگاهی را می‌پذیرند. دیدگاهی که در چنین سطحی

او را انکار کرد و این مطلب را مسیح به او خبر داده بود و ما تمامی متن‌های انجیل را در این رابطه نقل خواهیم کرد. بنابراین به‌حسب ظاهر و اطلاع‌رسانی حکومت‌ها که می‌گفتند او را به صلیب کشیده‌اند، مردم نیز چنین سخن گفتند و بر سر زبان آن‌ها افتاد و آن را تصدیق کردند.

دوم: این پذیرفته شده است که دستگیر شدن مسیح، در اثر خیانت یکی از حواریون که یهودا اسخریوطی بود صورت پذیرفت و قرآن کریم ثابت می‌کند مسیحی (ﷺ) که دستگیر شد و به صلیب رفت بر ایشان مُشْتَبِه شد؛ یعنی خداوند متعال یهودای خائن را عقوبت کرد، او را شبیه مسیح کرد و او به‌جای مسیح به صلیب رفت: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد). (نساء: ۱۵۷)

به این ترتیب ابهام انجیل و تناقض عجیبی که در بیان چگونگی عاقبت یهودا وجود دارد روشن می‌شود؛ آنجا که انجیل‌ها در توبه و پشیمان شدن او و اینکه چنین اتفاقی رخ نداد اختلاف دارند. همچنین در چگونگی مردنش و حتی در اینکه او مرده باشد اختلاف دارند. ما حق داریم بگوییم چگونه مسیحیان در آن زمان از خائنی چون یهودا غافل شدند؛ هر چند پس از مدتی! چگونه او را رها کردند، اخبارش را ترک گفتند و شناخت آخر و عاقبتش را رها کردند؟! شناختی که باید به آن توجه شود و (نیز) جزا و پستی و حقارت او در این دنیا؛ تا به این ترتیب ایمان و اطمینان مردم افزایش بیابد؟» (مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستمی <http://www.aqaed.cpm/faq/۲۰۵۲/>)

از تناقضات قرار دارد!

علاوه بر آنچه ارائه شد روایاتی نیز وجود دارد که گفته بدون دلیل برخی از مسلمانان را مبنی بر اینکه مصلوب همان یهودای اسخریوطی است رد می‌کند؛ روایاتی که بیان می‌کنند شخص شبیه به صلیب کشیده شده، جوانی صالح و نیکوکار به صورت عیسی بوده است^۱ و

۱- روایات مربوط به این مسئله در کتب شیعه و سنی موجود است که برخی از آن‌ها را در اینجا نقل می‌کنیم:
از اهل سنت:

در کتاب فتاوی و احکام ابن جبرین آمده است: «چه کسی شبیه عیسی (علیه السلام) شد.

[س ۱۴]: آیا روایتی که می‌گوید: شباهت به عیسی (علیه السلام) بر کسی که خیانت کرد واقع شد صحیح است یا خیر؟
پاسخ: مشهور است کسی که درباره اش دچار شبهه شدند جوانی از حواریون و پیروان عیسی بود. ابن کثیر در تفسیر این سخن خداوند: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکرند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) می‌گوید: «یهود برای کشتن او نزد یکی از حاکمانشان سخن چینی کردند و او کسی را برای دستگیری اش فرستاد. هنگامی که عیسی متوجه آنان شد به یاران خود گفت: کدامیک از شما شبیه من می‌شود تا در بهشت هم‌نشین من باشد؟ جوانی از بین آن‌ها این کار را پذیرفت. عیسی به او گفت تو همان هستی و خداوند او را شبیه عیسی کرد؛ گویا خود عیسی بود. پس عیسی به‌سوی آسمان بالا برده شد. سپس یارانش خارج شدند و مخالفین، زمانی که آن جوان را دیدند گمان کردند او عیسی است؛ پس او را گرفتند و به صلیب کشیدند.»
سپس روایتی را که ابن ابی حاتم از ابن عباس و ابن جریر از وهب بن منبه نقل می‌کند ذکر می‌کند کسی که در او دچار شبهه شدند، شمعون، یکی از حواریون بوده است که یهود او را دستگیر کردند و گفتند او از یاران عیسی است و او انکار کرد. سپس افراد دیگری او را دستگیر کردند و باز انکار کرد. سپس به آن‌ها گفت: اگر مسیح را به شما تحویل دهم چه چیزی نصیب من می‌شود؟ به او سی درهم دادند و او مکان عیسی را به آن‌ها گفت و قبل از این مسئله، امر بر آن‌ها مشتبه شد. پس او را دستگیر کرده با طناب بستند و او را می‌کشیدند و به او آب دهان می‌انداختند و بر او خار می‌ریختند؛ تا اینکه او را کنار چوبی که می‌خواستند او را بر آن به صلیب بکشند آوردند. پس خدا عیسی را بالا برد و کسی را که بر آن‌ها مشتبه شده بود به صلیب کشیدند. سپس می‌گوید بعضی از مسیحیان می‌گویند «لیودس زکریا یوطا» بر آن‌ها مشتبه شد و او را به صلیب کشیدند؛ در حالی که می‌گفت من صاحب شما نیستم؛ من کسی هستم که شما را به‌سوی او راهنمایی کرد. و خداوند بهتر می‌داند کدامیک از آن‌ها بوده است.» (فتاوی و احکام درباره نبی خدا عیسی (علیه السلام) - شیخ عبدالله بن عبد الرحمن بن جبرین:

<http://ibn-jebreen.com/?t=books&cat=۶&book=۳&toc=۱۷۴&page=۱۶۶&subid=۳۲۴۹۸>

ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: «ابن ابی حاتم می‌گوید: احمد بن سنان از ابومعاویه از اعمش از منهال بن عمرو از

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: زمانی که خدا اراده کرد عیسی را به‌سوی آسمان بالا ببرد به‌سوی یاران خودش رفت، در حالی که در خانه دوازده نفر از حواریون حضور داشتند؛ یعنی از چشمه‌ای که داخل خانه بود بر آنان بیرون آمد، در حالی که از سرش آب می‌چکید و گفت: فردی از بین شما بعد از آنکه به من ایمان آورده، دوازده مرتبه به من کافر می‌شود. او می‌گوید سپس عیسی گفت: کدامیک از شما حاضر است شبیه من شود و به‌جای من کشته شود و در بهشت با من هم‌مقام باشد؟ جوان‌ترین آن‌ها برخاست. عیسی به او گفت: بنشین. دوباره سؤال خود را تکرار کرد و همان جوان ایستاد و عیسی گفت: بنشین. دوباره سؤال خود را تکرار کرد و همان جوان ایستاد و گفت: من. عیسی گفت: تو همان هستی. بنابراین چهره عیسی بر او واقع شد و عیسی از دریچه خانه به‌سوی آسمان بالا برده شد. او می‌گوید: یهودیانی که در جست‌وجوی او بودند آمدند و شبیه را دستگیر کرده، او را کشتند و سپس به صلیب کشیدند... سند این حدیث تا ابن عباس صحیح است و نسایی از ابی کریب از ابومعاویه به همین نحو نقل کرده است و افراد دیگری از گذشتگان نقل کرده‌اند که عیسی گفت کدامیک از شما شبیه من می‌شود تا به‌جای من کشته شود و در بهشت هم‌نشین من باشد؟» (تفسیر القرآن، ابن کثیر: ص ۵۸۸)

ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه ج ۲ ص ۸۵ می‌گوید: اسناد این حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است و در فتح القدیر شوکانی ج ۱ ص ۸۰۰ آمده رجال آن صحیح است و قصه عیسی (علیه السلام) از طرق مختلف با الفاظ گوناگون نقل شده است.

از شیعه:

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «عیسی (علیه السلام) در شبی که خداوند او را به‌سوی خودش بالا برد، شب‌هنگام با یارانش وعده گذاشت و آن‌ها به‌هنگام عصر گرد هم آمدند؛ در حالی که آن‌ها دوازده مرد بودند. آن‌ها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در گوشه خانه بود بر آن‌ها خارج شد، در حالی که از سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به‌سوی خودش بالا می‌برد و مرا از یهود پاک می‌گرداند. کدامیک از شما شبح من بر وی خواهد افتاد تا کشته و به صلیب کشیده شود و با من هم‌درجه گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی.... سپس امام (علیه السلام) فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی (علیه السلام) آمدند... و آن جوان را که شبح عیسی (علیه السلام) بر وی افتاده بود گرفتند و او به قتل رسید و به صلیب کشیده شد.» (تفسیر

قمی: ج ۱ ص ۱۰۳)

پی‌نوشت:

از روایات گذشته چنین برداشت می‌شود کسی که شباهت به عیسی بر او واقع شد جوان صالحی بود که آنچه را که عیسی (علیه السلام) بر حواریون خود عرضه داشت پذیرفت؛ پس این جوان راضی شد آنچه را که عیسی (علیه السلام) و حواریون او تحملش را نداشتند تحمل کند.

همچنین قابل توجه است در روایاتی که بیان کردیم (و نیز در دیگر روایات) تعداد حاضرین نزد عیسی (علیه السلام) ۱۲ نفر

حتی از پیامبر ﷺ روایت شده است که او به‌طور خاص از فرزندان امام علی (علیه السلام) است.^۱

بوده و واضح است یهودای اسخریوطی در آن هنگام نزد یهود بود و تنها بعد از واقعه صلیب بود که شاگردان مسیح شخصی را به‌جای یهودای اسخریوطی برگزیدند تا عدد ۱۲ را تکمیل کنند.

۱- حداقل دو روایت وجود دارد که بیان می‌کند شخص به‌صلیب‌رفته از نسل علی (علیه السلام) و رسول خدا ﷺ است: روایت اول:

رسول خدا حضرت محمد ﷺ در حالی که برای علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دعا می‌کرد چنین فرمود: «خداوندا! شبکیایی و مقاومت موسی را به او عطا فرما و در نسلش شبیه عیسی را قرار بده. خداوندا! تو هستی جانشین من بر او و بر عترتش و بر ذریه پاک و مطهرش که پلیدی و آلودگی را از آنان دور کردی.» (غیبت نعمانی: ص ۱۴۴)

این روایت واضح و محکم است و نیازی به توضیح ندارد؛ رسول خدا ﷺ بیان می‌کند شبیه عیسی (علیه السلام) از نسل علی (علیه السلام) خواهد بود.

روایت دوم:

در تفسیر علی بن ابراهیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنَّا طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید؛ همان‌طور که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من در راه خدا هستند؟ حواریون گفتند ما یاران خدا هستیم؛ پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند). امام باقر (علیه السلام) فرمود: گروهی که کافر شدند کسانی هستند که شبیه عیسی (علیه السلام) را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند و آنان که ایمان آوردند کسانی هستند که شبیه عیسی را پذیرفتند تا کشته نشود: ﴿فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند استوار نمودیم) این‌ها گروهی هستند که در قتل شبیه عیسی گروه دیگر را یاری نکردند و آن‌ها را کشتند و ﴿عَلَىٰ عَذَابِهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (بر ضد دشمنانشان پیروز شدند). این روایت در بحار الانوار علامه مجلسی: ج ۱۴ ص ۳۳۷ نیز موجود است.

بنابراین امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید گروهی که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی (علیه السلام) را پذیرفتند تا کشته نشود؛ در نتیجه نمی‌توان گروه مؤمن را در اینجا به افرادی در زمان سید مسیح (علیه السلام) تفسیر کرد؛ که دلایل آن در ادامه خواهد آمد:

شبیه، فرستاده‌ای به‌سوی مردم نبود؛ بلکه برای مأموریتی آمده بود که همان فداشدن برای عیسی (علیه السلام)، تحمل عذاب و صلیب در سکوت بود؛ بنابراین او صاحب دعوتی نبود که گفته شود گروهی به او ایمان آوردند و گروهی به او کفر ورزیدند.

شبیه به قاتلان خود نگفت او شبیه عیسی (علیه السلام) است، بلکه خود او پذیرفت که شباهت عیسی (علیه السلام) بر او واقع گردد تا به‌جای او دستگیر شود، و نیز از کسی درخواست نکرد از او دفاع کند تا کشته نشود و این نکته در انجیل آمده است.

نتیجه آنچه تقدیم شد:

در تورات و انجیلی که مورد قبول مسیحیان است متونی وجود دارد که بیان می‌کنند عیسی به صلیب کشیده نشد و اگر هریک از این متون به‌تنهایی کفایت نکنند، مجموعه آن‌ها به‌مثابه دلیلی است مبنی بر اینکه شخص به‌صلیب کشیده‌شده، عیسی (علیه السلام) نبوده است؛ اینکه عیسی از خداوند می‌خواهد به صلیب کشیده نشود.

مصلوب نمی‌پذیرد با زبانش اقرار کند او پادشاه بنی‌اسرائیل است، با وجود اینکه عیسی

هیچ‌یک از مسیحیان از شبیه (علیه السلام) دفاع نکرد و نیز هیچ گروه مؤمنی از او در مقابل کسانی که تصمیم به قتل او داشتند یا کسانی که او را کشتند، دفاع نکرد!

آن گروه مؤمن به عیسی (علیه السلام) بعد از واقعه صلیب زیر فشار و آزار بودند و بر یهود و روم -که قاتلان شبیه عیسی بودند- پیروز نشدند؛ بنابراین حتی نمی‌توان روایت را این‌گونه تأویل کرد که منظور پیروزی مؤمنان به عیسی (علیه السلام) بر کفار است؛ حتی هیچ‌یک از مسیحیان و کسانی که با عیسی (علیه السلام) همراه بودند به جنگ نپرداختند، مگر بعد از گذشت سال‌های طولانی؛ همچنین گروه مؤمن، بر کسانی که در جنگ‌های صلیبی بودند صدق نمی‌کند؛ زیرا آن‌ها معتقد به متعدّدبودن لاهوت مطلق (سبحان و تعالی) بودند!

بنابراین تمامی این روایت از زمان بعثت عیسی (علیه السلام) به‌دور است... امام باقر (علیه السلام) از آمدن شبیه عیسی (علیه السلام) به‌عنوان صاحب دعوتی سخن به میان می‌آورد؛ کسی که مردم را دعوت می‌کند تا به او ایمان بیاورند؟!

یعنی او فرستاده‌ای معصوم است که بعد از عیسی (علیه السلام) خواهد آمد و برای مردم بیان می‌کند که او همان شبیه بوده است! در زمان دعوت او، جنگی رخ می‌دهد و گروهی که به او ایمان دارند بر گروه کافر پیروز می‌شوند... واضح است که فتح و ظهور فقط در زمان پیامبر (ص) و قائم (علیه السلام) است. رسول خدا (ص) ادعا نکرد او شبیه است؛ بلکه بیان می‌فرماید شبیه از نسل او و علی (علیه السلام) است؛ چنانچه در روایت اول گذشت. بنابراین شبیه از اوصیای رسول خدا (ص) (اثمه و مهدیون (علیهم السلام)) است.

در انجیل متنی وجود دارد که بیان می‌کند منظور از زمانی که شخص شبیه جهت فداشدن به‌جای عیسی (علیه السلام) فرود آمد، همان زمان مدنظر در روایت قبلی امام باقر (علیه السلام) نبوده است: (۳۳) پس پیلاتس به کاخ بازگشت و عیسی را فرا خوانده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهودی؟ ۳۴ عیسی پاسخ داد: آیا این را تو خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفته‌اند؟ ۳۵ پیلاتس پاسخ داد: مگر من یهودی‌ام؟ قوم خودت و سران کاهنان تو را به من تسلیم کرده‌اند؛ تو چه کرده‌ای؟ ۳۶ عیسی پاسخ داد: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمان می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما الان پادشاهی من از این جهان نیست. ۳۷ پیلاتس از او پرسید: پس تو پادشاهی؟ عیسی پاسخ داد: تو خود می‌گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم... (انجیل یوحنا: اصحاح ۱۸)

پادشاه بنی اسرائیل بود.

مصلوب، مریم مادر عیسی (علیه السلام) را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می دهد. پطرس خودش را به عنوان جایگزین عیسی داوطلب می کند؛ یعنی او همان شخص شبیه باشد «پطرس به او گفت: ای آقای من، اکنون چرا من نمی توانم از پی تو بیایم؟ من جان خود را در راه تو خواهم نهاد» و عیسی نمی پذیرد؛ چراکه او می داند پطرس توانایی ادای چنین وظیفه ای را ندارد و این گونه به ناتوانی اش اشاره می کند که او سه مرتبه از مصلوب، برائت خواهد جست، و این قطعاً برائت از عیسی (علیه السلام) محسوب می شود.

با مقایسه سخن عیسی (علیه السلام) پیش از آمدن سربازان و دستگیر کردن مصلوب، با سخن مصلوب هنگام دستگیر شدنش، متوجه می شویم آن ها دو شخصیت کاملاً متفاوت هستند و آن ها در برابر پذیرش به صلیب کشیده شدن، دو موضع گیری مختلف را اتخاذ می کنند. آن که می گوید: «آیا جامی را که پروردگار به من می دهد ننوشم؟!...» نمی تواند همان کسی باشد که ساعاتی پیش گفته بود: «ای پدر پدران، هرچیزی برای تو امکان پذیر است. این جام را از من بگذران.»

و از انجیل یهودا:

مصلوب خود عیسی نیست؛ بلکه شخصی است که با عیسی (علیه السلام) اشتباه گرفته شده است.

مصلوب این گونه توصیف می شود که او سیزدهمین است. مصلوب این گونه توصیف می شود که در آخرالزمان خواهد آمد تا سروری کند. اسم مصلوب، یهودا (همان طور که گفته شد به معنی احمد) است و یهودای اسخریوطی نیست.

مصلوب از ملکوت فرود آمده و از قوم عیسی (علیه السلام) نبوده است. مصلوب فرزندی دارد که خلفا و جانشینان خدا در زمینش هستند. همچنین در تورات، انجیل و انجیل یهودا متون واضحی وجود دارد که بیان می دارند

شخص مصلوب نمی‌تواند یهودای اسخریوطی باشد، و در آن‌ها پاسخی برای کسی وجود دارد که می‌گوید مصلوب همان یهودای اسخریوطی بوده است.

سوم: در روایات:

در کتاب‌های شیعه:

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) در شبی که خداوند او را به‌سوی خودش بالا برد، شب‌هنگام با یارانش وعده گذاشت و آن‌ها به‌هنگام عصر گرد هم آمدند؛ در حالی که آن‌ها دوازده مرد بودند. آن‌ها را به‌خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در گوشه خانه بود بر آن‌ها خارج شد، در حالی که از سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به‌سوی خودش بالا می‌برد و مرا از یهود پاک می‌گرداند. کدامیک از شما شیخ من بر وی خواهد افتاد تا کشته و به صلیب کشیده شود و با من هم‌درجه گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی.... سپس امام (علیه السلام) فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی (علیه السلام) آمدند... و آن جوان را که شیخ عیسی (علیه السلام) بر وی افتاده بود گرفتند و او به قتل رسید و به صلیب کشیده شد.»^۱

این روایت بیان می‌کند شخص دیگری غیر از یهودای اسخریوطی وجود داشته که شبیه و هم‌درجه عیسی بوده و به صلیب کشیده شده است. عیسی خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش، پیامبر، امام و از فرستادگان اولوالعزم است؛ بنابراین، این شبیه به‌صلیب‌کشیده‌شده حداقل، خلیفه و جانشینی از خلفای خداوند در زمینش بوده است: «کدامیک از شما شیخ من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟» به‌علاوه در آنجا دوازده تن به‌همراه عیسی حاضر بودند، آن‌هم در همان هنگامی که یهودا نزد علمای یهود بود تا عیسی را تسلیمشان کند؛ حال، نفر دوازدهم چه کسی می‌تواند باشد، غیر از مصلوبی که داخل و خارج می‌شود؛ بدون اینکه کسی غیر از

عیسی علیه السلام حضورش را احساس کند یا حتی او را ببیند؟! (همانند بره‌ای به‌سوی قربانگاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید).

این موضوع وجود دارد و اگر با این وضوح در انجیل‌های موجود دیده نمی‌شود، اکنون آنچه ارائه شد بیان می‌کند که:

(پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که بازگشتی برادران خود را استوار نما. ۳۳ به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به‌سوی مرگ. ۳۴ گفت: تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی).^۱

(شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. ۳۷ پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به‌یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد).^۲

آنچه روایت شد بیان می‌کند شخص شبیه، خلیفه‌ای از خلفای خداوند و از کسانی بوده که کفار او را نمی‌پذیرند و می‌کشند؛ همچنین از کسانی بوده است که هنگام بازگشتش او را پذیرا می‌شوند و مؤمنان برگزیدگان از او دفاع می‌نمایند.

از ابو جارود از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِيزُكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهایی‌تان دهد راه بنمایم؟) پاسخ گفتند: اگر بدانیم آن چیست،

۱ - انجیل لوقا: ۲۲.

۲ - انجیل یوحنا: ۱۳.

قطعاً اموال و جان و فرزندانمان را در آن می‌نهیم. خداوند فرمود: ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، وَأُخْرَى تُجِيبُونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید تا این سخن خداوند متعال - این است پیروزی بزرگ، و نعمتی دیگر که دوستش داری: نصرتی است از جانب خداوند و فتحی نزدیک)؛ یعنی در دنیا با فتح قائم؛ و نیز می‌فرماید فتح مکه، با این سخن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید تا این سخنش - پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند). فرمود: گروهی که کافر شدند کسانی هستند که شبیه عیسی (علیه السلام) را به قتل رسانیدند و به صلیبش کشیدند و آنان که ایمان آوردند کسانی هستند که شبیه عیسی را پذیرفتند^۱ تا کشته نشود؛ پس گروهی که او را کشتند و به صلیب کشیدند را می‌کشند و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند بر ضد دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند).^۲

کسانی که ایمان آوردن به آن‌ها برای مردم واجب است، آیا غیر از خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند؟ «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را تصدیق می‌کنند تا کشته نشود.»

بنابراین، روایت به‌وضوح بیان می‌کند مصلوب، خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش است و بر مردم واجب است هنگام آمدنش به این عالم، به او ایمان بیاورند و یاری‌اش کنند. این نکته در انجیل وجود دارد و شخص شبیه که به صلیب رفت به‌وضوح بیان می‌کند: (عیسی پاسخ داد: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمانم می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما الان پادشاهی من از این جهان

۱ - در منبع عبارت «پذیرفتند» آمده است و درست، همان است که ما نگاشتیم. در چاپ موسسه علمی بیروت - لبنان چاپ اول، سال ۱۴۲۸ ق - ۲۰۰۷ م، ص ۷۰۰ و ۷۰۱ با لفظ «پذیرفتند» آمده است؛ همان طور که ما نگاشتیم.

۲ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

نیست).^۱

یعنی او بیان می‌کند هنگام بازگشتش به این عالم جسمانی و در قوم و زمان خودش، کسانی وجود خواهند داشت که از او دفاع می‌کنند تا تسلیم یهودیان زمانش نشود و او را به صلیب نکشند: «خادمانم می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما الآن پادشاهی من از این جهان نیست»، «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را تصدیق می‌کنند تا کشته نشود.»

روایت شده است که شبیه به صلیب کشیده شده، از نسل رسول خدا ﷺ است. رسول خدا حضرت محمد ﷺ در حالی که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعا می‌کند، می‌فرماید: «اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل في نسله شبیه عیسی، اللهم إنيك خلیفتی علیه وعلى عترته و ذریته الطیبة المطهرة التي أذهب عنها الرجس والنجس»^۲ «خداوند، شکیبایی و مقاومت موسی را به او عطا فرما، و در نسلش شبیه عیسی را قرار بده. خداوند، تو هستی جانشین من بر او و بر عترتش و بر ذریه پاک و مطهرش که پلیدی و آلودگی را از آنان دور کردی.»

در کتاب‌های اهل سنت:

اهل سنت در تفسیرهایشان روایت می‌کنند کسی که به صلیب کشیده شد یهودای اسخریوطی نبود؛ بلکه جوانی همراه با حواریون بود: سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند: «عیسی به همراه اصحابش خارج شد، آن هم هنگامی که خداوند اراده فرمود او را بالا ببرد. فرمود: «کدام یک از شما شباهت من بر او افتد، به جای من کشته شود و با من هم‌درجه باشد؟» جوانی برخاست و گفت: من. فرمود: «بنشین.» سپس سخنش را تکرار کرد. آن جوان برخاست و عیسی گفت: «بنشین.» سپس تکرار کرد و آن جوان برخاست و گفت: من. فرمود: «آری، تو همانی.» او شبیه

۱ - انجیل یوحنا: اصحاح ۱۸.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۱۴۴.

عیسی شد و عیسی رفع گردید. یهود آمدند، آن مرد شبیه را گرفتند، او را به قتل رساندند و سپس بر دارش کردند. و وهب بن منبه و قتاده و سدی نیز همین سخن را گفته‌اند.^۱

«بشر بن معاذ برای ما روایت کرد و گفت: از یزید از سعید از قتاده، که درباره این سخن خداوند متعال ﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ﴾... تا این سخن ﴿كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (ما مسیح عیسی بن مریم فرستاده خداوند را کشتیم در حالی که او را نکشتند.... خداوند پیروزمند حکیم است) گفت: یهودیان آن دشمنان خدا به قتل عیسی بن مریم فرستاده خداوند شهره شدند، و چنین پنداشتند او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. به ما گفته شده پیامبر خدا عیسی بن مریم به یارانش فرمود: «کدامیک از شما شباهت من بر وی افتد تا کشته شود؟» مردی از بین یارانش گفت: من، ای پیامبر خدا. آن مرد به قتل رسید و خداوند پیامبرش را حفظ کرد و به‌سوی خودش بالا برد.

حسن بن یحیی برای ما روایت کرد و گفت: عبدالرزاق به ما خبر داد و گفت: معمر از قتاده به ما خبر داد و درباره این سخن خداوند متعال ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: شبهه‌ای بر مردی از حواریون واقع گشت و کشته شد. عیسی بن مریم این را بر آنان عرضه داشت و فرمود: «کدامیک از شما شباهت من بر وی واقع شود و بهشت برایش باشد؟» مردی گفت: بر من.

مثنی برای ما روایت کرد و گفت: از ابوحنیفه از شبل از ابن ابی نجیح از قاسم بن ابی‌بَرّه روایت کرد و گفت: عیسی بن مریم فرمود: «کدامیک از شما شباهت من بر وی افتد و به‌جای من به قتل برسد؟» مردی از یارانش گفت: من ای رسول خدا. شباهت وی بر وی افتاد و او را کشتند. این مصداق سخت حق تعالی است: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریج روایت کرد و گفت: به

ما چنین رسید که عیسی بن مریم به یارانش فرمود: «**کدامیک از شما داوطلب می شود و شباهت من بر وی می افتد و کشته می شود؟**» مردی از یارانش گفت: من ای پیامبر خدا. شباهت بر وی افتاد و به قتل رسید و خداوند پیامبرش را به سوی خودش بالا برد.

محمد بن عمرو برای ما روایت کرد و گفت: از ابوعاصم از عیسی از ابن ابی نجیح از مجاهد درباره این سخن ﴿شُبَّهَ لَهُمْ﴾ (امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: مردی غیر از عیسی را به صلیب کشیدند، در حالی که فکر می کردند او همان عیسی است.

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریج از مجاهد روایت کرد و گفت: مردی را با عیسی اشتباه گرفتند و تصور کردند او عیسی است، پس او را به صلیب کشیدند و خداوند عیسی را به سوی خودش سلامت و زنده بالا برد.»^۱

«سپس خداوند سبحان خبر می دهد بنی اسرائیل عیسی را به قتل نرساندند و به صلیبش نکشیدند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. راویان در این ماجرا اختلاف کردند، اما در این تردید ندارند که عیسی (علیه السلام) بر روی زمین حرکت می کرد و به خداوند دعوت می نمود. بنی اسرائیل به دنبال او بودند و حکومت آن ها در آن زمان به دست خراج گزاران و باج گیران بود. حواریونی که همراه او بودند هرکجا عیسی می رفت به او می پیوستند. گاهی اوقات فرمان عیسی را دریافت نمی کردند. روایت شده است مالیاتی بر مردی از یهود واقع شد و به خاطر آن پیوسته در تنگنا بود. تا در نهایت مکان او را نشان داد. وقتی عیسی و یارانش متوجه شدند جست و جوگران شان به آن ها رسیدند، با دیدن بنی اسرائیل وارد خانه شدند. روایت شده که آن ها، دشمن آن سیزده نفر بودند و روایت شده: دوازده نفر. آن ها شبانه محاصره شدند. روایت شده عیسی آن شب حواریون را از خود جدا کرد و آن ها را به دوردست ها متوجه نمود و خودش همراه با مردی باقی ماند. عیسی رفع شد و شباهت بر آن مرد افتاد و آن مرد به صلیب کشیده شد.»^۲

۱ - جامع البیان در تفسیر قرآن: ابن جریر طبری: ج ۶ ص ۲۱.

۲ - جواهر الحسان فی تفسیر القرآن - ثعالبی: ج ۲ ص ۳۲۶.

«یهود بر قتل او اجتماع کردند. خداوند خبر می‌دهد که او را به آسمان بالا برد و از همراهی با یهود پاکش نمود. ایشان به یارانش فرمود: **کدامیک از شما راضی می‌شود شباهت من بر وی افتد، کشته شود، به صلیب کشیده شود و به بهشت وارد شود؟** مردی از بینشان گفت: من؛ و شباهت بر وی افتاد، کشته و مصلوب شد.»^۱

«... والی بیت المقدس با آن موافقت کرد، و او به همراه گروهی از یهود به خانه‌ای رفتند که عیسی به همراه یارانش که دوازده یا سیزده نفر می‌شدند، در آنجا بودند. و نیز گفته سیزده نفر بودند؛ و آن روز، جمعه بعد از ظهر، شبِ شنبه بود. آنجا را محاصره کردند. هنگامی که متوجه آن‌ها شد و اینکه آن‌ها نمی‌توانند بر او داخل شوند یا او به‌سویشان خارج شود، به یارانش فرمود: **«کدامیک از شما شباهت من بر وی افتد، در حالی که او دوست و همراه من در بهشت باشد؟»** آن جوان از میانشان داوطلب شد. گویی از این مأموریت کوچکش شمرد. برای دومین و سومین بار نیز تکرار کرد و هر دفعه کسی جز آن جوان داوطلب نمی‌شد. پس فرمود: **«تو همانی.»** خداوند شباهت عیسی را بر او انداخت، به‌طوری که گویی خود او شد. روزنه‌ای در سقف خانه ایجاد شد و عیسی عليه السلام را چرتی فراگرفت و به آسمان بالا رفت، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتُوقِيكَ وَارْفَعُكَ إِلَيَّ﴾ **(آنگاه که خداوند به عیسی فرمود من تو را می‌میرانم و به‌سوی خودم بالا می‌برم).** هنگامی که او رفع شد آن عده خارج شدند. هنگامی که آن گروه، آن جوان را دیدند پنداشتند او عیسی است. او را همان شب گرفتند، به صلیبش کشیدند و خار بر سرش نهادند.... ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ **(و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد)؛** یعنی شبیهش را دیدند و پنداشتند اوست.»^۲

بنابراین نتیجه‌ای که از تورات، انجیل، قرآن، عقل و روایات به دست می‌آید این است که شخص مصلوب، عیسی و نیز یهودای اسخریوطی نبوده است، و می‌بینیم روایات بیان

۱ - تفسیر مدارک التنزیل و حقایق التأویل - نسفی.

۲ - تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۵۸۷.

می‌کنند او از نسل رسول خدا ﷺ و علی (علیه السلام) بوده و اشاره می‌کنند او خلیفه‌ای از خلفای خداوند است. حال ما چه باید بکنیم؟! آیا همچنان باید جدال کنیم، این روایات را رد کنیم و اوهام و خیالات خودمان را دنبال کنیم- اوهامی که جز هوا و هوس، مبنای دیگری ندارند- و به پندارهایی پردازیم که با متون تورات، انجیل و روایات نقل شده در تعارض هستند و عقل نیز آن‌ها را نمی‌پذیرد؟! و بگوییم شخص مصلوب، یهودای اسخریوطی بوده است؟! و بگوییم این بک بُز است حتی اگر ببرد؟! یا باید آن چیزی را بگوییم که هم کتاب‌های آسمانی تورات، انجیل، قرآن، و هم متون رسیده از رسول خدا و اهل بیت او (علیهم السلام) بر آن اتفاق دارند؛ اینکه شخص مصلوب عیسی (علیه السلام) نیست، انسانی صالح است و خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش بوده است. فرد مصلوب، از آل محمد (علیهم السلام) و از فرزندان علی (علیه السلام) است، و تمام این حقایق از متون تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد (علیهم السلام) گرفته شده است و هیچ معارض معتبری برایشان وجود ندارد!

- (چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!)

اکنون ثابت کردیم عیسی، نه به صلیب کشیده شد و نه کشته شد، و به جای او، شخص مشابهی به صلیب کشیده شد؛ و این شخص را با توجه به تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد (علیهم السلام) مشخص نمودیم. حال به آنچه طوسی روایت کرده، باز می‌گردیم؛ مردم در مسئله تشبیه و صلیب تعقل نمی‌کنند، یا کسی را که با آن‌ها مواجه می‌شود در حالی که او خودش همان شخص مصلوب بوده است- پذیرا نمی‌شوند همان‌طور که طوسی (رحمه الله) روایت نمود- به همین دلیل شروع به اشکال‌تراشی می‌کنند: از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است: «هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند مردم می‌گویند: چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!» یا اشکال آن‌ها را طور دیگری بیان می‌کنیم: چطور ممکن است پس از اینکه شخص

مصلوب که به صورت معجزه‌آسایی به زمین فرود آمد و به قتل رسید، به صورت نوزادی متولد و بزرگ شود تا آنجا که قائم یا مهدی باشد؟!

در حقیقت این افراد به دلیل عدم شناخت یا توجهشان به این نکته که «ارواح» پیش از این عالم جسمانی خلق شده‌اند چنین اعتراضی را مطرح می‌کنند؛ در حالی که این موضوع از نظر عقلی و نقلی به اثبات رسیده است.

عقل نمی‌پذیرد روحی با مقام و رتبه پایین‌تر، پیش از روحی با مقام بالاتر خلق شده باشد؛ چراکه او به وجود بالاتر پابرجا بوده و قوام یافته است. اینجا مجال بحث و مناقشه و بیان چگونگی صادرشدن خلق از حقیقت مطلق نیست؛ ولی اشکالی ندارد اگر به طور گذرا اشاره‌ای به آن داشته باشیم: [موجود] صادرشده از حقیقت مطلق یا همان نزدیک‌ترین مخلوق به حقیقت مطلق، نمی‌تواند تکرار شود؛ چراکه در غیر این صورت، همان [مخلوق] اول خواهد بود و نه مخلوقی جدید. از همین رو مخلوقی که پس از اوست باید نسبت به مخلوق اول، از حقیقت مطلق دورتر، یا از نظر مقام و مرتبه پایین‌تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسطه در خلقت مخلوق دوم است، یا همان طور که حق تعالی فرموده است «**با دو**

دستم»: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۱ (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود

آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟) و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با مخلوق دوم، دست خداوند تلقی می‌شود و نیز مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد، بلکه همان طور که حق تعالی می‌فرماید دست‌ها بسیارند: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۲ (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما تواناییم). عقل می‌گوید روح حضرت محمد ﷺ (و مقام بالاتری دارد پیش از روح آدم ﷺ) که مقام پایین‌تری دارد خلق شده است و هیچ

دلیل عقلی برای رد کردن این حقیقت وجود ندارد. اما خلقت آدم پیش از حضرت محمد در این عالم جسمانی به معنی پیش تر بودن روح آدم ﷺ نیست؛ چراکه هیچ ملازمی میان خلقت جسد و خلقت روح وجود ندارد، و آن‌ها در عالم‌های مختلفی هستند.

قرآن این دلیل را موافق حکمت و عقل می‌داند؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ﴾ (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟)؛ خداوند برتر از آن است که دستی داشته باشد، و این سخن که «با دستانم خلق کردم» فقط به این معناست که با دست مخلوقی خلق نمود؛ مخلوقی که تمثیلی از نیرو، اراده و قدرت او بر خلق در این مقام است، و این دست یا روح خلق شده، آدم را خلق نمود یا واسطه‌ای در خلقت آدم ﷺ شد.

بنابراین، این روح پیش از آدم ﷺ بوده است و این دست یا روح خلق شده، همان محمد ﷺ و هر کس که خداوند بخواهد دستی برای او سبحان و متعال باشد بوده است؛ دستی برای انجام آنچه از خلقت جاری می‌سازد و در مخلوقات اراده می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۲ (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقاً که ما تواناییم). اینان، همان دست‌های خدا هستند که به وسیله‌شان خلق می‌کند، و همان اولین خلائق نزدیک و مقرب هستند: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذْرِ الْأُولَى﴾^۳ (این بیم‌دهنده‌ای است از بیم‌دهندگان پیشین) و آن‌ها، همان دارندگان مقام‌های عالی هستند که مکلف به سجده بر آدم ﷺ نیستند؛ چراکه از نظر مقام از او بالاترند: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ﴾ (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟).

۱ - ص: ۷۵.

۲ - ذاریات: ۴۷.

۳ - نجم: ۵۶.

۴ - ص: ۷۵.

﴿الْعَالِينَ﴾ (عالی مقامان) یعنی ارواحی که آدم را خلق نمودند و به همین دلیل مکلف به سجده بر آدم نبودند؛ چراکه آن‌ها برتر از او و از نظر مقامی، بالاتر از او بودند. اما از نظر نقلی: بیان روشنی وجود دارد که روح محمد ﷺ و آل محمد ﷺ پیش از خلقت آدم و تمام خلائق خلق شدند؛ بسیار پیش‌تر از این عالم جسم‌ها یا این عالم جسمانی:

از قرآن:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^۱ (بگو اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستین پرستندگان می‌بودم).

این آیه در مقام پاسخ‌گویی به کسانی است که می‌گویند عیسی ﷺ فرزند خداست و خلاصه این پاسخ به این صورت است که این آیه، این مبالغه در فرزند بودن را نفی می‌کند؛ به جهت آنکه حضرت محمد ﷺ مخلوق اول و از نظر وجودی پیش از عیسی بوده است و این پیش‌تر بودن را به‌طور لفظی به این سمت سوق می‌دهد که منظور، پیش‌تر بودن در عبادت است: ﴿فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (من از نخستین پرستندگان می‌بودم). در نتیجه آیه در اثبات اینکه روح محمد ﷺ پیش از روح عیسی ﷺ و آدم ﷺ خلق شده، واضح است، و حتی پیش از ارواح تمامی مخلوقات؛ چراکه در غیر این صورت توصیف‌شدن به «اولین عبادت‌کنندگان» در جایگاه سبقت زمانی یا حادثی [یعنی از نظر اتفاق افتادن] صحیح نیست.

و از روایت از طریق سنی و شیعه:

از مفضل روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد بیافرید و شریف‌ترین و والاترین آن‌ها را ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه پس از ایشان که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، قرار داد. آن‌ها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ پس نور ایشان، آن‌ها را پوشانید...

۱. «.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را خلق کند، ارواح را در [عالم] سایه، برادر گرداند. هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادری که در [عالم] سایه، بینشان پیوند برادری برقرار بوده است ارث می‌برد و از برادر ولادتی خودش ارث نمی‌برد.»^۲

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن حسین بن ابراهیم بن یحیی بن علاج مروزی مقرئی برای ما روایت کرد که ابوبکر محمد بن ابراهیم جرجانی برای ما روایت کرد که ابوبکر عبدالصمد بن یحیی واسطی برای ما روایت کرد که حسن بن علی مدنی از عبدالله بن مبارک از سفیان ثوری از جعفر بن محمد صادق از پدرش از جدش از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی، نور محمد (صلی الله علیه و آله) را خلق فرمود، پیش از خلقت آسمان‌ها، زمین، عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت و دوزخ، و پیش از خلقت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و تمام کسانی که خداوند عزوجل در سخنش می‌فرماید ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أَلَيْ قَوْلُهُ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم تا این سخنش- و همگی را به راه مستقیم هدایت نمودیم) و ۴۲۴ هزار سال پیش از خلقت تمام انبیا، و خداوند عزوجل به همراه او دوازده حجاب خلق نمود...»^۳

از ابوسعید خدری روایت شده است؛ گفت: همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم که ناگاه مردی به‌سویش آمد و گفت: ای رسول خدا، از این سخن خداوند عزوجل به ابلیس مرا خبر بده: ﴿أَسْتَكَبَّرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (آیا تکبر ورزیدی یا از عالی‌مقامان بودی؟). این کسانی که برتر از ملائکه هستند چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: «من، علی، فاطمه، حسن و حسین، جملگی در سرادق عرش، خداوند را تسبیح می‌گفتیم

۱ - مجمع النورین - مرندي: ص ۲۷۲.

۲ - بحار الانوار: ج ۶ ص ۲۴۹.

۳ - خصال - صدوق: ص ۴۸۲.

و ملائکه با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، دو هزار سال پیش از اینکه خداوند عزوجل آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند عزوجل آدم را آفرید ملائکه را امر فرمود که به او سجده کنند و ما را به سجده فرمان نداد. تمامی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده کردن سرپیچی نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿أَسْتَکْبِرُ أََمْ کُنْتُ مِنَ الْعَالِینَ﴾ (آیا تکبر ورزیدی یا از عالی مقامان بودی؟)؛ یعنی از این پنج تن که اسمشان در سرادق عرش نوشته شده است؟! ما همان دروازه‌ای هستیم که از طریق آن بخشیده می‌شود. با ما هدایت‌یافتگان، هدایت می‌شوند. پس کسی که ما را دوست بدارد خداوند دوستش می‌دارد و او را در بهشت جای می‌دهد و کسی که ما را دشمن بدارد خداوند دشمنش می‌دارد و در آتش سکنایش می‌دهد؛ و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه بوده باشد.»^۱

صدوق رحمه الله در کتاب معارج از طریق راویانش تا ابن عباس روایت می‌کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی رضی الله عنه را مخاطب قرار می‌داد می‌فرمود: «ای علی، خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز همراه او نبود. من و تو را به صورت دو روح از نور با عظمتش خلق فرمود. ما در برابر عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح می‌گفتیم و تقدیسش می‌کردیم و ستایش و تسبیح و تهلیلش می‌گفتیم، و این پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین بود. هنگامی که اراده فرمود تا آدم را بیافریند من و تو را از گلی یکسان از گل علین بیافرید و ما را با آن نور بیامیخت و ما را در تمامی نورها و نه‌رهای بهشت غوطه‌ور ساخت. سپس آدم را بیافرید و آن گل و نور را در صلبش به ودیعه نهاد. هنگامی که خلقش نمود، ذریه‌اش را از پشتش خارج نمود، آن‌ها را گویا ساخت و بر ربوبیت از آن‌ها اقرار گرفت. اولین خلقی که به ربوبیت اقرار نمود من، تو و پیامبران به اندازه شأن و مقامشان و نزدیک بودنشان به خداوند عزوجل بود. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد و ای علی، تصدیق کردید و اقرار کردید و بر عبادتم از خلقم پیشی جستید، در حالی که در علم پیشین من نیز همین طور بوده است؛

پس شما برگزیدگان از خلق من، و امامان، از فرزندان شما و شیعیان شما هستند؛ و این گونه شما را خلق نمودم...»^۱

حسین بن عبیدالله به ما خبر داد و گفت: ابومحمد به ما خبر داد و گفت: محمد بن همام برای ما روایت کرد: علی بن حسین همدانی به ما گفت: محمد بن خالد برقی به من گفت: محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ابوعبدالله علیه السلام از پدرانش علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد: روزی در جایی وسیع نشسته بودیم، در حالی که مردم گرد ایشان جمع شده بودند. مردی برخاست و به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان، تو در مکانی هستی که خداوند به آن فرودت آورده در حالی که پدرت با آتش عذاب می شود! به او فرمود: «ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد. سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند متعال شفاعتش را می پذیرد. پدرم در آتش باشد و پسرش قسمت کننده آتش؟!» سپس فرمود: «سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، نور ابوطالب در روز قیامت نورهای خلائق را خاموش می کند مگر پنج نور: نور محمد صلی الله علیه و آله، نور من، نور فاطمه، نور حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین؛ چراکه نور او از نور ماست که خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از خلقت آدم، آن را خلق فرمود.»^۲

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند بود و هیچ چیز با او نبود. اولین چیزی که خلق نمود، نور حبیبش محمد صلی الله علیه و آله ۴۲۴ هزار سال پیش از خلقت آب، عرش، کرسی، آسمان ها، زمین، لوح و قلم، بهشت و آتش، ملائکه، آدم و حوا بود. هنگامی که خداوند متعال نور پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خلق نمود هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل باقی ماند در حالی که تسبیح و ستایش می گفت. و حق تبارک و تعالی به او می نگریست.... هنگامی که انوار کامل گشت، نور محمد صلی الله علیه و آله زیر عرش

۱ - بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳.

۲ - امالی طوسی: ص ۳۰۵؛ یکصد منقبت - ابن شاذان قمی: ص ۱۷۴؛ کنز الفوائد - کراچی: ص ۸۰.

۷۳ هزار سال ساکن شد. سپس نورش به بهشت منتقل شد و ۷۰ هزار سال باقی ماند. سپس به سدره‌المنتهی منتقل شد و ۷۰ هزار سال باقی ماند. سپس نورش به آسمان هفتم منتقل شد، سپس به آسمان ششم، سپس به آسمان پنجم، آسمان چهارم، آسمان سوم، آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا منتقل شد و نور او در آسمان دنیا باقی ماند تا اینکه خداوند متعال اراده فرمود آدم (علیه السلام) را خلق فرماید...»^۱

آنچه جابر بن عبدالله روایت می‌کند: به رسول خدا (ص) عرض کردم: اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرمود چه بود؟ فرمود: «نور پیامبر تو ای جابر؛ خداوند خلقتش فرمود، سپس از آن هر چیزی را خلق نمود؛ سپس آن نور را در مقام قرب، در مقابل خویش قرار داد تا هر زمانی که اراده فرماید؛ سپس آن نور را به قسمت‌هایی تقسیم کرد. عرش را از قسمتی، کرسی را از قسمتی، و حاملان عرش و خزانه‌داران کرسی را از قسمتی خلق نمود و قسمت چهارم را در مقام حب و دوستی قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید؛ سپس آن را به قسمت‌هایی تقسیم کرد؛ پس قلم را از قسمتی، لوح را از قسمتی، و بهشت را از قسمتی خلق فرمود و قسمت چهارم را در مقام خوف و ترس قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس آن را به اجزایی تقسیم کرد؛ ملائکه را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء بیافرید و قسمت چهارم را در مقام رجا و امیدواری قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس آن را به اجزایی تقسیم کرد؛ عقل را از جزئی، علم و حکمت را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و جزء چهارم را در مقام حیا قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس با چشم عطای الهی به آن نگریست؛ نور از آن تراوش کرد و ۱۲۴ هزار قطره از آن برون تراوید و خداوند از هر قطره، روح یک نبی و فرستاده را بیافرید. سپس ارواح انبیا نفس کشیدند و خداوند از نفس‌های آن‌ها ارواح اولیا، شهدا و صالحان را خلق فرمود.»^۲

۱ - بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۷.

۲ - بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۲.

از محمد بن سنان از ابن عباس روایت شده است گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودیم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیش آمد. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «مرحبا به کسی که چهل هزار سال پیش از پدرش آفریده شد.» عرض کردیم: ای رسول خدا، آیا پسر پیش از پدر بوده؟ فرمود: «آری، خداوند همین مدت پیش از خلقت آدم، نور من و علی را خلق فرمود و سپس آن را دو قسمت نمود. سپس اشیا را از نور من و نور علی خلق نمود. سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ ما تهلیل گفتیم، پس ملائکه گفتند؛ ما تکبیر گفتیم، پس ملائکه تکبیر گفتند؛ بنابراین هرچه خداوند را تسبیح می کند و او را بزرگ می دارد از تعلیم دادن علی است.»^۱

عبدالله بن مبارک از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: «خداوند نور محمد ﷺ را چهل هزار سال پیش از مخلوقات خلق نمود و همراه او دوازده حجاب خلق فرمود و منظور از حجابها، ائمه (علیهم السلام) هستند.»^۲

ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابن مغازلی واسطی شافعی در کتاب خود «المناقب» با سند از سلمان فارسی روایت می کند: شنیدم محبوبم محمد ﷺ می فرماید: «من و علی نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور، چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می گفت و تقدیسش می نمود. هنگامی که آدم را خلق فرمود آن نور را در پشتش به ودیعه نهاد. بنابراین پیوسته من و علی یک چیز بودیم تا اینکه در پشت عبدالمطلب جدا شدیم؛ پس در من نبوت و در علی، امامت است.»^۳

حدیث روایت شده از سلمان را می توانید در تاریخ شهر دمشق، ج ۴۲، ص ۶۷، مناقب ابن مغازلی، ص ۸۷، فضایل صحابه، ابن حنبل، ج ۲ ص ۶۶۲ و مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵ نیز ببینید.

همچنین ابن مغازلی از سالم بن ابی جعد از اباذر روایت می کند: گفت: شنیدم رسول

۱ - بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۲۴.

۲ - بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۲۱.

۳ - منابع المودة: ج ۱ ص ۴۷.

خدا ﷻ می‌فرماید: «من و علی نوری از سمت راست عرش در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. من و علی همواره یک چیز بودیم تا اینکه در پشت عبدالمطلب جدا شدیم؛ بخشی من و بخشی علی گردید.»^۱

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم، نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور در پشت او راه پیمود و پیوسته خداوند، آن را از پستی به پشت دیگر منتقل می‌نمود تا اینکه در پشت عبدالمطلب قرارش داد. سپس از پشت عبدالمطلب خارجش ساخت و به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی در پشت عبدالله و قسمتی در پشت ابوطالب. پس علی از من است و من از او؛ گوشت او گوشت من، و خون او خون من است؛ پس هرکس او را دوست داشته باشد به حق که مرا دوست داشته است و هرکس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و من نیز او را دشمن می‌دارم.»^۲

عبد الوهاب بن عطا از سعید بن ابوعروبه از قتاده و عمر بن عاصم کلابی از ابوهلال از قتاده به ما خبر دادند: رسول خدا ﷺ فرمود: «من اولین مردم در خلقت و آخرینشان در بعثت بودم.»^۳

ابوهمام ولید بن شجاع بن ولید بغدادی برای ما روایت کرد که ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی‌کثیر از ابوسلمه از ابوهریره به ما خبر داد و گفت: عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، چه وقت نبوت بر شما واجب شد؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود.»^۴

ابونضر فقیه و احمد بن محمد بن سلمه عنزی برای ما روایت کردند که عثمان بن سعید

۱ - نیایع المودة: ج ۱ ص ۴۷.

۲ - نظم در السمطين، زرندي حنفي: ص ۷۹؛ و در کتابش «معراج الوصول الى معرفة آل رسول الله»: ص ۳۳ نیز آن را آورده است.

۳ - طبقات کبری: ج ۱ ص ۱۴۹.

۴ - سنن ترمذی: ج ۵ ص ۲۴۵.

دارمی و محمد بن سنان عوفی از ابراهیم بن طهمان از بدیل بن مسیره از عبدالله بن شفیق از میسرۀ فخر به ما خبر دادند که گفت: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: از چه وقت شما پیامبر بودید؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود.»^۱

اکنون از قرآن و روایات مشخص شد ارواح محمد و آل محمد ﷺ در هنگام بعثت عیسی موجود بوده‌اند و حتی پیش از آنکه عیسی متولد شود. حال آیا مانعی وجود دارد که برای روح یکی از آن‌ها بدنی جسمانی خلق شود، یا در واقع او در این عالم جسمانی با صورتی شبیه به عیسی ﷺ ظاهر شود و این امر با ارادهٔ خداوند و با حول و قوۀ او صورت پذیرد؛ همان طور که روایت شده ظهور جبرئیل - که روح است - برای حضرت محمد ﷺ به صورت دحیة کلبی در این عالم جسمانی^۲ محقق شده است!

۱ - مستدرک - حاکم: ج ۲ ص ۶۰۸.

۲ - ظهور و آشکار شدن روح در جسد، موضوعی است که در عهد قدیم و جدید ثابت شده؛ همان گونه که برای مسلمانان در قرآن و روایات شیعه و سنی ثابت شده است. در عهد قدیم: برای هاجر ﷺ (مراجعه کنید به: سفر پیدایش ۱۶: ۷) و جدهون (داوران ۱۲: ۶) و دیگران ظاهر شده است.

در عهد جدید: فرشته برای مریم ظاهر شد و عیسی ﷺ را به او بشارت داد و قبل از آن برای یعقوب ﷺ ظاهر شده بود و او را به یحیی ﷺ بشارت داد.

کشیش آنتونیوس فکری در تفسیر ظهور فرشتگان بر یعقوب ﷺ می‌گوید: «آیه ۱۱: «ناگاه فرشته پروردگار در حالی که در سمت راست مذبح بخور ایستاده بود بر وی ظاهر گشت» برای ما امکان دیدن آفریده‌های روحانی همانند فرشتگان وجود ندارد؛ مگر اینکه شکل قابل حسی به خود بگیرند تا به وسیلهٔ آن بتوانیم آن‌ها را ببینیم، و این هنگامی است که خداوند اراده و اجازه‌اش را صادر فرماید؛ زیرا جسم متراکم ما توانایی دیدن امور روحی را ندارد و حتی نمی‌تواند وجود آن‌ها را احساس کند.» (تفسیر لوقا - اصحاح ۱)

اما در خصوص ظهور جبرئیل ﷺ به شکل دحیة کلبی، موضوعی معروف و شناخته شده است: نزد اهل سنت:

از سخنان علمای اهل سنت:

محمد بن سعد در طبقات کبری می‌گوید: «دحیة بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرئ القیس بن خزرج که همان زید مناة بن عامر بن بکر بن عامر اکبر بن عوف بن بکر بن عوف بن عذرة بن زید لات بن رفیده بن ثور بن

کلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن عمران بن حاف بن قضاعه است. دحیه بن خلیفه از مسلمانان اولیه بود و بدر را درک نکرد و شبیه جبرئیل بود. می‌گوید: یعلی بن عبید و عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین به ما خبر دادند و گفتند زکریا بن ابوزائده از عامر شعبی برای ما چنین نقل کرد: رسول خدا ﷺ سه نفر از امیه را تشبیه کرده، فرمود: دحیه کلبی شبیه جبرئیل، عروه بن مسعود ثقفی شبیه عیسی بن مریم و عبدالعزی شبیه دجال است. عفان بن مسلم از ابوعوانه از مغیره از یزید بن ولید از ابواءل چنین روایت می‌کند: دحیه کلبی به جبرئیل تشبیه می‌شد و عروه بن مسعود همانند صاحب یس بود و عبدالعزی بن قطن به دجال تشبیه می‌شد. او از یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش از ابن‌شهاب چنین نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ فرمود: شبیه‌ترین شخصی که به جبرئیل دیده‌ام دحیه کلبی است. او از عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از اسحاق بن سوید از یحیی بن یعمر از ابن‌عمر از پیامبر چنین نقل می‌کند که فرمود: جبرئیل با چهره دحیه کلبی نزد پیامبر می‌آمد. او از خالد بن مخلد از عبدالله بن عمر از یحیی بن سعید از قاسم بن محمد از عایشه نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ناگهان از جای خود برخاست و من به‌ناگاه دیدم همراه او مردی سوار بر اسب بود و عمامه‌ای سفید بر سر داشت که یک طرف آن را بین دو کتفش آویزان کرده و رسول خدا ﷺ دست خود را بر سر اسبش گذاشته بود. من گفتم: ای رسول خدا! برخاستن ناگهانی شما مرا ترساند. فرمود: او را دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: چه کسی را دیدی؟ گفتم: دحیه کلبی. فرمود: او جبرئیل ﷺ بود. (طبقات کبری - محمد بن سعد: ج ۴ ص ۲۴۹ و ۲۵۰)

عینی می‌گوید: «دهم: اشکالی وجود دارد که چگونه جبرئیل به‌صورت مردی ظاهر می‌شد؟ جواب آن، چنین است که احتمال دارد خداوند تعالی آن اضافه‌شده به خلقت را از بین ببرد و سپس به او بازگرداند، و احتمال دارد آن را از او جدا کند و بعد از رسیدن، به او بازگرداند، که این نکته را امام الحرمین متذکر شده است، اما تداخل، بر اساس مذهب حق صحیح نیست. یازدهم: اشکال می‌شود اگر جبرئیل با شکل دحیه با پیامبر ملاقات می‌کرده، پس روح او کجاست؟ اگر در جسمی باشد که ششصد گناه دارد پس کسی که نزد پیامبر آمده نه روح جبرئیل است و نه جسم او و اگر در این جسمی باشد که به‌صورت دحیه است، آیا آن «جسد عظیم» [جسد جبرئیل] می‌میرد؟ یا به‌صورت خالی از روحی باقی می‌ماند که از آن جسد، به جسدی شبیه به جسد دحیه منتقل شده است؟!

پاسخ این است که بعید نیست انتقال روح موجب مرگ او نشود؛ بنابراین جسمش زنده می‌ماند و چیزی از آن کاسته نمی‌شود و انتقال روح آن به جسم دوم مانند انتقال ارواح شهدا به شکم پرنندگان سبز است و اینکه اجساد با جداشدن ارواح بمیرند، از نظر عقلی واجب نیست و تنها به این دلیل که خداوند در انسان به این صورت عمل می‌کند لزومی ندارد در غیر انسان هم چنین باشد. (عمدة القاری - عینی: ج ۱ ص ۴۵ و ۴۶)

ابن حجر می‌گوید: «آیا صحابه‌ای از فرشتگان وجود داشت؟ فرشتگان، جسم‌هایی نورانی هستند که می‌توانند به صورت‌های مختلفی شکل بگیرند و آشکار شوند. آن‌ها شکل‌های نیکویی به خود می‌گیرند. شأن و جایگاه آنان، اطاعت است و حالات جبرئیل با پیامبر ﷺ هنگام رساندن وحی و آشکارشدن به‌شکل دحیه کلبی، برتر بودن این

تعریف از ملائکه را، بر دیگر تعاریف تأیید می‌کند.» (اصابة - ابن حجر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰)
و در جلد دوم چنین می‌گوید: «دحیه بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرئ القیس بن خزرج بن عامر بن بکر بن عامر اکبر بن عوف کلبی، صحابی مشهوری است. اولین غزوه‌ای که حضور داشت خندق بود و گفته می‌شود در احد بوده است اما بدر را درک نکرد. در زیبایی چهره زبانزد بود و جبرئیل علیه السلام به صورت او ظاهر می‌شد؛ منبع این سخن، حدیث ام سلمه و عایشه است. نسایی با اسناد صحیح از یحیی بن معمر از ابن عمر روایت می‌کند جبرئیل با چهره دحیه کلبی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد. طبرانی از عفیر بن معدان از قتاده از آنس روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل با چهره دحیه کلبی نزد من می‌آمد.» و دحیه مرد زیبایی بود. عجلی در تاریخش از عوانة بن حکم روایت می‌کند زیباترین مردم کسی بود که جبرئیل با چهره او نازل می‌شد. ابن قتیبه در غریب الحدیث می‌گوید: «...» (اصابه - ابن حجر: ج ۲ ص ۳۲۱ و ۳۲۲)

در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که بخشی از آن‌ها را نقل می‌کنیم:
بخاری در صحیح خود چنین نقل می‌کند: «عباس بن ولید نرسی از معتمر از پدرش از ابوعثمان روایت می‌کند: باخبر شدم جبرئیل علیه السلام در حالی که ام سلمه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود نزد ایشان آمد و با ایشان سخن گفت و سپس برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: این شخص که بود؟ یا چنانچه او می‌گوید فرمود: او دحیه کلبی بود. ام سلمه گفت: به خدا قسم گمان کردم او دحیه است تا اینکه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که از جبرئیل خبر می‌داد. یا همان طور که او گفته: به ابوعثمان گفتم این را از که شنیدی؟ گفت از اسامة بن زید.» صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۵. مسلم نیز این حدیث را در صحیحش روایت کرده است: ج ۷ ص ۱۴۴.

نسائی در سنن خود روایت می‌کند: «محمد بن قدامة از جریر از ابوفروه از ابوزرعه از ابوهیریه و ابوذر روایت می‌کند... رسول خدا صلی الله علیه و آله در جایگاه خود نشسته بود و ما نیز نزد او نشسته بودیم؛ مردی آمد که زیباترین مردم بود... او جبرئیل علیه السلام بود که با چهره دحیه کلبی نازل شده بود.» (سنن نسایی: ج ۸ ص ۱۰۱ تا ۱۰۳)

حاکم نیشابوری با سند از عایشه چنین روایت می‌کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او بوده است که مردی از اهل خانه بر ما سلام کرد و ما در خانه بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله ناگهان ایستاد و من نیز به دنبال او رفتم و دحیه کلبی را دیدم. پیامبر فرمود: او جبرئیل بود و به من گفت به نزد بنی قریظه بروم... پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد و در راهی که به سمت بنی قریظه می‌رفت از مردمانی که نشسته بودند پرسید: کسی از اینجا عبور نکرد؟ گفتند: دحیه کلبی سوار بر قاطر سفید از اینجا عبور کرد در حالی که زیر پایش پارچه ابریشمی بود. ایشان فرمود: او دحیه نبود و جبرئیل بود... این حدیث به شرط شیخین صحیح است و آن‌ها به عبدالله بن عمر مری در شواهد احتجاج کرده‌اند و آن را وارد نکرده‌اند.» (مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۳۴ و ۳۵)

همچنین حدیث دیگری از عایشه نقل می‌کند: «در جنگ خندق مردی را به شکل دحیه بن خلیفه کلبی علیه السلام دیدم که سوار بر مرکب با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا می‌کرد و بر سرش عمامه‌ای داشت که یک طرف آن را بر خود آویزان کرده

بود. از رسول خدا ﷺ درباره سؤال کردم. ایشان فرمود: او جبرئیل (علیه الصلاة والسلام) بود و به من دستور داد به سمت بنی قریظه بروم. سند این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. (مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۴ ص ۱۹۳ و ۱۹۴)

در مجمع الزوائد از عایشه چنین روایت می‌کند: «... رسول خدا ﷺ خارج شد و بر بنی غنم که همسایه مسجد بودند گذر کرد و فرمود: چه کسی از اینجا عبور کرد؟ گفتند: دحیه کلبی از اینجا گذر کرد و صورت و محاسن دحیه شبیه جبرئیل ﷺ بود.» (مجمع الزوائد هیثمی: ج ۶ ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

«عایشه نقل می‌کند روزی رسول خدا ﷺ صدای مردی را شنید و به ناگهان از جای خود بلند شد و به سمت او رفت، و من او را دنبال کردم و دیدم او تکیه داده و عمامه بر سر داشت و عمامه‌اش را بین دو کنفش آویزان کرده بود. وقتی رسول خدا ﷺ برگشت به او گفتم: ناگهان برخاستی و خارج شدی در حالی که او دحیه کلبی بود. گفت: او را دیدی؟ گفتم: بله. گفت: او جبرئیل ﷺ بود و به من دستور داد نزد بنی قریظه بروم.» (مجمع الزوائد - هیثمی: ج ۶ ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

«ابن عباس می‌گوید: همراه پدرم نزد رسول خدا ﷺ بودیم و مردی با او نجوا می‌کرد و گویا از پدرم روی گردانده بود. ما از نزد او خارج شدیم و پدرم گفت: پسر! پسر عمویت را دیدی که از من روی گردانده بود؟ گفتم: پدر! نزد او مردی بود که با وی نجوا می‌کرد. می‌گوید: به حضور رسول خدا ﷺ رفتم و پدرم به او گفت: ای رسول خدا! من به عبدالله چنین و چنان گفتم و او به من گفت نزد شما مردی بود که با شما نجوا می‌کرده است. آیا کسی نزد شما بود؟ رسول خدا ﷺ گفت: ای عبدالله! آیا او را دیدی؟ گفتم: بله. گفت: او جبرئیل ﷺ بود و مرا از توجه به تو باز داشته بود.»

احمد و طبرانی این حدیث را با سندهای مختلف نقل کرده‌اند و رجال آن صحیح است. ابن عباس می‌گوید: روزی بر رسول خدا ﷺ گذر کردم در حالی که لباس سفیدی بر تن داشتم. رسول خدا با دحیه کلبی نجوا می‌کرد؛ او جبرئیل ﷺ بود در حالی که من نمی‌دانستم و به او سلام نکردم. جبرئیل گفت: ای محمد! او کیست؟ گفت: او پسرعموی من، ابن عباس است. گفت: چقدر لباس او سفید بود اما ذریه او پس از او سیاه خواهند بود. اگر به ما سلام می‌داد جواب او را می‌دادیم. زمانی که بازگشتم رسول خدا ﷺ به من گفت: چه چیزی تو را از سلام دادن بازداشت؟ گفتم: پدر و مادرم به فدایت! چون با دحیه بن خلیفه نجوا می‌کردی کراحت داشتم سخن شما را قطع کنم. فرمود: او را دیدی؟ گفتم: بله.» (مجمع الزوائد - هیثمی: ج ۹ ص ۲۷۶)

البانی روایت می‌کند: «دحیه کلبی شبیه جبرئیل بود...» روایت‌کننده: شعبی، محدّث: البانی، منبع: صحیح الجامع، شماره ۳۳۶۲، وضعیت حدیث: صحیح.

البانی از صحیح نسائی چنین نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود می‌نشست و زمانی که غریبه‌ای می‌آمد نمی‌دانست کدامیک از آن‌ها رسول خداست تا اینکه سؤال کند. بنابراین ما از رسول خدا ﷺ خواستیم برایش

جایگاهی درست کنیم که وقتی غریبه‌ای داخل می‌شود او را بشناسد. با گِل، نیمکتی برای او ساختیم و او بر آن می‌نشست. روزی ما نشسته بودیم و رسول خدا ﷺ در جایگاه خود نشسته بود؛ مردی آمد که زیباترین و خوشبوترین مردم بود و گویا هیچ وقت آلودگی بر لباس او ننشسته بود، تا اینکه در کنار جایگاه سلام داد و گفت: سلام بر تو ای محمد! پیامبر جواب سلام او را داد. او گفت: ای محمد نزدیک بیا، پیامبر به او نزدیک شد و او مرتب می‌گفت نزدیک شو تا اینکه دستش را بر زانوی رسول خدا ﷺ گذاشت و گفت: ای محمد! به من بگو اسلام چیست؟ فرمود: اسلام این است که خدا را پرستش کنی و هیچ چیز را شریک او نسازی، نماز را اقامه کنی، زکات بدهی، به حج خانه خدا بروی و ماه رمضان را روزه بداری. گفت: اگر این کارها را انجام دهم اسلام آورده‌ام؟ فرمود: بله. گفت: راست گفتم. زمانی که شنیدیم او گفت راست گفتی از او ایراد گرفتیم. گفت: به من بگو ایمان چیست؟ فرمود: ایمان به خدا، ملائکه او، کتاب، پیامبران و باور داشتن قدر است. گفت: اگر چنین کنم ایمان آورده‌ام؟ رسول خدا فرمود: بله. گفت: راست گفتم. احسان چیست؟ فرمود: خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. گفت: راست می‌گویی. قیامت چه زمانی است؟ پیامبر درنگ کرد و پاسخش را نداد. او دوباره پرسید و باز جواب او را نداد. باز پرسید و پیامبر جواب نداد. سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: سؤال شونده از سؤال کننده آگاه‌تر نیست، اما نشانه‌هایی دارد که با آن شناخته می‌شود؛ زمانی که ببینی حاکمان ساختمان‌ها را بلند بسازند و افراد عریان و پابرهنه پادشاه زمین شوند، و زن بزیاد در حالی که پنج سرپرست دارد؛ و آن را جز خدا نمی‌داند ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ (علم قیامت در نزد خداوند است) تا این سخن خداوند ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (خداوند بسیار دانا و آگاه است) سپس فرمود: قسم به کسی که محمد را به حق، هدایتگر و بشارت‌دهنده فرستاد، من در این موضوع از هیچ‌یک از شما آگاه‌تر نبودم، او جبرئیل علیه السلام بود و به صورت دحیه کلبی نازل شده بود. «راوی: ابوذر و ابوهریره، صحیح نسائی، البانی در شماره ۵۰۰۶ این حدیث را صحیح دانسته است.

سیوطی: «جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد پیامبر ﷺ می‌آمد.» راوی: عبدالله بن عمر، سیوطی، خصائص کبری: ج ۱ ص ۱۲۱ سند حدیث صحیح است.

البانی: «شبهه‌ترین کسی که به جبرئیل دیده‌ام، دحیه کلبی است.» البانی - صحیح الجامع - شماره ۹۸۷، سند حدیث صحیح است.

از نظر شیعه:

سخنان علما:

شیخ مفید رحمه الله می‌گوید: «اما روایات در خصوص دیدن فرشتگان به شکل انسان در امت‌های پیشین و در این امت، بسیار زیاد هستند. روایت شده است که برخی از صحابه، جبرئیل را به شکل دحیه کلبی دیده‌اند....» (اوایل المقالات:

ص ۲۸۸)

سید مرتضی رحمه الله می‌گوید: «ظاهر شدن جبرئیل با صورت دحیه کلبی [نزول جبرئیل علیه السلام برای وحی به صورت دحیه

کلبی. چگونه جبرئیل به صورتی غیر از صورت خود ظاهر می‌شد؟ آیا او توانایی این کار را داشت؟ یا خداوند ازلی و متعال او را به این شکل درمی‌آورد و این صورت جبرئیل نبود؟ اگر قرآن از صورتی غیر از جبرئیل باشد به آن اشکال می‌شود و اگر از جبرئیل باشد، چگونه او به صورت بشر درمی‌آید؟ همچنین روایت داریم که ابلیس و جن نیز این توانایی را دارند که به شکلی دیگر ظاهر شوند. می‌خواهم کار فلک را برای من توضیح دهید. آیا وحیی که جبرئیل می‌شنید از سوی خداوند متعال بود یا از ورای حجاب بود؟ چگونه آن را به جبرئیل ابلاغ می‌کرد در حالی که جبرئیل بیشتر از ما یا موجودات شبیه خود از صفات خداوند آگاه بود؟ جایگاه او در آسمان چگونه است؟ آیا آن قدیم ازلی اگر به جبرئیل خطور کند، وی همانند ما در آن دچار تحیر می‌شود و او سبحان همانی است که اوهام درکش نمی‌کنند یا از ما و همه ملائکه منزّه است؟

جواب: توفیق تنها از سوی خداوند است. نزول جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه کلبی بنا به درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ اما شبیه شدن او به قدرت او نبود، بلکه خداوند متعال حقیقت او را و نه ظاهرش را، به این صورت درمی‌آورد؛ و آنچه از قرآن که پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل می‌شنید به صورت حقیقی بود. ابلیس و جن قادر نیستند به شکل دیگری درآیند و همه کسانی که قدرتی دارند در این موضوع یکسان هستند؛ اینکه آن‌ها نمی‌توانند نفوس خود را به شکل دیگری درآورند؛ بلکه خداوند متعال بر اساس مصلحتی که اقتضا می‌کند، بعضی از آن‌ها را به صورت معینی درآورد. در رابطه با جبرئیل علیه السلام و شنیدن وحی توسط او، جایز است خداوند به کلامی سخن بگوید که او آن را بشنود و فراگیرد، و جایز است از لوح محفوظ بخواند. اما آنچه جبرئیل از صفات خداوند متعال می‌داند، دلیل است، و او و علما در این خصوص یکسان هستند. در خصوص جایگاه او از آسمان، روایت شده او در آسمان هفتم است. در خصوص آنچه به ذهنش خطور می‌کند، جایز نیست از آن چشم بپوشد؛ زیرا جبرئیل معصوم است و جایز نیست خطا کند.» (رسائل مرتضی: ج ۴ ص ۲۵ و ۲۶)

شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا﴾ (اگر فرشته‌ای نازل کنیم) که به صورت او باشد ﴿لَفُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (امر به انتها می‌انجامد) یعنی قیامت برپا می‌شود یا نابودی آن‌ها واجب می‌گردد؛ سپس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ...﴾ (اگر او را فرشته قرار دهیم او را قرار می‌دهیم...) به صورت انسان، زیرا چشم‌های انسان توانایی نگاه به فرشته را در هیئت خودش ندارد؛ زیرا فرشته لطیف است و شعاع دید ما محدود و به همین دلیل بود که جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه کلبی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد، و نیز ملائکه‌ای که بر ابراهیم وارد شدند به صورت مهمان بودند تا جایی که گوساله‌ای تقدیم آنان کرد؛ زیرا نمی‌دانست آن‌ها ملائکه هستند؛ همچنین زمانی که دو ملک از محراب داوود بالا رفتند به صورت دو مرد بودند که نزاع خود را نزد او برده بودند. عده‌ای نیز می‌گویند: معنای آن چنین است که اگر همراه پیامبر ملکی بود که بر حقانیت او شهادت می‌داد ﴿لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾

(او را انسانی قرار می‌دادیم)؛ و مورد اول صحیح‌تر است.» (تبیان - شیخ طوسی: ج ۴ ص ۸۳ و ۸۴)

شیخ طبرسی می‌گوید: «﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا﴾ (اگر او را فرشته‌ای قرار دهیم) یعنی اگر فرستاده را طبق ادعای آنان

ملکی قرار می‌دادیم ﴿لَجْعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (او را قطعاً انسانی قرار می‌دادیم) او را به صورت انسانی می‌فرستادیم؛ همان طور که جبرئیل در بیشتر اوقات به صورت دحیه کلبی بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد...» (تفسیر جوامع الجامع: ج ۱ ص ۵۵۴ و ۵۵۵)

و در جای دیگر می‌گوید: «آنچه در تفسیر ابن آیه گذشت -اینکه خداوند صورت عیسی را بر دیگری قرار داد- برای خداوند امکان‌پذیر است و مسلمانان در آن اختلافی ندارند و جایز است خداوند برای دشوار کردن امتحان و سخت گرفتن تکلیف چنین کند، اگرچه خرق عادت و معجزه‌ای برای مسیح باشد؛ همان طور که روایت شده است جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد پیامبر می‌آمد.» (تفسیر مجمع البیان: ج ۳ ص ۲۳۴)

از مرکز مباحث اعتقادی که تحت نظر سیستمی است پرسیده شد:

«س: ... در رابطه با «دحیه کلبی»: آیا جبرئیل ﷺ به صورت او ظاهر می‌شد، همان طور که سید خمینی (قدس سره) در کتاب چهل حدیث صفحه ۳۷۸ می‌گوید: «جبرئیل همواره به صورت مثال مقید، و دو مرتبه در مثال مطلق برای رسول خدا ﷺ متمثل شد و زمانی نیز در عالم ملک؛ و در عالم ملک به صورت دحیه کلبی -رضیع رسول خدا ﷺ- که زیباترین مردم بود متمثل شد» سؤال: آیا جبرئیل نیاز دارد به صورت دحیه ظاهر شود؟ در این حالت صورت جبرئیل کجاست؟ اشکال دیگر اینکه دحیه ۱۴ سال قبل از اینکه مسلمان شود مشرک بوده است.»

پاسخ مرکز مباحث اعتقادی:

«ج: ... شیخ صدوق رحمه الله در کتاب توحید صفحه ۲۵۵ با سند خود از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که ایشان درباره سخن خداوند ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (هرگز چشم [پیامبر آنچه را دید] به خطا ندید و [از آنچه باید ببیند] تجاوز نکرد * به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید) (نجم: ۱۷ و ۱۸) می‌فرماید پیامبر ﷺ دو مرتبه جبرئیل ﷺ را به صورت خودش دیده است، این مرتبه و مرتبه‌ای دیگر؛ به این دلیل که خلقت جبرئیل عظیم و او از روحانیون است که خلقت و ویژگی آن‌ها را جز خداوند عالمیان درک نمی‌کند (پایان سخن ایشان). در شرح اصول کافی مازندرانی ج ۵ ص ۱۱۸ به نقل از سهیلی در کتاب «الروض الأنف» می‌گوید: وحی ۷ نوع دارد: اول: رؤیای صادق... چهارم: ملک به صورت انسانی متمثل شود؛ همان طور که جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد پیامبر ﷺ می‌آمد و دحیه خوش اندام و زیبارو بود. پنجم: جبرئیل ﷺ با همان صورتی که خلق شده (که ششصد بال دارد و از آن‌ها لؤلؤ و یاقوت می‌ریزد) نزد پیامبر ﷺ ظاهر شود... اما نزول جبرئیل ﷺ به صورت دحیه، بنا به درخواست پیامبر ﷺ از خداوند متعال بود؛ زیرا پیامبر ﷺ این مرد را دوست می‌داشت و جبرئیل به صورت او ظاهر می‌شد تا پیامبر با دیدن او انس بگیرد. (رسائل مرتضی: ج ۴ ص ۲۵، ردیه بر فتاوی ابن جبرین - احسانی: ۳۴)...»

مرکز مباحث اعتقادی زیر نظر سیستمی، سؤال از وضعیت‌هایی که جبرئیل برای پیامبر ﷺ متمثل می‌شد:

روایات شیعیان:

تفسیر علی بن ابراهیم: «... رسول خدا ﷺ خارج شد و حارثه بن نعمان به استقبال ایشان آمد. حضرت به او فرمود: ای حارث! چه خبری داری؟ گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! دحیه کلبی بین مردم فریاد می‌زند که هیچ‌کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه. ایشان فرمود: او جبرئیل است؛ علی را برای من فراخوان. پس علی ﷺ آمد و ایشان به او فرمود: در میان مردم فریاد بزن هیچ‌کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه. پس امیرالمؤمنین ﷺ آمد و در بین آن‌ها فریاد زد...» (تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۸۹)

شیخ کلینی و شیخ صدوق چنین روایت کرده‌اند: علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از محمد بن یحیی خثعمی از ابوعبدالله ﷺ روایت می‌کند که ایشان فرمود: «ابوذر نزد رسول خدا ﷺ آمد در حالی که جبرئیل ﷺ به صورت دحیه کلبی نزد ایشان بود و رسول خدا ﷺ با او خلوت کرده بود. ابوذر چون آن‌ها را در این حالت دید از آن دو روی گرداند و گفت و گویشان را قطع نکرد. جبرئیل ﷺ گفت: ای محمد! ابوذر از کنار ما گذشت و به ما سلام نداد. اگر به ما سلام می‌داد جواب او را می‌دادیم. ای محمد! او دعایی دارد که نزد اهل آسمان معروف است؛ هرگاه به آسمان عروج کردی آن را از آن‌ها سؤال کن. زمانی که جبرئیل بالا رفت ابوذر نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان ﷺ به او فرود: چرا وقتی از کنار ما گذر کردی بر ما سلام نکردی؟ گفت: ای رسول خدا گمان کردم کسی که نزد شماست دحیه کلبی است و برای بعضی از کارهای خود با او خلوت کرده‌اید. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوذر! او جبرئیل ﷺ بود و گفت اگر ابوذر به ما سلام می‌داد جواب او را می‌دادیم. هنگامی که ابوذر فهمید او جبرئیل ﷺ بوده است آنقدر که خدا می‌خواست پشیمان شد، زیرا به او سلام نکرده بود...» (کافی - شیخ کلینی: ج ۲ ص ۵۸۷؛ امالی - شیخ صدوق: ص ۴۲۶)

شیخ طوسی روایت کرده است: جماعتی از ابوغالب احمد بن محمد ززاری از دایی‌اش از اشعری از احمد بن ابوعبدالله از علی بن اسباط از داوود از یعقوب بن شعیب از ابوعبدالله ﷺ روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: «... پس ام سلمه گفت: از فاطمه پرسیدم آیا عطری داری که برای خود نگه داشته باشی؟ گفت: بله. ظرف عطری آورد و مقداری از آن را در کف دست من ریخت. بویی از آن استشمام کردم که هرگز مانند آن را استشمام نکرده بودم. گفتم: این چیست؟ گفت: دحیه کلبی بر رسول خدا ﷺ وارد می‌شد و ایشان به من می‌گفت: ای فاطمه! پتو را بیاور و برای عمومیت پهن کن. من پتو را برای او پهن کردم و بر آن نشست. وقتی برخاست، چیزی از درون لباسش فرو ریخت و به من گفت آن را جمع آوری کنم. علی ﷺ از رسول خدا ﷺ درباره آن سؤال کرد و ایشان ﷺ فرمود: عنبری است که از بال‌های جبرئیل ﷺ می‌ریزد.» (امالی: ص ۴۰ تا ۴۲)

همچنین روایت کرده است: «از ابومفضل از عبدالله بن سلیمان بن اشعث سجستانی از اسحاق بن ابراهیم بن زید نهشلی شاذان از زکریا بن یحیی خزاز از مندل بن علی عنزی از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس که می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خانه‌اش بود و علی ﷺ بامدادان به‌سوی ایشان روانه شد. او دوست داشت هیچ‌کس زودتر از او نزد

پیامبر ﷺ نرود. داخل شد در حالی که پیامبر ﷺ در حیاط خانه بود و سر خود را در دامان دحیه بن خلیفه کلبی گذاشته بود. علی ﷺ گفت: السلام علیک. رسول خدا چگونه صبح کرد؟ دحیه گفت: به خیر ای برادر رسول خدا. علی ﷺ گفت: خداوند از ما اهل بیت به تو جزای خیر دهد. دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم و تو نزد من هدیه‌ای داری، آن را تقدیمت می‌کنم. تو امیرالمؤمنین و پیشوای روسفیدان هستی و آقای فرزندان آدم به جز انبیا و فرستادگان، پرچم حمد در روز قیامت به دست توست، تو و شیعیانت همراه محمد ﷺ و حزب او به‌سوی بهشت می‌شتابید. رستگار شد آن‌که تو را دوست داشت و ناامید و زیانکار شد آن‌که که از تو جدا شد. دوست‌داران محمد ﷺ، دوست‌دار تو هستند و دشمنان او دشمنان تو، و شفاعت محمد ﷺ به آن‌ها نمی‌رسد. نزد برگزیده خدا بیا، سپس او سر مبارک پیامبر ﷺ را بلند کرد و روی دامن علی ﷺ گذاشت. در این حال پیامبر ﷺ از خواب بیدار شد و فرمود: این سر و صدای چیست؟ علی ﷺ ماجرا را نقل کرد. رسول اکرم ﷺ فرمود: او دحیه نبود؛ بلکه جبرئیل ﷺ بود و تو را به نامی که خدا تو را به آن نامیده است خطاب کرد و این خداوند است که محبت تو را در دل‌های مؤمنان و ترس از تو را در سینه کافران انداخته است.» (امالی شیخ طوسی: ص ۶۰۴)

قاضی نعمان مغربی چنین روایت می‌کند: «حسین بن حکم خبری با اسناد خود از ربیعہ سعدی روایت می‌کند زمانی که آن اتفاقات برای عثمان واقع شد مردم با علی ﷺ بیعت کردند و حذیفه الیمانی در روزی که عثمان کشته شد در مدائن بود. علی ﷺ برای او عهدنامه‌ای فرستاد و او را از آنچه مردم انجام دادند و از بیعتشان با خودش آگاه کرد. حذیفه بانگ اذان داد و مردم جمع شدند و او در میان آن‌ها به خطابه پرداخت. پس خداوند تعالی را حمد و ثنا گفت و پیامبر ﷺ را آنچنان که شایسته‌اش بود یاد کرد و آن‌ها را از دستور علی و نامه‌ای که به او نوشته بود آگاه کرد و گفت: به خدا قسم امیرالمؤمنین، ولی و سرپرست بر حق شماست و آن را هفت مرتبه تکرار کرد و برای آن‌ها در این خصوص به خدا قسم خورد. مردی ایستاد و گفت: ای امیر! او چه زمانی امیرالمؤمنین بود؟ هم‌اکنون یا قبل از آن؟ ما می‌شنویم که این مطلب را هفت مرتبه تکرار می‌کنی و بر آن قسم می‌خوری و گمان نمی‌کنم این مسئله غیر از امری باشد که به تو رسیده باشد. حذیفه به او گفت: اگر می‌خواهی شما را با خبر می‌کنم؛ وگرنه علی ﷺ بین من و تو حضور دارد و او آگاه‌ترین مردم است به آنچه می‌گوییم. او گفت: مرا با خبر کن. حذیفه گفت: رسول خدا ﷺ به ما می‌فرمود: اگر دیدید دحیه کلبی نزد من نشسته است هیچ‌یک از شما به من نزدیک نشود؛ و جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد ایشان می‌آمد. من روزی نزد ایشان رفتم تا به ایشان سلام دهم و دیدم ایشان خواب است و سرش در دامان دحیه کلبی قرار دارد. پس چشم برگرداندم و بازگشتم و علی بن ابی‌طالب ﷺ را دیدم. به من گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتیم: از نزد رسول خدا ﷺ؛ و قضیه را به او اطلاع دادم. به من گفت: همراه من بیا، شاید شاهی از سوی ما برای مردم باشی. او به راه افتاد و من او را همراهی کردم تا به درب منزل پیامبر ﷺ رسیدیم. من بیرون در نشستیم و علی ﷺ داخل شد و گفت: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. دحیه کلبی به او جواب داد: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته. ای امیرالمؤمنین، نزد من بیا و سر پسر عمویت را از دامان من بردار؛ زیرا تو به پیامبر ﷺ از من

می‌گوییم، آیا اکنون پس از اینکه عقل و نقل بر چنین چیزی دلالت می‌کنند، آیا مانعی عقلی وجود دارد؟ پس کسی که نمی‌پذیرد و می‌گوید این عقلانی نیست، آیا خودش جایگزینی دارد که متون، عقل و حکمت آن را تأیید کند؟ آن‌گونه که پیش‌تر ارائه شد! یا صرفاً عناد و جدل و پیروی از هوا و هوس برای نپذیرفتن حقیقت است، نه چیز دیگر!

اگر حقیقت را آن‌گونه که هست بپذیرید مقداری سختی در آن خواهد بود؛ خصوصاً با وجود جهل، شیطان و لشکریانش که با شدت تلاش می‌کنند تا مردم را از سکوت در برابر حق و شنیدن کلام خدا و خضوع برای دلیل و برهان و شناخت حقیقت بازدارند؛ اما هنگامی که دلیل و برهان برای ظاهر ساختن حقیقت اقامه شود، عاقلان مردم باید بگویند آری این حقیقتی است که ما به وضوح و روشنی می‌بینیم؛ در غیر این صورت نه انسان‌اند و نه عاقل!

و الحمد لله رب العالمین.

سزاوارتر هستی. او سر پیامبر ﷺ را در دامن علی علیه السلام گذاشت. سپس من نگاه کردم و او را ندیدم. پیامبر ﷺ مدتی طولانی در آن حالت بود و سپس بیدار شد و به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود: ای علی! سر مرا از دامن چه کسی برداشتی؟ گفت: از دامن دحیه کلبی، ای رسول خدا. فرمود: بلکه از دامن جبرئیل برداشتی. زمانی که داخل شدی چه گفتی و او چه جوابی به تو داد؟ گفت: چنین گفتم: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، و او به من گفت: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته ای امیرالمؤمنین؛ نزد من بیا و سر پسر عمویت را از دامن من بردار؛ زیرا تو به او از من سزاوارتر هستی. پیامبر ﷺ فرمود: راست گفته است، تو به من از او سزاوارتر هستی؛ پس گوارای تو باد ای علی! اهل آسمان از تو راضی هستند و ملائکه به عنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام می‌فرستند. این فضیلت و کرامت از سوی خداوند عزوجل بر تو مبارک باشد. مدتی نگذشت که رسول خدا ﷺ خارج شد و مرا پشت در دید و به من گفت: ای حذیفه! چیزی شنیدی؟ گفتم: بله، به خدا قسم شنیدم و قضیه را برای ایشان بیان کردم، به من فرمود: آنچه از جبرئیل علیه السلام شنیدی روایت کن.» (شرح الاخبار: ج ۱ ص ۲۰۰ تا ۲۰۲)

پیوست ۱

شکوه و جلال پروردگار در سینا

در سفر خروج اصحاب ۱۹ آمده است:

۱) در ماه سوم بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از سرزمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند. ۲ و از رفیدیم کوچ کرده به صحرای سینا رسیدند و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۳ موسی نزد خدا بالا رفت و یهوه از میان کوه او را ندا داد و گفت: به خاندان یعقوب چنین بگو و بنی اسرائیل را خبر بده: ۴ شما دیده‌اید که من با مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب برداشته و نزد خود آوردم. ۵ و اکنون اگر صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه‌ی خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود؛ زیرا تمامی جهان از آن من است. ۶ و شما برای من، مملکت کاهنان و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که باید به بنی اسرائیل گفته شود ۷ پس موسی آمد و مشایخ قوم را فراخواند و همه این توصیه‌هایی را که یهوه به او کرده بود بر ایشان القا کرد. ۸ و تمامی قوم هم‌زمان در پاسخ گفتند: آنچه یهوه امر فرموده است انجام خواهیم داد. و موسی سخنان قوم را به یهوه عرضه داشت ۹ یهوه به موسی گفت: اینک من در سایه ابر نزد تو می‌آیم تا هنگامی که با تو سخن می‌گویم قوم بشنوند و به تو نیز همیشه ایمان داشته باشند. پس موسی سخنان یهوه را به قوم باز گفت. ۱۰ یهوه به موسی گفت: نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما و ایشان لباس‌های خود را بشویند. ۱۱ و در روز سوم مهیا باشید؛ زیرا در روز سوم یهوه در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل خواهد شد. ۱۲ و حدود برای قوم از هر طرف قرار بده و بگو: برحذر باشید از اینکه به فراز کوه برآیید یا دامنه آن را لمس کنید؛ زیرا هرکه کوه را لمس کند هراینه کشته خواهد شود. ۱۳ دست بر آن گذارده

نشود که در این صورت یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود و -خواه بهایم باشد خواه انسان- زنده نماند. اما چون کَرَنّا نواخته شود ایشان به کوه برآیند. ۱۴ موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و لباس‌های خود را شستند. ۱۵ و به قوم گفت: در روز سوم حاضر باشید و به زنان نزدیکی نکنید. ۱۶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح که رعدها و برق‌ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کَرَنّای بسیار سخت به‌طوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند لرزیدند. ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایین کوه ایستادند. ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت؛ زیرا یهوه در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. ۱۹ و چون آواز کَرَنّا زیاده و زیاده سخت نواخته می‌شد موسی سخن گفت و خدا او را با زبان پاسخ داد. ۲۰ و یهوه بر کوه سینا بر قلّه کوه نازل شد. یهوه موسی را به قلّه کوه خواند و موسی بالا رفت. ۲۱ و یهوه به موسی گفت: پایین برو و قوم را قدغن کن، مبدا نزد یهوه برای نظر کردن از حد تجاوز نمایند که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ۲۲ و کهنه نیز که نزد یهوه می‌آیند خویشان را تقدیس نمایند مبدا یهوه بر ایشان هجوم آورد. ۲۳ موسی به یهوه گفت: قوم نمی‌توانند به فراز کوه سینا آیند؛ زیرا تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما. ۲۴ یهوه وی را گفت: پایین برو و تو و هارون همراهت برآید؛ اما کهنه و قوم از حد تجاوز نمایند تا نزد یهوه بالا بیایند مبدا بر ایشان هجوم آورد).

و نیز در سفر خروج -اصحاح ۲۴ آمده است:

۱) و به موسی گفت: نزد یهوه بالا بیا تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل، و از دور سجده کنید. ۲ و موسی تنها نزدیک یهوه بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند. ۳ پس موسی آمده، همه سخنان یهوه و همه این احکام را به قوم بازگفت و تمامی قوم به یک زبان در پاسخ گفتند: همه سخنانی که یهوه گفته است به‌جا خواهیم آورد. ۴ و موسی تمامی سخنان یهوه را نوشت و بامدادان برخاسته، قربانگاهی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد. ۵ و بعضی از جوانان بنی‌اسرائیل را فرستاد و قربانی‌های سوختنی گذرانیدند و قربانی‌های سلامتی، از گاوها

برای یهوه ذبح کردند. ۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگن‌ها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید ۷ و کتاب عهد را گرفته به سمع قوم خواند. پس گفتند: هر آنچه یهوه گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت. ۸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: اینک خون آن عهده‌ی که یهوه بر جمیع این سخنان با شما بسته است. ۹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. ۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا بود. ۱۱ و بر آقایان بنی اسرائیل دست خود را نمی‌گذارد؛ پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. ۱۲ و یهوه به موسی گفت: نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی به تو بدهم. ۱۳ پس موسی با خادم خود یوشع برخاست و موسی به کوه خدا بالا آمد. ۱۴ و به مشایخ گفت: برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم. هارون و حور با شما هستند. پس هرکه کاری دارد نزد ایشان برود. ۱۵ و چون موسی به فراز کوه برآمد ابر، کوه را فرو گرفت. ۱۶ و شکوه و جلال یهوه بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز ابر آن را پوشاند و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا در داد. ۱۷ و منظر جلال یهوه مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه کوه بود. ۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه بر آمد؛ و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند).

پیوست ۲

دعای حقوق، خبرهایی از آینده است

- آنتونیوس فکری می‌گوید: «آیه ۱: دعای حقوق نبی بر شُجُونُوت: دعای حقوق نبی: دعای انبیا خبرهایی است که در آینده محقق می‌شود.... او سرانجام بابل را دید؛ همان دولتی که به مردم خود ستم کرد، و حتی از طریق این رؤیا خداوند به وسیله رمزهایی، نقشه‌هایی او را که با صلیب صورت گرفت برای او آشکار ساخت... آیه ۳: «خدا از تیمان آمد و قدّوس از کوه فاران، سیلاه! جلال او آسمان‌ها را پوشاند و زمین از تسبیح او مملوء شد»:... گویا این پیامبر را در اینجا می‌بینیم که بزرگی و جلال‌های گذشته در سینا را متذکر می‌شود یا خداوند به او نشان می‌دهد که این بزرگی‌ها برای بار دوم تکرار خواهد شد و او قوم خود را رهایی خواهد بخشید (تثنیه ۳۳: ۲، خروج ۱۹: ۲۰ و ۲۴: ۱۷). این آیات اشاره به ظهور خداوند در شکوه خود، در برابر قوم دارد و «همان گونه که بوده است، از نسلی به نسل دیگر خواهد بود.» و زمانی که خداوند بیاید آسمان‌ها از شکوه و جلال او پر خواهد شد. او در آسمان‌ها ساکن است و آسمان‌ها اشاره به نفس بشری دارد که به خداوند چسبیده و به آسمان تبدیل شده است. و زمین از تسبیح او پر شد = این همان جسدی است که خداوند را تسبیح می‌گوید. تیمان در ادم و فاران در سینا. و این سخن وی که خداوند از تیمان آمد = یعنی ظاهر شد و بزرگی او در تیمان تجلی یافت. سپس می‌گوید و قدّوس از کوه فاران است. زمانی که به اصل آیه در سخنان موسی بازمی‌گردیم (تثنیه ۳۳: ۲) عکس آن را می‌بینیم؛ موسی می‌گوید پروردگار از سینا آمد (جایی که در شکوه خود ظاهر شد) و از ساعیر بر آنان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید «منظور موسی این است که بزرگی خداوند ابتدا برای قوم یهود آشکار می‌شود و بعد از آن در ساعیر ظاهر می‌شود (رمز انتشار شناخت

خداوند در امت‌ها). اما حقوق از ساعیر - که رمزی برای ورود مسیحیت در میان امت‌هاست - و سپس از کوه فاران - جایی که قوم یهود سرگردان بود - آغاز می‌کند و این اشاره‌ای به ایمان یهود در روزهای آخر است. و **زمین از تسییح او پر شد** = اشاره است به کلیسایی که در جهان گسترش یافته است. آیه ۴: «**پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود**»: **پرتو او مثل نور بود** = خداوند نور است و حتی زمانی که موسی آن مقدار ممکن از شکوه و جلال خداوند را دید، صورتش روشن شد و پوست صورتش درخشید. نور خدا و همچنین شریعت او - که آن را روی کوه سینا دریافت کردند - تاریکی را از بین می‌برد و وقتی خداوند برای آن‌ها ظاهر شد نوری را دیدند (خروج ۱۷، ۲۴: ۱۰). گویا این پیامبر می‌خواهد بگوید «وقتی خبر کلدانیان را شنیدم، تصور کردم کارهای ما در دست آنان است و آن‌ها از سلطه تو بیرون هستند؛ اما اکنون فهمیدم تو همه چیز را می‌دانی؛ نور تو این افرادی را که در تاریکی سیر می‌کنند رسوا می‌کند.» **از دست وی شعاع ساطع شد** = این همان برقی است که بادهای ویرانگر را همراه دارد؛ خداوند در رویارویی با دشمنانش مانند باد سختی است که آن‌ها را نابود می‌کند و برقی است که آن‌ها را بی‌هوش می‌گرداند. و **ستر قوت او در آنجا بود** = خداوند با دشمنان قوم خود آن‌چنان که ما مردم تصور یا آرزو می‌کنیم برخورد نمی‌کند؛ او از آن‌ها به سرعت انتقام نمی‌گیرد، بلکه به آن‌ها فرصتی می‌دهد [۱] شاید توبه کنند [۲] و ما تأذیب شویم. در این هنگام تمام نیروی خدا را که مدتی پنهان بود درک می‌کنند. اما این آیه به مجسم شدن مسیح اشاره می‌کند - کسی که نوری از نوری است که پرتو (نور) دست خداست - بنابراین دست خدا به مسیح اشاره دارد (اشعیا ۵۱: ۵) که آن دو داوری می‌کنند. پس مسیح، داور است (اشعیا ۵۱: ۹) اما وقتی مسیح جسم پیدا کرد، نور بزرگی لاهوتش در جسمش پنهان شد؛ به علاوه او در پیشگویی‌های عهد قدیم نیز پنهان بود. مجد و شکوه خدا در مسیح ظاهر شد، اما به آن اندازه‌ای که ما تحملش را داریم.» (تفسیر عهد قدیم - سفر حقوق ۳)

- کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید:

«... (پروردگارا! چون خبر تو را شنیدم ترسان شدم. پروردگارا! عمل خویش را در میان

سال‌ها زنده کن! در میان سال‌ها معروف ساز و در حین غضب، رحمت را به یاد آور). [۱ و [۲ وقتی پیامبر بر جایگاه مراقبه می‌ایستد چشم‌انتظار سخن خداوند است و زمانی که روی برج الهی می‌ایستد و به آن پناه می‌جوید به‌رغم همه قساوت‌هایی که او را احاطه کرده است. نفسش در داخل آن می‌درخشد. از آنجایی که پیامبر برای قوم خداوند ناله سر می‌دهد، ناگهان خداوند برنامه‌رهایی او را در طول دوران برایش آشکار می‌سازد. همان که بر صلیب تجلی یافت. بنابراین می‌درخشید، در حالی که چنگ روح را به دست گرفته است تا بر سیم‌هایش نغمه ستایش زُند در حالی که می‌گوید: «پروردگارا! چون خبر (کلام) تو را شنیدم ترسان شدم.» گویا می‌گوید: خدایا! وقتی سخت را شنیدم نفس مرا ترس فراگرفت، اسرار خود را برای من فاش کردی و کارهای تو را فهمیدم و دچار حیرت شدم! مشاهده او در حدود کارهای خداوند، در عصر او متوقف نشد و امتداد یافت تا آن را در طول دوران ببیند....

۲- کارهای خداوند بر کوه سینا: قلب حقوق نبی به‌سوی عمل خداوند کشیده شد، آن هم زمانی که موسی به بالای کوه رفت تا شریعت را دریافت کند و کوه سرشار از شکوه و جلال شد و خداوند نور خود را بر قومش تاباند تا قلب، زبان، نفس و جسم او با شادی و تسبیح گشاده گردد؛ در حالی که می‌گفت:

(خدا از تیمان آمد و قدّوس از کوه فاران؛ سِلاه! مجد و شکوه او آسمان‌ها را پوشاند و زمین از تسبیح او مملوّ گردید).

در اینجا اشاره لطیفی به ظهور خداوند در جلال و شکوهش می‌کند، آن هنگام که موسی شریعت را دریافت کرد و همان طور که گفته می‌شود «پروردگار بر کوه سینا فرود آمد» (خروج ۱۹: ۲۰) «و منظر جلال پروردگار چون آتش سوزنده در نظر بنی‌اسرائیل بر قلّه کوه بود» (خروج ۲۴: ۱۷) «پروردگار از سینا آمد و از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید» (تثنیه ۳۳: ۲) در ترجمه سبعینیه آمده است: «خداوند از جنوب و قدّوس از کوه سایه‌دار می‌آید.»

قدّیس ژروم این عبارت را چنین توضیح می‌دهد: «خدا از جنوب می‌آید. در اینجا به

رهایی بخش اشاره می کند؛ زیرا خدا در جنوب متولد شد؛ چون بیت لحم در جنوب اورشلیم قرار دارد.» قدّیس دیدموس ضریر معتقد است جنوب، اشاره به بادهای گرمی می کند که به نفّس می وزد و آن را با روح یا محبت مشتعل می کند؛ بنابراین سرد نیست؛ اما شمال اشاره به بادهای سرد شمالی دارد که اشاره به عمل شیطان دارد؛ عملی که حرارت روح را فاسد می کند؛ به همین دلیل است که در سفر غزل ها، عروس می خواهد باد شمال که همان عمل ابلیس است، از او برداشته شود و باد جنوبی به سوی او بیاید، که اشاره به رهایی بخش دارد که داماد خودش است.

پیامبر تسبیح خود را چنین کامل می کند: «پَرْتُو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع شد، و ستر قوت او در آنجا بود» گویا می گوید: گمان می کردم کارها بدون تدبیر صورت می گیرد؛ شرور، نیکوکار را می خورد و اَمّت کلدانیان سایر اقوام را می بلعد؛ کسی که آن ها را مورد محاسبه قرار دهد و مانع آن ها شود وجود ندارد؛ اما من اسرار شناخت تو را درک کردم، تو را نور ازلی یافتیم، نوری که اسرار مخفی را می داند، هیچ چیز از چشمان تو پنهان نیست. دستت را برای کار کردن می گشایی و ناگهان شعاعی از آن صادر می شود که سالکین تاریکی را رسوا می کند؛ در این هنگام همگی، قدرت تو را که برای مدتی مخفی بود درک خواهند کرد.

این عبارت آمده است که «او دو شاخ در دستش دارد» یعنی نور شاخ های خورشید، چنان که در ترجمه یسوعیان آمده است؛ این دو شاخی که در دست اوست دو لوح شریعتی است که موسای نبی دریافت کرد و همان طور که گفته می شود: «از دست راست او آتش شریعتی برای آن ها است.» (تثنیه ۲۳: ۲)...» (تفسیر عهد قدیم، سفر حقوق ۳)

پیوست ۳

او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هر چه غیر او، جملگی مخلوق اویند

خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم سخن کسانی را که گفته‌اند خداوند پسری دارد که از او منفصل یا از او متولد یا از او صادر شده به این معنا که از لاهوت مطلق، یک لاهوت مطلق دیگر حاصل شده. مردود شمرده است؛ همچنین عقیده آن عده را که می‌گویند انسان آفریده شده، می‌تواند تا آنجا ارتقا یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی وی با لاهوت مطلق یکی شود و خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد. کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا به صورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است، و این انسان، پسر خداست.

در حقیقت با اینکه این دیدگاه اعتقادی، ساخته علمای غیرعامل بوده و باطل است، ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آن‌ها را مخاطب قرار داده و با آن‌ها صحبت کرده است. شما ملاحظه می‌کنید حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیب‌ها و نقصان نهفته در این عقیده را به آن‌ها گوشزد می‌نماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ (پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست. هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی

داناست).

﴿إِنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾ (چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را

همسری نیست): و این نقض تامی است که خدا به وسیله آن با ایشان سخن گفته است و آن‌ها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است: شما معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق است؛ یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست. اگر بگویید این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معناست که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد یا قطع نظر از اینکه حقیقت بسیط (غیر مرکب) مطلق نمی تواند متعدد و چندگانه باشد. حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آنکه (اصولاً) هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصور آورد وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر غیر حکیم است، چرا که فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟!!

اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید همان طور که نصارای امروزه چنین باور دارند و می گویند اقا نیم از هم متمایزند. این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (...صَاحِبَةً...) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود؛ چرا که او از هر دوی این‌ها با هم صادر شده است. بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبة = همسر) که پیش از پسر بوده است اعتقاد دارید؟!^۱

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید به ناچار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوم

۱ - این به طور فطری و عقلی پذیرفته شده است از حقیقت بسیط مطلق نمی تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی تواند در آن، گونه ها، اجزا، اصول یا اقا نیم متمایز به آن صورتی که ایشان نام نهاده اند وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت، حقیقت مرکب بوده است، نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی نیازی و غنی بودن را نفی می کند؛ بنابراین برای جداشتن چیزی متمایز از حقیقت بسیط مطلق باید حقیقت بسیط مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقت بسیط مطلق، یگانه است و نمی تواند متعدد باشد.

او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هرچه غیر او، جملگی مخلوق اویند..... ۲۲۷

(الصاحبة = همسر) معترف شوید؛ وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبة) از پدیدآمدن فرزند (لاهورت مطلق که از آن حاصل شده است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوم (الصاحبة) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقت بسیط مطلق است و نمی‌تواند متعدد باشد: ﴿أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾ (چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست).

و خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱ (خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست؛ اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است).

یعنی شما آنچه را که از اقانیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشته‌اید به این صورت سامان داده‌اید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبة (پسر) معتقد شده‌اید؛ سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقتوم سوم) یا روح القدس صادر شده است. سخن درباره لاهوت دومی است که در آغاز به همراه خدای سبحان و متعال بوده. آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا اینکه این دو یکی هستند؟ کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت وجود دارد، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند؛ زیرا این نقض بر او وارد و بجاست و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: ﴿...وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (...و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است).

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را واژگونه کرده‌اند و به قهقرا بازگشته‌اند گفته‌اند

خداوند فرزندی دارد، «سبحانه و تعالی عما یصفون» (خداوند از آنچه توصیفش می‌کند منزّه است): ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ * وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ (آگاه باش که از دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند: * خدا صاحب فرزند است. دروغ می‌گویند).

اگر آن‌ها به فطرت الهی بازگردند و در نعمت‌های خداوند اندیشه کنند خود را از این هلاکت آشکار نجات می‌دهند و از سخن‌گویی درباره آنچه به آن دانشی ندارند بازمی‌ایستند. سخن‌گفتن آدمی درباره چیزی که نمی‌داند دروغ‌گویی است: ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (آن‌ها دروغ می‌گویند). خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾^۲ (و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد بترساند * نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته‌اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می‌آید و جز دروغی نمی‌گویند).

در ضمن خداوند سبحان و متعال تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی‌نیاز است، از آن اوست هرچه در آسمان‌ها و زمین است. شما را برای آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید؟).

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (گفتند خدا فرزندی برگزیده است؛ منزّه است؛ او بی‌نیاز است): اصل این نقض برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد هستند (چه به صورت فرزند و چه به گونه دیگری که افراد انحراف‌یافته از راه راست می‌پندارند) این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را

۱ - صافات: ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲ - کهف: ۴ و ۵.

۳ - یونس: ۶۸.

او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هرچه غیر او، جملگی مخلوق اویند.....۲۲۹

از سفاقت (حماقت) بازشناسد: ﴿فَاللَّهِمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ (سپس بدی‌ها و پرهیزکاری‌هایش را به او الهام کرد). هرکس این معیار را به کار گیرد قطعاً خواهد گفت اعتقاد به تعدد لاهوت آن‌هم بدون وجود تفاوت، سفاقت است و چنین چیزی خالی از حکمت است. لذا تنها چیزی که می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با یک جمله نقض می‌شود: ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (خدا منزّه است، بی‌نیاز است). تمایزی در لاهوت نیست، مگر در کمال، که فقر و نقص در غیر او را مشخص و در نتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

در خصوص موضوع ارتقای انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به ودیعه گذاشت که با آن، این شایستگی را یافته است تا به آنجا صعود کند که اسماء الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم اوج بگیرد و ارتقا یابد، باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد؛ بلکه مخلوق و نیازمند به درگاه خداوند سبحان و متعال باقی می‌ماند: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾^۲ (نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش راه می‌نماید)؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می‌بخشد» تا به این ترتیب، لاهوت مطلق شود؛ چراکه هرچه غیر از او، مخلوق خداوند بوده و نیازمند خداوند سبحان و متعال است: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ (نسزد خداوند را که فرزندی بگیرد؛ منزّه است، چون اراده کاری کند می‌گوید «باش»، پس می‌شود). در این نقض که در قرآن کریم آمده است پیام کافی وجود دارد، برای صاحب‌دلان یا آنان

۱- شمس: ۸.

۲- نور: ۳۵.

۳- مریم: ۳۵.

که با حضور قلب گوش فرامی دارند.^۱

آن‌ها از یک سو عقیده دارند خداوند، یکتا و یگانه است و از سوی دیگر به اقا نیم سه‌گانه‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هریک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به اینکه بین این‌ها رابطه‌ای از نوع رابطه پدر فرزندی برقرار است و... این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است؛^۲ وگرنه چطور می‌شود یگانه واحد با تعدد و اجزا و تمایز اجزایش یک جا جمع شود، حتی اگر آن‌ها را اجزا نام نهند؟!

اگر همه آنچه را که تاکنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهیم، مطلب زیر برای آن‌ها کافی خواهد بود اگر به خرد اندیشه کنند:

خداوند نوری است بدون ظلمت، و تمام عوالم خلقت، نور همراه با ظلمت هستند. موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند؛ لذا امکان ندارد در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا به‌طور کامل در او ظهور نماید (همان‌طور که در خصوص عیسی و روح القدس چنین ادعایی دارند)؛ زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد؛ بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند؛ به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند، بلکه فقط خدای سبحان که نوری بی‌ظلمت است بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند خداوند (که نوری بی‌ظلمت است) در عوالم خلقت حلول می‌یابد، تعالی الله علواً کبیراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تام نور بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است؛ به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی

۱ - ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که

با حضور قلب گوش فرامی دارند اندرزی است). (ق: ۳۷) (مترجم)

۲ - از این رو می‌بینیم آن‌ها مرتب می‌گویند: اقا نیم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود، ولی ایمان به آن، واجب است.

او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هرچه غیر او، جملگی مخلوق اویند..... ۲۳۱

از آن بر جای نمی ماند؛ بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد باقی می ماند؛ تعالی الله علواً کبیراً.

پیوست ۴

داستان حضرت عیسیٰ چیست و چگونه بر آنان مشتبّه شد؟

داستان حضرت عیسیٰ (علیه السلام) چیست و چگونه طبق فرمایش حق تعالی بر آنان مشتبّه شد؟ ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^۱ (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم فرستاده خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبّه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

عیسی (علیه السلام) در شبی که بالا برده شد با حواریون خود وعده دیدار گذاشت. همه در پیشگاه او حاضر شدند، به جز یهودا که علمای یهود را به مکان عیسی (علیه السلام) هدایت کرد. یهودا سراغ بالاترین مرجع یهود رفت و بر سر تسلیم کردن عیسی (علیه السلام) به آنان، با او معامله کرد.

پس از نیمه شب که حواریون خوابیدند و حضرت عیسیٰ (علیه السلام) باقی ماند، خداوند او را مرفوع نمود (بالا برد) و شبیه او را فرو فرستاد؛ همان که به دار آویخته و کشته شد. او سپر و فدایی عیسیٰ (علیه السلام) شد و این شبیه، از اوصیای آل محمد (علیهم السلام) است؛ او به خاطر قضیه امام مهدی (علیه السلام)، مصلوب شد، کشته شد و عذاب را به جان خرید.

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) به دار کشیده نشد و کشته نشد؛ بلکه بالا برده (رفع) شد و خداوند او را از دست یهود و علمای گمراه و گمراه کننده شان - که خداوند لعنتشان کند- نجات داد. حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّلِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم فرستاده خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

در روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب هنگام با یارانش وعده گذاشت؛ در حالی آن ها دوازده مرد بودند. آن ها را به خانه ای داخل کرد. سپس در گنج خانه چشمه ای برای آن ها خارج کرد در حالی که بر سرش آب می ریخت و می فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می برد و مرا از یهود پاک می گرداند. کدامین شما شب من بر وی خواهد افتاد، کشته می شود و به صلیب کشیده می شود و با من هم درجه می گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی... سپس امام (علیه السلام) فرمود: یهود در همان شب به دنبال عیسی (علیه السلام) آمدند.... و آن جوان را که شب عیسی (علیه السلام) بر وی افتاده بود گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند.»^۱

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «دوازده نفر گرد آمدند» در حالی که آن تعداد از حواریون که

آمده بودند «یازده تن» بودند و یهودا نیامده بود؛ بلکه نزد علمای یهود رفته بود تا عیسی علیه السلام را تسلیم کند؛ این از امور متواتر است و قابل انکار نیست. آن نفر دوازدهمی که آمد یا می توان گفت از آسمان نازل شد یکی از اوصیا از آل محمد علیه السلام بود که پس از آنکه شبیه عیسی علیه السلام گردید، به صلیب کشیده و کشته شد.

آخرین کلماتی که این وصی هنگام به صلیب کشیده شدنش بر زبان می راند «ایلیا، ایلیا، چرا ترکم نمودی» بوده است. در انجیل متی آمده است: (۴۶) یسوع به آواز بلند صدا زد و گفت: ایلی ایلی لَما شَبَقْتَنی؛ یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟ (۴۷) برخی حاضران وقتی شنیدند، گفتند او الیاس را می خواند.... (۴۹) و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم آیا الیاس می آید تا او را برهاند (۵۰) یسوع باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. (۵۱) که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا پاره شد و زمین متزلزل و سنگ ها شکافته گردید...^۱

در حقیقت ترجمه کلماتی که بر زبان آورد چنین است: «ای علی! ای علی! چرا مرا فروفرستادی؟» و مسیحیان آن را به «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی؟» ترجمه می کنند، همان طور که از متن پیشین از انجیل چنین دریافت می شود.

و [معنای] فروفرستادن یا انداختن از آسمان به زمین، نزدیک به «ترک کردن» است. این وصی این کلمات را به دلیل نادانی نسبت به علت فروفرستاده شدن خودش نگفت، یا از روی اعتراض به فرمان خداوند سبحان و متعال چنین سخنی نراند؛ بلکه این پرسشی است که پاسخ را در بطن خود نهفته دارد و خطابش به مردم است؛ یعنی بدانید و آگاه باشید که چرا من فرو فرستاده شدم، چرا به دار آویخته شدم و چرا کشته شدم، تا مبادا یک بار دیگر که همین سؤال تکرار شد در آن امتحان شکست بخورید؛ آنگاه که دیدید رومیان (یا همانندهای آنان) زمین را به اشغال خود درآوردند و علمای یهود (یا همانندهای آنان) با آنها سازش می کنند و من روی این زمین خواهم بود و این سنت الهی است که تکرار می شود، عبرت بگیرید و مرا آن زمان که آمدم یاری کنید، و بار دیگر در به دار آویختن و کُشتنم

مشارکت نکنید!

او می‌خواهد با این پرسش - که پاسخش برای هر عاقل پاک‌سرشتی روشن است - بگوید: من به صلیب کشیده شدم و آزار و اهانت‌های علمای یهود را تحمل کردم و کشته شدم. به‌خاطر قیامت صغری، قیامت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدل الهی بر روی این زمین. و هنگامی که علمای یهود و حاکم رومی از این وصی می‌پرسند آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در پاسخ می‌گوید: تو این‌طور گفتی، یا آن‌ها می‌گویند، یا شما می‌گویید. او نمی‌گوید آری؛ و این برای کسی که حقیقت را نداند پاسخی غریب و شگفت‌آور است؛ اما اکنون علت آن آشکار و واضح شد.

او نگفت: آری، زیرا او پادشاه یهود نبود؛ بلکه پادشاه یهود، عیسی (علیه السلام) بود که خداوند او را بالا برد و او شبیه همان کسی است که فرود آمد تا به‌جای عیسی (علیه السلام) مصلوب شود و به قتل برسد.

متن زیر، متن پاسخ او از انجیل است، پس از آنکه دستگیر شد:

(۶۳) ... رئیس کهنه رو به وی کرده، گفت: تو را به خدای حیّ قسم می‌دهم ما را بگو آیا تو مسیح هستی؟ ۶۴ یسوع به وی گفت: تو می‌گویی...^۱، (۱۱) عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می‌گویی!...^۲، (...) ۲ پیلاتس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی...^۳، (...) همگان گفتند: آیا تو مسیح هستی؟ مسیح به آن‌ها گفت: شما می‌گویید که من او هستم...^۴، (...) ۳۳ پس پیلاتس دوباره داخل دیوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟ ۳۵ پیلاتس جواب داد: مگر من یهودی

۱ - انجیل متی: اصحاح ۲۶.

۲ - انجیل متی: ۲۷.

۳ - انجیل مرقس: ۱۵.

۴ - انجیل لوقا: اصحاح ۲۲.

هستم؟ امت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟ ۳۶ عیسی پاسخ داد: پادشاهی من متعلق به این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. ۳۷ پیلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی پادشاه هستم. من برای این متولد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...^۱

در این متن اخیر، وصی روشن می‌سازد از اهل زمین در آن زمان نیست؛ بلکه برای انجام مأموریتی در آن فرود آمده است و آن، فدا شدن برای حضرت عیسی (علیه السلام) است، و شما می‌بینی که این وصی می‌گوید: «پادشاهی من متعلق به این جهان نیست.» «ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» و «و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم.»

از رسول خدا (ص) روایت است: «عیسی (علیه السلام) در هنگام شکافته شدن صبح میان دو جامهٔ زرد فرود می‌آید؛ دو لباس زرد رنگ از زعفران؛ بدنش سفید، موی سرخ و بور و فرق وسطش باز شده و بر سرش روغن زده است. نیزه‌ای در دست دارد که صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و دجال را به هلاکت می‌رساند و اموال قائم را بازمی‌ستانند. پشت سر او اصحاب کهف قرار دارند. او وزیر و دست راست قائم و پرده‌دار و نایب اوست و از کرامت حجت بن الحسن (علیه السلام) در شرق و غرب عالم امنیت را برقرار می‌سازد.»^۲

از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... و حکومت به زورا بازمی‌گردد و امور، شورایی می‌شود و هرکه بر هرچه غالب شود، همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می‌شود و نه ماه در زمین سوار می‌شود و آن‌ها را عذابی دردناک می‌چشانند. پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا من به واسط و آنچه در آن است می‌نگرم؛ در آن، خبردهنده‌ای خبر می‌دهد. آری در آن هنگام سفیانی

۱ - انجیل یوحنا: ۱۸.

۲ - غایة المرام - سید هاشم بحرانی: ج ۷ ص ۹۳.

داستان حضرت عیسی چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟ ۲۳۷

خروج می کند، غذا کم می شود، مردم دچار قحطی می شوند، باران کم می بارد، گیاهی در زمین نمی روید و آسمان نمی بارد. سپس مهدی هدایتگر هدایت شده، خارج می شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم (علیه السلام) می ستاند...»^۱

احادیث بسیاری یافت می شود که نشان می دهد عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده و کشته نشده؛ بلکه کسی که به صلیب رفت و کشته شد، شبیه عیسی (علیه السلام) بوده است.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) با لباسی از پشم که مریم (علیها السلام) ریخته و دوخته بود صعود کرد. آنگاه که به آسمان رسید ندا آمد: ای عیسی بن مریم! زینت دنیا را بیفکن.»^۲

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: «امر هیچ کدام از انبیای الهی و حجت هایش برای مردم شبهه آور نشد، مگر امر عیسی بن مریم (علیه السلام)؛ چرا که او زنده به آسمان رفت و روحش بین زمین و آسمان قبض شد. سپس به آسمان بالا رفت و روحش به او بازگشت و این، سخن خداوند عزوجل است: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي تُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾^۳ (آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته، به سوی خود بالا می برم).»^۴

از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) نمرود و پیش از قیامت به سوی شما بازمی گردد.»^۵

توجه داشته باشید عیسی (علیه السلام) پیامبر مرسل (فرستاده شده) است و از خداوند سبحان و متعال درخواست می کند که معاف شود، و به دار آویخته شدن و عذاب و قتل از او برداشته شود. خداوند سبحان و متعال دعای پیامبر مرسل را هرگز رد نمی کند؛ بنابراین خداوند دعایش را مستجاب نمود، او را بالا برد و به جای او، آن وصی را که مصلوب و مقتول

۱ - ملاحم و الفتن - سید بن طاووس حسنی: ص ۱۳۴.

۲ - بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۳۸.

۳ - آل عمران: ۵۵.

۴ - قصص الانبیاء جزایری: ص ۴۷۴ نقل شده از عیون اخبار.

۵ - بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

شد فرو فرستاد. در انجیل متن‌های مختلفی وجود دارد که در آن‌ها عیسی (علیه السلام) دعا می‌کند به صلیب کشیده شدن و قتل از او برداشته شود.

از جمله آن‌ها:

(... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین درافتاده و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...).^۱

(... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدر پدران، هرچیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...).^۲

(... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...).^۳

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: (... همانند بزه‌ای به‌سوی قربانگاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید...).

این در حالی است که تمامی انبیا و اوصیا سخن می‌گفتند و هیچ‌یک از آن‌ها ساکت و خاموش به قربانگاه نرفتند؛ آن‌ها فرستاده شدند تا سخن بگویند و مردم را هشدار دهند و موعظه کنند؛ مخصوصاً حضرت عیسی (علیه السلام) چه بسیار علما و مردم را هشدار و اندرز داد؛ بنابراین اینکه وی خاموش به قربانگاه رفت بر او صدق نمی‌کند!

آن کس که ساکت و خاموش به قربانگاه رفت، شخص وصی، یعنی شبیه عیسی بود که بدون اینکه سخنی بگوید یا از خدا بخواهد آزار و به‌صلیب کشیده شدن و قتل را از او دور کند بر دار رفت و کشته شد. او با مردم سخن نگفت و هنگامی که به او اصرار کردند و مصرّانه از او پرسیدند تو کیستی و آیا تو مسیح هستی، فقط با یک عبارت پاسخ آن‌ها را داد:

۱ - متی: ۲۶.

۲ - مرقس: ۱۴.

۳ - لوقا: ۲۲.

تو می‌گویی!

و به این ترتیب او ساکت و خاموش و راضی به امر خدا، به‌سوی عذاب و به‌صلیب کشیده‌شدن و کشته‌شدن رفت، تا فرمانی را که برای آن فرود آمده بود به انجام برساند؛ اینکه به‌جای حضرت عیسی (علیه السلام) بر دار برود و کشته شود. چراکه اساساً هنوز وقت آن نرسیده بود که او ارسال شود و مردم را تبلیغ نماید و با ایشان سخن بگوید؛ (... همانند بزه‌ای به‌سوی قربانگاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید...).

امیدوارم هر مؤمنی که در پی درک و شناخت حقیقت است از این مطلب بهره‌مند شود. این انسان به زمین فرود آمد، به صلیب کشیده شد، کشته شد در حالی که هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، و نخواست از او یاد شود یا شناخته شود. ساکت و خاموش پایین آمد، خاموش بر دار رفت، خاموش کشته شد و خاموش به‌سوی پروردگارش بالا رفت. اگر می‌خواهید این چنین باشید پس این‌گونه عمل کنید.

کتاب متشابهات امام احمدالحسن (علیه السلام)، پاسخ پرسش ۱۷۹

پیوست ۵

سنگ زاویه همان حجرالاسود است و به تسلی دهنده - احمد الحسن (علیه السلام) - اشاره دارد

در اینجا پاسخ یکی از پرسش‌هایی را که از طریق اینترنت مطرح شده است بیان می‌کنیم؛ پرسش و پاسخی که بحث مفصلی درباره حجرالاسود و ارتباط آن با مهدی یا قائم است:

پرسش:

این مرد کیست؟

سلام بر یمانی آل محمد و رحمة الله و برکاته

اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمة والمهدین وسلم تسلیماً.

در سال ۱۴۲۴ ق مناسک حج را به‌جا آوردم و الحمد لله این دومین حج من بود و همسر من نیز مرا همراهی می‌کرد. ما با یکی از کاروان‌های مشهور حج در «احساء» بودیم و در این حج مبارک چه عبرت‌ها و داستان‌هایی داشتیم. در شب عرفه حادثه‌ای برای زنان کاروان اتفاق افتاد؛ در شب عرفه پس از انجام اعمال آن شب، صدای فریادی بلند (بانگی شدید) به گوش رسید که دو بار تکرار شد و زنان خوابیده را بیدار کرد. شگفت آن بود که برخی از زنانی که آنجا نشسته بودند آن فریاد را نشنیدند. این بانگ بلند باعث ترس و وحشت زنان شد و آن‌ها نفهمیدند این صدا از کجا آمده بود.

ماجرای دوم که مهم‌تر است به شرح زیر است: وقتی من و همسر من برای طواف حج

وارد حرم شدیم دیدم جمعیت، بسیار زیاد است و من از این ترسیدم که نتوانم همسرم را طواف حج دهم. راهنمای دینی کاروان به ما گفت: وقتی انبوه جمعیت را مشاهده می‌کنید بگویید «یا علیم یا عظیم»؛ راه باز می‌شود. من این ذکر را در طواف عمره تجربه کرده بودم و دیدم که معمولاً جمعیت باز می‌شود. یک بار که گفتم «یا علیم یا عظیم» ناگهان مردی را دیدم که همان لحظه‌ای که من ذکر را تمام کردم از بین رکن و مقام آمد و صفوف حاجیان را شکافت. گویی او در حین طواف خودش یا قبل از اینکه طوافش تمام شود به سراغ ما آمده بود؛ زیرا وی از رکن و مقام رد نشده بود. او به‌طور ویژه‌ای به پیشواز ما آمد. در حالی که کعبه پشت سرش بود و در مسیرش به سمت ما، حتی یک نفر از حاجیان سر راهش نبود. او به من گفت: پشت سر من بیا تا شما دو تا را طواف دهم. من با همسرم پشت سرش رفتیم و به طواف حج مشغول شدیم، و هیچ شلوغی و فشاری احساس نکردیم. او دعاها و اذکاری می‌خواند و در بین آن‌ها دعای کمیل را می‌خواند و من بسیار بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستادم و با خودم می‌گفتم: شاید این مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) باشد ولی می‌گفتم: من کی هستم که مهدی به سراغ من بیاید و مرا طواف دهد؟ در حین دور اول طواف که همسرم پشت سرم بود آن مرد به من گفت: همسرت را جلویت بگذار. من نیز به او گفتم که جلوی من و پشت سر آن مرد یعنی وسط ما دو تا بیاید. منظور آن مرد این بود که به من بیاموزد چگونه در حین طواف از همسرم محافظت کنم.

هنگام رسیدن به حجرالاسود او با دست راستش به آن اشاره می‌کرد و می‌گفت «الله اکبر». و هنگامی که از طواف هفتم فارغ شدیم پس از مقام ابراهیم (علیه السلام) به او گفتم: می‌خواهم با شما طواف نساء به‌جا آورم. او به من گفت «ان شاء الله»، و گویی با من خداحافظی می‌کرد، و در حالی که صورتش روبه‌روی من بود، به عقب می‌رفت و از من دور می‌شد، طوری که گویی آن هزاران نفر از مردم را کنار می‌زد و به عقب حرکت می‌کرد؛ جا برای او باز می‌شد و وی می‌رفت، گویی حاجیان دریا بودند و او موج تنومندی بود که آب‌های دریا را می‌شکافت و کنار می‌زد.

اما اوصاف این مرد به این شرح است: چشمانی فرورفته و ابروهایی بلند داشت، بلندقد

و لاغر و گندمگون بود و موهای سیاه بلندی داشت، و تعجب آور اینجاست که او در روز طواف حج، لباس سبز روشنی به تن داشت و بر سرش هم پوششی بود که ما آن را به گویش خلیجی، «طاقیه: عرقچین» می‌نامیم. سؤال من این است: این مرد کیست؟ آیا او همان یمانی آل محمد ﷺ است؟ در حالی که من چه کسی باشم که یمانی آل محمد ﷺ بیاید و مرا طواف دهد؟

یا شاید او خضر بوده، چون لباس سبزی به تن داشته است؟ یا شاید یکی از انصار امام مهدی، محمد بن الحسن ﷺ بوده است؟

از یکی از طلبه‌های حوزه سؤال کردم، او گفت او امام ﷺ بوده است. از یکی از مؤمنین پرسیدم، گفت شاید خضر ﷺ یا یکی از یاران امام ﷺ بوده است.

چنین ماجرای را از یکی از انصار نیز شنیدم؛ او داستان‌ش را برای من تعریف کرد و توصیفش نمود؛ همان صفاتی بود که من دیده بودم و اگر بعد از این همه سال، آن مردی که مرا طواف داده بود ببینم، او را از بین یک میلیون نفر می‌شناسم.

و سلام بر یمانی آل محمد و رحمة الله و برکاته

اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً

مسلم انصاری، ۴۰ ساله، تحصیلات متوسطه

احساء - عربستان سعودی

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً

بدان که خداوند یادکننده کسی است که او را یاد کند و در مقابل اندک، بسیار عطا

سنگ زاویه همان حجرالاسود است و به تسلی دهنده - احمد الحسن - اشاره دارد..... ۲۴۳

می‌کند. شما او را با اخلاص در خانه‌اش یاد کردی، او نیز شما را یاد کرد، یاری نمود و کارت را آسان ساخت. از خداوند مسئلت دارم شما را همواره به اخلاص برای او و عمل به آنچه مورد رضایش است موفق بدارد. آن بندهٔ خدایی که به شما کمک کرد، به حول و قوهٔ خدا چنین کرد و آنگاه که خداوند به وی فرمان داد، شما را یاری رساند؛ بنابراین فضل و کمال تماماً از آن خدای سبحان است. خداوند سبحان و متعال را بر این نعمتی که بر شما ممت نهاد شکرگزار باش. اگر خداوند او را دستور می‌داد که نامش را به شما بگوید شما را از نام خویش مطلع می‌ساخت. این بنده وقتی به حجر می‌رسید می‌گفت «الله اکبر»؛ این تکلیف او بود، ولی وظیفهٔ شما و مردم دیگر این است که وقتی به حجر می‌رسید بگویید:

اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَ عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنِ عَلِيًّا وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجَ اللَّهُ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ وَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجَ اللَّهُ - وَ تَعْدِهِمْ إِلَى حُجَّةِ اللَّهِ فِي زَمَانِكَ - آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ بِاللَّاتِ وَ الْعُزَّى وَ عِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ

خداوندا! ادای امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا اینکه به وفای به عهد
برایم گواهی دهی. بارخدا، کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم
و گواهی می‌دهم جز خدای یکتا و بی‌همتا معبودی نیست؛ و به راستی محمد،
بنده و فرستادهٔ اوست، و علی و ائمه از فرزندان او حجت‌های خدایند، و مهدی
و مهدیون از فرزندان او حجت‌های خدایند - و آن‌ها را تا حجت خدا در زمان
خودت می‌شماری - به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزّی و به
پرستش شیطان و پرستش آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر ورزیدم.

همهٔ دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز

نمود و خدای تعالی با ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه، و آن نقطه علی علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من آن نقطه هستم.» و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه بود؟! جز اینکه ایشان جانشین خدا بر زمینش بوده است؟!!

بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارت‌اند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین، تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است، و خدا آن را در حجرالاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدانده از حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ودیعه نهاده است؛ سنگی که برای منهدم‌ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت است. این سنگ در کتاب‌های آسمانی و در روایات یاد شده است. آنگاه که قریش بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می‌دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در خصوص کسی که قرار بود حامل آن باشد دچار اختلاف و چنددستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی باشد که آن سنگ را برمی‌دارد و در جایش قرار می‌دهد تا نشانه الهی به سرانجام برسد؛ و اشاره خدای سبحان به این نکته بود که قائم به حق و بنده‌ای که خداوند عهد و میثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می‌کند، از محمد صلی الله علیه و آله که سنگ را حمل کرده بود خارج خواهد شد.

از سعید بن عبدالله اعرج از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت، خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند، نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دل‌هایشان انداخت تا اینکه کسی از آنها گفت: از بین هریک از شما مردی که پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رحم یا از طریق حرام کسب کرده باشد نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بناکردن آن نمودند تا به موضع حجرالاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می‌کردند که چه کسی حجرالاسود را در جایگاهش قرار دهد؛ تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود).

در نهایت حُکم کردند اولین کسی که از درِ مسجدالحرام داخل شود این کار را انجام دهد. رسول الله ﷺ وارد شد. هنگامی که وارد شد دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن، نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش کردند. سپس رسول اکرم ﷺ آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص او ﷺ گردانید.»^۱

پس حضرت محمد ﷺ حجرالاسود را حمل کرد و این اشاره‌ای است بر اینکه قائم و حمل‌کنندهٔ خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد ﷺ خارج خواهد شد، و نیز حضرت محمد ﷺ کسی است که او را در صلب خود حمل می‌کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد ﷺ به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل‌کنندهٔ واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ است.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند به گناه بندگان اشاره دارد، و خطاها و اشتباه‌هایشان را به آن‌ها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی که در خانهٔ خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پس پرچم‌های سیاه به این «سنگ» اشاره می‌کنند و «حجر» نیز به این پرچم‌ها؛ و هر دو، با رنگ سیاهی که دارند، به گناه نقض عهد و پیمان که در عالم ذر از خلاق گرفته شد، و نیز به شخصی که رنج و سختی این گناه را متحمل شده است - یعنی به حمل‌کنندهٔ پرچم سیاهی که به این گناه اشاره دارد - اشاره می‌کند؛ یعنی به همان بنده‌ای که مسئول و موکل نوشتن این عهده و پیمان شد؛ و این شخص، همان حجر الاسود، و همان قائم آل محمد است.

مسئلهٔ فداشدن در دین الهی و در طول مسیر مبارک این دین وجود دارد و این سنگ با مسئلهٔ فداشدن ارتباط دارد؛ چراکه دین خدا یکی است (چون از سوی یگانه آمده است) و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین (علیه السلام) تجلی یافت، و قبل از اسلام

نیز در دین خنیف ابراهیم (علیه السلام) با اسماعیل متجلی شده بود. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز می‌یابیم؛ همچنین در یهود و دین موسی (علیه السلام)، با یحیی پسر زکریا (علیه السلام) و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛ صرف نظر از اینکه نصارا گمان می‌کنند مصلوب، خود عیسی (علیه السلام) بوده است؛ آن‌ها اعتقاد دارند فرد به‌دارآویخته شده همان بر دوش‌کننده گناه است. چنین اعتقادی اگرچه دستخوش تحریف شده ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان (که این اعتقاد از آن انحراف یافته است) نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد، که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی را بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست؛ به‌عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابی که موسی (علیه السلام) هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند، رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز خطاهای مؤمنان را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۱ (تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بپامرد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید).

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آن‌ها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است؛ گفت: از ابو عبدالله (علیه السلام) دربارهٔ آیه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ سؤال کردم. حضرت (علیه السلام) فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و ارادهٔ معصیتی نکرد؛ ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آن‌ها را برای او آمرزید.»

سنگ زاویه همان حجرالاسود است و به تسلی دهنده - احمد الحسن - اشاره دارد..... ۲۴۷

اینکه فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آن‌ها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند متحمل می‌شوند؛ بلکه آن‌ها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت‌زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه اینکه فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آن‌ها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند؛ بلکه به این معناست که.... بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند که این موضوع، طبیعتاً با خواست و اراده خود آن‌ها صورت می‌گیرد؛ زیرا خود آن‌ها چنین چیزی را درخواست می‌کنند. چه بسیار پیش می‌آید یک پدر مهربان و دلسوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندان‌ش را بر عهده می‌گیرد؛ هرچند ممکن است این کار زحمت و مشقت برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته‌شدن در راه خدا را برای او رقم بزند؛ همان طور که وضعیت حسین (علیه السلام) چنین بود؛ و این از آن‌روست که پدر چشم امید دارد فرزندان‌ش در نهایت کار، اصلاح شوند. چه بسا بسیاری، عهد و پیمان را به خاطر نمی‌آورند، مگر آن زمان که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود که آن‌ها عهد و پیمان خود را به یاد آورند. از این‌رو می‌بینیم امام حسین (علیه السلام) که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده بسیاری از مخلوقات قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می‌شود در پیش می‌گیرد؛ زیرا خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده بسیاری از خلایق قرار دهد.

اما ارتباط سنگ با گناه آدم (علیه السلام)، موضوعی است که ائمه (علیهم السلام) عهده‌دار تبیین آن شده‌اند؛ هرچند این مسئله بنا به علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه (علیهم السلام) همچنین تبیین رابطه سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با واضح‌ترین بیان عملی این موضوع را تشریح فرموده است، آن‌هم هنگامی که سنگ را بوسید؛ و البته این عمل، برای کسانی که دارای بصیرت هستند واضح است؛ همان کسانی که کارهای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را که

حکیم است و حکیمانه عمل می‌کند، درمی‌یابند؛ نه همانند عمر بن خطاب که به‌صراحت می‌گوید نمی‌داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی‌پرده می‌گوید که نفس و حقیقتش، بوسیدن سنگ را بر نمی‌تابد؛ ولی فقط از این رو تن به این کار می‌دهد که دیده است پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی‌تواند با آن حضرت مخالفت کند، زیرا ادعا می‌کند جانشین پیامبر است. او کار حضرت محمد ﷺ را سفیهانه می‌داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می‌دهد. آخر این چه مکر و حيله‌ای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به‌سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می‌دانم تو فقط یک سنگ هستی و نه سودی داری و نه زبانی به بار می‌آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم.»

احمد با سند خودش از سوید بن غفله روایت می‌کند؛ وی می‌گوید: «عمر را دیدم که حجر را می‌بوسید و می‌گفت: من می‌دانم تو سنگی هستی که نه زبانی می‌رسانی و نه سودی، ولی ابا القاسم ﷺ را دیدم که تو را بسیار گرامی می‌داشت.»

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید تصریح کرد از این کار بیزار و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد؛ در حالی که آن سنگ شاهی بر عهد و میثاق گرفته‌شده از بندگان در عالم ذر است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگوئید ما از آن بی‌خبر بودیم).

و این اشاره‌ای آشکار است، برای کسانی که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند؛ اینکه عمر بن خطاب منکر عهد و پیمان گرفته‌شده است و در نتیجه نفس وی از سنگ شاهد

بیزار و منزجر است؛ در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجَر شاهد حقیقی است انکار کند؛ پس سنگِ شاهد، سنگِ اساس و حجرالاسود را با عبارت «من می‌دانم که تو نه زبانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. مردمی که گرداگرد عمر بودند در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرامی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، و حتی همین مردم، تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) به ارث برده بودند؛ لذا عمر پس انجام این عمل درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟ عمر بوسیدن حجرالأسود را بی‌خردی خواند (چراکه می‌گفت این سنگ نه سودی می‌رساند و نه زبانی دارد) پس او بوسیدن آن را خالی از هر نوع حکمتی می‌دانست؛ لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالأسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهدبودن آن سنگ را منتفی سازد و نیز بوسهٔ پیامبر خدا ﷺ بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد. واقعیت آن است که اگر حجرالاسود نه زبانی می‌رساند و نه سودی می‌داشت، کار پیامبر خدا ﷺ خالی از حکمت می‌بود، که هرگز چنین نیست؛ در حالی که امکان ندارد عمل پیامبر خدا ﷺ معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود؛ بنابراین خواست و مشیت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بندهٔ موکل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد ﷺ در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله، آدمی تبت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر اینکه خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بیان اهمیت حجرالأسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود، بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا ﷺ آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا ﷺ جز بر حجرالأسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آنجا رسید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «رکن را استلام کنید (ببوسید و لمس کنید)؛ چون او دست خدا بین بندگان است

که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند؛ مانند مصافحه‌ای که با بنده خود یا با دخیل به خودش می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت برای کسی که لمسش کرده به وفای به عهد و میثاق گواهی می‌دهد.»^۱

منظور از رکن، حجرالأسود است؛ زیرا این سنگ در آن قرار داده شده است. ائمه (علیهم‌السلام) نیز در بیان اهمیت سنگ، شیوه پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و اینکه آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲ (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم).

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود؛ ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمه علیهم‌السلام) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده‌اند همگی تأکید و بیان اهمیت حجرالأسود است و اینکه حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می‌گیرد ارتباط دارد.

از بکیر بن اعین روایت شده است که می‌گوید: از حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که در حال حاضر در آن است، قرار داد و نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این امور مرا باخبر کنید که سرگردان و متحیرم؟ بکیر می‌گوید: امام (علیه‌السلام) فرمودند: «از مسئله بسیار مشکل و سختی پرس‌وجو نمودی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فراده تا ان شاءالله تو را باخبر سازم. خداوند تبارک‌وتعالی حجرالأسود را که گوهری بود، از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم

ﷺ قرار داد، و در آن رکن قرار داده شد؛ زیرا میثاق و پیمان خلاق در آن بود. به این صورت که: زمانی که ذریهٔ بنی آدم را از صلب آن‌ها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم ﷺ فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل ﷺ است. به همین مقام قائم ﷺ تکیه می‌دهد، در حالی که او دلیل و حجتی است برای قائم، و شاهی است برای کسی که به عهد خود در آن مکان وفا می‌کند و شاهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی را که خداوند عزوجل از بندگان گرفته است ادا می‌کند. اما بوسیدن و لمس کردن آن، به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمان به جهت بازگرداندنش به او؛ همان پیمانی که خداوند در عالم دُز از آن‌ها گرفته است. بنابراین هر سال نزد حجر می‌آیند و آن عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته شده است به او باز می‌گردانند؛ آیا توجه نمی‌کنی وقتی به حجر می‌رسی چنین می‌گویی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی‌کند و غیر از ایشان هیچ‌کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می‌آیند، ایشان را می‌شناسد و تصدیقشان می‌کند و هرگاه دیگران به حضورش می‌رسند انکارشان کرده، تکذیبشان می‌نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده است، و به خدا سوگند به نفع شما، و علیه و به ضرر دیگران شهادت می‌دهد؛ یعنی شهادت می‌دهد شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کردند و به آن کفر ورزیدند؛ در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغهٔ خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر در حالی می‌آید که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیئت حجر، همان صورت اولین اوست که تمام خلائق او را با آن صورت می‌شناسند و انکارش نمی‌کنند. برای هرکسی که به او وفا نماید و عهد و میثاقی را که نزد اوست با حفظ کردنش و ادای امانت به‌جا آورد، شهادت می‌دهد؛ و علیه هرکسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد، و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید شهادت می‌دهد. اما علت اینکه خداوند آن را از بهشت خارج نمود؛ آیا می‌دانی اصل حجرالأسود چیست؟ بکیر

می‌گوید: عرض کردم: خیر. حضرت ﷺ فرمودند: حجر، مَلْکی عظیم‌الشأن و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق گرفت، آن ملک اولین نفر از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار کرد. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلاق را به رسم امانت در او قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت در هر سال نزد او به میثاق اقرار کنند و همان عهدهی را تجدید نمایند که خداوند عزوجل از آن‌ها گرفته است. سپس خداوند او را هم‌نشین آدم ﷺ در بهشت قرار داد تا وی را به میثاق مزبور یادآوری نماید و نیز هر سال آدم ﷺ نزد او به عهد و پیمان گرفته‌شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم ﷺ عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او، و نیز از فرزندانش، بر محمد ﷺ و وصی‌اش ﷺ گرفته بود از پادش برد و او را سرگردان و حیران ساخت. هنگامی که خداوند توبهٔ آدم ﷺ را پذیرفت، آن ملک را به‌صورت مروارید سفیدی از بهشت به‌سوی آدم ﷺ پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم ﷺ به او افتاد با او انس گرفت؛ ولی بیش از اینکه گوهری گران‌قدر است شناخت دیگری نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به سخن آورد و گفت: ای آدم، آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می‌شناسی، لیکن شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به‌سوی او پرید و میثاق به پادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل فرمود. آدم ﷺ با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می‌شد جبرئیل ﷺ آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند. آدم ﷺ در مکه دائماً با آن مأنوس بود و روز و شب، میثاق و عهد را با اقرار برای او، تجدید می‌کرد. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود سنگ را در آن مکان قرار داد؛ چراکه وقتی خداوند تبارک‌وتعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، آن عهد را در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن مَلْک، میثاق را در خود فرو برد؛

به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا، و حوّا را به جانب مروه راند، و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود؛ به همین علت سنت است در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد، نه در هیچ ملک دیگری؛ چرا که وقتی خداوند عزّوجلّ بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد ﷺ و بر وصایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید؛ در حالی که آن ملک اولین کسی بود که به اقرار، شتاب نمود و در بین ایشان، دوستدارتر از او نسبت به محمد و آل محمد (علیهم السلام) وجود نداشت؛ از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی گویا و چشمی بینا دارد و برای هرکسی که در آن مکان عهد خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید شهادت خواهد داد.»^۱

و پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ وارد خانه خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد آخرین کار آن‌ها در خانه خدا، استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بر حجرالاسود سجده گزارد و پس از آنکه سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از این‌ها چه می‌توان دریافت جز اینکه حجرالاسود، مهم‌ترین چیز در خانه خداست؟

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا ﷺ حج را بیان فرمود. پس برای هرکسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا ﷺ اراده حج نمود و آن‌ها را نیز به آن فرا می‌خواند تا هرکسی که در توانش هست حج را به‌جا آورد.... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن درب، درب بنی‌شبهه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا

گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به‌سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید. سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر ﷺ در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما نسبت به کعبه، استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به‌سوی صفا خارج شد.^۱

بی‌هقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا ﷺ را دیدم که بر سنگ سجده نمود.»

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا ﷺ دو رکعت نماز در مقام ابراهیم را در طواف، سنت نهاد و پیامبر خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در مقام ابراهیم علیهم‌السلام نماز می‌گزارند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم علیهم‌السلام بایستند حجرالاسود در مقابل او و در جهت قبله‌اش قرار می‌گیرد و این به‌صورت واضح و کامل، بر انطباق آیه زیر بر قائم آل محمد ﷺ یا یوسف آل محمد ﷺ یا حجرالاسود دلالت دارد: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۲ (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

پیش‌تر معنی این سجده‌گزاری را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی علیهم‌السلام تأویل کردم بیان نمودم؛ ولی سجده در اینجا به‌هنگام تأویل آن بر قائم، برای فاطمه و سر به‌ودیع‌نهاد شده در اوست؛ درست مثل سجده‌ای که برای کعبه و حجرالاسود نهاده‌شده در آن انجام می‌شود؛ بنابراین در اینجا خورشید، محمد ﷺ است و ماه، علی علیهم‌السلام و یازده ستاره نیز ائمه علیهم‌السلام از فرزندان علی علیهم‌السلام و فاطمه علیها‌السلام هستند که عبارت‌اند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده آن‌ها به این معناست

۱ - کافی: ج ۴ ص ۲۴۹.

۲ - یوسف: ۴.

که آن‌ها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمینه‌سازی می‌کنند؛ به‌ویژه برای احقاق حق آن بانویی که صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت، از زمانی است که خداوند خلق را آفرید تا آنگاه که قیامت برپا شود.

اما سجده‌گزاری سایر خلائق، یعنی کسانی که سجده‌کردن به کعبه و به‌دنبال آن سجده‌کردن به حجرالاسود بر آن‌ها واجب است، اشاره‌ای آشکار به این موضوع است که آن‌ها همگی برای قائم زمینه‌سازی می‌کنند؛ چه بخواهند و چه نخواهند! حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^۱ (آیا ندیده‌ای هرکس در آسمان‌ها و هرکس در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب لازم و مقرر شده است و هرکه را خدا خوار سازد، هیچ گرامی دهنده‌ای نخواهد داشت؛ زیرا خدا هرچه بخواهد همان می‌کند).

بنابراین همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند؛ همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینه‌ساز قائم است؛ هریک به فراخور حال و وضعیت خود زمینه‌سازی می‌کند. حرکت خلائق و مسیر عمومی آن‌ها زمینه‌سازی برای قائم است؛ زمینه‌سازی برای کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته بیشتر مردم از این موضوع اطلاع ندارند؛ درست مثل طوافی که گرد کعبه و گرد حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است انجام می‌دهند و با این وجود از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

نام این سنگ در ادیان پیشین، در تورات و انجیل نیز آمده است:

(۴۲) آنگاه عیسی به آن‌ها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب

است. ۴۳ بنابراین به شما می‌گویم، ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد. ۴۴ اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خُرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند).^۱

پس سنگی که عیسی (علیه السلام) درباره آن صحبت کرده است، در امت دیگری است؛ امتی غیر از امتی که او آن‌ها را خطاب قرار داده بود. ملکوت از امتی که عیسی (علیه السلام) آن‌ها را خطاب قرار داده بود، یعنی بنی اسرائیل و پیروان عیسی (علیه السلام) ستانده می‌شود؛ زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش - که به او ایمان داشتند - و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود، و این سنگ به امتی داده می‌شود که مرتبط با سنگ بوده و به ثمره‌های ملکوت عمل می‌کنند. کاملاً روشن است سخن حضرت عیسی (علیه السلام) در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است، و اینکه زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند گرفته و به امت سنگ عطا می‌نماید، که همان امت محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند. عیسی (علیه السلام) ارتباط میان این سنگ و امتی را که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است این‌ها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند؛ بنابراین عیسی (علیه السلام) سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری برمی‌شمارد؛ امتی غیر از امتی که مدعی پیروی از موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) هستند؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد به عهد و میثاق وفا کرده‌اند و به او یاری رسانده‌اند؛ آنان همان کسانی هستند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین با برپایی حاکمیت خدا باشد، و چه در آسمان‌ها - آنگاه که خداوند از ملکوتش در برابر آن‌ها پرده بردارد و آن‌ها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می‌کنند - و چه در نهایت زمانی باشد که خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد. کسی که مصرانه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور

عیسی علیه السلام از این حرف، خودش بوده است، در واقع مغلطه کاری می کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود علیه السلام در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست. ولی حقیقت آن است که داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام نجات دهنده ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می آید قصد کرده اند. عیسی علیه السلام در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده است و وی را عزت داده شده و بنده حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می خواندش. اینجا سؤالی پیش می آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی علیه السلام گفته شده است که آن ها خود، سنگ بنا در خانه پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آن ها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه خدا هستند؟ و آیا در گوشه خانه خدا یا در هیکل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی علیه السلام دلالت دارد؟

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد؛ ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم علیه السلام موجود است؛ و در خانه خدایی که ابراهیم علیه السلام و پسرش اسماعیل علیه السلام بنا نهادند وجود دارد؛ و یک در گوشه و دقیقاً در گوشه ای که رکن عراقی نام دارد،^۱ استقرار یافته است.

۱ - کعبه چهار رکن دارد: رکن شرقی که رکن عراقی نامیده می شود و به رکن حجرالاسود نیز معروف است؛ رکن شمالی که رکن شامی نامیده می شود؛ رکن غربی که رکن غربی می نامند و رکن جنوبی که رکن یمانی نامیده می شود. به دو رکنی که در دو طرف درب کعبه قرار دارند که رکن عراقی و رکن شامی هستند، «رکن های عراقی» اطلاق می شود و به دو رکن شامی و رکن غربی، «رکن های شامی» گفته می شود. به دو رکن یمانی و رکن عراقی که حجرالاسود در آن است، «رکن های یمانی» گفته می شود. طواف در حج از رکن عراقی که حجرالاسود در آن قرار دارد شروع می شود؛ به گونه ای که کعبه در سمت چپ شخص واقع می شود؛ سپس به رکن شامی و بعد به رکن غربی و بعد رکن یمانی می رسد، و در نهایت وقتی به رکن عراقی برسد، یک شوط (دور) از طواف را به پایان رسانده است... و به همین ترتیب. از این رو می دانیم رکنی که در آن حجرالاسود قرار دارد، رکن عراقی، رکن حجرالاسود و رکن یمانی نامیده می شود؛ و به رکن شرقی نیز معروف است چون در جهت شرق واقع شده است. اما وهابی ها و امثال آن ها...

رکن شامی را فقط رکن عراقی می‌نامند... و بر رکن عراقی که در آن حجرالاسود قرار دارد نام «رکن» یا «رکن حجرالاسود» اطلاق نموده‌اند، و بر رکن مغربی نیز اسم رکن شامی نهاده‌اند و رکن یمانی بر اسم خودش بدون تغییر می‌ماند؛ به عبارت دیگر آن‌ها نام «رکن عراقی» را از «رکن حجرالاسود» برداشته‌اند.... و آن را را به رکن شامی اختصاص داده‌اند؛ اما سخنان علمای گذشته و غیره گواهی می‌دهد که رکن حجرالاسود «رکن عراقی» نیز نامیده می‌شده است. اکنون برخی شواهد از علمای شیعه و سنی را بیان می‌کنم:

۱. شیخ طوسی در مصباح‌المتجهد ص ۲۷ می‌گوید: «... و اهل عراق متوجه رکن عراقی می‌شوند که رکنی است که در آن حجر قرار دارد و اهل یمن به رکن یمانی و اهل مغرب به رکن غربی و اهل شام به رکن شامی...». همچنین شیخ طوسی در الاقتصاد ص ۲۵۷ می‌گوید: «...پس اهل عراق و آن کس که به قبله آن‌ها نماز می‌خواند به سمت رکن عراقی توجه می‌کند، و کمی به چپ متمایل می‌شوند، و نه بر کسی که متوجه رکن دیگری است. اهل یمن متوجه رکن یمانی هستند، و اهل مغرب به رکن مغربی، و اهل شام به رکن شامی...».

۲. محقق حلی در شرائع الاسلام ج ۱ ص ۲۵ می‌گوید: «... و اهل هر اقلیمی به سمت رکنی که در جهت آن‌ها قرار دارد توجه می‌کنند: اهل عراق به رکن عراقی که در آن حجر قرار دارد، و اهل شام به شامی، و مغرب به سمت مغربی، و یمن به سوی یمانی...».

۳. و در تعلیق سید شیرازی بر کتاب شرائع الاسلام بر این مسئله در پاورقی شماره ۴۸ تصریح شده است: «رکن عراقی، رکنی است که حجرالاسود در آن قرار دارد، و آنکه بعد از آن است برحسب ترتیب طواف-رکن شامی است، سپس مغربی، سپس یمانی.»

همچنین شیخ شیرازی این کلام محقق حلی را در شرایع «... و با رکن عراقی روبه‌رو می‌شود...» ج ۱ ص ۲۰۴ پاورقی ۳۸۱ این‌گونه شرح داده است: «و آن رکنی است که حجرالاسود در آن واقع شده است.»

۴. علامه حلی در «تذکره الفقهاء» (ط.ج) ج ۸ ص ۸۶ می‌گوید: «... و لازم است در طواف از حجرالاسود که در رکن عراقی قرار دارد شروع کند. خانه، چهار رکن دارد: دو رکن یمانی، و دو رکن شامی...».

۵. سید بن طاووس در فلاح السائل ص ۱۲۹ می‌گوید: «... و اهل عراق متوجه رکن عراقی -که رکنی است که حجر در آن قرار دارد- و اهل یمن به سمت رکن یمانی و اهل مغرب به سمت رکن مغربی و اهل شام به سمت شامی...».

۶. سید محسن امین در اعیان‌الشیعه ج ۷ ص ۱۶۹ می‌گوید: «مساحت کعبه شریف: گفت طول خانه از رکن حجر که همان رکن عراقی است تا رکن شامی ۲۵ ذراع است و طول دوم آن از رکن مغربی تا یمانی همان اندازه است و عرض آن از شامی تا مغربی ۲۰ ذراع است که ناودان بر آن است و عرض دیگرش از یمانی تا عراقی ۲۱ ذراع و ارتفاعش ۳۰ ذراع است.»

۷. شیخ جواهری در جواهر الکلام ج ۷ ص ۳۷۸ در کلام خود در خصوص یکی از موضوعات گفته است: «...».

همه این‌ها در رکن عراقی است، که رکن دوم از دو رکن جنب درب (خانه) که شامل رکن اهل شام و غیر آن است...» از این معلوم می‌شود که دو رکن درب یعنی درب کعبه، رکن‌های حجرالاسود (عراقی) و رکن شامی هستند؛ بنابراین رکن حجرالاسود را به اسم رکن عراقی نامیده است.

۸. محقق سبزواری در ذخیره المعاد (ط.ق) ج ۱ ق ۳ ص ۶۳۴ می‌گوید: «... همچنین در طواف، التزام به همه اركان لازم است؛ به‌خصوص رکن عراقی و یمانی. یاران در این مسئله در دو مسئله اختلاف نظر دارند: اول: آنچه مشهور است استحباب التزام به همه اركان و تأکید استحباب التزام به رکن عراقی و یمانی است، و اختلافی در اینکه تأکید استحباب التزام به رکن یمانی یعنی رکن حجرالاسود است وجود ندارد....». بنابراین محقق سبزواری رکن حجرالاسود را «رکن عراقی» نامیده است.

۹. سید علی طباطبایی در ریاض المسائل ج ۳ ص ۱۲۱ می‌گوید: «... (پس اهل مشرق) که اهل عراق و توابعش هستند، و در جهت آن‌ها تا دورترین نقاط مشرق و هم‌جوارش تا آنچه بین او و بین شمال یا جنوب تا رکنی که بعد از آن‌ها می‌آید، رکن عراقی است که در آن حجرالاسود قرار دارد. اهل مغرب به سمت غربی، و اهل شام به سمت شامی، و اهل یمن به سمت یمانی...»

۱۰. مصطلحات، گردآوری شده مرکز دایرةالمعارف فقهی ص ۱۲۲۰: «رکن عراقی: رکنی که در آن حجرالاسود واقع شده است و این‌گونه نامیده می‌شود چون در مقابل جهت عراق است و بر اساس ترتیب طواف بعد از آن، رکن شامی است، سپس بعد از طواف گرد حجر اسماعیل به سوی رکن مغربی و سپس رکن یمانی است...»

۱۱. دکتر احمد فتح الله در معجم الفاظ فقه جعفری ص ۲۱۱ و ۲۱۲ می‌گوید: «رکن عراقی، رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد، و به این نام نامیده می‌شود، چون در جهت عراق است و بعد از آن به ترتیب طواف رکن شامی است، سپس بعد از طواف حول حجر اسماعیل، رکن مغربی می‌آید، سپس رکن یمانی.»

۱۲. محیی‌الدین نووی در شرح مسلم ج ۸ ص ۹۴ و ۹۵ می‌گوید: «... و منظور از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد و به آن عراقی می‌گویند، چون در جهت عراق است و به آن که قبل از آن است یمانی می‌گویند چون در جهت یمن قرار دارد و به (مجموعه) آن‌ها «دو رکن یمانی» گفته می‌شود (برگرفته از یکی از دو اسم)... علما گفته‌اند: و به دو رکن دیگری که بعد از حجر به کسر «حا» می‌آیند «دو رکن شامی» گفته می‌شود چون آن‌ها به سمت شام هستند. گفته‌اند بر خلاف «دو رکن شامی»، «دو رکن یمانی» بر پایه‌هایی که ابراهیم علیه السلام بنا نموده است باقی مانده‌اند: پس «دو رکن شامی» به همین علت استلام نمی‌شوند و استلام دو رکن یمانی به علت باقی ماندن بر پایه‌هایی که ابراهیم علیه السلام بنا نموده است انجام می‌شود. رکن عراقی در میان «دو رکن یمانی» به فضیلت دیگری اختصاص یافته است که دارا بودن حجرالاسود است که به این ترتیب به بوسیدن و قرار دادن پیشانی بر آن تخصیص یافته است، برخلاف رکن یمانی؛ و خداوند دانایتر است...»

۱۳. جلال‌الدین سیوطی در «دبیاج علی مسلم» ج ۳ ص ۲۸۰ می‌گوید: «... به جز دو رکن یمانی که به تخفیف

«یاء» مشهورترند و این دو رکن های یمانی و رکنی هستند که در آن حجرالاسود قرار دارد و به این رکن به دلیل قرار گرفتنش به سمت عراق، عراقی گفته می شود، و آن رکن به طرف یمن است، و به این ترتیب این دو با هم نامیده می شوند...»

۱۴. عینی در عمدة القاری ج ۳ ص ۲۶ می گوید: «....و دو رکن یمانی، رکن یمانی که در آن حجرالاسود قرار دارد، و به دلیل قرار گرفتن در جهت عراق به آن رکن عراقی می گویند، و به رکن قبل از آن، رکن یمانی می گویند چون در سمت یمن است. به آن دو «دو رکن یمانی» گفته می شود که به یکی از دو اسم مغلوب شده است و آن دو رکن بر پایه هایی که حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کرده بود، بنا شده اند.»

۱۵. ابوطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی در عون المعبود ج ۵ ص ۱۳۱ می گوید: «....و مراد از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد و به آن عراقی گفته می شود، چون در جهت عراق قرار دارد و به رکن قبل از آن رکن یمانی می گویند آن هم به این دلیل که در جهت یمن است...»

۱۶. صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد ج ۸ ص ۴۶۴ می گوید: «.... و از آن ثابت شد: او رکن یمانی را استلام کرد و از آن ثابت نمی شود که آن را بوسیده است، و هنگام استلام آن، دست خودش را نبوسید. به گفته ابن عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله رکن یمانی را می بوسید و گونه اش را روی آن می گذاشت. دار القطنی همین را از طریق عبدالله بن مسلم بن هرمز روایت می کند. ابن قیم می گوید: «.... منظور رکن یمانی است که در آن حجرالاسود واقع شده است، و به همراه رکن دیگر که آن هم یمانی نامیده می شود؛ و به این دو رکن، «دو رکن یمانی» گفته می شود؛ و به آن رکن، به همراه رکنی که از ناحیه درب کعبه، بعد از حجر می آید، دو رکن عراقی گفته می شود و به دو رکنی که بعد از حجر می آیند دو رکن شامی گفته می شود، و به رکن یمانی، و آنکه بعد از حجر از ناحیه پشت کعبه می آید «دو رکن غربی» گفته می شود؛ ولی از آن ثابت شد که قبل از حجرالاسود قرار دارد، و از آن ثابت شد که با دست لمسش نمود و دستش را بر آن قرار داد، سپس آن را بوسید.»

و به غیر از این گفته ها، موارد بسیاری وجود دارند که به جهت خلاصه گویی آن ها ترک گفتیم، و از آن ها درمی یابیم که رکن حجرالاسود، رکن عراقی نام گرفته است، و به همراه رکن شامی، نام «دو رکن عراقی» (عراقیان) گرفته اند؛ ولی وقتی به تنهایی نام برده می شود، به رکن حجرالاسود، رکن عراقی اطلاق می گردد و رکن شامی نیز «رکن شامی» نامیده می شود.

در استبصار شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ باب ۱۴۱ حدیث ۷۴۳ در روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید شده است: احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن ابومحمود روایت کرده است: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یمانی و شامی و غربی را استلام نمایم؟ فرمود: بله.

که بر جایز بودن استلام رکن عراقی دلالت می کند؛ چرا که حجرالاسود در آن قرار دارد. ابن ابی محمود درباره بقیه رکن ها پرسید، و رکن شامی را «شامی» نامیده است که همان رکنی است که امروزه بعضی ها «عراقی» می نامند؛

سنگ زاویه همان حجرالاسود است و به تسلی دهنده - احمد الحسن - اشاره دارد..... ۲۶۱

تمام این امور به یک چیز دلالت دارد و آن نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان می‌آید، یا کسی که داوود در مزامیر با عبارت «سنگ زاویه: سنگ بنا» به او اشاره کرده و گفته است او به نام پروردگار می‌آید.

... ۱۹ دروازه‌های عدالت را برایم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. ۲۰
این، دروازهٔ پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. ۲۱ تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و مایهٔ نجات من شدی. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، سنگِ رأس

آن گونه که در بعضی از نوشته‌های عامه (اهل سنت) در خصوص کعبه پیدا کردم. از روایت درمی‌یابیم که رکن‌های چهارگانه معروف اند به: ۱. رکن عراقی یا رکن حجرالاسود؛ ۲. رکن شامی؛ ۳. رکن غربی؛ ۴. رکن یمانی. متن این روایت در کتاب وسائل الشیعه (اسلامی) حرّ عاملی نیز آمده است: ج ۹ ص ۴۲۳ ح ۱۷۹۱۰: از ابراهیم بن ابومحمود نقل شده است: گفت: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا یمانی و شامی و عراقی و غربی را استلام کنم؟ فرمود: آری. یا به عبارت دیگر او استلام تمام ارکان چهارگانه را سؤال نمود و می‌بینیم که رکن جنوبی را به «یمانی» و رکن شامی را به اسمش «شامی» و رکن غربی را به اسمش «غربی» می‌نامد و رکنی باقی نمی‌ماند جز رکنی که حجرالاسود در آن قرار دارد که همان رکن عراقی است.

شیخ طوسی در جمع بین دو روایتی که در زیر می‌آید شرحی گفته است:
از محمد بن یحیی از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استلام نمی‌فرمود مگر رکن اسود و رکن یمانی؛ آن‌ها را می‌بوسید و صورتش را بر آن می‌گذاشت و دیدم که پدرم چنین می‌کرد.»

از جمیل بن صالح نقل شده است که ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «خانهٔ خدا را طواف می‌کردم که مردی آمد و گفت: چرا این دو رکن را استلام می‌کنید و آن دو رکن دیگر را نه؟ گفتیم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این دو رکن را استلام می‌فرمود و به آن دو، کاری نداشت. تو نیز آن دو را رها کن، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین کرده است.» گفت: چه زیبا و من دیدم که ابوعبدالله (علیه السلام) تمام رکن‌ها را استلام می‌فرمود.

شیخ طوسی می‌گوید: «هیچ منافاتی بین این دو خبر وجود ندارد؛ زیرا هر دو خبر، حکایت از عمل رسول (صلی الله علیه و آله) خدا دارد که جایز است آن‌ها را مسح نکند؛ چون در مسح آن‌ها فضل و رغبتی که در رکن عراقی و یمانی وجود دارد، نیست؛ و نفرمودند از مسح آن‌ها برحذر باشید یا مکروه است و به همین دلیل گفتیم که حکایت کرد چه زیبا، چرا که دید ابوعبدالله (علیه السلام) تمام رکن‌ها را استلام فرمود که اگر جایز نبود، ابوعبدالله (علیه السلام) چنین کاری انجام نمی‌داد.» استبصار شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ باب ۱۴۱. پس، از «رکن اسود» که در روایت پیشین دیده شد به «رکن عراقی» تعبیر شده است؛ زیرا حجرالاسود در آن قرار دارد. (هیئت علمی).

زاویه [سنگ اصلی بنا] شد. ۲۳ این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. ۲۴ این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. ۲۵ آه ای پروردگار، نجات‌بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. ۲۶ مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه پروردگار برکت می‌دهیم...^۱

مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات‌دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است. برای تأکید بیشتر بر این معنا، این رؤیا را می‌آورم که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی علیه السلام دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

این سخن دانیال نبی علیه السلام خطاب به پادشاه عراق است که در آن، خواب وی و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد: (... ۳۱ ای پادشاه تو در خواب مجسمه بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. ۳۲ سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج ۳۳ ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گِل بود. ۳۴ وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی (بدون اینکه کسی به آن دست بزند) به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را درهم شکست. ۳۵ آنگاه آهن، گِل، برنج، نقره و طلا همه با هم خُرد شدند و باد، ذرات آن را همچون گردوغباری که در تابستان از کاه خرمین برمی‌خیزد چنان پراکنده کرد که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. ۳۶ این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود ۳۷ ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چراکه خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوت و شکوه بخشیده است. ۳۸ و هر جا که بنی‌بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آن‌ها غالب گردانده است. تو آن سر طلایی هستی.

۳۹ بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن، سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. ۴۰ پس از آن، چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان طور که آهن همه چیز را نرم و خُرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خُرد خواهد کرد. ۴۱ تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گِل و قسمتی از آهن بود. این نشانه آن است که آن سلطنت، قسمت‌قسمت خواهد شد. همان طور که آهن و گِل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. ۴۲ اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گِل ساخته شده بود، به این معناست که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. ۴۳ تو مشاهده کردی آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند. معنایش این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد خویشتن را با نسل انسان آمیخته سازند؛ ولی همان طور که گِل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. ۴۴ در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. ۴۵ تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گِل، نقره و طلا را خُرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است).^۱

بنابراین سنگ یا نجات‌دهنده‌ای که هیکل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان روی این زمین را درهم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل برمی‌گند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی (علیه السلام) و نه داوود (علیه السلام) هیچ‌یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه

در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور بوده باشند؛ بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می شود سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشهٔ بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

حجرالاسودی که در رکن خانهٔ خدا قرار داده شده، تجلی و نماد موکل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی علیه السلام ذکر کرده اند و این همان سنگی است که در سفر دانیال علیه السلام حکومت طاغوت را منهدم می سازد؛ او، همان قائم آل محمد علیه السلام یا مهدی اول علیه السلام است، که همان طور که در روایت های پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام وارد شده است در آخرالزمان می آید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پیوست ۶

تفسیر مسیحیان دربارهٔ «این جام از من بگذرد»

نمونه‌هایی از تلاش‌ها برای تفسیر دعای عیسی علیه السلام که جام عذاب و صلیب از او برداشته شود و بحث و بررسی برخی از آن‌ها

۱- متنی از تفسیر کشیش تادریس یعقوب ملطی از انجیل لوقا که شامل اقتباسی از تعدادی از علمای مسیحی گذشته است.

کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید: «دوم: و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرد.» گویا هشت نفر را در ورودی بوستان و سه نفر را داخل آن ترک کرده است، اما از آن‌ها به اندازه پرتاب یک سنگ دور شد؛ مانند کسی که به قدس الاقداس داخل می‌شود تا با به‌صلیب‌رفتن خود حجاب مانع را از هم بدراند و درهای بی‌انتها را برای مؤمنانش بگشاید.

چرا به زانو درآمد و دعا کرد؟ اول: ناسوت‌بودن (انسان‌بودن) خودش را برای ما تأکید کند؛ زیرا به‌واقع او انسان شد؛ برخلاف بعضی از غنوسیان که ادعا می‌کنند او جسمی خیالی و غیرمادی داشت. در انسانیت با ما شریک شد و همراه ما در بوته دردها وارد شد، نه همانند ما به‌سبب گناهی که مرتکب شده باشد، بلکه فقط به‌دلیل دوست‌داشتن ما. رنجیده شد، لیکن در رنج‌هایش تنها بود؛ زیرا تنها او بی‌گناه بود؛ و از طرف دیگر می‌خواست در عمل به ما نشان دهد دست از دعا برنداریم؛ به‌خصوص زمانی که در تنگنا هستیم.

اما دورشدن او «به مسافت پرتاب یک سنگ» چنانچه قدّیس اغسطینوس می‌گوید

«سنگ» در اینجا شریعت موسی را که بر سنگ نقش بسته بود به ما یادآوری می‌کند. به این مقدار دور شد تا نشان دهد هدف شریعت، حرکت به سمت مسیحی است که از آن‌ها دور نیست و آن‌ها می‌توانستند از طریق آنچه در تورات آمده است او را بشناسند و در زمان حیات خود، او را پذیرا باشند.

قدّیس گریگوری نیسا معتقد است سیّد به زانو درآمد و به تنهایی بدون شاگردانش دعا کرد، زیرا آن‌ها نمی‌توانستند در این لحظاتی که او ضعف‌های ما را به دوش می‌کشد و با خون خود نزد پدر، ما را شفاعت می‌کند همراهش باشند؛ گویا این کار او در نوع خود منحصر به فرد بوده است.

سوم: «و دعا کرده گفت: ای پدر، اگر می‌خواهی این پیاله را از من بگردان؛ اما نه به خواست من بلکه به اراده تو.» پیش‌تر ترجمه عبارتی از قدّیس جان کریسوستوم و انتشار آن در کتاب «محبّت الهی» تقدیم شد که این دعا را تفسیر می‌کند؛ به همین دلیل در اینجا به توضیحات مختصری از بعضی از پدران کلیسا در این رابطه بسنده می‌کنیم:

الف- بعضی از پدران معتقدند عبارت «بگردان» یا «از من بگردان» به معنای امتناع سیّد از پذیرفتن جام نیست؛ بلکه فقط اعلام می‌کند جام درد بدون اینکه سلطه‌ای بر او داشته باشد از او می‌گذرد. شایسته است ما نیز این گونه از خدا بخواهیم حتی اگر جام دردها را به ما بدهد؛ لیکن بخواهیم این درد ما را از پا در نیآورد و جان‌های ما را در تنگی قرار ندهد و دچار خستگی نسازد؛ فقط مانند امری گذرا و موقت از ما عبور کند تا ما را پاک بگرداند! عبارت «این جام را بگردان» به این معنا نیست که جام نزدیک سیّد نمی‌شود؛ زیرا اولاً ممکن نبود این جام بدون اینکه به او نزدیک شود از او بگذرد... پس اگر این جام به او نزدیک نمی‌شد از او نمی‌گذشت.

قدّیس دیونیسوس اسکندری.

ب- قدّیس امپرسیوس بر این باور است آنچه رخ داده است بر این موضوع تأکید می‌کند که سیّد مسیح جسمی حقیقی داشت و به نیابت از بشریت آمده بود تا اراده پدر را محقق سازد. [۸۸۸]

جوهره این دعا این بود که سید مسیح وضعیت ما را تصحیح کند؛ پس گناهی را که نخستین آدم انجام داده بود و بشر با آن زندگی می‌کند تغییر داد. آدم دومین که نایب ماست، آمد تا موقف ما را اصلاح کند و تسلیم اراده پدر شویم؛ هرچند اراده او و پدرش یکی است. همان طور که قدیس دیونیسوس اسکندری می‌گوید: «زیرا انسانی شد که آنچه را که برای انسان است بر دوش کشید... و او اموری را که اختصاص به پدر دارد (اراده پدر) درخواست می‌کند؛ با اینکه از جهت لاهوت بودنش اراده‌اش با پدر یکی است... تأکید می‌کنم رهایی‌بخش، آنچه را که محال، غیرعملی و مخالف با اراده پدر بود درخواست نکرد.» و قدیس امپرسیوس می‌گوید: «اراده پدر تفاوتی با اراده پسر ندارد؛ بلکه این دو خطمشی یکسانی دارند و لاهوتی یکسان هستند؛ با این حال، او تواضع در برابر خدا را فراگرفت.»^[۸۸۹]

قدیس اگستینوس می‌گوید: «او می‌تواند لشکریانی از ملائکه حاضر کند تا دشمنانش را هلاک گرداند؛ اما بایستی جامی را که پدر اراده کرده بود به او تقدیم کند بنوشد. این گونه خود را به عنوان نمونه‌ای برای نوشیدن این جام تقدیم کرد تا با تسلیم شدن در برابر این جام به پیروان خود نعمت صبر را با سخن نشان دهد؛ همان طور که با عمل نشان داد.»^[۸۹۰]

جان کریسوستوم ما را به اقتدا به سید مسیح تشویق می‌کند و می‌گوید: «اگر از چیزی ترسیدی سخنی را بگو که او (مسیح) بر زبان راند.»^[۸۹۱]

چهارم: «فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود.» سید مسیح نیازی نداشت فرشته‌ای او را تقویت کند؛ اما او به عنوان نماینده بشریت، تصویری از ضعف ما را بر دوش کشید؛ بنابراین پذیرفت فرشته‌ای از آسمان حاضر شود و به او خدمت نماید. آنچه برای سید رخ داد بر اساس محاسبات ما بود؛ اینکه ما به فرشتگان نیاز داریم؛ فرشتگانی که «آنانی که وارث نجات خواهند شد.» (عبرانیان ۱: ۱۴) را خدمت می‌کنند.

- برای اینکه نیروی دعا را به ما نشان دهد تا در اثنای کشمکش‌های خود به آن اقدام کنیم، فرشته‌ای برای پروردگار ما ظاهر شد تا او را تقویت کند.

پدر ثيوفلاکتوس.

عده‌ای معتقدند ظهور فرشته برای بزرگداشت او بود در حالی که به او گفت: «خداوند!

قدرت در اختیار توست. تو قادری که بر مرگ غلبه کنی و بشریت ضعیف را نجات دهی. این همان گفته پدر ثیوفلاکتیوس است و شاید به این علت است که کلیسا تسبیح خود را در طول هفته دردها، پذیرفتن آن روح قرار داده است؛ زیرا تکرار می‌کند: «نیرو، بزرگی، برکت و عزت تا ابد برای توست، آمین...»

پنجم: «پس به مجاهده افتاده و به سعی آشکار دعا کرد؛ چنان‌که عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. سپس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن، در خواب یافت. به ایشان گفت: چرا در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید!» این توصیفی است که لوقای بشیر به زبان پزشکی به ثبت رسانده است: «به مجاهده افتاد.» به‌درستی که سیّد مسیح در یک نزاع حقیقی وارد شد تا آنجا که عرق او مانند قطرات خون بر زمین می‌ریخت. تبدیل به هابیل جدیدی شد که زمین خونس را پذیرفت؛ زمین، هابیل اول را به‌عنوان نتیجه حسد و کینه‌ای که در قلب برادرش قایل بود پذیرفت؛ اما دومی را به‌عنوان نتیجه محبت حقیقی تمامی بشریت پذیرفت. خون هابیل، انتقام از قاتلش را درخواست می‌کند، اما خون سیّد مسیح خواهان نعمت برای همه مؤمنان به اوست.

معلم در حال دست‌وپنجه نرم کردن با حق بود، در حالی که از اینکه حتی در برابر خواب مقاومت کنند نیز عاجز بودند؛ به همین دلیل سیّد آن‌ها را سرزنش کرده، توصیه به شب‌زنده‌داری و دعا نمود تا در امتحان وارد نشوند.

- دردهای مرا در خودش حمل نمود تا شادی خود را به من ببخشد!

با اطمینان از حزن او یاد می‌کنم؛ زیرا با صلیبش موعظه کرد. او بایستی غم‌ها را به دوش می‌کشید تا غالب شود...

او می‌خواست ما بیاموزیم چگونه بر مرگ غلبه کنیم و تا حد امکان مرگ پیش‌رو (مرگ ابدی) را در هم بشکنیم.

ای پدر! درد و رنج کشیدی! نه برای دردهای خود، بلکه به‌سبب دردهای من؛ زیرا او به‌سبب گناهان ما مجروح شد...

بعید نیست او به سبب کسانی که به او ستم کردند دردمند شده باشد؛ زیرا می دانست آن ها به سبب آلوده کردن مقدسات عقوبت خواهند شد.

قدّیس امپروسیوس.

- در حالی که پروردگار ما دعا می خواند، عرق همچون خون جاری می شد، و این تمثیلی از استشهادی بود که با تمام بدن خودش گواهی می داد؛ یعنی کلیسا.

قدّیس آگوستینوس.

- قطره های عرق به طرزی عجیب مانند خونی که از بدن درآمده باشد از او جاری بود؛ در حالی که از ترس خالی بود؛ ترسی که شایسته طبیعت ماست.

- «تا در امتحان نیفتید.»

اگرچه کسی که در امتحان ثابت قدم مانده و آن را تحمل کرده، مورد آزمون واقع شده است؛ اما در آن داخل نشده و به زیر آن سقوط نکرده است. این گونه روح، یسوع را به پیش برد، نه برای اینکه داخل آزمون بشود؛ بلکه برای اینکه شیطان او را بیازماید (متی ۴: ۱) ابراهیم نیز وارد آزمون نشد و خدا او را وارد آزمایش نکرد؛ بلکه فقط او را امتحان کرد بدون اینکه او را به زیر آزمایش بکشد....

شیطان با تمام نیرو ما را می کشد تا هلاک گرداند؛ اما خدا با دست خود ما را رهبری می کند تا ما را برای رهایی مان آماده سازد. قدّیس دیونیسیوس اسکندری. «(تفسیر انجیل لوقا ۲۲ - دوست دردمند)

• بررسی قسمتی از متن کتاب رنج های مسیح و قیامت، رساله ای در باب انجیل های چهارگانه، کشیش آنتونیوس فکری.

وی می گوید:

«آیه ۳۹: پس قدری پیش رفته به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ اما نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»

اراده پدر و پسر یکی است و آن ها روح یکسانی هستند؛ اما عیسی به نیابت از ما که اراده خدا را نپذیرفتیم آمد و با سروری که حاصل اطاعت از پدر بود در برابر صلیب خاضع شد.

مسیح در همان زمان نیز همین را خواهان بود. در کلام مسیح می بینیم او اراده خدای با محبت را آشکار می کند. (یوحنا ۳: ۱۶)

چرا مسیح تقاضا کرد جام از او بگذرد؟

۱- آیا ترسید؟

۲- آیا او نمی داند به زودی برخواهد خاست؟

۳- آیا اراده او چیزی غیر از اراده پدر است؟ ...»

وی این پرسش ها را پاسخ داده می گوید:

«۱- مسیح نفس خود را با اراده خود تسلیم کرد. زمانی که گفت من همان هستم و سربازها بر زمین افتادند او می توانست فرار کند (یوحنا ۱۸: ۶) حتی می توانست همان طور که گفته شد و با درخت زیتون انجام داد. آن ها را آزار دهد و حتی به شاگردانش گفت: «کسی که می خواهد مرا تسلیم کند نزدیک شده است.» پس اگر قصد فرار داشت این کار را انجام می داد و می توانست برود؛ چنانچه قبل از آن، این کار را بدون اینکه دست کسی به او برسد انجام داده بود (لوقا ۴: ۲۹ و ۳۰، لوقا ۲۲: ۵۳، یوحنا ۱۰: ۱۰، فیلیپیان ۲: ۶-۸، یوحنا ۱۰: ۱۷، یوحنا ۱۷: ۱، متی ۱۶: ۲۱-۲۳، متی ۲۱: ۴۶، یوحنا ۷: ۴۴ و یوحنا ۸: ۵۹). اما چون روزهای صعود او نزدیک می شد روی خود را با عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد (لوقا ۹: ۵۱). از اینجا متوجه می شویم او از مرگ نمی هراسید. اگر کسی پرسد چرا او به سوی بوستان جتسیمانی در کوه زیتون رفت؟ آیا این کار فرار محسوب نمی شود؟ پاسخش چنین است که یهود نمی خواست در وسط شهر او را دستگیر کند؛ زیرا به این ترتیب سروصدای زیادی به پا می شد. دلیل این سخن این است که یهودا می خواست در بیرون از جمع او را تسلیم کند و مسیح می دانست یهودا آگاه است که او به بوستان جتسیمانی می رود (یوحنا ۱۸: ۲). اگر فتنه و کشتاری اتفاق می افتاد دستاویزی برای یهود بود که به سبب او چنین شده و او مستحق مرگ است و حجت آن ها چنین می شد که برای جلوگیری از فتنه او را کشته اند. همچنین او به بیابان رفت تا شاگردان او بتوانند بعد از دستگیری اش بگریزند (یوحنا ۱۸: ۸ و ۹). در نتیجه شاگردانش به دلیل ضعفی که داشتند همگی ایمان خود را

انکار می‌کردند؛ چنانچه پطرس این کار را کرد. علاوه بر این سید عادت داشت در بیابان دعا کند و نمی‌خواست در بلندی دعا کند تا شاگردانش صدای او را بشنوند. اگر دستگیری او در شهر اتفاق می‌افتاد، دوستدارانش از او دفاع می‌کردند و او نمی‌خواست کسی از او دفاع کند. بنابراین او به اراده خود تسلیم شد و خواهان کرامت بشری از سوی هیچ‌کس نبود؛ همان طور که نمی‌خواست کسی به خاطرش کشته شود.»

می‌گوییم:

- تسلیم شدن مسیح به اراده خود، آن هم در حالی که می‌توانست فرار کند، دلیل بر علم او در اهمیت به صلیب رفتن است. حال چگونه هم می‌خواهد این واقعه از او دور شود و هم در عین حال خود را تسلیم می‌کند؟!

به‌علاوه، این سخن نوعی مصادره به مطلوب است؛ چراکه دعا و توسل، قبل از چیزی بوده که کشیش به آن استناد می‌کند؛ یعنی قبل از آرامش و اطمینان خاطر شخصی که خودش را تسلیم کرده است. کسی که خود را تسلیم می‌کند همان شبیه است که برای استجابت دعای عیسی (علیه السلام) آمد و به همین دلیل است که موضع‌گیری این دو شخص کاملاً متفاوت است!

- مطلبی که کشیش آنتونیوس فکری بیان می‌دارد به معنای یکی از این دو مورد است؛ مسیح (علیه السلام) خود را تسلیم کرد در حالی که اطمینان دارد خداوند دعای او را اجابت می‌کند و از دست آن‌ها نجاتش می‌دهد، یا اینکه کسی غیر از او خود را تسلیم کرده و او همان شبیهی است که بعد از دعای مسیح (علیه السلام) نازل شده است؛ و غیر از این دو مورد، مطلب سفیهانه‌ای خواهد بود که به عیسی (علیه السلام) نسبت داده می‌شود؛ و حاشا که چنین باشد!

کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید:

«۲- او شاگردانش را از رستاخیز خود آگاه کرد (متی ۱۶: ۲۱) و حتی همه چیز را تعلیم داد و گفت پطرس او را سه مرتبه انکار خواهد کرد. او یک ماهی می‌گیرد که در آن چهار درهم وجود دارد (متی ۱۷: ۲۷). او درباره سامریون خبر داد. از ضمیر مردم آگاه بود و از حوادث آینده اورشلیم خبر می‌داد. بزرگ‌ترین سخن او در اینجا چنین است: هیچ‌کس به‌جز

پسر نمی‌تواند پدر را بشناسد (متی ۱۱: ۲۷). بنابراین او به آنچه برایش رخ خواهد داد آگاه بود؛ پس چرا دعا کرد که این جام از او بگذرد؟ این‌گونه بیان می‌دارد که او انسان کاملی است که دچار اضطراب و حزن می‌شود؛ همان‌طور که گرسنه و تشنه می‌شود... او با بلندنظری‌اش اضطراب خود را نشان می‌دهد تا به انسان‌بودنش پی ببریم و بعد از آن شجاعت خود را در برابر سربازان بروز می‌دهد. اضطرابش را اظهار می‌کند تا شیطان را فریب دهد تا او را ذره‌ذره به خودش نزدیک کند و خداوند بر او غلبه کند؛ بنابراین او تدبیر خود را از ابلیس پنهان می‌کرد. این‌چنین دعا کرد تا ما این‌گونه دعا کنیم: باید مشیت تو به انجام برسد.»

می‌گوییم:

- اگر مسیح می‌دانست عذاب و صلیب بر او واقع می‌شود و این واقعه به اراده و مشیت خداوند است، پس چرا دعای او مخالف مشیت خداوند بوده است؟ این سخن از قدر و منزلت این پیامبر بزرگ کم می‌کند؛ و حاشا از او!

- اما در رابطه با اضطراب؛ کشیش مذکور یک مرتبه می‌گوید او همانند انسان مضطرب است و بار دیگر می‌گوید او مضطرب نیست! عیسی فریبکاری می‌کند و دروغ می‌گوید (و حاشا از او) تا موجب فریب‌خوردن شیطان شود! متأسفانه این سخنی متناقض و تلاشی نومیدانه در غایت نادانی است که امام احمدالحسن (علیه السلام) به آن اشاره فرموده‌اند.

- اگر عیسی (علیه السلام) در حالی که به حتمی‌بودن به‌صلیب‌رفتنش یقین داشته است چنین درخواستی از خدا کرده باشد، این تناقضی خواهد داشت با این موضوع که او خلیفه و مطیع خدا، و اراده‌اش اراده خدا باشد! در نتیجه فقط دو حالت باقی است:

اول: عیسی (علیه السلام) زمانی که از خدا چنین درخواستی کرده، به حتمی‌بودن به‌صلیب‌رفتن آگاهی نداشته است و این یعنی در عیسی (علیه السلام) نادانی وجود دارد که عقیده مسیحیان در رابطه با الوهیت عیسی را نقض می‌کند.

دوم: او یقین دارد واقعه به‌صلیب‌رفتن رخ خواهد داد و نیز یقین دارد کسی که به صلیب می‌رود ممکن است او یا شخص دیگری باشد؛ یعنی از سوی خدا علم و آگاهی دارد که

می تواند از خدا بخواهد اگر توانایی تحمل این تکلیف را نداشته باشد شخص دیگری به جای او این وظیفه را به انجام برساند... که در این صورت خواسته عیسی (علیه السلام) موافق حکمت است.

کشیش آنتونیوس فکری می گوید:

«۳ سید می گوید: من و پدر یکی هستیم (یوحنا ۱۰: ۳۰) هرچیزی برای پدر باشد برای من است (یوحنا ۱۶: ۱۵). وقتی این دو در ذات یکی باشند خواست و مشیت آنها نیز یکی است. زمانی که لاهوت با ناسوت یکی باشد مشیت الهی نیز با مشیت انسانی یکی خواهد شد. حتی این سخن عیسی که: نیامده ام تا خواسته خود را برآورده سازم، بلکه برای مشیت کسی که مرا فرستاده است آمده ام (یوحنا ۶: ۳۸ و ۵: ۱۹) این سخن به معنای وجود دو مشیت و دو خواسته نیست، بلکه جسم به جهت ضعف معمول خود، چیزی را اراده می کند، اما مسیح آن را برآورده نمی کند؛ زیرا او می خواهد خواسته پدر را برآورده سازد؛ حتی قدّیسان نیز چنین وضعیتی دارند. آنها فقط خواسته خدا را انجام می دهند و ندهای جسم خود را اجابت نمی کنند. بنابراین لاهوت بیشتر آنها با ناسوتشان یکی است. به همین سبب است که عیسی حتی در رابطه با مرگ با صلیب هم مطیع بود. هر یک از ما انسان ها زمانی که بداند مصیبتی در انتظار اوست قطعاً مضطرب شده، آرزو می کند آن اتفاق واقع نشود و دعا می کند. مدتی که از دعا می گذرد، روح القدس او را قانع می کند که امور را به خدا واگذار کند؛ بنابراین می گوید: «باید مشیت تو انجام شود.» مسیح به سبب آنکه دارای انسانیت کامل بود، زمانی که وقت آن واقعاً فرا رسید دست به دعا شد، در حالی که قبلاً از این قضیه مطلع بود. اما بین «اگر ممکن است این جام از من بگذرد» و «نه به خواهش من بلکه به اراده تو» وقت زیادی از او نگرفت و این زمان بسیار ناچیز بود. پس اراده او همان اراده خداست؛ همان اراده الهی...

...چرا ماجرای اندوه مسیح از انجیلی به انجیل دیگر متفاوت است؟

هریک از نگارندگان انجیل ها، یکی از احوال او را گزارش داده اند و در بعضی از گزارش ها نیز اشتراک دارند. به طور کلی آنها اخبار را بین خود تقسیم کرده اند و به این

جهت، انجیل‌های چهارگانه مکمل یکدیگرند....» (دردهای مسیح و رستاخیز، رساله‌ای در انجیل‌های چهارگانه، روز پنج‌شنبه از حوادث هفته دردها: ۴- عیسی مسیح در بوستان جستیمانی)

- فاصله زمانی میان این دو سخن، هر قدر هم کوتاه بوده باشد، بلافاصله نبوده؛ بلکه فاصله زمانی کوتاهی وجود داشته است. در این مدت حتی اگر اندک باشد، مسیح (علیه السلام) از خدا می‌خواهد این واقعه را از او بردارد؛ در نتیجه اشکالی که مطرح است با کوتاهی یا بلندی زمان برطرف نمی‌شود!

- سید مسیح (علیه السلام) روشن کرده است داعی که انجام داده یعنی اینکه خداوند سبحان این شکنجه و به‌صلیب کشیده شدن را از او بردارد- خواست و اراده خداوند بوده است؛ پس این دعا، تمایل و امیدی برای این عمل است؛ همان گونه که به‌وضوح بیان می‌کند که این دعا در ضمن اراده خداوند است: «لیکن برای اینکه اراده تو واقع شود و نه اراده من.» یعنی این معاف کردن در ضمن رضای توست و عیسی از تحمل صلیب ناتوان است و به اذن خدا از او می‌خواهد این واقعه از او دور شود (برای اینکه اراده تو واقع شود). این عبارت‌ها برای کسی که خواهان حق است کفایت می‌کند.

یک نکته باقی می‌ماند و آن گفته برخی از علمای مسیحی است که گفته‌اند حزن و اضطراب مسیح به دلیل تحمل گناهان بشر است؛ منظور آن‌ها این است که زمانی که عیسی (علیه السلام) تحمل گناهان قوم خود را پذیرفت، به این سبب جامه این گناهان را پوشید و گناهکار شد و این کار او را در این وضعیت قرار داد. این سخن نیز از نقطه‌نظرهای مختلفی مردود است که ما در اینجا به دو نکته از آن بسنده می‌کنیم:

اول: صرف نظر از قضیه به‌صلیب رفتن، این موضوع که خلیفه خدا (علیه السلام) متحمل گناهان مؤمنان و کسانی می‌شود که امید به ایمان آن‌ها وجود دارد، به این معنا نیست که خلیفه خدا (پناه بر خدا) به این سبب گناهکار می‌شود؛ بلکه به این معناست که او با پذیرفتن اختیاری این مسئله، سختی و مشقت را پذیرفته است، و بر قوم خود و آنچه به جهت هدایت مردم به او می‌رسد صبر می‌کند. شرح این مسئله به بهترین شکل در سخنان امام

احمدالحسن (علیه السلام) در توضیح قضیه حجرالاسود یا «سنگ زاویه» تقدیم شد.
دوم: این اعتقاد با عقیده مسیحیان در تناقض است؛ چراکه آنها به الوهیت مطلق
سید مسیح (علیه السلام) معتقدند؛ اگر عیسی متحمل و آلوده به گناهان شده باشد او دارای ظلمت
خواهد بود، در حالی که لاهوت مطلق نوری است که هیچ تاریکی‌ای در آن راه ندارد!

پیوست ۷

تفسیر مسیحیان از خبرهای غیبی ساعیر و فاران

عده‌ای از علمای مسیحی نظریه‌ای خالی از دلیل علمی را مطرح می‌کنند و حتی برخی از آن‌ها حقایق را تحریف و این متن را چنین تفسیر می‌کنند که ظهور مجد و شکوه خداوند در سینا و ساعیر، در زمان موسی علیه السلام رخ داده است؛ که در پانویشت مربوط به احتجاج امام علیه السلام به وسیله تصریح موسی علیه السلام بر عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله، بطلان این نظریه را بیان نمودیم. به عنوان نمونه قسمتی از متون کتاب‌های علمای مسیحی را نقل می‌کنیم:

- کشیش عبدالمسیح بسیط وجود ساعیر در رشته کوه‌های فلسطین را پنهان، و تنها به یک تعریف از ساعیر اکتفا می‌کند:

«ساعیر کجا واقع شده است؟ کتاب مقدس، ساعیر را به عنوان سرزمین حوریان ذکر می‌کند» (و حوریان را در کوه ایشان، ساعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست.) (پیدایش ۱۴: ۶) حوریان یکی از قبایلی است که در اطراف دریای نمک یا دریای مرده ساکن بوده‌اند و به ما می‌گوید ساعیر در سرزمین ادومیان که خدا به عیسو بخشید واقع شده است «و یعقوب قاصدان پیش روی خود را نزد برادر خویش عیسو به دیار ساعیر به بلاد ادوم فرستاد.» (پیدایش ۳۲: ۳) «و عیسو در کوه ساعیر ساکن شد. و عیسو همان ادوم است.» (پیدایش ۳۶: ۸) «و آن قوم را امر فرموده بگو شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در ساعیر ساکن‌اند باید بگذرید و ایشان از شما خواهند ترسید؛ پس بسیار احتیاط کنید.» (تثنیه ۲: ۴) ساعیر در قسمت شرقی مقابل وادی عرب و بین دریای مرده و ایلات دریای سرخ

واقع است «از حوریب به راه کوه ساعیر تا قادش برنیع سفر یازده روزه است.» (تثنیه ۱: ۲) «پس برگشته چنان که یهوه به من گفته بود از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه ساعیر را دور زدیم.» (تثنیه ۲: ۱)، «پس از برادران خود بنی عیسو که در ساعیر ساکن اند از راه عربی از ایلت و عسیون جابر عبور نمودیم، سپس تغییر جهت داده، به راه بیابان موآب رفتیم.» (تثنیه ۲: ۸)

یعنی ساعیر در بخش شرقی شهرها واقع شده که امروزه اردن نامیده می شود و این نفی می کند که ساعیر همان فلسطین است، بلکه اردن است؛ و این نظریه را که در آن بر عیسی وحی شده است نفی می کند!

آیات مذکور هیچ اشاره ای به تورات، انجیل و قرآن ندارد؛ بلکه با اسلوبی شعرگونه، خروج از مصر به سرزمین کنعان با رهبری خداوند برای قومش را توصیف می کند، که از مسیر سینا، به ساعیر، به فاران، به فلسطین، بوده است و این قوم در این سفر به هیچ وجه به مکه یا حجاز نرفته اند؛ چنانچه کتاب مقدس ذکر می کند «و داوود روانه شد و به صحرای فاران آمد.» (دوم سموئیل ۱: ۲۵؛ اول پادشاهان ۱۱: ۱۸) و کتاب مقدس به هیچ وجه ذکر نمی کند که داوود از فلسطین به سوی حجاز روانه شد! متون کتاب فقط رفتار خدا با قوم اسرائیل را یادآور می شود.

در اینجا قرینه، دلالت بر زمانی دارد که بنی اسرائیل کنار کوه سینا خیمه زده بودند و موسی با کلام خود به آنها متذکر می شود که مجد و شکوه خدا بر مسافت های دور تأییده است، و نقشه جغرافیایی را برای ما تبیین می کند که در آن، سینا، ساعیر و فاران سه کوه در مجاورت هم هستند، و در شبه جزیره سینا و جنوب اردن و در صد مایلی مکه واقع شده اند؛ همان طور که در بالا بیان کردیم و در نقشه نیز واضح است؛ علاوه بر اینکه کسی که می آید، پروردگار (یهوه؟ יהוה) است که اسم الله است و بر بشر اطلاق نمی شود.» (کتاب آیا کتاب مقدس از پیامبر دیگری که بعد از مسیح می آید خبر می دهد؟ فصل ۶)

بر کسی که ادعای علم دارد و مرد دین است، عیب است که حقایق را این چنین پنهان سازد!

۱- کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید:

برکت قوم: «و این همان برکتی است که موسی مرد خدا، قبل از وفاتش بنی اسرائیل را به آن متبرک ساخت.»

این آیه عنوانی برای همهٔ اصحاب محسوب می‌شود. محبت پدران موسی و اشتیاقش را برای رشد و رهایی بنی اسرائیل بیان می‌دارد؛ با وجود اینکه او وفات می‌کند و زمانی که بنی اسرائیل به آن دست می‌یابند با آن‌ها همراه نیست.

«موسی مرد خدا» حکایت از این دارد که موسی نویسندهٔ کتاب نیست. کالب این لقب را فقط در (یوشع ۱۴: ۶) و عنوان مزمو ۹۰ بر موسی اطلاق می‌کند.

مجد و شکوه خدا در میان قومش: موسای نبی، اساس و بنیانی را که برادرانش با آن متبرک می‌شوند ظاهر ساخت؛ که همان اعلان مجد خدا برای آن‌ها، در مکان‌های مختلف بود: در سینا، ساعیر، کوه فاران و کروهای مقدسین.

«پس او گفت: پروردگار از سینا آمد و از ساعیر بر ایشان طلوع نمود و از کوه فاران درخشید و با کروهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.»

برکت از زمانی آغاز می‌شود که او خدایی را که از سینا آمده، همانند خورشید می‌بیند که در زمان طلوع با عظمت است. خدایی را ملاقات کرد که شریعت یا وصیتش را به قومش تسلیم می‌کند، تا بر اساس قانون آسمانی رفتار کنند و از طبیعت ملکوتی بهره‌مند شوند و سهمی در حیات آسمانی سعادت‌مندانه داشته باشند. شریعت آتشین را به آن‌ها عطا کرد تا از آن‌ها شبیه‌ترین فرد به کائنات آتشین را به وجود آورد که همانند خداوندی شوند که آتش سوزان است.

در ترجمه ۱ اورشلیم آمده است خداوند نازل شد تا شریعت را تقدیم کند؛ بنابراین آن را بر

۱- ترجمه به تعدادی از ترجمه‌های تفسیری قدیمی از قسمت‌هایی از عهد قدیم به زبان آرامی اطلاق می‌شود.
(مترجم)

کوه ساعیر بر ادمیان نازل کرد؛ اما آن‌ها آن را رد کردند، زیرا وصیت «قتل انجام نده» در آن آمده بود. سپس بر کوه فاران بر اسماعیلیان نازل کرد و آن‌ها نیز آن را رد کردند، زیرا وصیت «دزدی نکن» در آن آمده بود. زمانی که برای اسرائیل به کوه سینا آمد آن‌ها گفتند: «هرآنچه خدا بگوید انجام خواهیم داد.»

خدا فرود آمد تا شریعتش را تقدیم کند و با مجد و شکوه با قوم خود صحبت کند؛ زیرا می‌گوید «طلوع کرد» و «درخشید». عده‌ای نیز معتقدند خدا زمانی که فرود آمد و شریعت آتشین خود را بر کوه سینا به موسی تقدیم کرد، جمال مجد خود را اظهار نمود؛ پس بر کوه ساعیر طلوع کرد و بر کوه فاران درخشید و این دو کوه از یکدیگر دور هستند. گویا حلول مجد خدا بر کوه سینا کل منطقه را روشن کرد؛ تا جایی که کوه‌های دوردست نیز نورانی و درخشان شد.

بعضی دیگر معتقدند مجد خدا زمانی که موسای پیامبر، شریعت را گرفت بر کوه سینا نازل شد. این سخن اولویت دارد؛ زیرا این واقعه مهم‌ترین اتفاق در تاریخ عهد قدیم است. همان گونه که مجد و شکوه خود را بر کوه ساعیر آشکار کرد؛ چنانچه در سفر داوران آمده است: «پروردگارا! وقتی از سعیر بیرون آمدی، وقتی از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت و ابرها هم آب‌ها بارانید. کوه‌ها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور پروردگار، خدای اسرائیل.» (داوران ۵: ۴ و ۵) همان طور که جلال خدا در فاران ظاهر شد: «آنگاه جلال پروردگار در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد.» (اعداد ۱۴: ۱۰)

با کرورهای مقدّسین آمد: سبعینیه کلمه «قدس» را «ملائکه» ترجمه کرده است و این غالباً همان معنای حقیقی است. (اعمال رسولان ۷: ۵۳) در تفسیر «کرورهای مقدّسین» اختلاف کرده‌اند که آیا مکان چهارمی وجود دارد که خدا مجد و شکوه خود را در آن آشکار کرده باشد؟! یا اشاره به همین مواردی است که خدا آمد در حالی که فرشته‌های مقدس او را احاطه کرده بودند؛ چنانچه در رساله یهودا درباره آمدن او چنین آمده است (یهودا ۱۴) و در مزمور آمده است: «(آریه‌های خدا کرورها و هزارهاست.)» (مزمور ۶۸: ۱۷)

خدا برای قومش ظاهر شد تا «شریعت آتشین» را تقدیمشان کند؛ زیرا در وسط آتش تقدیم شد (تثنیه ۴: ۳۳) که همانند آتش عمل می‌کند، شرّ را می‌بلعد و نفس را از فساد بیرون می‌کشد. روح القدس به شکل زبانه‌های آتشین بر کلیسای عهد جدید حلول کرد (اعمال ۲) تا انجیل آتشین را تحویل بگیرند و نفوس خود را به‌سوی آتش محبت خدا و مردم ببرند.

اما عبارت «از دست راست او برای ایشان، شریعت آتشین پدید آمد» دست راست به قوّت و نیرو اشاره می‌کند؛ چنانچه به برکت نیز اشاره می‌کند؛ بنابراین ما به‌وسیلهٔ شریعت، از قدرت خدا بهره می‌بریم و به برکت دست می‌یابیم.

«به‌درستی که قوم خود را دوست می‌دارد، در حالی که جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پاهای تو نشسته، از کلام تو بهره‌مند می‌شوند.» (تثنیه ۳۳: ۳)

دست، اشاره به حمایت الهی دارد؛ در سفر مکاشفه، کلیساهای هفت‌گانه در دست یسوع خداوند ظاهر می‌شود. (مکاشفه ۱: ۱۶) دست راست او فراخ است و کلیسای جامع از آدم تا آخر دهر را قبضه کرده است؛ چنانچه دربارهٔ گوسفندانش می‌گوید: «هیچ‌کس آن‌ها را از دست من نخواهد گرفت.» (یوحنا ۱۰: ۲۸) اما نشستن قومش نزد پاهای او و بهره‌مندی از کلام او، اشاره به ماندن قوم در دامنهٔ کوه دارد که منتظر موسای نبی بودند، که به قله رفته بود تا خدا را ملاقات کند و شریعت را دریافت و تقدیم قومش کند. ماندن آن‌ها در دامنهٔ کوه در زمان مجد و شکوه شگفت‌انگیز خداوند و در حالی که دود از کوه بلند می‌شد، شبیه‌ترین چیز به نشستن شاگردان نزد پاهای معلم خود و گوش دادن متواضعانه، همراه با رغبت در یادگیری است.

ظهور باشکوه خداوند (۳۳: ۲-۵) به‌عنوان پادشاه حقیقی برای همهٔ اسباط؛ به دست راست او فرمان شریعت آتشین است. قانون او «دوست داشتن قومش است». قوم مقدسش را در دستان خود حمل می‌کند؛ پس هیچ‌کس از مراقبت او محروم نیست. آن‌ها مشتاق‌اند که نزد پاهای او بنشینند؛ اما او آن‌ها را با محبت در آغوش خود می‌گیرد. علاوه بر این، نشستن در نزد پاها اشاره به رغبت در یادگیری و شاگردی دارد. او قوم خود را دوست دارد و

می‌خواهد شریعتش را به آنان تقدیم کند؛ پس شایسته است آن‌ها نزد پاهایش با تواضع بنشینند تا از این شریعت همانند میراثی بهره‌مند شوند؛ زیرا می‌گوید:

«موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است. و او هنگامی که رؤسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند در یثرون پادشاه بود.» (تثنیه ۳۳: ۴ و ۵)

شریعت خدا، میراث، گنج و ثروت ماست؛ چنانچه سرایندهٔ مزبور می‌گوید:

«شهادت‌های تو را تا به ابد میراث خود ساخته‌ام؛ زیرا آن‌ها شادمانی دل من است.» (مزبور ۱۱۹: ۱۱۱)

هنگامی که رؤسای قوم اجتماع کردند و موسی مانند پادشاه یا رهبر همهٔ اسرائیل در میان آن‌ها بود، شریعت شاه شاهان را تقدیمشان کرد؛ اما متأسفانه بعد از آن، آن‌ها او را طرد کردند. خدا می‌گوید: «به من گفتید: نه، بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید و حال آنکه یهوه خدای شما، پادشاه شما بود.» (اول سموئیل ۱۲: ۱۲)

«در یثرون پادشاه بود» به یهوه (اول سموئیل ۱۲: ۱۲) یا مسیای پادشاه که در شمارهٔ ۳ ذکر شده یا موسی اشاره دارد. (تفسیر عهد قدیم و جدید - سفر تثنیه، اصحاح ۳۳)

۲- کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید:

«... آیهٔ ۱: «این همان برکتی است که موسی مرد خدا، اسرائیل را قبل از وفاتش به آن متبرک ساخت.»

در اینجا موسی قبل از اینکه فوت کند و قومش را ترک نماید، آن‌ها را متبرک می‌سازد؛ همان طور که اسحاق، یعقوب را و یعقوب اولادش را متبرک ساخت. در اینجا می‌بینیم موسی سخنی به‌جز برکت برای اسباط ندارد؛ بنابراین موسی در دفعات زیادی برای کسانی که مطیع‌اند سخن از برکات و برای کسانی که از دستورهای شریعت سرپیچی می‌کنند سخن از لعن‌ها می‌گوید. اما او در اینجا دعا می‌کند برکت بر همهٔ قومش نازل شود. او امید و آرزو دارد برکت نازل شود، علی‌رغم اینکه آن‌ها بسیار به او بدی کردند و حتی به‌سبب ترس خود، او را از ورود به سرزمین موعود محروم ساختند. او هم‌اکنون همه را بخشیده و برای همه دعا می‌کند. این برکت همان دعاها و دعای درخواست برکت برای قومش است. این

محبت شدید او در حق قومش است؛ گویا آن‌ها فرزندان‌ش هستند...
... موسی، مرد خدا = این عبارت نشان می‌دهد این اصحاب بعد از وفات موسی نوشته شده است.

آیه ۲: «پس او گفت: پروردگار از سینا آمد، و از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید و با کروهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان، شریعت آتشین پدید آمد.»

پروردگار از سینا آمد = منظور از آمدن او، تجلی مجد و ظهور الهی او در سینا در زمان اعطای شریعت مقدس به قومش است. از ساعیر بر ایشان طلوع کرد و از کوه فاران درخشید = مجد و شکوه خدا که بر کوه سینا با آتش، رعد و برق و نورهای درخشان تجلی کرد کمتر از ظهور او در کوه سینا نیست؛ بلکه نورهای زیبای او بر کوه‌های دور و نزدیک منعکس شد. کوه ساعیر در جانب شرقی عرب، شمال شرقی سیناست و کوه هور جزو رشته‌کوه‌های ساعیر است. ادومیان (فرزندان عیسو) در سرزمین کوهستانی ساعیر ساکن شدند (پیدایش ۳۲: ۳). کوه فاران در جنوب فلسطین واقع است و اسماعیلیان در آن ساکن بودند. درخشش مجد و شکوه پروردگار در کوه سینا بر کوه‌های دیگر به هنگام اعطای شریعت، علامت این است که شریعت خداوند دارای نور و هدایتی است که اختصاص به یهود ندارد؛ بلکه متعلق به همه اقوامی است که روزی از کلمه خداوند استقبال کنند. به این سلسله مراتب توجه فرمایید:

سینا... مکان اسرائیل (نسل یعقوب)

سپس ساعیر... مکان ادوم (برادران یعقوب)

سپس فاران... مکان اسماعیل (عموی یعقوب).

در یکی از داستان‌های تسلی‌بخش در تفاسیر یهود، درباره این آیه چنین آمده است که خداوند ابتدا شریعتش را به کوه ساعیر برد و آن را رد کردند، زیرا در آن وصیت شده بود «مرتکب قتل نشوید»؛ بنابراین آن را به کوه فاران برد و آن‌ها نیز آن را رد کردند، زیرا در آن وصیتی یافتند که «دزدی نکن»؛ سپس آن را برای یهود به کوه سینا برد و آن‌ها آن را

پذیرفتند.

اما معنای آن، انتشار تدریجی کلمه خداوند است؛ چنانچه مسیح به شاگردانش گفت از اورشلیم شروع کنند، سپس سامره و سپس همه زمین. شایان توجه است که کلمه و شریعت خدا، آتش و نوری است که می درخشد و نور آن امتداد می یابد. منظره شگفت آور در اینجا این است که ظهور نور بر قله یکی از کوهها آغاز می شود، سپس بر قله بعدی و قله سوم می تابد و این قله ها همان کلیساهایی هستند که پذیرای مسیح اند.

و با کرورهای مقدسین آمد = و در ترجمه های دیگر «از میان کرورهای مقدسین آمد» یا «با کرورهای مقدسین آمد». سبعینیه، قدس را به ملائکه ترجمه کرده اند (اعمال ۷: ۵۳ و عبرانیان ۲: ۲-۳) و ملائکه، مقدسین یا قدوسیان نامیده می شدند (دانیال ۸: ۱۳ و متی ۲۵: ۳۱) و ملائکه هزاران هزار و کرورها هستند. این کرورهای مقدسین زمانی که آزر، ابراهیم را سرپرستی می کرد او را همراهی می کردند؛ بنابراین مسیح از آسمان آمد - جایی که ملائکه در آن هستند - تا شریعت و پند و اندرز خود را برای جهانیان منتشر کند، و قوم او بر اساس این شریعت عمل کنند و برای آن ها این امکان را فراهم کند که مانند ملائکه، زندگی آسمانی داشته باشند. مسیح این گونه آمد تا آنچه در آسمان است، در زمین محقق شود.»

و از دست راست او برای ایشان، شریعت آتشین پدید آمد = و در ترجمه های دیگر: از دست راست او شریعت آتشین برای آن ها خارج شد. یعنی خدا به آن ها شریعت نورانی و طلوع کننده خود را عطا کرد. عبارت «از دست راست او» اشاره به قوت دارد و شخصی که متمایز باشد جایگاه او در سمت راست است. خدا شریعتش را با دست راست خود به قومش عطا کرد؛ زیرا آن ها را دوست دارد و در سمت راست خود قرار داده است. همان طور که انسان بخشش های خود را با دست راست انجام می دهد، خداوند نیز بزرگترین بخشش خود به قومش - یعنی شریعتش - را با دست راست تقدیم می کند. این شریعت، آتشین است و اشاره دارد به قوت و توانایی آن در تغییر قلب ها و پاک سازی و نرم کردن قلب های سخت برای کسانی که این شریعت را بپذیرند و سوزاندن کسانی که آن را نمی پذیرند.

آیه ۳: «به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد و جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پاهای تو نشسته، از کلام تو بهره‌مند می‌شوند.»

قوم خود را دوست می‌دارد = خدا این قوم را دوست دارد. دلیل این سخن، کارهای شگفت او، شریعت نورانی‌اش و مراقبت الهی اوست.

جمیع مقدسانش در دست تو هستند = قوم خدا همان مقدّسان او هستند و آن‌ها در دست او و به قوّت او محفوظ هستند. (یوحنا ۱۰: ۲۷-۲۸)

نزد پاهای تو نشسته‌اند = قوم راغب است نزد پاهای او نشسته، علم فراگیرد؛ در حالی که او آن‌ها را در دستانش می‌گیرد؛ پس آن‌ها در دستان او حفاظت می‌شوند (قابل ملاحظه است که دست خدا اشاره به مسیح دارد) و در نزد پاهای او هستند، پس او به آن‌ها علم می‌آموزد. ما این منظره را دیده‌ایم که مسیح بر کوه نشسته، موعظه می‌کند و تعلیم می‌دهد (متی ۵، ۶، ۷) و در سفر مکاشفه آمده است که او ملائکه را در دست خود دارد (ملائکه همان کشیش‌های کلیسا هستند. مکاشفه ۱: ۱۶، ۲۰) و همان طور که در عهد قدیم آمده است، این قوم زمانی که خدا شریعت را به آن‌ها عطا کرد در پایین کوه بودند. (خروج ۱۹، ۲۰)

آیه ۴: «موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.»
میراث = گران‌قیمت و ارزشمند است، و آیندگان آن را از گذشتگان به ارث می‌برند و از هزاران طلا و نقره برتر است (مزمور ۱۱۹: ۷۲). پدر برای پسر به ارث نمی‌گذارد مگر با ارزش‌ترین چیزی را که دارد.

آیه ۵: «و او در یثورون پادشاه بود هنگامی که رؤسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.»

غالباً مقصود از عبارت «پادشاه بود» موسی است؛ چنانچه در آیه ۴ می‌گوید «موسی برای ما شریعتی امر فرمود».

و او در یثورون پادشاه بود. این خداوند است که پادشاهی، ریاست و شریعت‌گذاری قومش را به او عطا نمود و او کسی است که شریعت را به آن‌ها داد...» (تفسیر عهد قدیم

تفسیر مسیحیان از خبرهای غیبی ساعیر و فاران..... ۲۸۵

و جدید - سفر تثنیه - اصحاح ۳۳)

پیوست ۸

عدد وحش

Centre for the Study of Ancient Documents, Stelios Ioannou School for
Research in Classical and Byzantine Studies,

۶۶St Giles, Oxford, OX۱۳LU

<http://www.csad.ox.ac.uk/POxy/beast۶۶.htm>

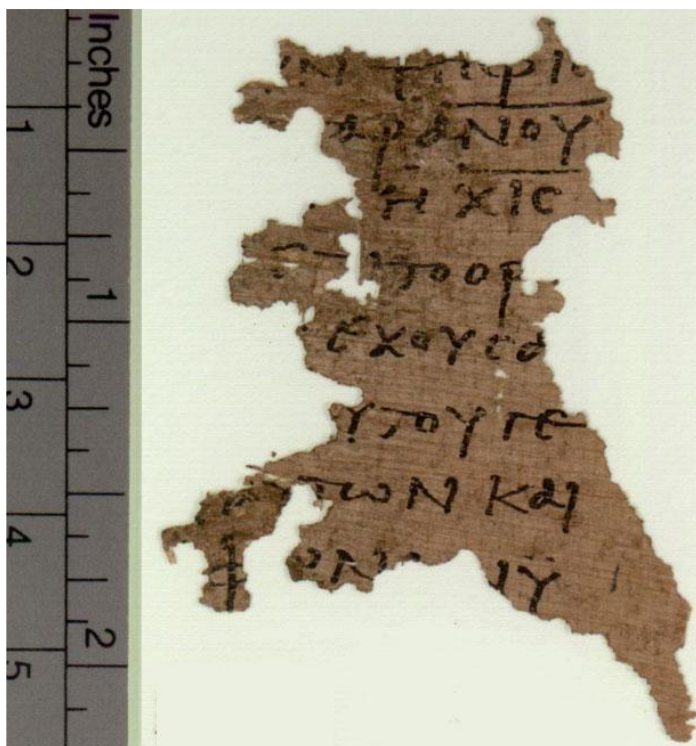
The Other Number of the Beast: ۶۶

P.Oxy. LVI ۴۴۹۹

The newest volume of Oxyrhynchus Papyri contains a fragmentary papyrus of Revelation which is the earliest known witness to some sections (late third / early fourth century). A detailed discussion of its place in the MS tradition is given in the printed volume. You will find images at ۱۵۰dpi and ۳۰۰dpi in the papyri section of this site, accessible from the main menu.

One feature of particular interest is the number that this papyrus assigns to the Beast: ۶۶۶, rather than the usual ۶۶۶. (۶۶۵ is also found.) We knew that this variant existed: Irenaeus cites (and refutes) it. But this is the earliest instance

that has so far been found. The number — chi, iota, stigma (hexakosiai deka hex) — is in the third line of the fragment shown below. But why does it matter what the number is? For that, we have to turn to ancient Greek ideas



پیوست ۹

ساعیر همان سرزمین قدس و حوالی آن است

در فرهنگ کتاب مقدس حداقل دو احتمال برای ساعیر بیان می‌شود:

«ساعیر: به «سعیر» رجوع شود... (۳) کوهی در سرزمین یهودا (یوشع ۱۵: ۱۰) و بین روستای یعاریم و بیت شمس است و چه بسا همان رشته‌کوه‌هایی باشد که روستای ساریس در بلندای آن قرار دارد و از جنوب غربی به روستای یعاریم و از شمال غربی به اورشلیم ختم می‌شود و آثار جنگل‌هایی که بر روی آن می‌روییده تاکنون باقی مانده است.» (فرهنگ کتاب مقدس، مجمع کلیساهای شرقی: ص ۴۶۶ و ۴۶۷)

اما در شرح کلمه «کوه سعیر» فقط به ذکر کوهی که در سرزمین یهوداست بسنده می‌کند:

«کوه سعیر، واژه‌ای عبرانی به معنای «دارای موی بسیار» است:

کوهی در سرزمین یهودا (یوشع ۱۵: ۱۰) و بین روستای یعاریم و بیت شمس است و چه بسا همان رشته‌کوه‌هایی است که روستای ساریس در بلندای آن قرار دارد و از جنوب غربی به روستای یعاریم و از شمال غربی به اورشلیم ختم می‌شود و آثار جنگل‌هایی که بر آن می‌روییده تاکنون باقی مانده است.»

متن عبری و ترجمه فارسی آن و سعیر از قاموس استرانگ:

[یوشع ۱۵: ۱۰: و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت و به طرف شمال

از جانب کوه یعاریم که کسالون باشد گذشت و نزد بیت شمس به زیر آمده از تَمَنه گذشت.

מִבְּעֵלָה הַגְּבוּל בְּ יוֹסֵם

שְׁעִיר אֶל-הָר יִמֶּנֶה

וְעָבַר בִּי-תִשְׁמֵשׁ יִבְרָךְ כְּסָלוֹן הָיָא וְנָה מְצַף הַר-יְעָרִים אֶל-כְּתָף וְעָבַר

תְּמִנָּה:

فرهنگ استرنگ:

H8165

שַׁעִיר (ś'lyr)

'say-eer

;Formed like H8163; rough

Seir } a mountain of Idumaea and its aboriginal {occupants} also }

One in Palestine : -Seir

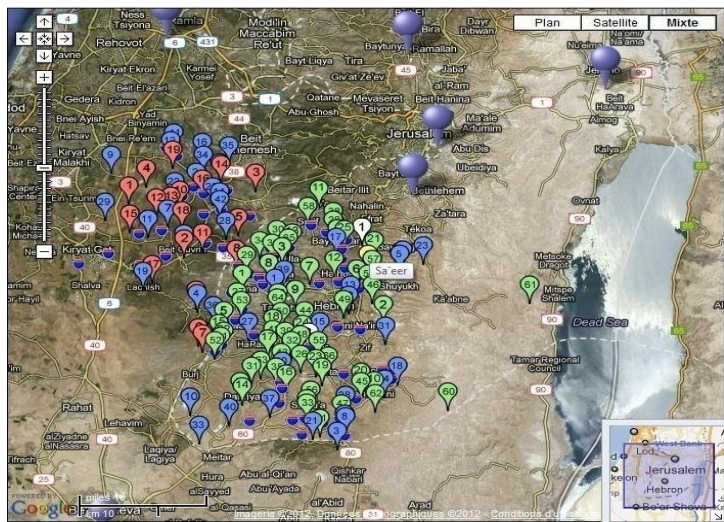
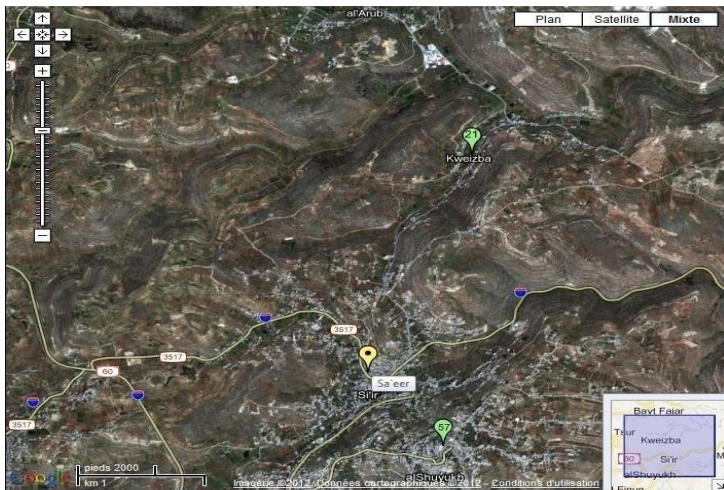
- در واقعیت:

کوه‌هایی در وسط فلسطین هستند که دو کوه را در بر می‌گیرد، کوه‌های نابلس و کرمَل،
و کوه‌های قدس و خلیل، و این کوه‌ها ارتفاعی بیش از ۱۰۰۰ متر دارند. (کوه حلحول
۱۰۱۳ متر، کوه سعیر ۱۰۱۸ متر) و شهر قدس در میان این کوه‌ها قرار دارد.

http://www.arab-ency.com/index.php?module=pnEncyclopedia&func=display_term&id=۱۶۲۸۵۴&m=۱

عکس شهرداری سعیر و تصاویر ماهواره‌ای این شهر که در فلسطین و بین خلیل و بیت
لحم واقع است.





پیوست ۱۰

تصویری از انجیل یهودا

